علم هومند طرابوتیك

یعنی

علم بحفظ صحت

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك اللهم بقدرتك یا طبیب قلوب العارفین و یا شفیع ذنوب الخاطئین

(نیست عجب که رحق بزدم باطلب)

(قبله نمانیز که راهی فرنگ است)

فصل اول

در مطالب طبیه

کلمه طرابوتیك مشتق است از لغت یونان و ترجمه آن بزبان فارسی یعنی پیش بینی و تلکین و معالجه امراض است لهذا درین ازمنه بهرهٔ در آن رتبت دارم و بعض علوم حکمه طبیه را ترقیات دقیقه حاصل شده است علم پیش بینی از امراض را غیر از طراپوتیك واقع و از آن خارج ساخته و علم جدیدی قرار داده اند و عبارت است از علم به حفظ صحت ❊

طرابوتیك علت غائی و مقصود اصلی جمیع علوم طبیه سایرهٔ کلیات حتی که علم تشریح فیزیك و شیمی و گیاه شناسی و تشریح در حالت صحت و نیز فیزیولوژی (صحی) پاتولوژی و کلینیك مبادی علم طراپوتیك باشند که بدون تحصیل این علوم علم طراپوتیك فقط تجربی و بدون

ولیکن خواهد ماند ولی در صورتیکه علم احوال انسان سالم یا مریض حاصل شود علم طراپوتیك اشرف و اهم دیگر علوم است که بواسطهٔ آن طبیب میتواند در تشخیص و تلکین در مرض دارد و بمقام علاج کار آید ❊

پس طبیب را لازم باید در طراپوتیك تحقیق کردن بعد تعیین سبب و معرفت علامات الامراض و تشخیص در دانستن دیگر و استعداد و تقدمة المعرفه است ❊

هر چند جمیع اطبا را اهم و عمده است مقصود اصلی یکیست لکن قدما اطبا برای که هر یک در طرز تشخیص و معالجهٔ امراض نامهای مختلفه مرسوم داشته اند مثلاً برخی از ایشان را اطبا رسمی لحج در جلد میگفتند زیرا که مرض را بواسطهٔ دلاك و اقسام طبیه (حجری سیمان الیدان) از وجود مریض بیرون مینمودند یعنی حفظ برای بکار میبردند و ادویه از جلد و جمیع ابدان مرضا هیئتیه و بعضی از آن سلسله اطبای معالج بریاضت مینامیدند وقس علی هذه ❊

اطبا را با اعتبار وضع معالجات به پنج فرقه قسمت نمودند اول اطبا حاذق که رئیس ایشان ابقراط است و مخصوص در باب معرفت مدت مرض و اسباب ظاهری آن دلائلی مذکور داشته و درین مبحث اهمال میمودند و خیالات و عقاید ایشان طبق آن تصنیف تشریح می کنانند ❊

یکی از اصول عقاید این فرقه فرض اخلاط و تحقیق در طبایع خلطهای چهارگانه است خون و صفرا و سودا و بلغم است و نیز اتکال در نضج است که بواسطهٔ حرارت غریزیه اخلاط پیکر مبدل شده است و نیز برین عقیده بودند که بواسطهٔ حرارت غریزیه اخلاط بنضج میرسد ❊

دیگر اعتقاد به بحران است که گویند اخلاط فاسده بعد نضج یافتن را بحران اند دفع می نماید بالاخره از جملهٔ اصول مسلمهٔ اینفرقه معرفت با وضع مرض است که از روی فرض اخلاط و نضج و بحران معروف

بر قیاس تمام امراض با انقلاب بخار امراض حادّه حاصل میشود **دوم** طبّ تجربی این فرقه اطبا را
دلالت به **سرافیون** که از اهل انطاکیه مخصوصاً تمام مطالب را از جمع با حکمای دیگر تجربی
میکردند ولی عیب مدارس ایشان این بود که مطلق از تشریح و فیزیولوژی اجتناب داشتند و می گفتند
معرفت با علم حرارت بید و دلایل و تحلیلات فایده دیگری ندارد **سیم** فرقه طبّ اصولی بود و رئیس
آنها **اسکلبیاذ** است که مخترع قانون شرب الکل و آیین الکلیه و **ثمیزن** هم از اطبای معروف
شهر **لادیسیه** (اودسا) بود در اواخر قرن اول مسیحی باعث شیوع آن گردید و باعتقاد ایشان تمام
امراض از انقباض یا استرخا و یا از حالت مرکب و متوسط از این دو حاصل میشود **چهارم** فرقه هوائی
در امراض سوانند از جوهر هوائی میدانستند و جوهر هوا را در تمام اجزای حاجبه و مایعه بدن مؤثر و
مؤثر گمان میبردند و از اوایل ایشان در سه قرن اول مسیحی معروف و معتبر بود **پنجم** فرقه [illegible] متفقین
قوانین آنان **اکاتینوس** و **اسپاتی** و **ادشیژن اهاسر** بوده است که مطالب علمیه دیگر ترکیبات
و عقاید را با هم سنجیده قواعد کثیره منتخب نمودند ؛

سه چهار قرن پس از عصر مسیح طبّ جالینوس انتشار یافت که اصول آن فرض اخلاط و استقسات و نبض و بانه
قواعد منتخبه از مدرسه های قدیمه است تدریس جالینوس در شهر **رُم** پایتخت **ایطالیا** مبانی تشریحیه و
فیزیولوژیه و پاتولوژیه جالینوس مشروحات و حواشی نوشته و از اقوال او رواجی گرفت و قوانین وی در قرون
عدیده معتبر و معمول بود و اعراب مخصوصاً خوب ناشر آن گشته ضبط نمودند به تخصیص **شیخ الرئیس**
ابوعلی سینا در طبّ جالینوس را تکمیل نموده شیوع داد چنانکه این طبّ اکنون هم در مشرق زمین متداولست
و در مغرب زمین تا قرن شانزدهم مسیحی شایع بوده ولی از آن زمان بعد [illegible] در ممالک شمالیه [illegible]

حکمای

حکمای تجار بسیار علم کیمیا کشف کرده بعض از طبّ جالینوس کم کم در اروپا رو بنقصان نهاد تا آنکه از میان رفته طبّ
جدیدی استعمال نمودند و ترقیات تامّه در آن بهم رسید اما در مملکت **ایران** هنوز طبّ جالینوس معتبر است و مدار
او بیشتر از این است که گمان [illegible] مبنای طبّ در ایران هم آن فرض و تغییرات اخلاط اربعه است و امثال آنها ؛
(قرن باصطلاح ایران سی و اند سال است ولی در اروپا صد سال شمسی را یک قرن صحیح شمارند)
درین عصر ترقی طبّ در فرنگستان بدرجه رسیده است که در عالم مثل [illegible] در حکمای مخصوصه طرا و بتکیه نموده بار
شعب علمیه طبیه تمام موقت بموقع اجرا رسیده و از علم [illegible] از مثال فرضیه تحلیلات شده بهمه منزه و مبری گردیده
چنانکه در فرنگستان از ادعیه و طلسمات و ترکیبات و اعمال سحریه و عقاید مذهبیه و امثال اینها را ابدا
در معالجه امراض مؤثر نمیدانند و فقط علاج امراض را منوط باثار طبیعیه دانسته و علم و تجربه بکار برند
و آثار ادویه و خواص اغذیه را در بدن انسان تجربه بعمل آورده در می یابند ؛
باید دانست که اگرچه مبنای علم علاج مربوط و مبنی است بر معلومات و مبنای علوم طبیعیه عبارتند از فیزیک
و شیمی و تشریح و فیزیولوژی و مانند آنها ولی بنا در معالجه تمام [illegible] و خواص [illegible] در تمام مراتع حتمی و محقق دانست
بلکه باید پیراند که از روی تجربه اثر دارا در بدن بر مخصوص اثر آن [illegible] در حالت [illegible] یقین نمودند و خوش
بخواهید ادویه در امراض حاصل کرده و غفلت نباید نمود که در تمام مراتع [illegible] در نظر باید داشت
[illegible] از نشانات و خفت مرض و کثرت و قلت سن و [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] چنین وضع ترتیب معالجه [illegible]
[illegible] قرن [illegible]
مرضیه و قوت [illegible] ضعیف و قوی [illegible]

چون طبّ [illegible] از کثرت [illegible] اندر علم العلاج مانند علوم ریاضیه نیست که همواره تغییر ناپذیر باشد
بلکه مرض در چند شخص هرکدام را که خواهد معالجه کند ملاحظه عقیده وارد که حکیم حاذق درک میکند ؛
در معالجه باید [illegible] بود که علاج را نباید مجری داشت مگر آنوقت که اطمینان کامل بآن علاج داشته باشیم و این در
صورتیست که طرق مخصوصه سالم است نباید که از روی تحقیق باعث جهت طبّ نشوند باتفاق وسایط حفظ صحت
و علاج مربوطه با بعض و مرضیه و نباید باشند [illegible] فقط تجربی اندر رفتار نمود که بعض تجربه غیر کامله [illegible]
شده [illegible] مخصوص [illegible] کشف نمایند در بدن [illegible] در استعمال آن داشته باشند
موافق قانون [illegible] از روی تتبع و استقرا و بجانب قواعد علمیه و وسایط مخصوصه در معالجه مشغول شوند
باعلم و مراقبت عمل کرده و سالک [illegible] در علاج معمول داشت [illegible] و [illegible] طبیعیه و تاثیرات
نفسانیه [illegible] و قواعد حفظ صحت [illegible] باید طبیب [illegible] در استعلاج [illegible]
همان راهی است که از اصول طبیعیه [illegible] و اولین کاری که طبیب را لازم معرفت نظر [illegible]
جزئیه علاج باید جاری دارد امتحان مریض است و غرض از امتحان مریض استعلام مطالب ذیل است ؛
اول تعیین تشخیص [illegible] از حالات غیر طبیعی مریض و ثانیا در امتحان مریض باید حالت سابقه او را
قبل از مرض [illegible] حالیه را کشف کرده و تقدمة المعرفه را معلوم نمود تا آنکه از روی بصیرت
تا مر بعلاج پردازند ثالث [illegible] که [illegible] در استعمال آن مطمئن بشود ؛
اشارات و موانع عمومیه علاج پس از آنکه امتحان مریض بعمل آید باید کلیتاً سه نوع معالجه ذیل را
مجری داشت تا در هر باب بقانون درست عمل کرده شود ؛
ـ علاج سبب ـ علاج اصلی یا علاج مرض ـ علاج علامات ؛

اول

اول معالجه سببی ـ مقصود از این علم معالجه آنستکه در صورت امکان تمام اسباب مرضیه بعض و مخصوصاً
اسباب و احشاء [illegible] طرف نماید طبیب با هر دعاوی [illegible] باید بصیرت علمیه از اسباب مرضیه [illegible]
و تفرقه [illegible] اعلام [illegible] از جمله [illegible] خطا آنست که نباید هیچ طبیب از آن غفلت ورزد ؛
دوم معالجه اصلیه یا **معالجه مرضیه** ـ درین قسم علاج مخصوصاً هم طبیب [illegible] برفع [illegible]
اسباب و اصلیه مرض و [illegible] مرض است و درین نوع علاج باید وقت نماید که همواره موافق با طبیعت و
[illegible] نماید بلکه بمفاد قول مشهور **الطبیب خادم الطبیعه** مراقبت و موافقت [illegible] تقویت [illegible]
یا استیلای مرض کوشند و **نیز** اسباب رجوع بصحت و منع مرایت را جمع آورده و در مقام منع اسباب [illegible]
مضره برآئینه [illegible] درین نوع معالجه باید بکار برد [illegible] طرق و اقسام استعلاج است که در باب [illegible] گفته شد ؛
سیم معالجه علامتی یا علاج اعراض است ـ مخصوصاً درین قسم معالجه عوارض مهمه و موذیه را که گاه از نوع از علاج منع نمیشود
باید رفع کرد و مقصود از استعمال علاج علامتی گاهی تخفیف و گاه معالجه علامات و عوارض است و بعض اوقات
مقصود ظهور یقین [illegible] وسایط علاجیه ادویه [illegible] که در رفع عوارض
و علامات [illegible] چنانکه [illegible] است که ادویه افیونیه را در دفع اوجاع [illegible]
و امثال آن استعمال کنند ؛
اگرچه معالجه علامتی بسیار مهم و مفید است ولی اغلب مرادف کثیره [illegible] جهت اجرای آن پیدا میشود چنانکه
این قانون معالجه در صورتیکه از علاج اصلی مکن الاجرا ترجیح داشته باشد خالی از مزیت نیست ؛
مثلا هرگاه مریض مبتلا بوجع صدریه است و ضعف [illegible] او بکمال رسیده مرگ تهدید کند [illegible]
نباید [illegible] منظور [illegible] است [illegible] ممنوع است در صورتیکه طبیب [illegible]

همیشه که خود قرار داده شده این سلیقه و طرز علاج مانع از تحقیقات تامه در امتحان مریض میشود زیرا که طبیب بهانه
حفظ ظاهر و عوارض امراض نموده بکلیات بی پرده زده و مقصود از علاج چنانکه اشارت شد رعایت سه فقره است
اولاً پیش بینی از مرض و مواظبت در حفظ صحت است ثانیاً استعلاج و تشخیص مرض است با تعیین
طرق مخصوصه سوء جهة استراحت مریض الله از مجری دارند ثالثاً حتی الامکان تخفیف درد مرض
بر مهند و آلام و اعصاب شده مریض سوء و باطن و سائط رقیقه ساکن نماید و مطلقا بدرد … اطبا هرگز منع
بلجام ونیم

معالجه نماید مرض فوری اگر امکان پذیر نیست در تسکین و تخفیف مرض کوشش نماید در تسلی دادن و افزودن قوت
قلب بیمار سعی جمیله منظور دارد … که خود طبیعت در رفع مرض محمد غریب است چنانچه در صورت عکس مورد خطر
میباشد — هرگاه ملاحظه کنند که مرض علاج پذیر نیست … کار … خواهد کشید … و ایجاب و تالی
وارد نماید شرط … شعر رحمت … طبیب …
میشوم و تو بر نام میشوی

(فصل دوم)

در مطالب مخصوصه طراپوتیک عمومی و وسایط معموله … بر … هرگز … دارند
در بیان قوهٔ مدبّره — از جمله مطالب طبیب … نباید غفلت ورزد و فراموش نماید
اینست که همواره … از امراض … رفع آن دارند … از طبیعت … معالجه …
چنانکه قدمای یونانیان میگفتند الطبیعة تعالج الامراض و این از جمله مسائل محقق … میباشد که
فیست که اولین معالج و معین طبیب همان طبیعت است … و مقصود از علم معالجه

فیزار

جز حمایت و مراقبت نمودن اعمال علاجیه طبیعیه چیز دیگری نیست و مقصود … علم معالجه طبیه آن است
حاصل نماید رفتار طبیعیه را … آن در صورتیکه حفظ اثر او … طبیعت نمود باشند و نیز تعیین نوع
جنس مرض و سن مریض … تمام علامات تعقیر … حاصل گردد و پس در صورتیکه طبیب …
بطرز … می تواند در جنب … قدم استعمال تدبیر علاج که با مناسب حال مریض بود
رفع تدبیر علاجی … مرض … راجع … تقدیم … تدبیر علاجی …
در صورتیکه … گردد … علامت … طرز … در …
… حوادث … محفوظ … نتیجه … طبیعت …
… طبیعت … وضع شده است و طبیب … خطر …
… حقیقت علم … است … درباب اقدام …
… تمام امراض … معالجه و
رفع نمودن … تمام امراض … طبیعت … موجب … قوت … طبیعت
… طبیب … همین … و … طرق …
… طبیعت … رفع … میباشد

پس بگوئیم در باب طبیعت در رفع امراض بکار میبرد … اعمال عمومیه … مقاوم با اسباب … حیات
… قواعد … و نیز …
که چون … غیر طبیعی … طبیعت … اسباب … رفع
میانه … از مطالب … طبیب … احوال … که علام …

تمام اعمال صحیه … مجری میشود و از روی بصیرت و … اجزای … در …
هر چند در … طبیب … نیز اشارتی … خواهم کرد
سلولها — … فزیولوژیه سلولها عبارت … صغیره … دارای حیات
… میباشند اگر … سلولها … دارای حیات … میباشند
سلولها دارای حرکت و تغذیه … و سلولها … نیز … دارای تمام
خصایص … حیوانیه اند و نیز از … عبارت … سوء … اعمال مخصوصه …
… خارج میکنند

پس سلولها در حقیقت … ترکیب … تجزیه … سلولها موجب تولید اجسام …
… مثلاً … اجزای ترکیبیه صفراوی …
درون سلولها تولید … مخصوص … سلولها است که … فزیولوژی
… مادّهٔ بین السلولی
المحصول … مخصوص است یا در سلولهای … سلولهای سابق بالوجود سبب تولید
… در این … است …
از … اصلیه … ساختمان را بنا میکنند
… عارضه از سلولها … و … سلولها …
… قطعه … تولید …
داخل … صغیره … قرار گرفته … تولید … تغییر …

دیتهایت

… که سلولها … حیات … معنیه و حرکات … رجوع …
… سلولها … مثلاً … الا تقصای … اعمال و تغییرات …
… حیات … مشهود است …
فیزیولوژی … باعث … سلولها … دارند
بهمین قسم حیات … اعمال صحیه در سلولها … اعمال حیات غیر صحیه یعنی مرض از …
در اعمال سلولها … سلولها … تقصای … صحت …
… مرض … اعمال … است

در بیان قوانین رجوع بصحت در هنگام مرض چون … قوانین … حیات صحت و نیز
… مرض … سلولها … رفع …
… اعمال سلولها … مرض … رجوع … اعمال صحیه …
… اعمال … اعمال … طبیعیه …
… مذکور میداریم

هرگاه اجزای قسمتی از بدن مقطوع … سلول … آن اجزاء … و نیز در صورتیکه اجزای
… مقطوع … اجزای طبیعیه تولید … اجزای …
در بعضی … تولید … سازنده … تولید
… و همین قسم … تولید … و نیز در صورتیکه
اجزای … تولید خواهد شد

و نیز لکن تأثیر مرض بر حسب حدت وارد می‌شود که باعث انسداد عروق و انساج جزء موقوف گردد و از شدت تأثیر
بفعور در آن ترشح عروق صغار و چرا که جوهر تولید کند که باعث [illegible] جذب ماء به طرف سلسله
و ورم [illegible] تا آنکه ورم زایل گردد و لیکن [illegible] معلوم می‌شود در عملی که تغییر در [illegible] آنها [illegible]
بواسطه اعمال [illegible] شیمیائیه خود به طبیعی [illegible] ترشحیه انساج [illegible]
احتقان [illegible] جذب بنماید ؛ احتقان

تبصرهٔ بلاسطم یا سبطو بلاسطم عبارت است از [illegible] و [illegible]
بعد مخصوص است و چون در میان انساج و اجزای [illegible] ترشح [illegible] (انسجه بسیطه) یا جامد
و [illegible] صحیحه و در ضمیمه [illegible] مرضی تولید شده [illegible] گردیده و [illegible] شوند ؛
در صورت دیگر ترشح [illegible] که بواسطه عروق [illegible] جدید [illegible]
در [illegible] مانند قوانین طبیعی [illegible] بواسطه [illegible] انساج
[illegible] و نیز لکن [illegible] جسمی خارجی در انساج [illegible]
[illegible] جسم خارجی باعث ورم و تقیح گردد [illegible] خارج شود و نیز [illegible]
[illegible] باعث [illegible] گردد [illegible]
و نیز [illegible] تولید [illegible] شده [illegible]
طرف [illegible] بالجمله پس از ذکر این امثله چنان [illegible]
و معلوم می‌شود که قانون [illegible] مرض [illegible] بواسطه اعمال طبیعیه [illegible]
[illegible] تغییر [illegible] و اخراج [illegible] بواسطه اسباب [illegible]

[illegible]

دیگر [illegible] کرده‌اند بادی همیشه در تمام [illegible] باعث حفظ و [illegible] طبیعت
خالقه انسان قوت و قدرت [illegible] طبیعت نیز [illegible] آن [illegible] اعلام مرض [illegible]
و این [illegible] است [illegible] آثار [illegible] باعث [illegible] آکلیتن [illegible]
[illegible] از [illegible] تعرف الاشیاء باضدادها
در [illegible] بواسطه [illegible] مرض [illegible]
[illegible] طبیب [illegible]
طبیب [illegible] آن [illegible]
در این وقت [illegible] (در که اگر مرد است [illegible] آئی …)
مختصراً [illegible] طبیب [illegible]
طبیب [illegible] تجربی (۲) در بیان آثار نفسانیه در معالجه امراض
اثر توجه نفس در امراض [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] اولاً [illegible]
[illegible] دیگر آنکه [illegible]
دیگر آنکه [illegible]
دیگر [illegible] دیگر آنکه [illegible]
[illegible] دیگر آنکه [illegible]
[illegible]

نماید و از فرمان [illegible] لا یکلف الله نفساً الا وسعها در گذرد ؛
(در بیان آثار طب نفسانی)
اثر طب نفسانی [illegible]
[illegible] نفسانیه در اعمال [illegible] است ؛
[illegible]
[illegible] اثر قوه نفسانیه [illegible]
اثر غریبهٔ تخیل [illegible] امراض و علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
مثال [illegible] الاستیک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گردد ؛
[illegible] کنو [illegible]
نفسانی و نیز [illegible]

[illegible]

[illegible] بالجمله [illegible]
[illegible]
[illegible] گردد ؛
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible] از معشوق است ؛ [illegible]
[illegible] است ؛
[illegible]
فصل سیم در [illegible] و تغذیه و تنفس ؛
در فایده تغذیه [illegible]
[illegible]
[illegible] پس غذائی [illegible]
[illegible]
[illegible] خواهد بود ؛
حرارت بدن [illegible] کربون و دیگری
اکسیژن [illegible] احتراق کربن می‌گردد ؛
[illegible]

[illegible]

و مع فقط حرارت بدنیه بکار است مرسوم به اغذیهٔ تامه و کامله ؛
و اغذیه را فقط جهت حصول کربونی که در احتراق و تنفس بکار میرود مرسوم به اغذیهٔ تنفسیه یا اغذیهٔ
احتراقیه دانسته‌اند که بالعکس مخصوص تغذیه و تشبه نیستند و قسم اغذیه را قرار داده‌اند آلبومینی را که تر باشد
در تغذیه اقوی و اغذی خواهند بود قسم اول اغذیه هر قدر بیشتر دارای مواد هیدروکربونیه و دسومات
باشند بهتر تدفین باید اغذیهٔ مأکوله به نسبت لایق مخلوط باشند [illegible] در هر قسم تغذیه بکار روند پس غذای
کلی و طبیعی غذائیست معین و دارای ترکیب مخصوص شیمیائیست ؛
تدبیر غذائی در حال صحت غذای کلی عبارتست از غذائی که دارای خواص مختلفهٔ معینه در تغذیه باشد
و حتی المقدور ترکیب آن قریب به ترکیب غذای [illegible] بوده و پس از [illegible] دارای آثار و خواص آن باشد ؛
پس باید غذائی معین نمود که جمیع انواع تغذیهٔ مذکوره لازم و لایق است تا آنکه بدان واسطه سلامتی بدن
مستقر شود و باید جهد کند [illegible] انعدام آنچه غیر منقطع [illegible] مواد جدیده که [illegible]
که از آن غذا حاصل میشود تا دل [illegible] برقرار و [illegible] ناپذیر نماید ؛
لازم است که در حال تحلیل متوسط هر روزه اقلاً ما بین [illegible] واحد [illegible] که در حال صحت [illegible]
و چون [illegible] میدانیم [illegible] و کاربن [illegible]
تقریبا چهار مثقال **ازوت** [illegible] و چهار سیر **کربون** محترق میگردد و در حالی میگوئیم که هر ماه انسان
غذای [illegible] گوشت [illegible]
مثلا [illegible] پنج مثقال نان تقریبا [illegible] کربون و [illegible] ازوت دارد **پس** هر گاه [illegible]
[illegible]

مولد

[illegible] کاربون موجود است [illegible] از [illegible] تغذیه [illegible] ؛
دیگر بخصوص است میگوئیم در ۲۰۰ مثقال گوشت (یک سیر نیم) دارای [illegible] مثقال کربون و ۱۵ نخود
آزوت است و [illegible] ۴ مثقال ازوت [illegible] ۸ سیر و ۱۲ مثقال گوشت [illegible]
و هر گاه [illegible] کاربونی را که در ۲۴ ساعت لازم است یعنی ۴ سیر کربون و ۵ [illegible]
[illegible] ۷ ۳ سیر نان (یکمن [illegible] گوشت [illegible])
[illegible] نوع تغذیه [illegible]
[illegible] تغذیه [illegible] کربون و ازوت [illegible]
[illegible] تغذیه [illegible]
[illegible] **سیزده سیر** نان که دارای **چهار سیر** کربون و **دو مثقال** ازوت است با **چهار سیر**
گوشت که دارای **شش مثقال** کربون و **دو مثقال** ازوت است در صورت **بیست و چهار ساعت** تغذیه
مجموع این غذا **هفده سیر** و دارای **چهار سیر و شش مثقال** کاربون و **چهار مثقال** ازوت است
[illegible] تغذیه [illegible] غذا [illegible]
[illegible] ؛

(تبصره در بیان صفات اغذیهٔ مختلفهٔ متفاوته)

صفات اغذیهٔ [illegible] ترکیب شیمیائی آنهاست و جهت تعیین مقدار تغذیه هر غذا [illegible]
[illegible] تجربه [illegible]
[illegible] اغذیه [illegible] تجربه [illegible]

[illegible] عناصر [illegible] معینه [illegible]
و این اجزا [illegible] تجربه [illegible] ؛
اکسیژن [illegible] غیر آلیه [illegible] عناصر آلیه دارای [illegible] **ترکیبات**
رباعیه [illegible] ازوت [illegible] **مرکبات ثلاثه** [illegible] ترکیبات چهار عنصر غیر آلیه
[illegible] دارای کربون و اکسیژن و هیدروژن میباشند ؛
اغذیهٔ ازوت‌دار که عبارتند از اغذیهٔ **آلبومینی** در تغذیه [illegible]
[illegible] واقع میشوند ؛
این سلسله اغذیه عبارتند از **آلبومین** و **فیبرین** و **کازئین** و **ژلاتین** [illegible] در غذاهای حیوانی [illegible]
[illegible] عبارت میباشند از **لحوم** و **شیر** و **تخم مرغ** و امثال آنها ؛
ترکیبات ثلاثیه فقط در [illegible] حرارت [illegible] اغذیه [illegible] این ترکیبات [illegible] میباشند به
اغذیهٔ تنفسیه و **احتراقیه** [illegible] ازوت [illegible] در **ادوینه** [illegible]
نشاسته [illegible] **غلات** و **حبوبات** و **سبزی آلات** و **اده** و **نان** [illegible]
دهنیه [illegible] ؛
[illegible] غذا [illegible] تا [illegible]
قابلیت هضم [illegible]
[illegible]
[illegible] **اکنون** قابلیت تغذیه [illegible]

بعضی

لبنیات — [illegible] تخم مرغ [illegible]
[illegible] اللحم [illegible]
[illegible] ؛
در بیان درجات تغذیهٔ اغذیه [illegible] **قابلیت انهضام آنها** [illegible]
[illegible] تغذیه [illegible] **آلبومینیه** [illegible]
[illegible] **آلبومینی** است [illegible]
[illegible] ؛
[illegible] از **هیدروژن** و **اکسیژن** و **کربون**
[illegible] از **کوگرد** مرکب [illegible]
[illegible] آلبومین [illegible]
[illegible] ؛
چون [illegible] ترکیبات [illegible] آلبومین [illegible]
آن ترکیبات [illegible] است

کربن	۵۰	تا	۵۴	در ۱۰۰ جزء
هیدروژن	۶	تا	۷	در ۱۰۰ جزء
ازوت	۱۲	تا	۱۸	در ۱۰۰ جزء
اکسیژن	۲۰	تا	۲۶	در ۱۰۰ جزء
کوگرد	٠/٤	تا	١/٧	در ۱۰۰ جزء

مواد البومینیه خاصّه عظیم اند و بنا بر این محرّک ترشّح رطوبات معدیه نمی‌باشند و در صورت مجبوب هضم می‌گردد
از همین جهت است که هر قدر تحلیل این مواد البومینی خالص تغذیه نمی‌نماید بلکه این مواد باید با جزء گوشت و شیر و تخم مرغ و
خون و غیرهم مخلوط وارد معده شود ... بعضی این مواد با غذاهای دیگر مخلوط از املاح مخلوط اند در باب سهولت
انهضام آنها کرده شده ... در حین انهضام آنها ...
مواد البومینی در معده بواسطه **پپسین** مبدل به ... می‌گردد استعداد ... جذب ...
یک نوع مواد **دیکر** بواسطه حرارت غلیان منجمد گشته ... مواد البومینیه ...
در اثر ... تجزیه ... ترکیب ... مواد البومینیه در معده
منهضم شود ... مخصوص بواسطه ... **معده** منهضم گردد ؛
البومین ... چسبیده در خون ... و **لیمفاتیکیه** مبدل
به **فیبرین** شده ... مواد البومینی ... دارند
کوسین و نشا و زنین شود ... **اوره** گردد
... حساب ... معین گردد
که مقدار البومین در جسد ... **یک بیر و نیم** است ؛
این مسئله ... مراد است ... **مسیو فویت** در ... این
... **تحلیل یکی و ده ثلثی** است
مقدار البومین ... خارج ... البومین ... از
... و نیز ... سوخته ... البومین ... مستقاتیه ...

خارج می‌گردد ولی مقدار کثیری از البومین در حالت طبیعیه و سلامت بدن از راه ... خارج گردد
و تولید ترکیب می‌نماید ... ترکیب آنها ... **بالاخره** از البومین در جزو **کراتین** و
اوره و **اسید اوریک** و **کراتینین** خارج شود ... و **اسید کوبونیک**
و خروج ... خارج می‌گردد ؛
گوشت جزو بسیار مغذی و قابل الهضم ... گوشت ...
مواد زلالی ... و املاح ... موافق تجزیه **ملشت** ترکیب ... حیوانات
و طیور و ماهی ها از قرار ذیل است که در جدول ذیل ثبت افتاده است ؛

در صد جزء گوشت	حیوانات پستاندار	طیور	انواع ماهی
مواد البومینیه	۱۷/۴۲	۲۵/۲۶	۱۳/۷۳
مواد سریشی	۳/۱۶	۱/۴۰	۴/۳۹
اجسام دسمه	۳/۷۱	۱/۹۵	۴/۵۹
مواد عصاره	۱/۵۹	۰/۹۲	۱/۶۰
کراتین	۱/۰۹	۰/۱۹	۰/۰۹
مواد ... کلرور سدیم و پطاسیم ...	۱/۱۴	۱/۸۰	۱/۴۹
آب	۷۲/۸۷	۷۲/۹۸	۱۴/۰۸

گوشت خام ... قطعات صغیره ... منهضم شود ... گوشت ... سهولت

منهضم شود بعد از گوشت ... منهضم شود گوشت جوشیده است ...
... غذا ... گوشت ...
گوشت ... منهضم شود ... حتی المقدور ... باشند ؛
آب گوشت غذای حقیقی ...
... گوشت آب ... حرارت ... گوشت و آب ... گردد
... التغذیه ... گوشت ... البومین طبیعیه ... گوشت ...
... گوشت ... و مواد ... البومینیه ...
... بسیار ضعیف ... **کراتین و کراتینین و ژلاتین** ؛
عطر ... گوشت ... البومین در آب گوشت ...
و مواد ... موجود ... **اسید پارالاکتیک** و **بوطریک** و
اینوزیت و **دکسترین** ... گوشت ... طعم خوش ... تغذیه ...
... است ؛
عناصر ... گوشت ...
... قوت ...
... گوشت ... تقویت ...
... البومینیه ...
... **نیز** ...

ترشّح عصیر معدیه گشته باعث سهولت انجذاب گردد ؛
شیر ... مقدار تغذیه ... و تخمینیه شیر گاو و الاغ و بز و میش و انسان ...
... ترکیب ... ذیل است که ... اند ؛

مقدار اجزاء در شیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زن
(۱) اغذیه نسجیه	۳۷/۱۹	۲۰/۳۶	۴۴/۲۱	۵۶/۷۰	۱۳/۹۸
(۲) اغذیه حرارت‌بخش	۳۸/۵۹	۱۳/۷۲	۴۲/۱۲	۴۷/۵۰	۲۰/۷۶
روغن لاکتیک و غیره	۵۳/۲۱	۶۹/۵۱	۴۸/۶۲	۴۸/۳۰	۷۴/۲۰
(۳) مواد غیر البیر	۳۱/۴۰	۲/۷۹	۵/۲۸	۵/۷۵	۱/۴۸
املاح و آب	۸۶۶/۶۹	۸۹۳/۷۳	۸۵۹/۷۷	۸۴/۱۰	۸۸۹/۸۲
وزن مخصوص	۱/۰۳۳	۱/۰۳۵	۱/۰۴۴		۱/۰۳۱

چنانکه ... مواد البومینی ... آب ...
... است ولی ... نیست ؛
شیر خوران ... **کازئین** ...
ژلاتین ... **مادهٔ جبنیهٔ آن** ... **اما** شیر الاغ ...
... کازئین ... است ؛
... شیر ... **دلی** ...

و باعث ازدیاد معده که روده کوچک برای شود هرگاه پنیر بخصوصه خوب هضم نشود از معده به روده کوچک میرود عسر الهضم
شود و تدبیر که در رفع ثقل آن مواد افزوده یا در صورتی که در معده ترش شود میتوان از اضافه نمودن آب آهک
(آب آهک ۵ در ۵۰۰ شیر) یا بی کربنات دوسود ۵ در ۱۰۰۰ شیر (
آن ترشی سود رفع نمود ؛

کره از روغن سریع الهضم تر است یعنی چون نفخه هم نیست که بسهولت تمام قابل الانهضام است
نان کره اندود که غیر است بسیار نیکو که جامع مواد آزوته و نشاسته و دسومات است و غذائی است
شریف بسیار که ... سهل الانهضام است و کره چون به نان آلوده و گوشت جمع آید باعث سهولت
بلع و کثرت تغذیه آنها شده فی الحقیقه مانند ادویه‌ای است که باعث سهولت انهضام آنها تواند شد
خواص اقسام پنیر بر حسب ... شیر و ... در آنها نیز از حیثیت وضع حال آنها چند قسم
پنیر **لور تازه** کثیر التغذیه تر از ... پنیرهای عتیقه است و **پنیر خالص** نیز کثیر التغذیه تر از
پنیرهای متعفنه است ولی این قسم اخیر مانند ادویه جهت تحریک اشتها در منازل به کار برند ؛
پنیر عتیق فاسد و محتوی مقادیر کثیره از محصولات تجزیه است و بصعوبت هضم گردد و هرگاه زیاد خورده شود
ممکن است که ... شود ... حاصل از ... موجب ظهور عوارض ... مانند ظهور عوارض ... حاصله از ...
ارث ... گردد یعنی موجب ... شود ؛

تخم مرغ که از اغذیه بسیار شریفه و دو قسمت ... مواد البومینیه و املاح است
و از گوشت سهل الانهضام تر است زیرا که البومین ... گوشت ...
... تخم مرغ ... ۱۲ تا ۱۳ در ۱۰۰ دارای البومین محلول است

از

زرده تخم مرغ مانند لوقیتین که از محلول های **ویتلین** (ماده ازوته بیاض البیض) و
روغن ... و املاح و غیرها است ترکیب یافته و چون تخم مرغ را ... در آب ... زنند یا خام
یا نیم برشته بخورند بسیار سهل الانهضام ولی **سفیده تخم** چون ... سخت شود ... کمتر
سهل الانهضام است اما **زرده تخم مرغ** بسهولت هضم شود و چون با قند و آب ... جسم ...
لعوق ... حاصل شود که موسوم به شیر مرغ و در امراض ... بسیار نافع ؛

... فقط ... در ابدان حیوانیه است در آب سرد و گرم ... از ...
... و **ژلاطین** را یا از ... **کلوطین** و یا از غضاریف ... و
کندرین ... دو قسم از اجسام البومینیه ... و ... از ... دارند ...
... کمتر است ؛

غضاریف و ... بسیار کم هضم ... **سر دنبر** ...
زیاد ... ؛

(Peptone)

ژلاطین بی طعم است ... موسوم به **پپسین** ژلاطین است ...
در ... تجزیه ... از ... **ادریه** ...
مقادیر قلیله ژلاطین ... مقادیر کثیره موجب ... هضم ...
... ژلاطین ... حصول ...
تغذیه ... **سیتو فوسفات** ... ژلاطین ...
... تغذیه ... ؛

(۳) **اجسام دسمه** در اجسام دسمه ... در طبیعت ... بعضی جامد مانند **پیه** و برخی
نیم جامد **روغن - شیر گاو - پیه خوک** و مقداری مایع ... مانند **دهنیات نباتیه**
و این تمام ... در درجه حرارت ... ؛
دسومات خفیف تر از آب و غیر محلول در ... (یعنی در آب) و این تمام ... در **اثر** و بعضی
... در **الکل** ... ؛
تمام ... دسمه مرکب اند از **گلیسرین** (...) و **اسید**های دسمه
(...) و اسیدهای **الدئید** (...)
و خصوصاً از اسیدهای **پالمیتیک** و **استئاریک** و **الئائیک** ؛
مواد دسمه ... با قلیات ... حرارت ... با املاح دسمه ... یعنی **صابون**
گلیسرین ازاو ... هرگاه اجسام دسمه ... با آب و **اکسید دو پلمب** حرارت دهند
اجسام دسمه غیر محلول ... از **مشمعات** ... **صابون** و گلیسرین ...
آب ... و **نیز** اجسام دسمه ... تجزیه شوند و گلیسرین و اسید ...
... تجزیه ...
در بیان اعمال فیزیولوژیه مواد دسمه ...
... **صفرا** ... **پانکرئس**
بصورت **لعوق** ... گردد ...
اجسام دسمه تجزیه شود ؛

اسیدهای دسمه چون ... با قلیات ... محلول ... صابون
محلول ... بصورت صابون در آید
و ... گلیسرین ... ؛
... اجسام دسمه ...
... ؛
جزء کثیری از دسومات ... گلیسرین ... دسمه ...
... **اسید کربونیک** و آب ... صورت ... خارج میگردد
و ... خارج میشود ؛
در ... دسومات ... دسمه ... باشد ؛
تغذیه ... دسومات ... تغذیه ...
... دسومات ...
دسومات ... **کربن** و **ایدروژن** است ... **اسید کربونیک**
و آب ... **کربن** ...
... **یعنی** ...
... حرارت ... ؛
... اغذیه دسمه ...
در ممالک ... ؛

بملاحظه دیگر اهم این چیزی مقداری کافی از دسومات سلولز باشد مانند آلبومین که کمتر مصرف نماید ولی از این رو واضح گردد که اغذیه کثیرالمقدار تحت قوه ثقیله کلیوی ازوت گردد و بالعکس عدم کفایت مواد دسمه باعث کثرت کلیوی آلبومین گردد **پس** حیثیت شیمیه عمده مواد دسمه از اغذیه ترکیب شریفه هستند موجب بطوء احتراق آلبومین گشته و سبب می شوند که کمتر محتاج بغذیه آلبومین باشیم و مواد دسمه چون مقادیر قلیله خورده شود باعث ممانعت از نقصان گردد و لیکن بمقادیر کثیره ازدیاد رسد موجب اختلال اشتها شده و تهوع و قی و غیره کردند

الکل سبب نقصان و انهدام این آفات رویه بواندن **بالاخره** از کمترین دسومات که زیاد خورده شود از کثرت و کلان لذائذ با مواد برازیه از امعاء منحدر گشته سهل بسهولت دفع مدفوعات کنند و هرگاه در روی سقط در زیانی و امتلاء در سر زدن دهنی نموده ممکن است باعث سمن عضلات گردد

(۴) **در بیان کربو هیدراتها** مراد ازین ایرات کربونیه مانند **قند و نشاسته و صمغ و لعابیات** که تماما از مصنوعات نباتیه اند

(۱) **در بیان قندها** با تعین نظر شیمیائیه قندها را بدو نوع منقسم توانند نمود **قندهای انگوری و قندهای میوه** ($C_6H_{12}O_6$) و **قندهای شکری و شیری** ($C_{12}H_{22}O_{11}$)

اعمال فزیولوژیه قندها آثار فزیولوژیه قندها را در اقسام مختلفه شان تقریبا متحد فرض نگرده هستند و در معده ها تمیید تقلید انگوری شده و بنابرین موجب آثار مهلکی از آثار آن گردد و قسمتی از قندها چون در معده و امعاء داخل شوند بواسطه رطوبات معدیه تبدیل به **اسید لاکتیک و بوتیریک**

وبهمین

وبهمین جهت است که بسیار خوردن شیرینی بخصوص قند در رطوبات امعاء رده و حرقت اشد را بسهولت در آن تولید نمایند و در رطوبات خود ذو قسات تنه ها متشنج دارای اسید لاکتیک و در حکایت تحت تنه مخصوصا اسید بوتریک باعث شوند پس از این آن اسیدها با مقدار زیاد قند بدون تغییر باقی مانده و چون نفوذ نمودن لای که مصرف گردد و مبدل باسید کربونیک و آب شوند

قند چنین در دهان دهنی بواسطه عمل انعکاس موجب کثرت ترشح بزاق گردد و چون هر روز مقدار کثیر قند خوانده شود خصوصا در طفل جهانی و دندان شده و بدان جهت با شما دندان و کرم خوردن که علاج ضرور است و لیکن چون بمقدار متوسط قند خورده شود باعث زیادتی در اعضای هضم گردد و کمی باعث شود زیاد و دندان در بین گشته و علاوه برای اخراج برازه مزاجی سهل شده و بعکس خوردن بمقدار زیاد آن در عاقبت موجب نقصان اشتها در اختلال اعمال تنفسیه از قبیل تهوع و جشا و ترشحات معدی و وجع البطن و اسهال میشود

حرارت غذاهای حیوانی سوخته قند نباتیه بهتر از چیزی علاوه نقصان تغذیه روی هم دیگر روید

(۲) **مواد نشاسته و نشاسته** ($C_6H_{10}O_5$) در سلسله نباتی بسیار کثیرالوجود است در نمایش **غلات و بقولات و شاه بلوط و سیب زمینی و اغلب اصول فواکه**

نشاسته بشکل دانه های صغیره است که از طبقات متحدالمرکزی تشکیل شده اند بدون طعم و غیر محلول در آب سرد و الکل و در آب گرم نشاسته سوختن ۲۰۰ درجه حرارت گرم کننده مبدل به دکسترین گردد

تمام مواد نشاسته از اثر بزاق در دهان دهانی مبدل بدکسترین شود یا نشبه و این عمل تا در معده نیز متحد گردد و فقط در صورتیکه بمقدار زیادی خورده شود در معده چیست شده و بسوی معی میشود

شیره معدیه بدون جهت بزاق موجب هضم آنها نمیشوند ولی شیره لوزالمعده یا تمام آن

آنها باعث بعد این استحاله تواند شد

قندیکه از نشاسته حاصل شده در حقیقت آن بطور عموم قند انگوری است بیشتر جزئی از آن که بالطبیعه تمیز نموده جزو دیگری به اسید لاکتیک و اسید بوتریک مبدل گردد و از حیثیت تغذیه مواد نشاسته مانند قند است

(۳) **لعابیات صموغ** عموما نباتیه از نباتات طبیعیه مترشح از املاح اسید ها کلیسیم اسید کاربونیک و ترکیبات این عبارت از **قطاس و آمک و غیرهم** ولی لعابیات فقط در آب منتفخ گردد ولی صمغ ها در آب و نیز در رطوبات هاضمه محلول شده جزئی از آنهاست مبدل بقند می شوند و بعضی باسید شده بالاخره جذب گردد **پس** درجه تغذیه آنها بسیار قلیل است بمقادیر کثیره از آنها موجب اختلال اشتها و نفخ با سهال گردد

در بیان اغذیه نباتیه فرداً فرداً اهم در این میان **غلات** بمقادیر کثیره و مختلفه محتوی هم ازوتیه و غیر کورسید به **کلوتن** و نیز دارای مقادیر **ازوت و کربن و مواد دسمه و مواد خاکستری** (قلیائیات) و آب هستند در ۱۰۰ اجزا آنها را ثبت مینمایم

در صد جزء	آزوت	کاربون	دسومت	مواد خاکستر	آب
(آرد گندم)	۱/۶۴	۳۸/۵	۱/۸۰	۹/۰۰	۱۴/۰
آرد [illegible]	۳/۰۰	۴۱/۰	۲/۱۰	۱۷/۰۰	۱۳/۰
آرد [illegible]	۱/۷۵	۴۱/۰	۳/۲۵	۱۸/۰۰	۱۵/۰
آرد جو	۱/۹۰	۴۰/۰	۸/۸۰	۷/۰	۱۳/۰
آرد گندم مکه	۱/۷۰	۴۴/۰	۸/۸۰	۷/۰	۱۳/۰
آرد برنج	۱/۸۰	۴۱/۰	۰/۸۰	۸/۰	۱۳/۰
بلغور اودان	۱/۹۵	۴۴/۰	۶/۱۰	۲۸/۰	۱۳/۰
سیب زمینی	۰/۳۳	۱۱/۰	۰/۱۰	۰/۰	۷۴/۵

آرد

آرد گندم علاوه دارای سلولوز نیست از دو جهت تغذیه آن بسیار کامل تر است چنانکه اگر نخود و روغن و نمک گندم خوب تر تهیه شده از وی گوشت صرف نموده چون سخوان و چهارم بر مانند در حالی که آن مقدار آرد و غله فقط تهیه نموده گوشت و ۹۰ من سخوان دسته در گوشت میکند و بهمین قسم تغذیه نان سفید بهتر است از تغذیه نانهائی که آرد آنها را زیاده غلاف نموده باشند

(۲) **حبوبات** نخود و لوبیا و عدس و باقلا تقریبا در ۱۰۰ اجزاء ۲۵ جزو مواد آلبومینیه دارا هستند و نیز دارای مقدار زیادی مواد **هیدرو کربونه** (۱۰ تا ۱۵ در ۱۰۰) ولی جزء از تغذیه حبوبات اغلب در غلاف های سلولزی محصور اند که بعسرت بواسطه طبخ و هضم فرق و جدا شوند و بهمین جهت است که اغلب حبوبات بدون تغییر و قسمتی از جهاز هضم عبور نموده در مواد برازیه دیده شوند و در این حالت حبوبات ثقیل و عسر الهضم اند ولی اگر آنها را سوخته نمایند تقریبا از عسرت انهضام آن داده میشود

(۳) **بقولات** جانشین ارزش کیته است که سبزیجات بسیار کم تغذیه ناچیزند ولی در سبزیجات بسیار زیاد است که سبزیجات غذائی است سبک تر از گوشت و غیره اما غالبا دارای کمی قند و مواد ملیه و صمغیه و اسیدها و املاح و آب و عناصر آلیه معطره بوده همچنین در نباتات شده لهذا اهمیت تغذیه ندارند و نباید از آن صرف نظر کرد کلیتاً

(۴) **فواکه (میوه جات)** در میوه جات مقدار کمی آلبومین و دهنیات یافت شود و حال متکی بر این عناصر دیگر نها بسیار کم است لهذا اهمیت تغذیه شان بسیار کم است ولی در تعیین اعمال فزیولوژیه میوه جات باید منفعت مقدار کثیری قند وجود و همچنین علاوه قرار است اعلام

آثاد فزیولوژیه میوه جات بواسطه دارا بودن اسیدهای آلیه که بعضی را میدانیم و املاح نباتیه

قوی‌ئی (یعنی دیرگذر جوهرش) و مواد اسیده ترکیبیه است از جمله آثار میوه‌جات ازدیاد مترشحات بولی و قلیائی
شدن آنست و پس از جذب شدن مواد اسیده را رقیق کردند و در جمله میوه‌جات بطاقه کثیره خراطین [illegible]
موجب عارضه دل درد و اسهال و غیرها گردد و کثرت و قلت حموضات و قند در میوه‌جات بسیار
مختلف میشوند چنانچه قدر آب و هوا و خاک و رسنه و تربیت و غیرها [illegible] تولد مختلفه [illegible] در فواکه است

در یکصد جزء	اسید آزاد	اسید ترکیب	قند	البومین	مواد کربنی	آب
انگور	۰/۷۵	۰/۳۶	۴/۳۱	۰/۷۴	۰/۶۱	۸۱/۰
سیب	۰/۶۹	۵/۵۱	۷/۹۶	۰/۳۹	۰/۳۶	۸۲/۱
گلابی	۰/۰۳	۳/۲۳	۸/۹۸	۰/۳۳	۰/۳۹	۸۳/۲
گیلاس	۱/۷۵	—	۱۸/۱۲	۰/۲۱	۰/۶۲	۸۸/۲
آلوبالو	۲/۰۱	—	۱/۱۲	۰/۵۷	۰/۶۵	۷۴/۲
آلو	۰/۹۷	۴/۱۹	۶/۷۸	۰/۵۷	۰/۷۶	۸۰/۸
انگور فرنگی	۳/۱۴	۰/۱۶	۶/۳۷	۰/۵۴	۰/۷۵	۸۲/۵
ازگیل	۱/۳۴	۶/۵۵	۵/۸۸	۰/۷۹	۰/۴۰	۷۷/۵
توت فرنگی	۱/۳۶	۰/۱۰	۵/۰۹	۰/۵۱	۰/۷۵	۸۷/۴
تمشک	۱/۴۸	۱/۴۱	۴/۰۰	۰/۵۸	۰/۵۴	۸۶/۱
خربزه	۰/۹۵	۲/۲۹	۲۵/۰۶	۰/۲۳	۰/۳۶	۸۹/۵

کلیهٔ میوه‌جات رسیده خوب و صالح است بر دو سهل الهضمند ولی میوه نرسیده [illegible] آنها موجب [illegible]
در امراض [illegible] از قبیل اسهال و [illegible] ربا کرده و مخصوصاً از خوردن بسیار گیلاس که ریشه [illegible]

آن

آن میوه‌ایست پر ترشح [illegible] خربزه‌ها [illegible] هاضمه [illegible]
و چون قدری نمک [illegible] در آن اضافه نمایند باعث تقلیل نفخ آن گردیده سهل الهضم شود.

انجیر - میوه‌ایست ملین و دانه‌های آن چون در معده هضم نمی‌شوند مانند جسم خارجی در مجاری هضم باقی
مانده ممکن است سبب تحریک اغشیه مخاطیه معوی شوند و این خطرناک است که اطبا اطفال صغیر را از خوردن انجیر
ممانعت کرده‌اند زیرا که قدرت بر هضم آن ندارند.

کدو و فندق و بادام - میوه‌جاتی اند دیر هضم میشوند زیرا که دارای مقدار کثیری مواد سلولز خشبی میباشند
که رطوبات مجاری هضم در آن هیچ اثر نکنند یا بسیار کم مؤثر شوند و امتیازی اند مثلاً در ۱۰۰ اجزاء نه جزء مولد
ازته و تقریباً چهار جزء مواد دسمه و دو جزء مواد سلولز موجود است.

در ممالک حاره میوه‌جات فراوانی یافت شود زیاده پر گوشت و پر آب و شیرین اند و موجب تسکین و انتقاص
حرارت توانند شد.

ادویه - عبارت از چاشنی است و خوشبو و محلل و موجب اشتها آوردن لحومات و غیره میباشند.

املاح - حموضات و قند و دهنیات و دسومات نیز مانند ادویه هستند [illegible]
و مقصود از دخول ادویه در اغذیه آنست که تا طبیعت به انهضام و خوش رنگ و خوش طعمی [illegible] کنند.

ادویه حریفه و عطریه از قبیل پیاز و سیر و ترب و مانند آنها و نیز خردل و نیز
بولاق اوتی و دیشتر خردل (ترب سیاه بری) و تره‌تیزک و میوه کبر و فلفل و میخک
و جوز هندی و جوز بوا و زنجبیل و دارچینی و زعفران و خلال نارنج
و بالنگ و غیرها در معده [illegible] باعث سهولت انهضام میکردند.

خار نوش و ادویه ملین ترشی از قبیل هفت بیجار و کدو و انبه و بچه و لیمو
بادمجان را با چنین قسم ادویه‌جات معطره ترشی سازند از جمله ادویه شمرده اند در تغذیه آنها چنانچه
تعریف برای هاضمه ندارد بلکه ممکن است باعث تحریکات شدیده اعضای هاضمه شوند.

کلیه معده‌ها [illegible] بسیار محتاج بر این محرکات نیست زیرا که استعمال عادی آنها باعث رفع احتیاج
شود از روی [illegible] آنکه طعم آنها هر قدر تیز و ترشی [illegible] طبیعت [illegible] میگردد.

مشروبات - مقصود از تغذیه مشروبات حفظ مقدار [illegible] است که تدریجاً مواد
جامده [illegible] آورد بلکه بواسطه آنها [illegible] سایله را که بواسطه ترشحات و تبخیرات
از بدن خارج میشود نیز باید از این مورد تدارک نمود.

از بدن انسان جوان بواسطه طرق مختلفه دفع بطور متوسط در شبانه روزی قریب ۳۱ سیر آب خارج
میشود و این مقداری است که معادل آن مقداری است که بواسطه اغذیه به بدن وارد میگردد در اغذیه جامده
کفایت [illegible] نمیشود آورد و هر چند بیش از مقدار آبی که تصور شود مثلاً گوشت
گوشت گاو در صد جزء تقریباً ۷۰ و ماهی از ۷۰ تا ۹۰ و شیر ۸۶ و سبزی آلات در ۱۰۰ جزء
۸۰ جزء آب دارند لکن باید معلوم کرد کفایت آب [illegible] و این عدم کفایت بواسطه
احتیاج مخصوص مشروبات تغذیه و عبارت است از عطش ظاهر میگردد.

عطش - در عقب تمام تبخیرات اجزاء مائیه خون که بواسطه حرارت داخلیه و خارجیه در جهات
ریه و جلد [illegible] ایجاد [illegible] رفع احتیاج
تشنگی نمود زیرا که عبارت [illegible] موجب التهابات عطش شوند

دائم

و تا [illegible] آن آبی خواهند [illegible] که از بدن خارج کرده‌ایم.

آب - مشروبیست بهتر از تمام مایعات و شربت تشنگی را تسکین و [illegible] عالم حضرت [illegible] فرموده‌اند
سید الاشربة الماء و وجود آب بسیار شایع و لازم است از برای حیات چنانکه در زبان کلمه [illegible]
و من الماء کل شیء حی و این مشروب که در مجاری هضم مجذوب شده بدل رطوباتی تواند شد از طرق
ترشح و سایر فروع تبخیر و تلف شده است و آب در بدن دارای عمل است که [illegible]
تواند بود زیرا که مایه [illegible] بدن انسان در ۱۰۰ اجزاء دارای ۷۵ جزء آب است و در جریان
سیلانی [illegible]
نگاه داشته و نیز باعث اعانت اجرای بعضی اعمال حیاتیه میگردد.

صفات آب مشروب - باید آب مشروب خنک و صاف و بی رنگ و بی بو و طعم آن مطبوع
ذائقه باشد و نیز دارای هوا باشد و علامت خوبی آب آنکه حبابات در آن [illegible]
میشوند [illegible] آب [illegible] عفونت میکند [illegible] باعث تولید
امراض گردد [illegible] باید که مواد حیوانیه و نباتیه نبوده باشد.

خنکی آب - درجه خنکی آب مشروب باید ثابت و از ده الی ۱۲ درجه فوق صفر باشد [illegible]
[illegible] یا بواسطه [illegible] باشند و باید در [illegible] عرق [illegible]
از خوردن آب [illegible] از مردم مبتلا شده‌اند به
قولنج و اسهال و تولد [illegible] از خوردن مشروبات سرد [illegible] بواسطه [illegible]
عرق [illegible] از خوردن آب خود نگاه دارند.

صافی آب معلوم است که آب مشروب باید بسیار صاف باشد ولی باید دانست که زلال آب دلیل بر خوبی آن
نیست و آبهای غلیظ و کدر هم و الکل دارای مواد متعفن حیوانی یا نباتی باشند بسیار حیوانات ذره‌بینی
اگر به میاه [illegible] و ناقه و سنگدانی است و چون طعم آب ظاهر غیر مطبوع می‌شود شاید سوء اثر
حاصل شود و دلیل بر آن است که متعدد کثیری [illegible] آب [illegible] در آن [illegible]
آب و ماهیت [illegible] خاصه در آن [illegible] حیوانی در آن [illegible]
و [illegible] آب [illegible] حرکت [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
واقع شده [illegible] در نظر [illegible] سود [illegible] حیوانات [illegible]
و [illegible] آب [illegible]
[illegible]

آب هوادار [illegible] هوا باشد سنگین است [illegible] آب [illegible] متقدمین [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] است و آب [illegible]
[illegible] نخواهد بود ؛
[illegible] در آب [illegible] محلول [illegible]
[illegible] و **تنز** [illegible] آب [illegible]
از املاح [illegible] **دیوا** [illegible] آب [illegible] املاح [illegible]

از یک مثقال آهک و املاح در هزار مثقال آب [illegible] املاح [illegible]
[illegible]
[illegible] املاح [illegible]
[illegible] املاح [illegible]
[illegible] **کربنات دو شو** [illegible] **سولفات دو شو** [illegible]
[illegible] املاح [illegible] ؛
محلول **اکسالات دو امونیاک** (۱ در ۲۴) [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
ضعیفه [illegible] می‌باشد ؛

محلول **ازطات دو باریط** [illegible] **سولفات دو باریط**

خلوص آب آب مشروب باید [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]

آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] ؛
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] **اسید نیطریک** [illegible]
[illegible] آب [illegible]
فسلز [illegible] **آن** [illegible] **یدور دو پطاسیوم** [illegible] و **آب مقطر** [illegible]
[illegible] **دو طو یدور دو مرکور** [illegible]
[illegible] آب [illegible] محلول **پطاس**
محرق [illegible] ([illegible]
[illegible]) اگر آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] ؛
[illegible] **اسید نیطریک** [illegible] آب [illegible] (۱ در ۲۰)

[illegible] **کلورور دو دو زنگ** [illegible]
[illegible] محلول **حبه کرد** (۳ در ۱۰۰) [illegible]
[illegible] ؛

در بیان بعضی اقسام شربتها [illegible]
[illegible]
[illegible] **اِنمی** [illegible]
[illegible] شربات [illegible]
[illegible] ؛
بیان بعضی اغذیه طبیعیان و امزجه و اقالیم و غیرها [illegible]
[illegible]
مثلاً [illegible]
[illegible] ؛
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ؛
[illegible]

دیگر شبیه بآفتاب می‌کنند روی تو نهند داده و درش شیخوخیت بالکس معده تحریک میشود علی ترکیب [illegible] و در پس
اشم ضعیف شده از رفتن اعضا با همه ضایع گشته دندانها خشنه و عمل مضغ درست بجای نمی‌آید و اشع
زاق غیر کافی است و در همه اغذیه وارد می‌شوند که ورث تهیج هضم معدی نشده اند ؛
معلوم است که چون کار هر قوای معده از عهده بر نیاید موجب سوء هضم و منجر اسهال گردد و در این سن باید
اغذیه لطیفه و خوب که به سریع الهضم که تر نمود دلیل چیست ضعیف خورانیده و دندان مصنوعی
که کرده و بیمار زیاده [illegible] مخصوصاً عدد نظم ساعات و اوقات غذا خوردن در تمام
امر [illegible] دارد و [illegible] نفع و سودمند است ؛
غذای عمده باید در نهار خورد و بسیار غذاها را خفیف و کم خوردن بهتر است و [illegible] غذای آخری
بهتر آنست که زمانی کافی میان هضم غذا و خواب فاصله گردد ؛
در بیماران [illegible] قناعت باید نمایند تا تغذیه از جمله مزاج دارد و باید [illegible]
تغذیه غیر کافی و نقره و فاقه باعث [illegible] بهترین [illegible] و بالکس [illegible] حفظ الصحت و
غذای ماکول [illegible] باعث تقویت امزجه ضعیفه و اسباب تسکین [illegible] گردد ؛
بحسب اقالیم باید تغذیه [illegible] تغییر داد زیرا که تفاوت درجه حرارت [illegible] باعث علامات مختلف
ظاهره [illegible] نیز باعث تغییر اعمال حیاتیه [illegible] و احتیاج [illegible] شود ؛
ساکن ممالک حاره [illegible] از [illegible] نباتیات [illegible] تغذیه کند و [illegible]
عطش و [illegible] سبب [illegible] گردد ؛
در ممالک معتدله [illegible] مخصوصاً مواد [illegible] و لحوم حیوانات و [illegible]

بیشتر صرف شود و تتابع فصول حاکی از اختلاف اقالیم است زمستان نمونه اقالیم سرد و تابستان
شبیه اقالیم حاره است و بهار و پائیز و فصول متوسط فقط متوسط است که عبارت مبادی از
بهار و پائیز و بحسب اقتضای هر فصل غذای مناسب آن باید یافت و از روی تجربه معلوم است
که اهر معمول در اقالیم مختلفه [illegible] در فصول مقایسه نیز بکار رود ؛
چون در تابستان قوای هاضمه ضعیف است بنابراین پیش از معده از مطبوخ است دور تقصیر [illegible]
و خوراکه بسیار مطبوخ و معمول اند و در زمستان [illegible] اشتها شدید و اعضاء هاضمه قوی و [illegible]
جهت ریحات خارجی لازم است لهذا باید اغذیه قویه خورده بهتر مول ما [illegible] [illegible]
لازمه تولید حرارت را خوب بنمایند و بهمین قسم است امزجه و مشاغل [illegible] موجب
مراعات احتیاطات کثیره طریقه تغذیه میگردند ؛

در بیان شرایط حفظ هضم جید معده نیز مانند سایر اعضا جهت حسن اعمال و ترقی [illegible]
[illegible] باعث [illegible] اهمیت حال هضم است و انتظام تغذیه [illegible]
هضم و صحت [illegible] و تغذیه در ساعات معینه [illegible] و طرز معاش است و [illegible] از جمله
شرایط اصلیه هضم جید است و تند [illegible] فرو بردن غذا باعث عسر هضم میشود زیرا که
اغذیه [illegible] مضغ [illegible] پس از آنکه بواسطه دندان خورد و نرم [illegible]
اغذیه [illegible] محتاج [illegible] ترشح [illegible] و هضم توانند
و اخراج بزاق (آب دهان) که کفایت [illegible] زیرا که غذا [illegible]
[illegible] معلوم میشود [illegible] حفظ صحت دندان جهت هضم لازم است و [illegible]

دندان منحصر است بخلاف که [illegible] بهم رسد و شکستن [illegible] خون وارد [illegible] ؛
چون دندانها را [illegible] و [illegible] از ورقه فضولات [illegible] و مواد [illegible]
شوند که [illegible] دندان [illegible] و اگر وقتی یک [illegible] از این ورقه حافظه دندان کاسته شود [illegible]
دندان [illegible] و این [illegible] فقط باعث حصول عفونت و اوجاع دندان است بلکه موجب
اختلال صحت و هضم میشود ؛
قطع نظر از صفات و طبایع [illegible] تهیه اغذیه غیر کار بعوض و حرارت [illegible] که پس از
وارد [illegible] باعث اختلال [illegible] هضم توانند ؛
و [illegible] در حمام [illegible] از [illegible] زیرا که تمام [illegible] بعد [illegible] هضم [illegible]
[illegible] موجب سست کرده توانند **بالاخره** حرکات شدیده نفسانیه و [illegible] قویه و [illegible]
[illegible] در سوء هضم دارند [illegible] پس از اتمام این [illegible] شروع [illegible] بتعیین طرز تغذیه [illegible]

بیان تغذیه طبیعی [illegible] مواد آزوته و **هیدروکربونه** و [illegible]
تغذیه یک شخص [illegible] است [illegible] حیات بسبب احتراق [illegible] عناصر [illegible] گردد [illegible]
حرارت حیوانی بواسطه احتراق کاربون که از اغذیه داخل در بدن گردد محفوظ مانده و [illegible] احتراق
محتاج باکسیژن نیز خواهیم بود ؛
بواسطه عمل تنفس در هر دقیقه [illegible] دفعه [illegible] در ریتین داخل شود و [illegible] هر دفعه [illegible]
[illegible] که در هر دقیقه [illegible] لیتر [illegible] روزی ۱۱۵۲۰ لیتر [illegible]
و [illegible] تجربه معلوم شده است که ترکیب [illegible] از [illegible] تنفس در ریتین داخل میشود [illegible]

خارج میگردد فرق دارد و عنصر [illegible] در هوا [illegible] حرارت حیوانی از **اکسیژن** باعث **کربن** گردد
در حین [illegible] مذکور [illegible] و یک جزو اکسیژن داخل میشود و در حین خروج [illegible]
میشود [illegible] از آن کاسته و فقط [illegible] جزو اکسیژن خارج شود و [illegible]
بخار و [illegible] موسوم به **اسید کربونیک** با هوای زفیری دفع گردد ؛
هرگاه غذا [illegible] مقدار کثیری مواد آزوته باشد [illegible] خون زیاد شود و [illegible]
[illegible] عناصر [illegible] از تجزیه [illegible] کافی [illegible] احتراق [illegible]
[illegible] مضر [illegible] شوند ؛
در حالت طبیعی [illegible] این مواد [illegible] محترق [illegible] بصورت **اوره** خارج میشوند [illegible]
[illegible] از طریق [illegible] بسبب [illegible] محترق نشوند بلکه بصورت **اسید اوریک** از بدن
خارج گردند اگر اغذیه دارای [illegible] مواد غیر آزوته [illegible] احتیاج [illegible] ؛
[illegible] مستقیم و [illegible] مضر [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] گردد (تحقیق [illegible] احتراق نمود) ؛
و در عکس [illegible] ضعیف [illegible] گردد **چنانکه** معلوم میشود در تغذیه [illegible]
[illegible] غیر کافی [illegible] و از تغذیه غیر کافیه [illegible]
[illegible] قوی [illegible] اسباب [illegible] باشند [illegible]

در بیان پرهیز [illegible] وضع تغذیه مخصوص [illegible] پرهیز گویند ؛
مراقبت [illegible] سابق [illegible] معلوم است [illegible] غذا [illegible] مخصوصاً مواد [illegible]

روی ... کل نکنند.

اثر و نتیجه بسیار ... پرهیز و قطع تغذیه نقصان وزن مریض است و باید دانست چون از وزن ...
مریض جزئی کاسته شود موت ... حیات ... کاسته ... گردد.
بر اثر این حجم خون کم شده و این نقصان ... است ... که وزن خون ...
... عدم تغذیه ... می‌شود.
... حرارت ... عدم تغذیه ... حرارت ...
... است ... آتش ...
... است.

تدابیر ضروریه و پرهیزی در امراض حادّه و مزمنه ...
... مرض حادّه امراض مزمنه مختلف است ...
... ضروریات ... مختلف ...
... امراض حادّه ...

... امراض حادّه ...
که ... امراض حادّه ... رجوع باید.
... طبیعیه ...
...

... مطلق ...
... عدم تغذیه شناخته شده اند ... امساک مطلق ...
...
... امساک ...
... حصول حرارت ...
...
... نموده.
... امراض حادّه ...
...
... است.
... حرارت ...
امساک ... پرهیز ... است.
... امساک ...
... عدم تغذیه ...
... (ضرر تغذیه کم ... ضرر تغذیه زیاد است) ... تغذیه
... امراض حادّه ... تغذیه ...
...

...
...
...
در مجموع این آفات عصبانیه ضعف ...
... امراض حادّه ...
...
... امساک ...
...
...
...
...
... امراض حادّه ...
... طبیعیه.
حال بهترین قواعدی ... کتاب **نصایح**
الطبیه ... ذکر میکنیم.
در نصیحت چهارم فرماید امساک ... در امراض حادّه ...
نصیحت پنجم امساک ... مرض ... پرهیز ...

که کمتر ...
در نصیحت هشتم فرماید چون مرض ... امساک ...
نصیحت نهم باید ... مریض ... امساک ...
اگر امساک ... مریض ...
نصیحت دهم ... مرض ... امساک ...
مریض ... معمول ...
نصیحت یازدهم ... پرهیز مطلق ...
... است.
در نصیحت هفدهم گوید باید طبیب ... مریض ...
...
بالجمله ... پرهیز و امساک ...
اول امساک مطلق - در این نوع پرهیز ... غذائی ...
... **ماءالشعیر** و **آب خالص** و **شربت** ...
دوم پرهیز ... مریض ...
سوم پرهیز ...
هر دفعه ربع ... ۱۲ ...
چهارم اغذیه ...

در بیان ضعف — چنانچه معروف کلیه و تب البومینوری باید علامات ضعف [illegible]
پریدگی رنگ جلد مریض — [illegible] و سستی حرکت [illegible] بصورت [illegible]
[illegible] صورت [illegible] عضلات [illegible]
[illegible] و امواج نفس غیر منظم بود
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible] ضعف و [illegible] عمومی در تمام [illegible] مربوط [illegible] عارض گردد ؛
انقباضات طبیعیه ضعیف شد نبض صغیر و لین و متواتر رشته شکل [illegible] سطحی است
و انبساط آن ضعیف — در ظهور و تصاعد [illegible]
گردد و رطوبت اطراف [illegible]
[illegible] حاصل گردد ؛

استعمال پرهیزی و علاجی امراض البومینیه — [illegible] اطباء در ازمنه
سابقه مواد کثیرة البومینی [illegible] منع [illegible]
رجوع کرده [illegible] تجربه معلوم است که [illegible]
[illegible] البومینیه را [illegible] مناسب [illegible]
[illegible]
رجوع نماید و چون [illegible] **طیفوسی** که از [illegible]
[illegible]

اوحی

و مرض شدیدتر گردد [illegible] سبب شود [illegible] علاج [illegible] ؛
در [illegible] صورت [illegible] تغذیه [illegible] با اغذیه [illegible] البومینی [illegible]
[illegible] مرض [illegible]
تغذیه از شیر و لحم مرغ و گوشت [illegible]
[illegible]
[illegible] مناسب تر است ؛
مثلا گوشت قیمه کرده و گوشت خام [illegible]
[illegible] ملحوظ داشت ؛
در علاج حالات **انیمیه** [illegible]
در علاج **دیابیطوس قندی** [illegible] مواد البومینیه [illegible]
[illegible] (مثل [illegible])
[illegible] ؛
[illegible]
کلیه از مواد البومینیه [illegible]
[illegible]
[illegible] اغذیه [illegible] ؛

در بیان مواد البومینیه که در معالجه معمول است — از آن جمله **استعمال گوشت**

[illegible] ضعیفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ؛
[illegible]
[illegible] ؛
شیره گوشت (الپیشن) ([illegible]) [illegible]
[illegible]
[illegible] ؛
[illegible]
[illegible] **پیس** [illegible]
[illegible] ؛
پیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
شیر — چون [illegible]

الدخ

[illegible] **طیفوسی**
[illegible]
[illegible] علاج لبنی [illegible]
[illegible] **علاج لبنی** [illegible]
[illegible]
[illegible] **دیگر** [illegible] علاج لبنی [illegible]
[illegible] علاج لبنی [illegible]
[illegible]
[illegible] در علاج لبنی [illegible] معمول شده ؛
علاج لبنی [illegible]
[illegible]
[illegible] ؛
علاج لبنی [illegible] علاج [illegible]
در علاج [illegible]
[illegible]
[illegible] ؛
[illegible] در علاج [illegible] علاج لبنی [illegible]

ولی در صورت اغلب محروم شد از لبنیات در عقبه استعمال نمایم ؛

طرز استعمال علاج لبنی که پرهیز لبنی نیز نامیم روز اول در هر دو ساعت یک استکان شیر و بعد از فردای آن روز بر مقدار آن شیر افزوده رسیده یک رطل تا از چون مقدار آن شیر تا آنکه بر حسب حاجت مریض روزی دو سه لیطر و بیشتر رسد — چون قدری نان مقصود در اول [illegible] مریض ام میوه آن از اول روز و قدری نان هم ، آن کم کم بر آن میوه آن مقدار آن سو زیاد کرده ؛ بالاخره بیمار از آن کباب مرسوم میوه آن ، آن اغذیه خفیفه دیگر نیز اضافه نماید — مدت این علاج چهار یا پنج هفته است — شیر معمولی بسیار خوب است و از حیوانات سالم مبتلا نبوده و دیگر امراض نباشند — شیر خام تازه دوشیده با شیر جوشانیده اغلب خالی از هم ترند

بالاخره بنظر ما رقت که استعمال شیر بسیار خفیف میکند و نموا تمام از روی تجربه و معالجه اختلاط مختلف هست ، است **مثلا** شیر گرم در طفلهای نفخه در شب مبتلا بوده جرثومه شده باشد مفید است و همان قسم در نزله های خفیفه معده استعمال شیر گرم با چند قطره آب **مسلطراس** مخلوط کنند مجرب است — بالاخره اگر در علاج سمومیت های مختلفه چنانچه از مواد محرقه سمی مدارند که در معده موقع بدلد واسطه مانند تریاق اثر کرده و ذیل سطح اغشیه مخاطیه و اجزای معده در معرض صدمه قطعیت داد کرد — شیر گرم و از خارج نیز مانند ضماد با مقدار زیاد در حیات نمو داده حافظه ضرر عقوق و در آن کم کم جاری معمول است — بالاخره با شیر در علاج عوارض جلدیه با کمپرس باشد یا روغن در حلب بدان اثر هم باشد حقیق علیه مواد آن ترتیب داده (حقیقت حج حقیقت نیز اما لازم است) حال در بیمار در برخی لبنیات را که در معالجه معمول میشود از ذکر می داریم ؛

شیر بکیه در امراض حموضه معده مفید است ولی در ضعف زیادی استعمال کرده باز یا فایده تامه زیر لبن از بابت چند روز است که معده و اسهال شود ؛

شیر پوبیده آنچه معمول و مستعمل است آنکه شیر را با مایه پنیر (۳۰ را در یک لیتر) با کمک آنها که منجمد نکنند — غذای مقوی بسیار عالی که در آن عنصر تنه از قند و املاح نیز دارد و مقوی اطفال علیل تر و کم نیز است ؛

صفر نام است عنبر زرد بالطبع شور و شیرین خوراک لذیذ است بسیار کرده — سابق در غرب علاج مخصوص در این دایع معمول نشده ولی در این ایام از این عقیده برگشته اند زیرا که نتایج اثر دیگری جز خواص اجزای کتوی در آن را ندارد ؛

اگر مقدار قلیلی (دو یک مثقال) خورده شود اسهال مشهود نباید ولی اگر مقادیر کثیره (نیم تا یک لیطر) از آن بیاشامند به سهولت اخراج را زک شده مایع باعث قلیلین و اسهال شود — موجب اخراج بول گشته و اگر آن را گرم کرده بنوشند عرق آورد — از جمله امراضی که در دفع قانونی شیر بریه معمول است در اول درجه امراض مزمنه آلات تنفس است چنانچه در نزله های مزمن ریه سل و قصبه و نزله های زکام حنجره بیشتر در اول درجه اخراج نفث غیر قلیلی و علامات صحیه در آن نمایان نشده اند معمول داشته و همیشه مقدار زیادی اشتهای هضم را به جزوب هم و اسهال رحبه شیر تجربه نزد اخراج را در معده تا آن از استعمال مقادیر قلیله آن منع کردند — ولی هر گاه آفات مرض صعبه بیشتر جمع شده و در شیر استعدادها ی در جبه کثیر است و نتیجه داشته باشند استعمال آن جایز نیست همین قسم در بعضی امراض قلبیه و خصوصاً در اختلالات بطنی جگر و ذرایع ثم تدریج مرض هم مبتلا

باشد ضرر مزاج مستقر الدول اندام اینکه بالاکه در گرم گرد باشد تجویز نمود ؛

بالاخره این مایع را در مقدار بیشتر من مبتلایان با استسقای بطن و در خفقان کبد و طحال و در سایر امراض تغییر طبیعی سهول میدارند ؛

قدر شربت و طرز استعمال آن — مقدار قلیل یا یک مثقال از آن تا یک لیطر در روز بطور تدریج باید به سه یا چهار پیمانه بخورند — اگر معده تحمل فی اسبقیه نفع استعمال آن را دارد میوه آن معاشقه و چهار کیلو بر زند ؛

یکی دیگر از شرابهایی که از شیر میسازند **کومیس** است (Koumis) **شراب شیر** رجین کومیس یکی از مشروبات خمریه است لیکن القاب الکلی از آن زیادتر نمودن مناسب تر است ؛

پوپسین (Pepsine) **شیره** معده یا پوپسین اسم متواتر این است — پوپسین که مجموع پوپسین متنه است که از دیواره عشا ای مخاطی معده تولید میشود — پوپسین چون استعمال بعضی از آن مخلوط آن داده شود و تریاق پوپسین از ترکیب آنهاست که اعضای جسم مانند ماده های معدنی از هضم و حاده بیرون شده و اشتهای آن معمول است ؛

استعمال مواد ثلاثه طبیبی این ماده را در علاج در ریه و جوارح مفصلی معمولی میدارند که مانند نباتات نفع تولید کند و آنها مراسم ترکیبات و نظافت سینه میداید ؛

همواره در وقت صورت آن مخصوص مقیده ندارد — در امراض جمعیه ثانیه را میتوان مانند غذای مع الواسطه معمول است و نیز چنین مسلم شده است که اطفال امراض خنازیر و مستعدی نیز امراض عظام در هر کاه با شیر مقدار زیاد که هر روز از آن تمام آب کم اشتها بیشتر و لازم است اغذیه لازم است خواهند که بهتر

نمو نماید — از خارج ثلاثه اطباء را جهت ترویج و تقویت آنها معمول میدارند و در امراض مزمنه پوستی و خستگی سالم چند قسم از روغن های **اسطوخودوس** افزوده مانند سیاه ها معمول میدارند در تخفیف و الزام صدقه بافته و انقلابیه ؛

استعمال علاجی مواد دهنیه (۱) کلیسرین (مایع دهنیه از اجزای الکل و ادویه است) مایع است غلیظ مانند آب و بی رنگ بی بو طعم شیرین مهوع است و در آب و الکل حل شود ولی در **اتر و کلروفورم** حل نمی شود و در آب مهوعات سالیه اکل حل شود بسیار خاصیت ارطوبه است ؛

چون مقدار کثیری از گلیسرین مستعمل بکار زند و واسطه ورود آن در دم دهان شیرین باشد و باعث سرعت حرکت ترشح بول گردد و در رنگ بول مانند آب شود و اگر ترشح بول مشتبها در جه بیشتر است که در درسته ترشح بول قطع زکلین شود و گاهی زرد و قرمز خون سفیدی در بول ظاهر گردیده است **پس** در تعجیل استعمال علاج و اخراج گلیسرین باید احتیاط و مقادیر قلیله بعد شبانه روز بیشتر از دو مثقال خورانند و این مقدار است که اثر مخرب او در بول نمیکند و نتایج آن از خارج جهت ترویج اشتها جلدی و جراحات صبغه و امثال آن پیش از تمیم است خوبی آن است که با دارو حل شده ؛

وحده اما در مایع در مصارف دارد و در زیاد بیماری از آن درجه قرنیه (مثل دکلو و پشتی) و عوارض نباتیه و املاح قوی غیر محلول در آب) را علاج مینماید

در این عصر این مواد مانند حمام تقویه در امراض عدیده تجویز مینمایند مخصوصاً در آفات مزمنه جهاز تنفس و در حالات عصبیه با مقاران با هزال و ضعف عمومی و عضلات متعدد اند و در بیماریهای روحی با اسهال مخصوصاً در باب مواد دسمه برجیح میدهند خصوصاً

شیرهای کثیر اللزوجه و بسیار اجسام دسمه در مملکت مرقوم باشد در زینبلیت مجوز نمد ؛

چنانچه مذکور داشتیم خاصیت عمده اجسام دسمه آنست که باعث نعومت کیفیت و ذوبان مواد از ظلم بران میگردد و بهمین جهت است که این مواد را در تمام صوریکه ثقلت و ضیق مواد باعث صغر و مراض میشود تجویز نموده اند ؛

در امراض حمویه حاده و اسهال حاده و مثال آنها استعمال مواد دسمه جایز نیست و مانع آن فقط ایست در حالت جهاز هضم خراب شدن آنها نیست ؛

روغن ماهی — جسمی است مایع و دسم که از ذرات کبد ماهیانی که موسوم به **گادوس مروا** اخذ مینمایند و این روغن سه نوع است **روغن ماهی سفید** که دهنیت او بکمال زرد رنگ بسیار کم و بوی ماهی از آن استشمام شود و طعم آن خوش و ملایم شده — در حقیقت از شیمیائی حقیقتاً اند کیسه است این روغن را از جگرهای تازه که حرارت کم کرده باشند میگیرند (بیرون از جگر ماهی)

روغن زرد — که شفاف و بوی آن انگار تر است طعم آن تند و نامطبوع و اثر آن اسیدیست و این قسم را از آنکه در ظرف بوده اگر میکنند تحمیر خود خارج گردد در رنگ آن [illegible]

روغن ماهی قرمز — این قسم را از خورشانیده جگرهای ماهیان بدست میاورند طعم آن بسیار کراهت آور و رنگ آن تیره تر و نامطبوع تر است و اثر شیمیائی آن بکلی اسیدی است ؛

ما به الامتیاز روغن ماهی از سایر روغنها آنست که اشیاء دسمه کمتر مقدار [illegible] و غیره همه دارای آن [illegible] علاوه بر آن خاصیت مهم این روغن آنستکه از وراء غشاء [illegible] سایر روغنها نفوذ نماید و بهمین جهت است که از سایر روغنهای آسان تر [illegible]

که در حالاتیکه محتاج علاج در باب اجسام دسمه باشیم از تجویز آن [illegible] ؛ در حالت [illegible] در اول در جذام امراض مزمنه کلی و مخصوصاً آنهائیکه مقارن با انهدام بنیه اصلیه رسیده اند واقع و مؤثر ؛ روغنهای بلا واسطه معالجات تغییرات عضویه ریه [illegible] و مثل آن هم در [illegible] غذای خوب [illegible] باعث [illegible] ترقیات سریعه [illegible] میگردد و به [illegible] علاج حقیقی در حالاتیکه آثار در [illegible] منتشر گشته و حمی بسیار خفیف و [illegible] در مرض [illegible] باشد از آن [illegible] که مریض همیشه [illegible] خوب [illegible] استعداد با اسهال موجود نباشد و [illegible] مرض [illegible] در علامات طبیعیه مرضیه [illegible] با آنکه حفره عظیم در ریه [illegible] ؛

و در تمام این حالات خواص غذائیه روغن ماهی ظاهر میشود علاوه بر این روغن در آفات عظمیه متنوعه الطبیعه (از قبیل [illegible] و [illegible] عظام) معمول است **نیز** [illegible] در امراض خنازیریه و [illegible] مثل جرب و [illegible] معمول است ولی این روغن در آفات [illegible] در صورتیکه [illegible] باشند بسیار کم مفید ند ؛

بعضی مواقع است که در آنها موانع عمده جهة استعمال روغن ماهی [illegible] و این موانع باعث عدم استعمال سایر مواد دسمه نیز تواند شد ؛

اولاً اطفال جدید الولاده تا مدت بسیار کم [illegible] این روغن تواند شد و بهتر است که در این استعمال موقوف دارند ؛

ثانیاً [illegible] استعمال آن در حالتی که مریض مستعد [illegible] است تا به [illegible]

قسمی از مرض خنازیر مرقوم [illegible] است [illegible] ؛

ثالثاً در صورتیکه قوت هاضمه [illegible] استعمال آن [illegible] منفعت بلکه ممکن است [illegible] و [illegible] میگردد ؛

رابعاً نیز استعمال آن در حالتی [illegible] باعث ضرر گردد ؛

خامساً استعمال این روغن در وقتیکه [illegible] مریض استعداد با اسهال داشته باشد [illegible] ممنوع است — [illegible] از تجربه معلوم شده است که در حالاتیکه [illegible] از شرب آن متنفر باشند و نیز در صورتیکه پس از [illegible] روز استعمال [illegible] شرب آن باعث تهوع و قی گردد باید اصرار در استعمال آن ننمایند ؛

۵۷

اشخاص مستعد [illegible] عظام نیز ممکن است مانند مبتلایان بخنازیر از شرب این روغن منفعت ببرند در صورتیکه [illegible] امراض عظیمه [illegible] مرض [illegible] ساز [illegible] آن در [illegible] عظام ممنوع است ؛

فائده شریفه — [illegible] باید شروع نمود در اطفال [illegible] دفعه [illegible] از نیم تا یک قاشق [illegible] و [illegible] تحقیق [illegible] باید [illegible] [illegible] که [illegible] ؛ جهت رفع [illegible] نامطبوع آن [illegible] بعد از شرب آن [illegible] برداده با جرعه [illegible] ؛ [illegible] در حبوب [illegible]

نیز از این روغن [illegible] ؛

عمل اجسام دسمه در جلد — [illegible] جلد ملینه شود جلد نرم و لین شده [illegible] تدریجاً [illegible] جلد [illegible] آن [illegible] روغن ماهی [illegible] ؛

[illegible] درجه حرارت [illegible] تنفس [illegible] روغن [illegible] مینمایند ؛

مراد از استعمال اجسام دسمه از خارج بسیار است **مثلاً** [illegible] طبقه [illegible] و گاهی جهة [illegible] ؛

در [illegible] اجسام دسمه غذائی و [illegible] معروف [illegible] ؛

روغن خردل ۲ پیه ۳ روغن خوک ۴ موم ۵ [illegible] ۶ روغن [illegible]
۷ روغن بادام ۸ روغن خشخاش ۹ روغن شاهدانه ۱۰ روغن [illegible]
۱۱ روغن کاکائو و نیز از جمله اجسام دسمه **پاداف** است که از [illegible] و **لین** [illegible]
کادبوری که در [illegible] جرب [illegible] ؛

در بیان استعمال علاجی گربونیدرات اللهیه [illegible] — که از آن جمله محسوب [illegible]

قند — قند [illegible] مانند [illegible] در امراض حمویه [illegible]

تکرار نمودار شود ولی عده معدودی باید همیشه شربت را نه مشروب خاص مضر رفع عطش سالمتیه عیب دیگر شربت (۱) آن است
در اکثر مزاج مستعد اسهال ارشد با میل تر استعمال نمایند اثر است اما در شربت با معده غذاهای حقیقی غلط میکنند
اطفال مشوور طفلهای حسه حصول تلیین مزاج تجویز مینمایند دیگر اعلب معمول است قندی ساده را در علاج
زخم ها ماهیه خفیفه مقدار مغشوش جهت اعانت بر ترقی تحصیل است ترشحه بکار میبرند
غلب در دواهای مرکبه دواهای تلخ قند سلاح جهت رفع طعم نامطبوع بعضی ادویه بکار میبرند و از خارج قند را
عامه مردم زیادی بکار میبرند مثلاً اثر امانت محرک حقیقی در علاج قروح بطیء الالتیام و نیز جهت رفع
بر اعضای لحمیه بیه در اطراف زخم کرده معمول میدارند
از جمله مراتب استعمال قند الله اثمات تزله عادی و مزمن معده سوء هضم کمتر میداریم زیرا که اگر باد جهت
بودن این ادویه قند خلطه شوند بعضی تجزیه با ده سالات غیر طبیعیه در آن حاصل شود و مگر حب ارزد
حاصل است باهضمیه میگردد
ثانیاً حتی للامکان قند را در مستعدین با سهال و در طفل اسهال معمول نباید داشت
ثالثاً فرط سمن یکی از موانع بسیار قویه برای قند است
رابعاً عموماً و زمانی عظام تغذیه قندی را نباید معمول داشت مگر بعد از آنکه مواد آلبومینی را به مقدار کافی
تغذیه نموده باشند
خامساً بعد جمیع استعمال قند در مبتلایان به ذیابیطس قندی بکلی ممنوع است – مواد
قندی در طب مستعمل اند عبارت اند از اجسام ذیل
(۱) شکر – که در کثیری از نباتات میوه جات مخصوصا در نیشکر و چغندر و امثال آنها بمقدار زیاد

یافت میشود – در آن تخمیر بلا حد کرده ولی در اثر تصعید بحول تلاذی و باعث ایجاد حرارت مدیدی
می شود و در معده اسهال بعد تغذیه انجوری میگردد
شیره – شیر عبارت است از محلول سه جزء شکر در پنج جزء آب
(۲) قند البنی – که فقط در شیر حیوانات و انسان یافت میشود الکحول بر جویده و قابل
الحل آن در آب زیادتر است طعم آن مانند شیرینیهای دیگر قندها برخلاف قند و از خاصیت
مجاوره‌ای مطبوع بعد بیمیکند و همین جهت است که در ساختن غوغات و اینهمه میوه‌ات شده
شیرین بسیار قند با ترجیح دارد ولی با این همه قسم اعیانی الحکمه تلیین شود
(۳) قند هن – که بمقدار کثیر (۷۰ درصد) در شیرخشت و ترنجبین و گزانگبین که از حبوب است دارد
مسهلات ملینه است که جهت حصول اسهال نه نشان مقال قند از با بمقدار شیرخشت با ترنجبین میدهند
(۴) عسل – برای نوع است عسل موم دار یا عسل متعارف و عسل مصفی عسل است
بعینها مانند قند است و بمقدار مقداری عسل تلیین ولاذع دارد از خارج خمیر آن را با آرد در ورمهای
صعبه و جلدی بکار میبرند بسیار آنکه مخلوط با مطبوخ بر کامل نموده باشند غرغره از آن ترتیب جهت در
علاج خفاق و سایر زخمهای معمول است
استعمال عسل مخلوط با بوره که با قسم بوراسی قند ع ارسال دارند مخالف قانون رکیک است زیرا در جهت
در دهان باعث حصول تعفن و فساد آن میشود حتی للامکان باید در سپری از آن احتراز جست
بنیز از عسل الله شربت کلیریخ درست میکنند (۱۲ حصه عسل و مشک را یک جزء مطبوخ کل سرخ را
غرغره آن در تجویز طبابت اطفال است اول معمول است)

ثانیاً سکنجبین که است اسید استیک رقیق با آب است که حرز مصفی (۳ جزء)
(۵) اصل السوس – این جسم از ریشه‌ای مشتق است اصلا ترکیبی شیرین که در حلق و حنجره ملینه و شاید
نماهی ملین را تحریک کنه
این ریشه اغلب در ساختن حبوب معمول ولذا جمله مسهلات بسیار بکار ادویه مهم است مثلاً از آن
با کلورایدات حرامانیاك و سنکا و بذر البنج دواهای اسهال مرکب عبارتند و چنین حبوب
از آن میسازند که عبارتند از مواد ذیل
(۱) شربت اصل السوس لعوقی است که از ریشه اصل السوس و قند و بلکه جمله ترتیب مینمایند و این مرکب
جهت اطفال خردسال مسهل مفید است
(۲) ــــ رُب السوس عبارت است سیاه رنگ که شیرینی یا در جزء آن نبات دیگر (۲)
مجزی است
(۳) الاکسیر رُب السوس که از رُب السوس و نشادر انیسونی ترتیب میدهند
(دو جزء از هر یک از رُب السوس و قند و یک ایشک حل کنند) و در نزله‌های صعب قصبه و روان حمی تا
یک مثقال بقدر در رقعه با آب که بهتر است که از بسیار حمیوفن مفید است
(۴) تخم اصل السوس را در اطفال مستعمل میدارند و فایده میدهند است
نیز از جمله مواد قندی ریشه تمرهنغ است که دارای نشا بسیار مستعمل ولی در اطفال چنین است
مستعمل نیست و نیز ریشه در ذات الجنب و خربق از جمله مواد است که دارای قند اند
(۴) در بیان استعمال علاجی مواد نشاسته‌ای – چنین رخصت است که قدر آنها مواد

نشاسته‌ای مانند غذا یا معمولی شده اولاً این مواد در جسم و معین قوه بخشید ولی مخصوصاً در مجموع آن حیات
تغییر ملازم است که استعمال این مواد را که در تغذیه است مفید است اما اگر با تکثیر حمی طولانی و علامات
عدم تغذیه در مریض ظاهر گردد و با در این اغذیه نشاسته مواد آلبومینی اضافه نمود
ثانیاً تغذیه مواد نشاسته در اطفال و سوء حقیقی در اثنی حیات که مع آن روده و شیره غذائی اندر معده است
در صورتیکه مستعد تلیین مفرط باشند و نیز تغذیه نشاسته در مستعدین سوء مزاج ادراری (البومین) محترم است
در علاج حالت غش و مرض معده و امعاء نیز تغذیه مواد نشاسته بالعموم نموده است – ملینه مهم استعمال
مواد نشاسته قلیل بلکه در آفات نزله مزمنه معده مخصوصا در صورتیکه معده کثیره الحموضه مثلاً ممنوع
بهیچ قسم در مستعدین سوء هضم مفرط استعمال آن مجاز نیست – مواد نشاسته در امراض حاد
مستعمل نباید داشت و باید در مبتلایان با عوجاج و نرمی عظام از خنازیر و بالاخره در مرضهای مبتلا
به ذیابیطس با کمال احتیاط و سایر استعمال نمود
از خارج نشاسته را با له جهت رفع اسهال بکار میبرند که یک تا دو مثقال از آن با کمی آب سرد
مخلوط نموده بعد نیم تا یک سیر آب جوش اضافه کرده حقنه نمایند و نیز در ورزش نشاسته را در تعفن از
قروحات جلدیه (انظر طرق و اکزما) معمول است – و در مرهم و مسحوق قصبه الریه اطفال
مستعمل است و در ترکیب شکل کالیکیه ها با رقیقی زرد مخصوص است با نشاسته الطاهر است
(۳) در بیان صموغ و لعابات – استعمال علاجی این مواد – لعاب است در تغذیه
مجموع چنانی زن که نشاسته اغلب این مواد جهت رفع اسهال بکار میبرند و از آنجا که اسهال از ادرار
التهابات شده باشد و با اینکه سعال حب و قروح و نیز در قاب سعال در علاج آفات مرتفعه می بریم

چهار تنقیه مستعمل است و مواد لعابیه و صمغیه مشهور که عبارتند از جامد ذیل :

(۱) خصیة الثعلب که گره ریشه‌های نباتات ... است و در صد جزء دارای ... جزء نشاسته و پنج جزء مواد لعابیه و یک جزء قند و املاح است :

خصیة الثعلب از وقتی در مورد قلع سعال مستعمل است و بهتر آن است که یک مثقال از آن را در آب ... جهد ... بجوش آورده دم کرده تجویز نمایند — در داروخانه‌ها ... لعاب خصیة الثعلب ... است (که جهت ساختن آن یک جزء خصیة الثعلب را در شانزده جزء آب سرد حل نموده بعد شصت جزء آب جوش اضافه نمایند) :

(۲) ریشه خطمی — تقریباً با هم لعابی و نشاسته در آن بسیار متوفر است (۳۰ درصد) و دارای ریشه چغندر و چیزی ترکیب میشود هندوز و از ... تنقیه ذیل :

اوّل — شربت خطمی — که در انواع سرفه‌ها عموماً و مخصوصاً در اطفال جهت اخراج نفث یا مانند ... معمول است :

دوّم — غرغره — که از برگ خطمی و گل اقاقی و خبازی بمقادیر متساوی ترکیب میشود و یک سیر ... آن را در ... مثقال آب گرم دم کرده صاف نموده غرغره نمایند :

سیّم — ترکیبات ملیّنه — برگ خطمی برگ خبازی اکلیل الملک گل بابونه بمقادیر متساوی مخلوط کرده ضماد یا ضماد ترتیب دهند :

(۳) — اشنه بحری — و قسمی است از ... که باید ... متعلق باشد ... قسم ... و ... لعاب ... و قدری ... بلدوجم اند که در ... عامه مردم ... آن را ...

(۴) صدانه — که در صد جزء دارای ... جزء ... مطبوخ ... بهداشت ... میشود

(۵) صمغ عربی — شیره نباتات ... است از جنس اقاقیا که از تنه‌ها ترشح میکند و منعقد میشود و در ... حل میشود و در ... مستعمل است — از صمغ عربی با مواد ... ترتیب میدهند که ... در ... تعلیق مرغوب است — این صمغ ... که نیز مستعمل است — و نیز از آن لعاب شربت صمغ ترتیب میدهند ... از یک جزء صمغ عربی و ... جزء قند که در صد ... جزء آب حل نموده باشند حاصل میشود و گاهی عرق بهار نارنج ... بدان می افزایند :

(۶) کتیرا — صمغ ... مرسوم به ... الگاکس ... است از ... صمغ — این صمغ در آب بسیار کم محلول ... شده :

ضمیمه اول پرهیز — این ضمیمه پرهیز و تدبیر غذائی مرضا ... غذائی و جوشانده‌ها است جمله مشروبات ... در جه آب ... رازد ... در تمام ... حاکم ... است ولی شرط ... که جامع تمام صفات ... که ... مشروب ... اشکه بمقادیر ... و ... صفات ... میکنند :

کاری در جلد که ... از ... و ... آن ... جوهر ... قطعات ... جهد ... جوشانده ... جوهر ... نموده است — ... از جهت ... است ... نموده ... از جهت ... دارای ... املاح ... از نباتات ... سیار ... مواد ... تکاله ... دارای ... و ... استعمال ... از آنها بهتر از استعمال ... که ... در ... که ... است ...

این جوشانده ... بشمار ... ۱۲ تا ۸ ... مثقال شربت ... خطمی (از قبیل شربت نارنج و لیمو و انار و ... و سرکه ... صمغ خطمی ...) در ۱۲ سیر آب ولی باید در ساختن ... شربت‌ها ... کرده و ... مصنوعی ... که ... باشند :

مطلقاً ... تا ... بمقادیر ... درجه احتیاج ... نوشته ... دوا ... زیرا ... و ... تهوع و قی و ... و ... سبب ... گردد :

در نگاهبانی و ضوابط حفظ صحت مرضا — **قواعد کلیه** — مریض ... اطاق ... خوب ... و ... از ... و ...

در صورت ... بسیار ... است :

... در ... که ... از ... همیشه در ... از ... که ... تمام موضع ... گردد :

سکون و ... که از شرایط ... علاج ... است ... مرض ... ضعیف ...

و ... در ... و ... در ... مریض ... طبیعت ...

در تمام ... امراض ... وقت ... مزاج ...

... پرداختن — ... در ... وقت ... مرض ...

و ... مرضا ... است — و ... مریض ...

... مریض ... از ...

... در ... مرض ... — ... قرار ... کرده ...

برآن ... تا ... ت ... از ... شسته ... طرف شود — اطاق ... مریض ... باید ... که ... از هوا ... کافی ... و ... گردد — هوای ... مخصوص ... امراض عفونی ... گرد ... باید ... بسیار ... هوای ... مزاج ... مضر ... باید رفع عفونت ... آنها را با آب ... درصد یا محلول ... یک ... در ... امراض عفونیه و مخصوصاً در ... و ... و ... لازم است :

در حوالی مریض ... باید ... وارد ... قسم ... مخصوصاً ... و ... از ... مریض ... است — ... چون طبیب ... احوال مریض ... مرض ... تنفس دارد در صورتیکه مرض مهلک ... باید ... خوش ... مریض ... مطلع از ... که ... مراعات ... منظور ... :

تدابیر لازم در امراض مزمنه — ... در امراض مزمنه ... که ... منوط ... استعمال دقیق تدابیر حفظ صحت است و در ... امراض ... تغذیه کامل و کافی ... لازم ... دقیق منظم باشد و چاره نیست که مریض ... چیزهای مقوی ... غذا داد که ... و مخصوصاً ... شرایط لازمه ... غذا را خوب ... نرم نمایند و ... شرط ... است که در ... مفید است ... امراض مزمنه ... امراض مزمنه در ... آن ... جهت تغذیه کامل ... غذا باید دارای سه قسم ... (۱) مواد ... تلخی (۲) مواد لازمه جهت ... حرارت (۳) مواد غیر ذکیه :

از جمله موادی که عمل تطابی واقع میشود در درجه اول درجه باید شیر را ذکر نمود که در اکثری از امراض مزمنه
بکمال مستعمل است بدان جهت و هم تخم مرغ خام و نیم برشت کباب گوشت و غیرها است از جمله موادی که
جهة … است و تولید حرارت میکنند مانند روغن ماهی است که اثر آن در امراض مزمنه تحلیلیه در درجه اول
درجه دوم قوی است چون با وجود تغذیه کافیه و تنظیم … مریض قوت … باید مطمئن شد اجزای
غذائیه در مواد … مرجوع … واقع نشده اند … و تغذیه … در امراض مزمنه …
میشود … تدبیر سیم جهة علاج … مریض … نباتات … و دریای
علاج الکورتانت است … در فرنگستان جهة علاج این امراض … زیاد معمول است …
… خواهیم پرداخت ان شاء الله تعالی ؛

فصل چهارم

در بیان وسائط دوائی که در علاج امراض مستعمل اند — وسائط دوائیه را که در دفع
… امراض … بعضی مواد جمادیه و نباتیه و حیوانیه …
… این ایام … استعمال …
… تقسیم نموده اند … ؛

(۱) مخدرات (۲) ادویهٔ ضد تشنج (۳) ضد کرازیات (۴) محرکات (۵) ادویهٔ مخرجهٔ
نفث (۶) منبهات (۷) ادویهٔ مدرهٔ طمث (۸) مقیئات (۹) مسهلات (۱۰)
منومات (۱۱) ضد محرکات (۱۲) ضد منبهات (۱۳) ملینات (۱۴) معدلات
(۱۵) مقویات و ادویهٔ جالیه (۱۶) قابضات (۱۷) مغیرات فاسده و مصلحات اخلاط

(۱۸) مصرفات (۱۹) قاتل الحیوانات (۲۰) ادویهٔ مختلفة الآثار و بی عیب ؛
این قسم تقسیمات … در تعیین خواص ادویه … تمیز نمی شود … در تعیین خواص …
… ادویه … بسیار ممکن است … زیرا که خواص ادویه … مختلف گردد
و … ممکن است … مضار … و از علم علاج … ادویه … تغییر …
… علم شیمی … بر تدابیر علمیه … خواص ادویه … است و …
زیرا که … علم … استعمال … غیر معینه …
… در این ازمنه و اوقات که … حفظ … در علاج امراض …
اقسام … اهمیت آن … ادویهٔ غیر مهمه و بی فایده … از موارد …
… قطع نظر نموده در ذکر آنها در طب … ادویه …
قسمت … بعد ؛

(۱) ترکیبات … (۲) ترکیبات … (۳) … (۴) …
(۵) … (۶) الکلیات و مشتقات آنها (۷) ترکیبات
… (۸) ترکیبات معطره (۹) اختلاطات ترکیبات معطره
… نباتیه و حیوانیه (۱۰) الکالوئیدها و ترکیبات … ترکیبات
شیمیائی آنها … معلوم نیست ؛

فصل اول در بیان ترکیبات قلیائی و قلیائیات خاکی از ترکیبات قلیائی …
پطاسیم و سدیم و لیتیم … ترکیبات کالسیم و منیزیم

در طب مستعمل اند ؛
در بیان اهمیت مطلقهٔ این مواد در بدن — قسمتی از این اجسام جزء … طبیعیه … میکند
… از این اجسام … ملح طعام … کلرور سدیم و کلرور
پطاسیم و … زیرا که … مواد البومینی …
… در …
… حرارت و … اغذیه … میکند …
… که … از اجسام … مایعات …
… از آن جمله …
… خون …
… ولی اگر … خون …
در بول … خون …
… ؛

رابعاً این مواد … که … البومینی …
این املاح … در …
مطلق … البومینی …
که … علاج … تغذیه … نمیگردد ؛
اول — ترکیبات قلیائی — … املاح …

… مثلاً … سدیم … پطاسیم … کربنات …
… میکنند ؛
املاح … (… صفرا) … اجزای … مواد … پطاسیم …
… املاح … املاح … املاح …
… اجسام …
بالآخره املاح … املاح پطاسی …
… مثلاً … کلرور سدیم …
از … کلرور … پطاسیم … ضعیف تر است ؛

املاح … خون … در قلب و حرارت …
… قلب … املاح پطاسی در قلب و اعصاب
و عضلات … قلب … حیوان … گردد ؛
… کلرور … سدیم … حیوانی …
ولی … کلرور … پطاسیم … حرکات …
و … املاح پطاسی …
… خروج … میگردد ؛
… املاح پطاسی … از طریق … خارج … املاح
… ؛

علاوه بر این اگر شخص سالم همیشه مقدار املاح سودیه مرفوع شیر از املاح پطاس است و در جسم مبین بالعکس مقدار
پطاس را رفع میکرد و شیر از سدیم است
قسمی از [illegible] ادخال شده در حمامات است [illegible] پطاس اند [illegible]
(۱) - **ترکیبات سود** - املاح سود چون مقادیر زیاد [illegible] شود غلیظ باعث حالت ضعف و رقتی
گردند بمقادیر نسبته **مثلا** کلورور سودیم باعث [illegible] ترشحات [illegible]
ترشح [illegible] گردد در ترکیبات [illegible] کثرت [illegible] نفوذ میکرد
مرکبات پطاسی بعض از ترکیبات پطاسی که [illegible] آثاری از [illegible] دارند
خواص عمومیه و مشابهه دارند [illegible] پطاسیم [illegible] است
اثر ترکیبات [illegible] در صورتیکه [illegible] شود — پطاسی
استعمال [illegible] این ترکیبات [illegible] باعث حصول [illegible] ضعف و انحطاط
در قلب و اعصاب و عضلات و درجه حرارت [illegible] در استعمال
[illegible] املاح پطاسی [illegible] املاح سود [illegible]
آنها است خواص و آثار [illegible]
صفات و سولفات و کربنات سود و **پطاس** [illegible]
[illegible] و **برومور** [illegible] **اکالات** و **ازتات** [illegible]
[illegible] در استعلاج [illegible] املاح پطاسی [illegible]
[illegible] این اثر [illegible] املاح [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] املاح [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] املاح [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] ترکیبات [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] ترکیبات [illegible] — عارضه
[illegible]
[illegible] ترکیبات محرقه پطاسیم و سدیم [illegible]
[illegible] حصول المقصود [illegible]
[illegible]
[illegible] ترکیباتیکه از پطاس و سود در طب مستعمل اند عبارتند از جام [illegible]
فقره اول در بیان کربناتهای قلیائی — **اول محلول سود محرق** در صد جزء
آب ۳۰ جزء محرق [illegible] — [illegible] استعمال است [illegible]
در خناق و [illegible] نسخه محلول سود محرق ۲ تا ۵ [illegible]
۱۲ تا ۲۰ مثقال نسخه دیگر [illegible] مثقال [illegible] مثقال آب مقطر
۴۰ مثقال [illegible] استنشاق [illegible]
دوم پطاس محرق — دو قسم آن معمول است **محلول** و **مذاب منعقد** [illegible]

[illegible] — پطاس محرق [illegible]
محرق [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پطاس محرق [illegible]
[illegible]
[illegible] کربنات پطاس [illegible]
استعمال علاجیه — پطاس محرق فقط از خارج معمول است در صورتیکه [illegible]
[illegible] **مثلا**
در جراحات [illegible] سمومات حیوانیه [illegible]
[illegible] جراحات [illegible]
[illegible] پطاس محرق [illegible]
[illegible]
پطاس ۲ تا ۵ در ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ [illegible] معمول است
[illegible] محلول غلیظ پطاس محرق [illegible]
نسخه محلول پطاس محرق و دوغن [illegible] [illegible] مثقال [illegible] پطاس
محرق [illegible]

[illegible] قطعه پطاس محرق [illegible]
[illegible] پطاس محرق [illegible] از ۵ یا ۶ جزء پطاس
و ۶ جزء [illegible] محرق [illegible]
[illegible] ۵ تا ۳۰ دقیقه [illegible]
فقره دویم - کربناتهای قلیائی — [illegible] کربنات و بی‌کربنات [illegible]
کربنات [illegible] — بی‌کربنات [illegible]
[illegible] (یک در ۱۳)
اعمال فیزیولوژیه آنها — [illegible] کربنات [illegible] و [illegible]
[illegible] خون قلیائی است
اثر آن در جلد — [illegible]
[illegible]
اثر آنها در غشاء مخاطی — [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در معده — چون محلول رقیق کربنات [illegible]
[illegible]

مبدل انفجار می‌شود [illegible] به واسطهٔ کربناتهای قلیائیه اسیدهای ازاد معده را خنثی نموده از این قبیل انفعال قدری
اسید کربونیک متصاعد می‌شود و در صورتی که بی‌کربنات استعمال کنند مقدار این گاز بیشتر گردد و باید ملاحظه
بسود که معده ممتلی می‌شود و در حین نفوذ نمودن مجدداً بدل بکربنات گردد و بواسطه اثر کربناتهای قلیائی
مقدار ترشح عصیر معدی زیاد می‌شود ولی اگر محلول زیادی غلیظ باشد بالعکس مقدار ترشح کم شود و به همین جهت است
که هرگاه این املاح بمقدار کلی خورده شوند باعث ازدیاد [illegible] می‌گردند [illegible] عمل مضم به واسطه کثرت
ترشح عصیر معدی و [illegible] در [illegible] هضم مواد البومینی سریع می‌شود
و نیز در امراض کربناتهای سود به جهت خنثی نمودن محصولات تخمیریه اسیدی و نیز به جهت خنثی کردن مخاط و بلغم
غلیظ و چسبناک معمول اند لکن بمقادیر کثیره خورده شوند در معده ادار [illegible] نفوذ آنها کم است
بعلت سهل و نیز بسبب [illegible] ترشح صفرا گردد و در ادرار [illegible] کربنات سود [illegible] قلیائی می‌شود و ادرار قلیائیه
مخصوصاً در صورتی که عرق ظاهر شود در حالت سو هضم زیاد در معده [illegible] وارد نمائید فوراً به صورت
مانند [illegible] [illegible] — این املاح در اطفال [illegible] دم و در جره حرارت
هیچ اثری نخواهند داشت

اعمال این اجسام در حالات مرضیه — خواص علاجی کربناتها مانند خواص قلیائیات
و بهمان امراض است مراد [illegible] مستعمل اند بکار میبرند محل استعمالات این صنف از اجسام
مراد ازینه مذکور خواهیم داشت

مقدار شربت و ترکیبات — اقل بی‌کربنات سود در روز [illegible] دفعه [illegible] تا [illegible] از [illegible] استعمال
میکنند و در روزی [illegible] [illegible] الطبع سفوف یا محلول آن در بعضی [illegible] مانند [illegible] استعمال آنها کرد

نسخه بی‌کربنات سود [illegible] [illegible] [illegible] خورده [illegible] سفوف نافه **دوم** — ترکیبات
کربنات سود و از خارج مستعمل اند برای حمام آن جهت تمام [illegible] تا [illegible] مثقال از آب و غیر
نافه و روغن کربنات سود دارای یک جزء از کربنات سود و ده جزء روغن است **سوم**
سفوف مولد النمه با سفوف جوش ۱۵ جزء بی‌کربنات سود ۹ جزء اسید طرطریک ۱۰ جزء
قند سفوف کنند و فقه بکیفیات از آن حل کرده در روی [illegible] که ازان فی الفور آب کنند
چهارم سفوف جوش انگلیسی — بی‌کربنات سود ۱۰ نخود اسید طرطریک یا نخود داده آب سود در نصف لیوان
آب حل کنند اسید را در [illegible] [illegible] [illegible] در حالت جوش بخورند **پنجم** سفوف جوش ملاین (سفوف
سد لیس) بی‌کربنات سود نیم مثقال طرطرات سود یک مثقال و نیم اسید طرطریک ۱۰ نخود
تمام این مقدار از سفوف را برابر آب از جهت حصول تاثیر [illegible] تجویز نمائید **دوم** کربنات و بی‌کربنات
دو پطاس — همه کربناتهای پطاس سوای کربناتهای سود مشکلتر حل توان کرد و بدین ملاحظه از
کربناتهای پطاس سوای کربنات [illegible] استعمال نمایند سهولت [illegible] [illegible] کرده و خفیف تر
از کربناتهای سود بیش از کربناتهای سود [illegible] و در [illegible] کربناتهای پطاس سوا [illegible] بدهند

سیم کربنات دو لیطین — در لیطین مخصوصاً اهمیت ملح است که در طب مستعمل است
غبار است عدیم بو با طعم زیاد قلیائی و بسیار کم قابل انحلال در آب و فقط در اب
اسید کربونیک و ارا [illegible] حل توان کرد

اعمال فیزیولوژی آن — چون بمقدار اثر آن اوزان معده نمائید سهولت جذب شده موجب
غائله در قلب [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] این جسم سوال املاح پطاس بیشتر [illegible] واسطه استعمال

ترشح اسید اوریک زیاد می‌شود و اسید اوریک نیز در کربنات دو لیطین بسهولت حل می‌شود تا در کربناتهای پطاس

استعمال علاجیه — کربنات دو لیطین عنب در نقرس مستعمل است که [illegible] [illegible] [illegible] اسید اوریک
و حالات عمومیه مریض بهتر می‌شود — در حصاة بولیه نیز از آن [illegible] [illegible] [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] [illegible] باعث [illegible] [illegible] مقصد میکردد و در رومانیسم [illegible] مفاصل نیز که باشتباه [illegible] [illegible] این
امراض را با نقرس تحقیق فرق نگذارند و در صورت استعمال آن مفیده نخواهد بود

مقدار شربت — دفعه تا [illegible] و در روزی تا [illegible] نخود استعمال آن نمود بهتر آنست که
در آب اسید کربونیک [illegible] [illegible] [illegible] محلول کربنات دو لیطین ساخته اند و در [illegible] از [illegible]
دارای یک جزء از کربنات دو لیطین است یک تا سه بطری از آن در شبانه روزی تجویز توان نمود
در فرنگستان چند چشمه طبیعی است که دارای کربنات دو لیطین اند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فقرهٔ پنجم املاح قلیائیه نباتی — اعمال فیزیولوژی آنها — استات [illegible]
و طرطراتهای قلیائیه و امثال آنها را چون تجویز [illegible] از [illegible] در [illegible] امعاء [illegible] مبدل
بکربنات می‌شوند و اسیدهای آلیه آنها که ترکیب [illegible] [illegible] نفوذ نمایند [illegible] [illegible] [illegible]
این املاح [illegible] [illegible] از کربناتهای قلیائیه است و استاتها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ترکیبات و مقدار شربت — اول استات دو پطاس — [illegible] [illegible]
از [illegible] دفعه ۲ نخود [illegible] تا ۵ نخود در روزی [illegible] مثقال تجویز توان نمود [illegible] محلول [illegible]
و امثال آن ساخته تجویز [illegible] — محلول استات دو پطاس در یک جزء دارای یک جزء استات
دو پطاس است **دوم** استات دو سود — استات دو سود مانند استات دو پطاس است

سیم طرطرات و بی‌طرطرات دو پطاس — طرطرات دو پطاس [illegible] [illegible] [illegible] ملح خنثی است
که بسیار در آب سهولت حل می‌شود و طعم [illegible] ملح اسیدی است که بالکل در آب حل می‌شود یک
در [illegible] (۲۰۰) [illegible] طرطرات دو پطاس از اثر [illegible] [illegible] [illegible] و نیز طرطر [illegible] [illegible] [illegible]
ده نخود تا روزی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ترکیبات طرطرات دو پطاس [illegible]

ذکر بیان استعمال علاجی کربناتها و املاح نباتی قلیائی — کاهی بعضی از این اجسام [illegible]
بدیگری ترجیح میدهند ولی باید دانست که در حقیقت خواص و محل استعمالات تمام این ترکیبات
یکی است تمام این املاح را مخصوصاً در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] استعمال آنها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در فرنگستان [illegible] [illegible] [illegible]
آنها [illegible] قلیائی است مثل آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ترکیبات [illegible] [illegible] [illegible]
آنهایی کربنات سود و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
چند [illegible] است از [illegible] یا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که سر آن در معده داخل شده است آنوقت [illegible] قیف در سر لوله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مایع یا محلول بی‌کربنات سود است یا آب

79

دیگر و بسیار مناسب معده است) و معده سوء و ابطاء هضم آوردن و برای زیر کردن فوری قیئ خالی المعده
[illegible] مانند سفی [illegible] ازراه [illegible] خارج میشود بعض اوقات [illegible]
جهه [illegible] این سیفون [illegible] مایع [illegible] خالی کنند
مبادی اعشاء [illegible] معده [illegible] مجروح شود (در زنانه مرض [illegible]
آن ضخیم و متسع [illegible] از این قسم [illegible] علاج [illegible] گردد
[illegible] رحم میگردد و از این قسم نتائج [illegible] بدست آید و نیز [illegible]
معده بواسطه [illegible] حالات مریض بهتر میگردد) در تمام حالات مذکوره معده
یک روز در میان یا همه روزه شوینده [illegible] مقارن [illegible] استعمال
آب قلیائی [illegible] سولفات [illegible] است ؛
و نیز اغلب قلیائیات [illegible] دارند که آثار [illegible] مانند [illegible]
از اجتماع تمام علامات ذیل (عدم اشتهاء و تهوّع و گاهی قی و احساسات غیر طبیعی
[illegible] زبان [illegible] گاهی
و گاهی [illegible] بعض آفات مزمنه [illegible]
در اشخاص [illegible] عارض میشود اما گاهی [illegible]
[illegible] خوبی [illegible]
[illegible]
[illegible] قلیائیات [illegible]

جهه

80

جهت رفع عوارض حالات سوء هضم [illegible] این قسم [illegible]
[illegible] در اطفال [illegible] میشود [illegible]
استعمال قلیائیات [illegible] جهت رفع حموضت [illegible]
[illegible] حموضت میشود [illegible]
در حین [illegible]
[illegible] تقریبات [illegible]
در [illegible] مخصوص اگر [illegible] مزاج غیر منظم [illegible] استعمال [illegible] ؛

نسخه سولفات [illegible] ۱۸ [illegible] ۲ [illegible]
۳۶ [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] و در حماة [illegible] ؛
[illegible] قلیائی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible] ؛
اغلب [illegible] قلیائی [illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] ؛

فقره چهارم – مزه‌گی [illegible] قلیائی [illegible]

81

خواص [illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال [illegible] ؛

فقره پنجم سولفاتهای قلیائی – خواص فزیولوژیه آنها – سولفات [illegible]
[illegible] سولفات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سولفات [illegible]
[illegible] سولفات [illegible]
[illegible] ؛

اعمال فزیولوژیه آن – (۱) در مجرای هضم [illegible]
[illegible]
[illegible] ؛
سولفات [illegible] (از ۸ تا ۱۰ مثقال) [illegible]
[illegible]
مزاج [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]

82

استعمال [illegible] ؛
(۲) در باب ترشح بول و تبدلات تغذیه – [illegible]
[illegible]
[illegible] ؛

استعمالات علاجیه – سولفاتهای قلیائی مانند تمام مسهلات ملحیه [illegible]
مستعمل اند ؛

اوّل در یبوست مزمنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
(۲) در [illegible] – استعمال سولفاتها [illegible] مسهله طبیعیه [illegible]
[illegible] مسهلات ملحیه طبیعیه [illegible]
[illegible]
[illegible] ؛
(۳) در صورتیکه [illegible] خارج کنند چنانکه در [illegible]
استسقا [illegible] اخراج [illegible] چنانکه در استسقا [illegible]
[illegible] ؛
(۴) [illegible] اخراج [illegible]

مستعمل از جوی از آنها در باب صفراوی شدن ترشحات در صور مزمنه مزید بیش باشند مسکن قوی است
مخصوصاً در اورام حادهٔ اغشیهٔ دماغیه و در هیجان الدم دماغی مسهلات چون مایع را از بدن دفع
می‌نماید از شدت هیجان کاسته و در تنزیل واقع مطلوب است مسهلات ملحیه بر سایر مسهلات ترجیح دارد نیز در اقلّ
استعمال آنها مفید است و یکی از موانع عمومیه جهت استعمال مسهلات ملحیه آن است در اشخاص ضعیف
و نحیف مانند اشخاص قوی و عضلانی متحمل آنها نمی‌شوند علاوه بر این جهة استعمال مسهلات
ملحیه باید معده و امعا ایشان از حالات مرضیه و قرحه مبرا باشند و هر قدر ضرورت **مثلاً** در طیفوس
بطنی و در اسهال ریاحی غیر حاد باید با ماء الروغن کرچک و کلمل استعانت جست و فقط استسقائی را با علاج
دارد ذهنیه که در علاج قرحه معده نمک کارلسباد را جهة خشن نمودن کیموس کج تر می‌نمایند ❊

در بیان آبهای معدنی که دارای املاح قلیائیه‌اند — خاصه عامله عمدهٔ این میاه
از سولفات و کاربنات سود و نمک طعام و اسید کاربونیک و بعضی نیز دارای سولفات سود نیز
می‌باشند بواسطه ترکیب باطنی این میاه مبتلایان آنها را با اعتقاد بر مزید بکار برد و دست اشکال باشند
ضرر بیانی در ضعف کرده و دوجه اسیار از این چشمه‌ها از جهة درجه حرارت بیشتر است تا از جهة
ترکیبات باطنیه آنها **مثلاً** چشمهای کارلسباد دارای ۴۵ تا ۷۴ ساوار درجه حرارت و در
یک لیتر تقریباً پنج گرم سولفات سود و دو عشر گرم حوادث و حال آنکه آبهای فراوان ریدلبراد دارای
همین ترکیب باطنی‌اند ولی سرد و درجه حرارتش ۱۰ است و دارای کمی کاربونات سود نیز هست
تبصره — در ایران باید آبهای چشمهای فیلرا تجزیه نمود — در مازندران در پای کوه دشت
نفوذ یک بار فرورفتن چشمه‌های دیگر یافت شوند (۱) آب بلوک طالقان در دره چشمه است در کجیه

گکور [?] دارد (۲) چشمه الکوه یک چشمه است (۳) آب شنبلاچه در قریه ارادو یکی نهج بکاران
در چشمه ایست بسیار مفید و ترشرو حرارت سی الی سی و پنج درجه است در هزار قدمی آن چشمه چشمه دیگر است
و دارای ترکیبات قلیائیه و حدیدیه است (۴) آبهای چهار ده در قریه زودرست
و چهار چشمه است (۵) در دره رو تجش کوه دماوند عقب کوهی چشمه‌های آب معدنی است دارای
کاربونات سود فراوان که دارای بیک باشند و مزاق نقره و چشمه ایست در فواصل چشمه‌های مانند هر دو
که چشمه ایست در کارلسباد و دارای املاح قلیائیه ترشح نمود است علاوه بر این چندین چشمه‌های کوچک دیگر

فقره ششم - قلیائیات کلسیمی — (کلوردها و کلراتهای قلیائیه) این ترکیبات
عبارت اند از کلرات و کلوردهای سدیوم و لیتیوم و فقط کلرات پتاسیم است که در طب مستعمل است
ولی سایر املاح مخصوصاً کلورور سدیوم در بدن انسان بطور فراوانی یافت میشود **اوّل** کلورور سدیوم
اهمیت و آثار فیزیولوژیه آن - سدیوم طبیعی بطور فراوان جزو بسیار ثابت ابدان حیوانات است
و عنصر عمده مایعات حیوانیه است (ماء الدم و لمف و جگر و ترشحات درمیه) ولی در سلولهای
اعضا به مقدار قلیل یافت میشود و یکی از اجزای اصلیه کلورور سدیوم همان کلور در خون است در باعث
اعمال صوابه مدت آن می‌گردد در اخراج ادرار لازم موجودند ❊
تبصره اگر در ظرفی که در آن آب خالص باشد لوله مجوف را که در آن محلول نمک طعام ریخته و طرف تحتانی
آن را با غشاء الی آب بسته باشند داخل نمایند بزودی مشاهده گردد که سطح مایع در طرف لوله را حلقه
قرار داده به قدری مرتفع میشود و نیز معلوم شود در همان وقت آب ظرف خارجی نمکین گردد ❊
سایر املاح نیز چون نمک طعام دارای این خاصیت هستند ولی چون نمک طعام از مایعات حیوانیه

بیشتر است لهذا این اثر در بدن انسان بیشتر بواسطه این ملح حاصل میشود لکن کلورات ملحیه قلیائیه
مایع خارجی قدری اسید مشتعل جذب شدیدتر میگردد و این شرایط در ابدان حیوانیه موجودند و
بواسطه همین عمل جاصل نیز یک ماهیات اسفنجیه قدری اسید نمود در آن دم گرفته میگردد
و این جذب بواسطه سرعت حرکت ادرارش سهلتر میشود و نیز بواسطه همین عمل است که اخراج گاه
تجزیه و دفع سلولهای جسد حاصل میشود که در آنها بعضی محصولات اسیدی حاصل شده و از راه عرق،
سلولهای کابن خونی در آن سلولها واسطه دارد چنانکه ترشح خارج میگردند ❊
مقدار کثیری نمک طعام در تمام ترشحات و مدفوعات مرئیه از قبیل بول و عرق و مخاط و معده و مواد برازیه
و غیرها یافت شده **مثلاً** حد وسط نمکی که در مدت ۲۴ ساعت در ادرار یافت میشود از ۲ الی
ده مثقال و نیم است و معلوم است که به نسبت مقدار خوراک و شخص و ریاضت میشود زیاد میگردد در حالت
سکون و راحت جذب مقدار آن کم گردد و بعد از امراض مقدار کلورور سدیوم هم دفع میگردد و زیاد بعضی
بیماری و در تمام امراض محمومیه مقدار نمک مدفوع بسیار کمتر از حالت طبیعی میگردد و هر گاه از مرض
حادی کلورور سدیوم زیاد گردد دلالت بر آن است که مرض روی بخفت گذاشته است ❊
آثار نمک طعام عبارت از آثار ذیل است ❊
اوّل در جلد پس از غسول با آب تام یا آب مشتعل بعد از استحمام بحمام کلورور سدیوم دارد (مانند حمامهای
بحریه) تحریک شدیدی در اعمال عصبیه و جلدیه حاصل شده و تغییرات و تبدیلات عمده ایست بسوی ازدیاد
زیاد شوند مقدار ادرار و اسید کاربونیک مدفوعه زیاد گردد ❊
دوم در جهاز هضم — کلورور سدیوم در اغشیه مخاطیه مخصوصاً در غشاء اعلی باعث اعمال

تحریک شده بنابراین عطش حاصل شده پس از آن در مقدار کثیری از آب یا عطش شده و مواد غذائیه را رقیق
کرده و این جهة تهیه ترکیب شده از دوا و غذا هضم بطور سهل تر نموده و همین تحریک
دهان و معده نیز بواسطه عمل بواطن باعث کثرت ترشح بزاق و شیره معدی شده و نیز بسبب عطش سرعت
هضم اغذیه شده زود ابدن می‌گردد و مقدار کثیر کلورور سدیوم موجب عدم سرشته مزید و اسهال و خود و
به نحو تقلیل آن سبب آن را میکند ❊

استعمال املاح جهت غلط طعام — در فرهنگستان مابین مردم عوام رسم است که از جهة سلب
نفث الدم و نزف الدم نمک طعام را با عسل یا شربت خورده این دو از یک الی سه مثقال
از آن را خشک و ممزوج کرده نموده علت این نوع معالجه بسبب وجود جمع گردد و در صورتی که سلطه
سنگ جلد و در سمت داخل شده حجابت رفع ضرر آن باید نمک طعام خوردن و نیز چون ورزیدن تعدیه
مع ما بحران زیاده نمک طعام از انواع ورم کمتر است و نیز در علاج کرم قبل از زکات و سرمه که در جزو است
از نمک طعام مانند — در فرهنگستان در جسر الشقهی فروزند مرتبه مسهله و مقدار شدن بطنی و در ورم
شعب قصبه در دوره اول درجه سرما و در تورم و اختلاط که مطحال در همین قسم در تروش نمک طعام یا نمک
قلیائیات در استعمال مینماید مخصوصاً حمامهای ملحیه است که در آفات خنازیری استعمال میکنند
و در زیادات میاه طبیعیه سوم دارای اسید کاربونیک نیز هستند ترجیح میدهند از قبیل کرورناخ —
آب کلیی (ودیهای قسم چشمه‌های طبیعیه ملی) را جهة حصول تحریک خفیف جلدی معمول میدارند
(در بانتریه و فیکوال مکنید) در دوران تحریم مزمن خصوصاً ذوم و منضج جهة رفع قابلیت اسیر و عفو بطبیعه
جلد عمومی آفات عصبانیه معمول است و نیز این قسم علاج را در اوایل امراض کم ترس بیوند ترادر

میاه معدنیه

کلرورد پطاسیوم را در رامانه و نیز جهت شستن جراحات زهریه اگر محروق بهتر و مضر نباشد بکار می‌برند
و نیز جهت شستن ملتحمه و همچنین در زخمهای سنگی چرکدار منتهی است الالتهاب عفن بعنوان طلا شستشو استعمال
استنشاقیه در زخمهای زهریه حلق و حنجره بکار برند و شیاف حقنه برند ؛

قدر شربت — جرعه تا ۱ استنشاقیه محلول یک تا ۵ درجه و جهت غسولات محلولات
غلیظه اثر استعمال ... و جهت یاشویه ۵ تا ۵۰ مثقال و برای حمام تام تا ۲ اثر تا
اثر انکار را هم تیب ؛

(۲) **کلورات دو پطاس** — نمک ... متبلور رقه رنگ است که بسهولت در آب حل
میشود (یک جزء در ۱۶ آب سرد و ۳ جزء آب جوش) با اجسام قابل للاشتعال تولید مخلوطات
منفجره مانند باروت و بسهولت آتش می‌گیرند ؛

اعمال فیزیولوژی آن — چون بمقدار کافی در خون داخل شود مانند تمام املاح پطاس باعث
حدوث اثر سمی در قلب گردد و چون بمقدار علاجیه خورده شود بسرعت دفع میشود بی آنکه تغییری حاصل شود
در بول و در تمام ترشحات و مدفوعات پدید آید — استعمال مقادیر کثیره آن (از مثقال در
یک شبانه روز) باعث ترشح براق و عفونت ... بول بسیار میگردد و دو بعضی اوضاع کلوی نیز
دست خواهد داد ؛

استعمالات علاجیه — مخصوصاً اثر او در بعضی اوقات حرف ... بکار میبرند جهت
رفع ورم زبق دهان و همچنین زخمهای آبله ... بهترین اسم است و نیز للالتهاب ...
بحفظ حجب اجر از ورم زبق دهان در علاج زبق مفید تواند بود — جهت حصول این مقصود باید بقلیل

از مقدار ... نوشته میشود بکار برند و چون براق ترشح بازدیاد نمود دهان شوی حلق
دهان قرمز شده کلرات دو پطاس تجویز نمایند — کلرات دو پطاس در ورم ملتحمه دهان و نیز در ...
قلاعی مفید و موثر است و در خناق غشائی ما فیه نیز فایده دارد ولی در خناق استعمال آن بطور تقویت
نیز جهت رفع ورود دهان مخصوصاً در صورتیکه متغرق آن بتدریج ... درمان زخمهای ... متورم شده باشد
مفید است — سابق بر این کلرات دو پطاس در رفع عفونت زرد ... ضعف و مانند آن استعمال
میکردند با اسلوب ... ولی نتایج معظم از آن بدست نیامد ؛

قدر شربت — از ده الی ده یک تا ... دو شبانه روز یک تا سه مثقال اثر آن فقط بصورت محلول
توان داد و از خارج جهت غرغره یک تا ... مثقال آن را در چهار مثقال آب حل سازند ؛

فقرهٔ هفتم — ازطات های قلیائی (نیطرات های قلیائی) عبارتست از ازطات دو سود
و ازطات دو پطاس ؛

(۱) **ازطات دو سود** (شوره شیلی) ... بلور متبلور است طعم آن خنک و شور است
و در دو جزء آب سرد و یک جزء آب جوش حل میشود سابقاً خیلی مستعمل بوده ولی حالا استعمال آن کمتر
زیاد است آن را مانند ادویه مسهل و مدر ... درمان حالات ... مستعمل و جهت
ادرار نیز مستعمل است ولی تقریباً همیشه ازطات دو پطاس را بر آن ترجیح میدهند و در همه ...
سلسله عصبانی و دوران دم و درجه حرارت اثر نمی‌کند ؛

قدر شربت — سه الی ده ... تا ده یک الی چهار مثقال آن را توان داد
(۲) **ازطات دو پطاس** (شوره) از حیثیت رنگ و طعم و تبلور اکمل مانند جسم سابق است

اعمال فیزیولوژی آن — این جسم مانند تمام املاح پطاس ... و از مقادیر کثیره آن ورق
آن در خون آثار سمیت در قلب ظاهر شود و مقدار علاجیه آن (هم کمتر) هیچ اثر مشهود در دل
نکند ولی چون اثر او در جریان خون ... باعث قلت ... مزاج و ... گ
موجب ادرار گردد — این جسم بسرعت با بول دفع شود و مقدار کثیر آن (مثلاً یک مثقال)
در یک مرتبه محلول غلیظ آن خلیج شده باعث حصول التهاب در اغشیه مخاطیه (۲) اگر چونکه در علاج ... شود
... در احساس سوزش در معده شده چنانچه حالت کرده ولی اگر محلول رقیق ... هیچ اثر مضر از او
حاصل نشود فقط ادرار زیاد شود و وزن بول زیاد گردد و گاهی ... است و گاهی اسهال ظاهر و مرسل
بلکه هرگاه محلول بسیار رقیق را نیز بمقدار زیاد ... در بعضی حالات و حرارت نکند بجهت اینکه
بعضی درجه حرارت را بواسطه ترشح ... مقادیر کثیره آن استعمال داشت ولی در صورت
ورم ... حاصل گردد و اوجاع بسیار شدید ... و اسهال و بالاخره ضعف شدید و در بحران و در
دوران دست و ... بعلت ... است و شوره ... از ادویه ضد حمی ...
و در امراض ... آن را ... ؛
سابق بر این خیال میکردند که ... بیش از ... درجه حرارت ... میشود
بواسطه اینست که ... خون ... و در ... جهت عدم حصول ... میشود
میشود ... ولی این عقیده درست نیست زیرا که ... زیاد و کثرت ... درجه حرارت
... ماننده ... است و ... ولی از جهت
عمل ادرار شوره ... اند جهت ... فرض است و ... تحقیق ... **مثلاً** ...

که شوره بسرعت در بدن وارد میشود و دیگر اسطه تحریک در کلیتین میکند و این همین سبب است که اوراق
پس اگر قول که ... میباید ... تقریباً تمام املاح ... باید ... که همین قسم باعث
تحریک کلیتین شود و نیز که ... و ادرار پس ... بشرب شوره مجهل است ... و عروق
ثم وصال است ... لکه ... و در حیوانات ... معلوم شود است
که تمام شوره در معده و امعاء ... و خون ... میکند و نه بطور ... هیچ اثر ... ادرار
از آن ... بدر ... جذب ... شوره ... از ... خارج میگردد ؛

استعمالات علاجیه — شوره سابقاً خیلی معمول بوده ولی حالا تقریباً متروک شده است و مقادیر
قلیله آن بتوسط ... رسم شده ... نه ضد حمی و نه ضد التهاب است ؛
مقادیر کثیره آن باعث حصول آفات خطرناک میگردد و در ... حالات ... ابدل است
... ادویه است (از قبیل ... و سالیسیلات ... سود) مخصوصاً استعمال شوره در علاج ورم
حاد ... با ... جایز نیست همین قسم در ... (از قبیل ...)
در صورتیکه ... با ... قرحه بشود ... شوره ... جهت حصول
ادرار نیز ... ولی شرط ... اگر ... در ... کلیه موجود باشد
همین قسم در ... که ... از ... رسوبات ... بالنفس ... ؛
جهت ادرار در صورتیکه ... توان داد ولی باز ... که ...
نتایج بهتر توان برد ... کثرت ... خون ... جهت ادرار
مفید است ولی در ... صورت ... مناسب ... تنفس نموده ؛

و نیز نوشادر را چون سبب ادرار می‌شود جهت تسکین کوفت [illegible] (در ورادت اکثر [illegible] و استسقاهای [illegible])
در صورتیکه مرض از زمان حدوث گذشته باشد بکار می‌برند ؛ و در نزف الدم و قی الدم استعمال
آن بکار ممنوع است ؛

قند شربت — بنزد سوالز [illegible] هر دفعه از یک نخود و نیم تا پنج نخود بلعق [illegible] معمول یکوفت [illegible]
و جهت ادرار است تا یک نخود [illegible] در بواسیر و امثال آن معمول در یک شبانه روز [illegible] می‌نمایند
[illegible] از تحریکات تنفسیه [illegible] مثل [illegible] مانند [illegible] معمول است — [illegible] مرکب
[illegible] [illegible] جز [illegible] [illegible] [illegible] ضیق النفس عصبانی [illegible]
[illegible] که قطعه از آن را مشتعل ساخته و در بعض [illegible] آن استنشاق نمایند ؛

فقرهٔ هشتم املاح دسمی قلیائی (در عبارتند از صابونها) — چون جسم دسمی را با محلول [illegible]
یا کو حرارت دهند گلیسرین جسم دسم خارج گشته و قلیاها با تعقیم آن شده ملح قلیائی دسمی تولید گردد
در عبارت از صابون و در حسب استعمال بطالیا یا سود [illegible] صابونی [illegible] نرم یا سخت است ؛

خواص صابونها (۱) در جلد — صابونها در مقادیر کثیره آب [illegible] جلی [illegible] با ملاح [illegible]
[illegible] کلسل و املاح [illegible] کلسل [illegible] [illegible] [illegible] خافه [illegible] [illegible]
[illegible] از جلد در حین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] از جلد [illegible] [illegible] چربی و چرک را که مقصود آن است اخذ و زائل نمود — صابونهای
[illegible] از این حیثیت [illegible] بیشتر از صابونهای سودی است ؛

(۲) در معده — [illegible] [illegible] صابون را استعمال نمایند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و در [illegible] با اسید [illegible] معده ترکیب گردد) ؛ ا[illegible] [illegible] صابون را تجزیه [illegible] [illegible]
[illegible] و در آنجا [illegible] گردد [illegible] [illegible] قلیائی شود در همه حالات [illegible]
در [illegible] شوند [illegible] [illegible] [illegible] اسیدهای دسم را در بدن [illegible] یا [illegible]
[illegible] در بدن [illegible] [illegible] ولی مقادیر کثیره صابون باعث [illegible] و اسهال و
[illegible] تغذیه و [illegible] [illegible] گردد ؛

استعمال علاجیه — در این زمان صابون سودی [illegible] استعمال علاجی [illegible] دارد و [illegible]
مانند [illegible] و غیر [illegible] در ساختن حبوب بکار میبرند و جهت [illegible] [illegible]
[illegible] نمایند و نیز جهت رفع مسمومیت [illegible] چون صابون [illegible] [illegible]
[illegible] صابون [illegible] جهت [illegible] [illegible] چه [illegible] بکار میبرند که باعث حصول [illegible]
[illegible] در جلد گردد و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در صورتیکه
[illegible] ادویه [illegible] [illegible] و غیره مرکب نمایند ؛
صابون [illegible] را [illegible] در علاج جرب نیز بکار میبرند [illegible] جرب [illegible] [illegible] ولی [illegible]
با صابون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جرب [illegible] [illegible]
[illegible] — صابونهای رفع العفونه دارای اسید فنیک [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مستعمل [illegible] [illegible] صابون [illegible] جهت [illegible] [illegible] استعمال [illegible]
صابون [illegible] در [illegible] مستقیم [illegible] است) ؛ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] صابون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ؟ [illegible] [illegible] معمول [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] قسم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دفعه [illegible] دفعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صابون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است که موافق نسخه ذیل [illegible] نمایند صابون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
یک جزء مخلوط نموده مستعمل [illegible] ؛

ترکیبات صابون (۱) **صابون طبی** — که از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حبوب مستعمل است ؛
(۲) **صابون سبز** — صابون [illegible] است که با [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جهت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ؛
(۳) **تغفین صابون** — که [illegible] صابونی [illegible] **نسخه آن** — روغن زیتون
۵۰ [illegible] ۷۵ [illegible] ۳۰۰ آب ۱۷۵ [illegible] [illegible] سازند ؛

ضمیمه در بیان بعضی قلیائیات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ؛
(۱) **بنزوات دوسود** — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مانند [illegible] رفع العفونه و در [illegible] اطفال موافق نسخه ذیل بکار میبرند **نسخه** بنزوات دوسود
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ؛
(۲) **بیبرات دوسود** — (در عبارت از بورهٔ ارمنی) جهت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] قسم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و نیز در [illegible] [illegible] مستعمل است و در [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ؛
[illegible] ۲۰ مطبوخ ورق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بروی چشم بگذارند ؛
(۳) **لاکتات دوسود** — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
میبرند (یک [illegible] [illegible] [illegible]) ؛
(۴) **طرطرات بروطاسیک** — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میباشند ؛

باب دویم — در قلیائیات خاکی — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ترکیبات کالسیوم و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ؛

املاح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] املاح قلیائی [illegible] [illegible] املاح
[illegible] [illegible] [illegible] املاح قلیائی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در اول درجه املاح [illegible] [illegible] املاح [illegible] [illegible]
املاح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ترکیبات کالسیوم [illegible] [illegible] [illegible]
باعث [illegible] [illegible] [illegible] ؛

فقرهٔ اول — آهک و کربنات دو شو — (۱) آهک (اکسید دو کالسیوم) از تکلیس نمودن
کاربونات دو شو حاصل گردد و چون با آب ترشوانده لیکن مثل سنگ بوده در عمق آن از قرمزی شود
و این قسم آهک از خارج مخلوط با دهان محرق مستعمل است — آهک چون مجاور آب شود مثل آهک
آب دیده شود و در حصید را از جوی آب و دهن تواند شد و این مکلس موسوم است به آهک ماء الوث
قلیائی از گلسرلی بود ⁂

اعمال فیزیولوژیه — آب آهک هیچ زرد و خود تحریک ننماید اسیدهای مجاری هضم
جلب نمیشود و در این جهت املاح آنچه تولید میکردد در جزو کثیری از آنها با مواد ادرار زیر دفع میگردد
استعمال مفید آن ممکن است کتب تقلیل ترشحات معدیه و به تقلیل حفظ اما حرکات مقوط شهوات و مقوی
مزاج ولست دهد ⁂

لیک اسیدهای دسمه صابونهائی تولید میکند که در آب غیر محلول اند و در سطح قرحه حوفی از آن
ارسال داده و رقه تصیق تولید کند و در زیر آن مانند زیر شمع عمل التیام قرحه تقریبا میگردد

استعمالات علاجیه — آب آهک مانند ضد اسید سعهلات مشهور در حشاء مفر
و اسهالهائیکه در استحاله و فساد اسیدی حاصل میشود و در اطفال شایعست مفید است و در
امثال آن با مخلوط با شیر میدهند و نیز در اسهالهائیکه بواسطه قرحه حاصل شده باشد معمول
و بسیار مفید است زیرا که با مسهلات ترشحه قرحه ترکیبات غیر محلوله ترکیب میشناید
و قرحه سوالند می ورساند معدیه و بشاه خود نکند هر از این میشناید ⁂
آب آهک در مرض ناسیه کبد و در مرض بولی و نیز در مرض تب استسقاء تجویز نموده اند

آب آهک را نتیجه است در مرد ولیمفی را حاصل کسیده و بهمین جهت در قرحه است عموما از مثانه تاریک
و تشنج خواطر و حدث شاید و لیکن بواسطه استعمال آن تحریک معده را در کلیتین حاصل کرده
بعد از آن حاصل شود و بین امور در نتایج آن را احتیاطا استعمال داشت و نیز آب آهک را بواسطه
قوه جمعیه اش در حل نمودن اغشیه کاذبه و خصوصا در کروپ و دیفتری بکار میبرند ⁂

بنصره — علاوه بر آب آهک جلاب اغشیه کاذبه عبارت شد از کاربونات لیطیه
و اسید لاکطیک و پانکرهاتین (در ازلوز المعده اقند میتانند) و در این از منه جدید است که اول
در ثانیه برت مشتق موسوم است به پاپائین و پاپائینه بسیار مفید و مؤثر است (در نتیجه تجرد
آنرا در جوهر نعنای آب هر ساعت ترتیب داده از آن با قلم مو در حنجره ارسال میدارند) از خارج آب
آهک در اول و دوم درجه احراقات معمول است در بخصوص سیر و غیر از آب آهک و دهن ترتیب داده
دراسال میتانند (در آنرا الکلس میدان میتانند) و نیز آب آهک جهت التهیف قروح کثیر الترشح و در
سوزنکه فرج و در مرصوات جلدیه ترشحیه مستعمل است ⁂

قدر شربت — در اکماسارات آب آهک سو و در نهای معتاد بریزاده میدهند و اژ ناخ تدریج معتاد
شروع کرده در شبانه روز چند مرتبه دفعه کاه خالص و اغلب مخلوط با شیر یا آب گوشت تجویز مینمایند و از خارج
جهت غرغره آب آهک را خالص با آب ملائی ممزوج ساخته میدهند ⁂

(۲) **کاربونات دوشو** در طبیعت بسیار فراوان است (مرمر و گل سفید و ماهی آنها)
در آب غیر محلول است ولی اگر آب حاوی گاز اسید کاربونیک باشد حل تواند شد و در عنصر خطوط کاربنات
در اشکل خالص متداول است ولی در از منه سابقه ترکیبات حاویه غیر خالصه آنرا از قبیل گل سفید و دیبر و

و اصداف و غیره استعمال مینمودند ⁂

اهمیت فیزیولوژیه آن — کاربونات دو شو بمقدار قلیله در عظام و اسنان انسان موجود است
و اداره نمودن آن قبل شود و در غیر این صورت بسیاری از مفصلات نرشیه و کلیه از قبیل سنگ مثانه و غیره از کربنات
آهک و غیره ها نیز یافت شود — کاربوناط دو شو چون خالص شود در بواسطه اسیدهای معدیه تجزیه گردد و
قسمت کلراید ویک جزو تشکیل میگردد با مقدار مانند اب آهک با عث تقلیل ترشحات گردد ⁂

استعمالات علاجیه — کاربونات دو شو را مانند ضد اسید در حشاء مخصوص استعمال مینمایند
این حشاء حاصله از تولید مقدار کثیری از اسیدهای معدیه حاصل میشود هم از تکلیف این اسیدها از خود معده ترشح
شده باشند و یا بواسطه فساد و استحاله غیر طبیعیه تولید نموده باشند — کاربونات دو شو باعث تقلیل
اسهال نیز تواند شد و لیکن در حالت صورتیکه اسهال مربوط به وجود آن بوده باشد ازاله اسید را ترجیح میدهند و لی
باید از اداره مداوم استعمال کاربونات دو شو بمقادیر کثیره بادهیه پرهیز نمود زیرا که اسیدهای
معدیه و بمقادیر زیاد خشن تواند — کاربوناط دو شو بواسطه خواص مذکوره اغلب در سوء هضم اطفال خصوصا
در اطفال شیرخوار استعمال میکنند — این سوء هضم بسبب تولید مقدار کثیری اسیدهای هاضمه حاصل میشوند
(از جمله علامات این حالت آنست که متعفن و بقی بسیار اسیدی و مواد ادرار ایشان اسیدی و زرد و سبز رنگ و مخلوط
با مواد لبنیه غیر منهضمه اند) سابقا کاربونات را در بعضی امراض از عدم کفایت و بسبب املاح
آهکی در بدن حاصل میشوند از قبیل فقر و اعوجاج عظام عمومیه میدانستند و نیز در این مرض رشد سیرل
اطفال بسبب آن نرمه معده و اعصاب شیر و حجیه و علاج میدادند — از خارج کاربونات
دوشو را اغلب در نظر از کثیر و اکثرها مربوطه و نیز بعضی نقوت جهت پاک نمودن دندانها

استعمال میکنند و در این استعمال باید آنرا با اسید سالیسیلیک مخلوط داشت ⁂

قدر شربت — کاربونات دو شو از دفعه در ساعه مخلوط در روز در تابه مثقال معلق یا شیر
یا ممزوج با آب نیلوفر دارد ⁂

فقرهٔ ثانیه در املاح منیزی — (۱) منیزی و کاربونات منیزی و املاح نباتی منیزی ⁂

اعمال فیزیولوژیه آنها — معلوم داشته اند که این ترکیبات منیزی چون در معده وارد شوند
مبدل به بیکاربونات منیزی مشتود و این بمقادیر کثیره از آنها اسهال آور و چون عمل آنها
بیکاربنات در سبب انجام باید کرد در ساقه امعاء از آنها اسهال به بطوء ظاهر گردد — بمقادیر
قلیله اسهال باعث از دیاد بیوست شده ولی بمقادیر متوسطه از آنها سبب ادرار گردد ⁂

استعمالات علاجیه — املاح نباتیه منیزی از قبیل سیترات و طرطرات که در املاح
بهترست در علاج معمول اند — مواقع استعمال منیزی و بیکربنات کلسیه کیپ و عموما از آنها
جهت رفع اسید مانند بیکربنات سدو و آب آهک استعمال مینمایند ولی ترکیبات منیزی چون بمقادیر
کافیه خورده شوند باعث اسهال میگردند پس اگر جمیع این ترکیبات را باید در صورتیکه بیوست مزاج
موجود باشد استعمال نمود و نیز مخصوصا در اطفال در صورتیکه اسهال اسید موجود باشد بسبب مقاربات
اسیدیه کرای منظم مفید اند — منیزی یا کربنات بسیار خوب و نافع از سنگ است (سنگ انفار)
و نیز در سموم معدنیه کلیه ثالثه اسیدها مفید است ولی در این موارد شرط است که بمقادیر کثیره تجویز نمایند
منیزی بسیار خالص را بسیار ترنگ است و در همین جهت است که استعمال آن در انتفاخ بطن جهت
جذب جزئی از ابخره معدیه معدیه مفید و لازم و قیر است و پس از استعمال مدید منیزی در معده تشکیل

در بعضی اغلاط رطوبات و رسوبات مجربه و محکی است ؛

اوّل اکسید دو منیزیم — منیزی کلسینه — این جسم غیر محلول است در آب و سفید و بسیار سبک است و بسیار نرم [illegible] و بی‌مزه است [illegible] و کمی تجزیه می‌شود مانند [illegible] سفید دفعه یک تا پنج گرم در روزی یک تا سه دفعه می‌دهند و منیزی [illegible] جهت حصول اسهال دفعه ده گرم تا یک مثقال و نیم از آن می‌دهند [illegible] مانند تریاق از اثر الکلی [illegible] و برای دفع معالجه [illegible] از منیزی قرص [illegible] از دوا [illegible] گرم [illegible] منیزی می‌سازند ؛

(۲) کوبنات دو منیزی — منیزی سفید — از منیزی کلسینه سهلتر می‌شود [illegible] که بی‌رنگ [illegible] اسید کربنیک است با اتمام حل نشود — غبار لیست سفید و بسیار حجیم و [illegible] مانند منیزی کلسینه است کار سیطرات و منیزی [illegible] استعمال شود جهت حصول اسهال [illegible] یک مثقال و بیشتر طعم آن مطبوع است [illegible] قدری کرات [illegible] ؛

(۳) سولفات دو منیزی — از املاح تلخ و ملح اپسن [illegible] سهولت در آب حل گردد طعمش تلخ است ولی [illegible] خوش [illegible] است و منافع [illegible] مانند [illegible] الفاظ

استعمالات علاجیه — مواقع استعمال و منافع و مقدار [illegible] الفاظ [illegible] است ؛

(۴) فسفات دو شو — و فسفات دو منیزی — [illegible] جسم هر دو در [illegible] موجود [illegible] از فسفات دو شو بیشتر از فسفات دو منیزی است — این دو جسم در تمام نباتات و نتاج ادوات حیوانیه موجود [illegible] جزء اعظم [illegible] عظام [illegible] است **مثلاً** صد جزء استخوان [illegible] جزء فسفات دو شو و فسفات [illegible] و کاربونات [illegible]

[illegible]

پس فسفات دو شو عمل مخصوص است که جهت [illegible] سختی استخوان [illegible] استخوان [illegible] و نیز فسفات دو شو [illegible] و در نمو [illegible] جوانان دارد زیرا که ترکیب [illegible] سولفات و فسفات [illegible] و واسطه آن ترکیب [illegible] عمل [illegible] و تجزیه [illegible] واسطه آن ترکیب در خون اجسام خارجیه [illegible] تولید [illegible] ؛

فسفات دو شو و فسفات دو منیزی [illegible] اغذیه [illegible] نباتیه [illegible] [illegible] بواسطه [illegible] فسفات [illegible] مقام [illegible] از بدن خارج [illegible] در اشخاص [illegible] [illegible] بواسطه فسفات [illegible] است ؛

اعمال فیزیولوژیه — فسفات دو شو [illegible] [illegible] فسفات دو شو [illegible] ؛

استعمالات علاجیه — نظر [illegible] فسفات دو شو [illegible] عظیم مخصوص در [illegible] اعظام [illegible] [illegible] فسفات دو شو [illegible] فسفات دو شو [illegible] عظام [illegible] [illegible] فسفات دو شو [illegible] اغذیه [illegible] **فقط** [illegible] فسفات دو شو [illegible] اطفال [illegible] روزی سه بار از ۲ تا ۵ گرم [illegible]

[illegible] تاکنون [illegible] وداد ؛

فصل دهم

در آمونیاکی‌هاست — عنصر [illegible] اجسام آمونیاکی در حقیقه مانند فلزات است عبارت از [illegible] آمونیوم [illegible] آمونیاک و ترکیب [illegible] عبارت در [illegible] — آمونیوم [illegible] آمونیاک [illegible] گردد ؛ آمونیاک [illegible] (مانند گوشت و جگر و خون) نیز تولید می‌گردد [illegible] بسیار [illegible] مانند [illegible] بسیار قوی [illegible] و [illegible] آب در حرارت [illegible] جمع [illegible] **آمونیاک** و بعد [illegible] — [illegible] ترکیبات آمونیاکی در [illegible] ترکیبات [illegible] آمونیاک [illegible] ترکیبات [illegible] آمونیاکی [illegible] [illegible] آمونیاک [illegible] تمام [illegible] گردد

[illegible] آمونیاک [illegible] — آمونیاک [illegible] ۹۶ [illegible] آمونیاکی [illegible]

اعمال فیزیولوژیه آن — [illegible] آمونیاک [illegible] مانند [illegible] آمونیاک [illegible] ؛

[illegible] — [illegible] ؛

در [illegible] — [illegible] آمونیاک [illegible] ؛

در [illegible] — [illegible] آمونیاک [illegible] گردد

استعمالات علاجیه — امونیاک سابقاً مشهور است که در لدغ و لسع حیوانات زهردار
مثل عقرب و مار زیاد استعمال مینمودند و در بعضی امکنه محلول امونیاک (۱ در ۴) تزریق تحت جلدی
نمایند و چون عوارض عصبانیه خطیره ظاهر گردد بکلی رفع شود و غیره عمل زرق شود معمول دارند و در
هوای قسمت محلول های آن بسیار رقیق استعمال شده و چندی نیز تحریر مینمایند و نیز امونیاک مایع (در جزء قطره
از آن با مقداری آب ممزوج کنند) جهت رفع اثر ادویه مخدره مثل الکل و غیره بواسطه عوارض شیء
شروع شود و امونیاک فعال از روی بخار آن و نیز جهت رفع حالت غشی از الکل است استنشاق امونیاک
مفید و مستعمل است — استعمال خارجی امونیاک خیلی بیشتر از استعمال داخلی است و علت جهت تحریک
تحریک خفیف جلدی مستعمل است خصوصاً در جاهائی که تحریک سریع منظور باشد **مثلاً** در صداع
خفیفه و رماتیسم عضلانی و در ضغطه مفاصل و در فلج و استرخاء و در آب باده و کوری در ضعف و غیره
معمول است (امونیاک بواسطه که در تخفیف الم تأثیر دارد) امونیاک بواسطه تحریک شدید در شبکه
نطعیه ایفیه مکینه جهت ظهور آن استعمال حرکات تنفسیه در تمام حالات بیهوشی و در وقتی که اشکال تنفس
بظهور رسد (**مثلاً** در اغماء و در غش و در مسمومیت شدیده بالکل و در بیهوشیهای حاصله از کلروفرم و غیره) بکار
برده اند ولی باید در زیادی استنشاق آن محتاط بود زیرا که ممکن است تشنج مزمار را باعث شود و اطفال کوچک
در مسمومیت حاصله از کسیدکربن ماده کربونیک بکار میبرند — ولی در این حالت استنشاق هوای صاف
از همه بهتر است ؛

فقره شربت و ترکیبات آن — (۱) امونیاک مایع از ده الی چهل قطره، تا دو گرم
(۲ تا ۵ قطره) در مقدار زیادی آب یا در شربت یا در شیر روزی چند دفعه بخورند و از خارج اثر آن

خصوصاً در لدغ و لسع حیوانات زهردار تأثیر مینماید و جهت استنشاق با مقدار خیلی کم بطور استعمال میشود
زکام حاد این نسخه مجرب است **نسخه** امونیاک مایع — اسید فنیک هر یک مثقال الکل رقیق ۵ مثقال
در شیشه با گوگرد کرده استنشاق نمایند و جهت تحریک جلدی بعض ترکیبات است که استعمال میشود از آن
امونیاک جزء و از آن است و عبارتند از ترکیبات ذیل ؛
(۲) طلا یا روغن امونیاکی یا فرار — امونیاک مایع یک جزء روغن خشخاش یک جزء روغن زیتون سه جزء
(۳) طلا یا روغن فرار کافوری — امونیاک مایع یک جزء روغن کافوری ۳ جزء ؛
(۴) طلا یا روغن صابونی امونیاک — صابون متعارف یک جزء آب ۳۰ الکل ۱۰ امونیاک مایع ۱۵ جزء.
(۵) طلا یا روغن امونیاک صابونی کافوری یا روغن بودولدک — صابون متعارف ۶۰
کافور ۲۰ گلیسرین ۵۰ عطر صعتر ۴ عطر اکلیل الجبل ۶ امونیاک ۱۵ الکل ۸۱ ؛
(۶) طلا یا روغن امونیاک صابونی و کافوری مایع — الکل کافوری ۱۲۰ الکل صابونی ۵۰ ۳ امونیاک
مایع ۲۴ عطر صعتر ۲ عطر اکلیل الجبل ۴ جزء این پنج روغن مذکور که در خارج جهت تحریک
جلدی بکار میبرند ولی در ضغطه مفاصل استعمال آنها خوب نیست ؛
(۷) الکل امونیاک و عنبری — عطر لیمون یک جزء الکل ۲۶ امونیاک مایع ۵ جزء
دفعه یک تا ده قطره از آن روزی ۳۰ گرم تا یک مثقال آن را توان داد ؛
اینجا امونیاک مخلوط با شروحی لوبانی کنند یا با ریحان مخصوص نفث الدم مستعمل است و در مرام
استعمال سگ که عقب ذکر شده از استعمال میکنند در حالتی که ترشح عصبیه زیاد و با
مجمع در عصب هر سر و عرض عصب قوت سدنه سد و تا بعد از آن دفع کند مفید است ؛

فقره ثانیه کلرور امونیوم یا کلرایدرات و امونیاک و عبارت اسم شهر از نوشادر ؛
نوشادر — که در انگلیسی **سلمیاک** (سلمیاک) مینامند از جمله ظروف امونیاک هم حجم
خود کلر اسید کلرایدریک ترکیب و غبار سفید متبلور رطوبت را از هوا جذب کرده میشود و در آب حل شود
اعمال فیزیولوژیه آن — اثر موضعی نوشادر بسیار خفیف تر از امونیاک مایع است ولی چون از راه
دهان تزریق نمایند جذب آن سریع تر از امونیاک ظاهر نیست تا جهت استعمال برای علاج موضعی آن باید
ملتفت بود که مقدار زیادی آن را تحریف آن هم زیاد بر آن ملتفت که اثر آن در شبکه مخاطیه معده و مخصوصاً در
غشاء مخاطی ریه است استعمال مقدار زیاد نوشادر بتدریج باعث ضعف و معده کرده و آن ضربان هم قسمت استعمال شود
و نیز میل اشتها را هم هم از آن عارض گردد در **مالیخولیا** استعمال نوشادر بهمیشه ترشح غدد زیاد شود ؛
استعمال علاجیه — نوشادر سوده علاجه که بسیار مفید است مخصوصاً در امراض بعد الصحة گاهی استعمال
شود **اول** در نزلات معده است که باید نوشادر را در این علت در صورتیکه نزله بدون تب با نزله حاد
شعب قصبه و جهد داشته در زمان التهاب حصر تب و حمام را در صورتیکه اثر تنفس زیاد فایده دهد
و نیز در صورتیکه حاجت شد بکی کمبود اشتها و سرفه خشک و بنفس بسیار که ملتهب است ملیسی استعمال نوشادر است
مرجح است **دویم** نزله بدون تب شعب قصبه است که استعمال نوشادر مقوی از اخراج نفث و سرفه بهتر
مبادرت کند و اول زمانی زنند و نوشادر با شربت و غیره بسیار دفعه و آشامیدن منفعت نرم کرده بهمه
و نیز در حالت آبیه در صورتیکه از الکل بسیار بوده برای مدت زمان اول بسیار مفید در
تقلیل ترشح و سیر و خروج نفث مغلق است ؛
در زمان مزمن شعب در صورتیکه در نفث کثرت و سهولت خروج حاصل شده در صورتیکه باید نوشادر را

استعمال نمود خروج نفث متوقف شده ؛ در سل که جوهر صحیح در صورتیکه زیاد سرفه کنند از استعمال آن هم
ممنوع اند — در این مرض که با نوشادر و در استفراغ عضلانی عصبانی استعمال آن نمود و از خارج گاهی
نوشادر جهت تقلیل ورم و حل نمودن طرق باغ و غیره و جهت نرم نمودن پستان بحالت در آن بکار میبرند ؛
فقره شربت و ترکیبات (۱) **نوشادر** — از نیم دفعه تا چهار ربع گرم در
دفعات بصورت محلول آن را مینوشانند — بهترین معمول است و از راه رشح دهان و ضماد
زیرا بسیار تلخ و عطر دارد آن است از نوشادر و در الوس بعضی ترکیبات مخلوط با قلیای آن ترکیب
تر جهت مضیقه (در موکوم اند با برآورد صلبیه صدریه) و نیز استنشاق محلول نوشادر در ساله
زیرا آن را بنوشند و نیز مستعمل است ؛
(۲) نوشادر آهنی بعض بامرکبی در نزله های شعب و قصبه اشخاص که معمول است دفعه یک تا ۶ نخود در یک
تا مقدار آن الکل محلول آن داد ؛
فقره ثالثه کربنات دامنیاک — این جسم از نقطه یک جزء نوشادر و دو جزء کربنات کلس بعمل
بعد آن بسیار شده و زیادی و در هوا که بر آب رد سر و در بخار آن بسیار غلیظ فرار است آن گرد
اعمال فیزیولوژیه آن — مانند امونیاک است ولی ضعیف تر از آن است پس باید مقدار زیادی از آن
استعمال نمود تا خواص خود بروز دهد خواص امونیاک از آن بظهور رسد ؛
استعمالات علاجیه — از جهت تحریک و حمل عرق استعمال میکند از خواص
محرکه آن شبیه به قلب یا قلب مخلوط با رم و سدر است ولی حال در امراض عفونی از قبیل
حصبه و ذات الریه و امثال آنها و اما امونیاک جهت تحریک در ضعف قلب

ترکیبات ارزیز مختلفه حاصل میگردد استعمالی که [illegible] باید استعمال بیشتر ترقیات تحت جلدی
روغن کافوری یا زیتی حُبّت ؛

فقره سیّم شربت و ترکیبات — دفعه نیم تا دو گرم در روزی آن خوراک [illegible] بکار برده [illegible]
و جهة استعمال خارجی [illegible] امانیاک مایع [illegible] ولی متداول [illegible] بکار برده [illegible]
[illegible] و امانیاک [illegible] آب [illegible] میشود [illegible] امانیاک [illegible] میگردد ؛
[illegible] و امانیاک [illegible] قرار [illegible] است که [illegible] از [illegible]
[illegible] امانیاک [illegible] شاخ [illegible] و امانیاک که [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] شاخ [illegible]
[illegible] بکار میبرند ؛

فقره چهارم استات دامانیاک مایع — این جسم جهة حصول عرق [illegible]
و امانیاک [illegible] (ده [illegible]) [illegible] در آب [illegible]
[illegible] میدهند ؛

فقره پنجم روغن شاخ گوزن — چون این روغن [illegible] صاف [illegible]
[illegible] روغن [illegible] **دیپل** [illegible] قطره [illegible]
[illegible] ترکیبات [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] الکلیه [illegible] عبارت [illegible] از
اطیلامین و مطلامین و [illegible] مطیلامین ([illegible] **پیلامین** [illegible])

این اجسام را در تنقیه ها در امراض حنّاقیه خاصه خشناق رحم بکار میبرند ؛

فصل سیّم

در فلزات — فلزات را به دو دسته قسمت میکنیم — دسته اول عبارت از فلزات خاکی و دسته
ثانی فلزات عالیه دسته دوم عبارت میباشد از **انطیموان و بلهوت و فسفر و ارسنیک**
در الاشبه فلزات میشوند ؛

اول — فلزات خاکی از شش نوع فلز که (در عبارت باشد از الومینیوم و بریلیوم و زرکونیوم و [illegible]
و [illegible] و [illegible]) فقط الومینیوم است بعض از ترکیبات آن در طب مستعمل اند ؛

الومینیوم — جزء ثالث تمام مواد و گل رس است و از ترکیبات متعدده این فلز مخصوصاً زاج [illegible]
در طب استعمال میشود بس ؛

(۱) **زاج بطاس (سولفات دالومین و دو پطاس)** زاج [illegible] یا زاج سفید ؛
این جسم در آب خصوص در آب گرم بسهولت حل میشود (یک در ده) طعم آن در ابتدا [illegible]
زاج سفید در حالت تبلور سفید [illegible] شفاف است بواسطه تکلیس آب تبلور خود را از
دست داده بشکل غبار سفیدی در آید که در آب کم حل شود موسوم است به زاج مکلّس ؛

اعمال فیزیولوژیه آن زاج سفید [illegible] زاج مکلس [illegible]
[illegible]
احساس [illegible] طعم [illegible] میشود ؛
[illegible]

و بواسطه [illegible] حصول [illegible] میگردد و بالاخره [illegible]
و زاج سوخته چند روز متعاقباً [illegible]
عارض میگردد و متعاقباً زیاد باعث حصول آثار [illegible] خواهد شد ؛

استعمال علاجیه — تقریباً [illegible] جهة حصول آثار [illegible] موضعیه استعمال مینمایند
و در سیلان [illegible] زاج سوخته [illegible]
نموده در [illegible] میزنند ؛
در خناق [illegible] زاج [illegible]

مقدار شربت — دفعه [illegible] گرم تا دو گرم در روزی [illegible]
و از خارج زاج را [illegible]
زاج مکلس را از خارج [illegible] ؛

(۲) **کلوراس یا سیلیکات دالومین** این جسم در آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال مینمایند ؛

(۳) **استاطات دالومین** — این جسم [illegible]
[illegible] ([illegible]) [illegible]
[illegible] ؛

دوم فلزات عالیه — از این دسته فلزات در طب سرب و مس و روی و نقره [illegible] (از نوع اول) و
آهن (از نوع دوم) و [illegible] تمام ترکیبات محلوله این فلزات
[illegible] ترکیبات محلوله آن [illegible] صفات [illegible] در صفات ذیل ؛
این اجسام [illegible]
[illegible]
[illegible]

فقره اولی در بیان سرب و ترکیبات آن — سرب [illegible] از ترکیبات آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نقض عقل بطئی و بسیار جلیل است و چون چیزی گذشت اوجاع عضلانیه مخصوصاً در مفاصل و عظام و عضلات
و غیره ظاهر گردند (وجع عضلانی سربی) و این اوجاع غالباً شبیه اند به لقوهای [illegible] الکلیه
بالاده [illegible] عضلات و فلج [illegible] ظاهر شوند به اعضاء [illegible] اطراف فالج شده در حال وقت
عضلات [illegible] عضلات باسط است منقبض گردند و عضلات [illegible] مقید باشند
ختم کردند — و در علاج مسمومیت سربی در حالت حاده در حین و بعد مسهلات [illegible] باضافه [illegible]
باشد سیر ... و جهت حرارت [illegible] حلق [illegible] کرده و ازیر مرفین در تحت جلد زرق نمایند
با [illegible] اگر [illegible] شود [illegible] استعمال نمایند و تریاقات بسیار مناسب [illegible] از [illegible]
[illegible] استات دو پلمب [illegible] شود [illegible] الکل [illegible] جهت اخراج سم از [illegible]
[illegible] تجویز نمایند [illegible] حصول اسهال [illegible] باشند و [illegible]
سربی [illegible] الکتریسیته [illegible] در فلج سربی الکتریسیته [illegible] و [illegible]
[illegible] تجویز نمایند ؛

استات دو پلمب - شکر سرب — بشکل منشور ذو اربع القاعده ایست که در جزو نیم آب حل میشود

اعمال فیزیولوژی آن — بر دو قسم اند اثار موضعیه و اثار عمومیه — استات دو پلمب [illegible]
در روی جلد سالم [illegible] ندارد [illegible] مشهود [illegible] تبخیر [illegible] ملح سربی [illegible]
[illegible] حصول [illegible]
[illegible] دو پلمب [illegible] ترشحات [illegible] سطحیه [illegible] منقبض [illegible]
[illegible] آفات [illegible] حلق [illegible] عوارض [illegible] و حرکات

[illegible]

[illegible] بعضی از [illegible] مرض [illegible] گردد و محلول بسیار غلیظ آن باعث [illegible] طبقات سطحیه [illegible]
[illegible] آلت [illegible] حاصل گردد و پس از چندی در موضع آن قرحه حاصل گردد و چون استات دو پلمب در
روی سطح قرحه [illegible] و رقه [illegible] حاصل میشود و در زیر آن تقیحات و
ترشحات [illegible] شود قرحه [illegible] معالجه [illegible] عروق [illegible] مخاطیه و سطوح قرحه زیاد
منقبض میشوند و این [illegible] ترشحات از جمله محللات سربی است ؛

اثار عمومیه استات دو پلمب [illegible] آن از اغشیه مخاطیه و سطوح قرحه حاصل میشود
و [illegible] بسیار [illegible] از [illegible] حاصل میشود [illegible]
استعمال علاجی این جسم در [illegible] باعث حصول مسمومیت عمومیه گردد [illegible] بسیار [illegible] ؛

استعمالات علاجیه — استات دو پلمب در موارد ذیل استعمال مینمایند ؛ **اولاً** جهت
[illegible] در نزف الدم [illegible] مخصوصاً در نزف الدم [illegible] نفث الدم [illegible]
در نفث الدم [illegible] خوف الکل [illegible] خطرناک [illegible]
[illegible] معالجه [illegible] رفع [illegible] نفث الدم [illegible]
مرفین [illegible] ممدوح است در نفث الدم [illegible] ضعیف [illegible] استات دو پلمب [illegible]
[illegible] ممدوح است و [illegible] نفث الدم گردد
آن [illegible] ترکیب [illegible] **مثلاً** [illegible]
استعمال [illegible] استعمال آن [illegible] بهتر آن
[illegible] ترکیبات [illegible] محلول [illegible] استعمال [illegible]

نمایند — استات دو پلمب در اسهال بسیار مفید است ولی چون در [illegible] مخصوصاً [illegible]
بهتر [illegible] نقاط آن [illegible] در اسهالهای [illegible] التقلیح و مخصوصاً در اسهال [illegible]
[illegible] در اسهال [illegible] معمول [illegible] ؛

ثالثاً استات دو پلمب [illegible] قابضه در [illegible] مزمنه [illegible]
[illegible] مخصوصاً [illegible] استشاق [illegible] میدارند [illegible]
[illegible] مرکب [illegible] غلیظه [illegible]
[illegible] استات دو پلمب [illegible]
[illegible] استعمال کرده [illegible] مخصوصاً [illegible] استعمال
[illegible] آن [illegible]
[illegible] نمایند ؛

رابعاً — در [illegible] استات دو پلمب [illegible] که در [illegible]
[illegible] مضر [illegible] استعمال [illegible]
استعمال [illegible] خطرناک [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] — علاوه بر این [illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] استات دو پلمب [illegible] استعمال مینمایند ولی اثر آن
ضعیف‌تر از [illegible] است ؛

قرص سرب — [illegible] و [illegible] جهت
[illegible] از [illegible]
[illegible] ؛

(۲) اطلاس تحت استات دو پلمب (سرب [illegible]) این جسم از
[illegible] اطلاس دو پلمب [illegible] استات دو پلمب [illegible]
[illegible] غیر محلول [illegible]
[illegible] رنج [illegible]
[illegible] غشائیه [illegible] جلد
تحت آن [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال مینمایند ؛

قطره شرب و مرکبات — سرکه سرب [illegible] مخلوط [illegible]
[illegible] ترکیب است ؛

آب سرب - نسخه آن — سرکه [illegible] **آب الکلی سرب** (آب گولار)
سرکه سرب [illegible] آب [illegible] ۹۴ جزو

(۳) **کاربونات دوپلمب – سفیداب** – غبار سفیدی است غیر محلول در آب و در روغن و مشمع آن معروف است
در مداوای سوختگی و زخمهای سطحی مرهم سفیداب و مرهم کافوری سفیداب و مشمع سفیداب مستعمل است ...
(۴) **اکسید دوپلمب – مرداسنگ** – در این جسم خاصیت قابضه ... مرداسنگ ... در روی جلد ...
ملایم طبقه حامیه ترمیمیه ... که جلد سوزان ... مخلوط نموده و باعث حرارت و رطوبت
میگردد ... علاج ... و چون در این مشمع ... تفرق ... باعث ظهور ... تحریک
شده و ورم ... و در ... ترکیبات ... معروف است ؛
(۱) **مشمع ساده سرب** ... از روغن زیتون ... (۲) **مشمع مرکب سرب** ...
مرکب است ... (۳) **مشمع ملصق** ... چسبندگی زیاد دارد
(۴) **مشمع صابون** ... (۵) **مرهم دیاخیلون – هبرا**
(...) ... روغن بزرک ... میشود
و مرهم خوبی است که ... استعمال میشود ؛
پنجم یدور دوپلمب – مشمع آن در علاج خیارک ... استعمال میکردند
فقره ثانیه – در نقره – ... مرکبات ... مستعمل است
و از جمله ترکیبات نقره فقط نیترات ... است که در طب متداول ...
نیترات دارژان – سنگ جهنم – ... محلول ... و ...
از ... در روی جلد ... در روی سطح قرحه ... در روی اغشیه مخاطیه ... در روی اغشیه
مخاطیه متفرقه از ... در سطح جلد ...

(مبحث)

و به جهت ... در اغشیه ... مخاطی ... و ...
مرتب ... در علاج قرحه ... استعمال میکنند و استعمال
محلول غلیظ سنگ جهنم یا قلم آن ... که ... خواص ... زخم ...
سریع ... استعمال ... مرضی استعمال ... در جهت ... و ...
... بواسطه اثر نیترات ... منعقد گردد ...
... بواسطه استعمال ... سنگ جهنم ... ؛
سنگ جهنم ... استعمال ... احساس ... قبض ... میگردد ...
... مولد ... ترکیبات البومینی ... صورت ...
... که محلول غلیظ سنگ جهنم ... در جلد ...
... ظهور ... نیترات ... حصول ...
... شده ... ؛
سنگ جهنم ... و در ... انساج ... میگیرد ... در
... ؛
صورت ... از اعضا ... خود ...
... قرحه ... اعضای ...
... قرحه ... در جلد ... اثر ...
... سنگ جهنم در اغشیه مخاطیه ...

محلول غلیظ نمک طعام جهت ... غیر محلول است ... ؛
استعمالات علاجیه – سنگ جهنم از خارج بسیار مستعمل است ...
به ندرت استعمال ... –
... استعمال ... تجربه ...
... استعمال ...
... سنگ جهنم ... استعمال ...
... علاج ...
... نیترات ...
... ؛
... سنگ جهنم غیر محقق ... قرحه ...
جهنم ... استعمال ... قرحه ...
... استعمال ... باشد ؛
... نیترات ... استعمال ...
... استعمال ...
... غلیظ سنگ جهنم ... علاج ... جهت ...
... استعمال ...
در علاج ... استعمال سنگ جهنم جهت رفع اغشیه ...

(مبحث)

... سطح ...
(مطلق ...) سنگ جهنم را ... در علاج قروح
اغشیه مخاطیه ...
... سنگ جهنم ... استعمال
طبقه ... ؛
در علاج قروح استعمال سنگ جهنم ... در قروح ضعیفه (...)
... – در علاج ... قروح ...
... سنگ ...
... قرحه ... سنگ جهنم
... ؛
... سنگ جهنم را ... دانند ؛
... سنگ جهنم ... در علاج ... استعمال ...
... محلول ضعیف سنگ جهنم ...
... محلول ... (۱ در ۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰) ...
... محلول ...
... سنگ جهنم ...
... سنگ جهنم ... ترکیب ...

بنظرات مریضان جسمی است بسیار سحق دارد که آن سحق تر از زنگ خوردن است ؛

فقره ششم مس قدیمی این جسم فی نفسه ترکیبی بلاحظه اعمای فیزیولوژیه و حتی استعمالات شبیه بهم میباشند
ولی چون حصول آنها از مس مشکلتر است ترکیبات آن کمتر از ترکیبات سرب و
آهن ... در عروق سالم ... کرده و ترشحات ... که تا عرق
حصول ... مزمنه کردند ولی ... سبب ... میشود

(۱) مس ... ترکیبات مس تند و عبارت است از این است که با مواد البومینی مرکب شده
ترکیبات ... در صورتیکه ... محلولات رقیقه باشد باعث انقباض ... آن
و ... عروق شده ... ترشحات ... کم کرده ... انقباض ... میشوند
و بصورت محلولات غلیظه ... گردند ... (آن ... کنند) و کاسات محلولات رقیقه چون
وارد معده شوند املاح مس باعث احساس طعم ... شده ... شدید ... کردند ...
کثیره نیز (...) ... مقدار ... زیاد ... کرده ام)
سبب ... شدید کردند — املاح مس ... در ... جمود ... بطوح قرحه ... الاذ ... عث
قلس ... سطوح قرحه ... زدود ... کردد ؛ ولی (۱) ... ضعیف ... از ...
... بواسطه املاح مس ... ۱۳۰ ... ع باید ؛

تبصره — مرجوات ... حصول امراض ... مهمترین نوع متمع ... شوند
(۱) **سبکوک** است ... (۲) **باکطری** است ... استوانه
(۳) **بامبیل** است که ... رشته یا عصبانی ... میباشند (۵) **دیب ... ن** است

کهرجی

که موجب ... (۵) **اسمیلیلی** است ... (۶) **اپیر** است که ... پیچیده
تمام ... عبارت از ... از ... میشوند و از ترکیبات ... املاح آنها مستعمل اند بموجب ذیل ؛

سولفات دو کو بور (کات کبود) (...)
بشکل ... کبود ... در برابر وزن آب ... در نسیم ... آب جوش محلول شوند و در مجاورت ... رنگ ... گردند ؛

استعمالات علاجیه آن — ... استعمال است و از ... استعمال ... فواید ...
از ... مانند ... و ... زیاد ... بوده و کاهی ... و ...
سولفات ... استعمال کنند و ... کات کبود ... مانند ...
در ... ضعف ... مانند ... بموجب ... شده ... جهت حصول ... در ...
... و ... تجربه ... آن در ... که ... در حالت ...
... تقلید ... سهولت ... از ... ؛
کات کبود ... در مرض ... استعمال ... مرض ...
... استعمال ... بعض امراض عصبانیه (...) (...)
... است ؛
از خارج کات کبود ... استعمال ... استعمال ... استعمال ...
... از خارج ... استعمال ... ؛

دیگری ... است ...) کات کبود
بر سولفات ... زیرا که سطوح ... جهت ارسال روی
اجزای ... ؛

قدر شربت — از ... حمس ... تا ... قدر ... (...)
... **تنبیه** کات کبود ... مثقال ... استعمال ...
از خارج جهته زرق ... تا یک جزو در صد و جهته قطور ... چشم ... تا ... مثقال ...
بروی ... املاح ... استعمال ...
زیرا که خواص ... خواص کات کبود ... **از جمله** ... است
که عبارت است از ... است که ... امراض عصبانیه
... که چند ... دفعه ...
و ... است (که ...) که ... در ...
در ... مخصوصاً ... در ... نصف ...
آب ... است —
اکسید ... و ...
(۳) **... ** ترکیبات ... ترکیبات ... کنند ولی
... ضعیف ... از ترکیبات ... محلول روی
... که عبارت است از اکسید ... زنگ ؛

از ...

در ... تمام ... روی ... مختلف ... در ... عوارض ...
صداع شدید — قنغریره — تشنج ... — اسهال ... شدید — ...
اسهال ... شدید ... ؛

(۱) اکسید دو زنک — پنبه روی (...) ... روی ...
... از آن ... ؛

استعمالات علاجیه — پنبه روی ... مخصوصاً در صرع ...
اطفال ... صرع ... ابیلیپسی ... باشند و ...
... و در ... استعمالی ... جهته حصول ... معمول ... ؛
از خارج اکسید دو زنک جهته ... اسهال ... و ...
... **مثلا** ... استعمال میشود ؛
قدر شربت — از ... دفعه ... تا ... و ... بطور ...
حبوب ... از خارج روغن ... است ... معمول داشت ؛

سولفات دو زنک — ... از ... امراض عصبانیه
که ... استعمال ... جهته ... مرجح است
و از خارج سولفات ... زنک ... استعمال ... ؛
... سولفات ... زنک ... است ؛

قدر شربت — از ... تا ... روزی ... و جهته ...

ه نخود در جهت استعمال خارج شده کنم تا ده نخود در صد بجهت رقت و قطور استعمال تداوت نمود ؛
ترکیب دیگری دارد روی است که موسوم به لعاب ماده زنگ که در سوزنک معمول نیم آب در صد آن از در مجرای بول
و در ورم مجدد معمول است تا سه در صد را در تزریق می نمایند ؛

سیتم کلورو د روزنک — جسمی است جامد و متبلور و سفید رنگ بسیار محلول در آب اطوبه و قابلی الکل ... مانند
حال از زیاد مقدار آن بسیار تلخی و بصورت محلول رقیق استعمال خارجیه دهانی نشده با ترکیبات روی آن نیز
و در استعمال نمیباید در خارج زیرا که باعث التهاب و اعصاب استخوان شده و از آن در موضع از اثرات کم
میماند و فقط در عسس زیاد نفوذ نمیباید ؛

او جامع ... از آن بسیار شدید و خشک ... بطور متوسط است روز را قطع شده و بعد از آن
در هر حال ... باعث ... در شیر ... استعمال آن ترجیح دارد و در فصل ... دارد

فلد و شربت — از دهان روزی دو تا سه دفعه عشر تا سه عشر گرم در محلول رقیق (تا یک گرم در شبانه روز)
کاری جهت غسول ... عفونت محلول آب نیم درهم از آن معمول است ؛

تبصره — ... در ... از جمله ترکیباتی است که در استعمال آنها ...

قوه جاذبه و سرکه آهن (...) در میان فلزات عالیه ... از یک
جهت ... روز بروز ... تا ... گردد و فقط این فلز است که در حالت طبیعی جزو بدن و در عمل حیات دارای عملیات که ...
لازم ... نزدیک است ؛

اهمیت و آثار فیزیولوژی آن — آهن از عناصر مهمه ابدان حیه است که در ...

درن

درن آن علوم است شده و در آن پانزده نخود آهن است و این آهن بتمامه در جزو دالغذیه بدن نفوذ نمایند
مقدار آهنی که در بعض اغذیه انسان پیدا میشود در لوحه ذیل آورده شد تا معلوم گردد

جوهر	نسبت	مثقال	گوشت	مادّه	ذیل
گاو	۴۸/۵۰	گرم در هزار آهن است	برنج	۱۵/۵۰	گرم در هزار
گوساله	۲۷/۵۰	〃	باقلا	۲۴/۵۰	〃
ماهی	۱۵/۵۰	〃	سیب زمینی	۱۶/۵۰	〃
شیر گاو	۱۸/۵۰	〃	اسفناج	۴۵/۵۰	〃
تخم مرغ	۱۷/۵۰	〃	عدس	۱۲۳/۵۰	〃
نان سفید	۴۸/۵۰	〃	ادویه (دیوار)	۲۳۱/۵۰	〃
گندم مکه	۳۶/۵۰	〃	شراب قرمز	۱۶/۵۵۰	گرم در هزار آهن در صد سانتیمتر
آب جو (در انگلیس)	۴۵/۵۰۰۰	گرم در هزار در صد سانتیمتر مکعب	شراب سفید	۷۵/۵۰۰۰	در صد سانتیمتر ۷۵ چهار ارزم آهن دارد

آهن عملی عمده در خون دارد و یکی از عناصر است همه بدون آن خون وجود ندارد و یا آهن دارد الدم ...
ولی در همه ابدان حیه دارد در اطوار ... ترکیبی با همو گلوبین (اعبارت از ماده ملونه خون است ...
گلوبولین نیز مینامند) مرکب شده است و لیکن ... از ترکیبات اکیمر کربن است
نیز نخود همو گلوبین دارای ۴۲/۵۰ گرم آهن است که بیرون خون و آهن همو گلوبین مرکب است
و درجه اشباع خون از گیرن متناسب با مقدار آهن و همو گلوبین است که محتوی در خون انسان است.

از نقصان آهن و همو گلوبین ... در اثر با ... لعاب ... بایستی باید ... مقدار
همو گلوبین و آهن خون و درجه اشباع خون از کیژن از ... تغییرات ... بطرق
او ... مختلف میگردد در اشخاص سالم ... بحسب ... مواضع و قیه
در حسب تغذیه ... و نوع و در زمان حمل و در امراض ... آهن ...
و غیرها ... کثیر ... تحصیل همو گلوبین و گلبولهای قرمز بدون آهن ...
... گلبول قرمز با ... آهن ... مثلاً ... بعض ... روزی
گرم آهن ... گلبول ... گلبولهای قرمز ...
سفید ... روز ... روزی با ... است ؛

قبل از شروع معالجه در یک میلیمتر مکعب خون آن در ۲۹۱۹۰۰۰ عدد گلبول قرمز شمرده
روز ... معالجه ۳۴۸۶۰۰۰ عدد و در روز ... ۳۶۹۶۰۰۰ و در روز ... ۶۰۷۸۰۰۰
شمرده ... در ... روزی در یک میلیمتر مکعب خون ۱۲۹۵ عدد گلبول قرمز زیاد گردد
و در آخر ... سالم ... است زیرا که ... تجربه ... و در ... گلبول
گلبولهای قرمز خون ۵۰۰۰۰۰۰ است از میلیمتر مکعب (ولی در ... از ... تعداد آن
عدد گلبول ... کمتر است) قطع نظر از این که عدد گلبولهای قرمز خون ... آهن زیاد میگردد
... همو گلوبین ... آهن زیاد میگردد ؛
خاصیت عمده آهن در خون این است که همو گلوبین ... که دارای آهن ... در
... اکسیژن ... هوا ... از ... دارد ...

اکسیژن ... به مصرف آن در ... است اما احتیاج تمام ... همو گلوبین ...
بر همه گلوبین و آهن در تمام انسجه ... و تمام اعمال حیاتیه ... اعضا
... طبیعی اعمال حیوی ... آهن ... در خون ... همو گلوبین ...
... مثلاً ... نقصان ... علامت ... در تمام اعضا ...
... از کار ... حرکات ... و ضعف عضلات و نیز ضعف حرکات ... و عدم اشتها
... هضم و ... نفس ... و ... حرارت ... بلکه ... و غیره
عارض ... بواسطه نقصان آهن ... میگردد ... بواسطه علاج ...
آنها بر طرف میگردد ؛

تبصره — ترکیب ... همو گلوبین ... C 96 ... 154 ...
آثار فیزیولوژیه آهن — ... آن در 3 ... 1 ...
مجرای هضم ... تمام ترکیبات ... از آن ...
... ترکیبات ... آهن ...
... در ... ترکیبات غیر محلول آهن در ...
... اسید ... مرکب ...
با محلولات ... زرد رنگ ... آهن
محلولات ... زرد ... رنگ ...
... آهن ... لیکن از آن ...

بواسطهٔ ترشحات معدیه صفرا خارج شود پس بنابراین آهن در بدن نمیماند مگر عشر دهم (؟) آن خارج گردد — آهن چون در امعا ماده سولفور ایدروژن (؟) ملاقات کند بواسطه سولفور دو فر در آنجا مواد برازی را سیاه رنگ مینماید ؛

استعمالات علاجیه — آهن را در تمام حالاتیکه گلبولهای قرمز خون کم شده باشد داده‌اند و بهمین علاحظه است که ترکیبات حدیدیه در علاج کلروز مثلاً کلروز که اغلب در زنان ملاحظه میشود حالات نزف بسیار نافع است و نهایت آنرا با تغذیه مقویه (گوشت و تخم مرغ و شراب و ماهی و امثال آن) در حفظ صحت بدن جاری داشته باید و چنین نمود از تجربه ثابت شده است که آهن تنها علاج کلروز نیست بلکه وارد ... بعضی مرض ... شده که بواسطهٔ آن معالجه کرده باید دقت کرد که تسمیه و اجزا آن مواد ... اسباب تقلیل شده باشند — ترکیبات آهن ... و نافع ... استعمال ترکیبات آهن است مثلاً تجویز آهن دقت نمودن ... و بواسطه مناسبه (جوهر ... موطن) حبذا ... دفع نمایند ولی اگر ... بواسطه ... حاصل شده (و ... تشخیص آن خالی از اشکال نیست) بهتر آنست که بهتر از روز اول ... معالجه ... ترکیبات حفیفه حدیدیه ... با مواد ... مطلق ... که ... بلکه ... ترکیبات حدیدیه ... داشته ... هرچند دقت کنید ... مقطع ... قرار گذارند ؛

حالات ... آهن ... مثلاً در ... ضعیف شده باشند

(... نفث الدم) و در ... طرطریه ... مستعمل است ... ترکیبات ... آهن ... میشود ولی در ... بعضی ... بسبب آنکه کثرت ... استعمال ... از استعمال حدیدیات ... در این قسم استسقا ... حمیات ... ترکیبات ... در استسقا ... در ورم ... آهن ... استعمال ... و ... در استسقا ... آهن ... مرکب ... و منضم ... ترکیبات ... علاج ... در ... داشته باشد ... بعض ... نمیتوان آهن را استعمال نمود در ... آهن ... که اغلب باعث نفث الدم میگردد ... از ... احتراز ... ؛

ترکیبات حدیدیه — در ... ملحقات ... که در ... آهن ... بواسطه ... ترکیبات ... بعضی ... الآخر ... عمومی ...

... بواسطهٔ استعمال آهن رفع میگردد — در بعضی از مواقع آهن نباید مستعمل داشت ... آهن ... در این حال ... استعمال آن ... نافع است — در این حال ... آهن ... استعمال آهن ... شده ... که ... آهن ... استعمال آهن ... باید ... استعمال ... مطلق ... مانع استعمال آهن ... و استعمال آهن ... مانع استعمال آهن ... استعمال آهن ... نمود ؛

... استعمال آهن ... ترکیبات حدیدیه ... استعمال نمود و استعمال ... ترجیح ندارد ؛

ترکیبات آهن — در ... ترکیبات آهن ... ولی ... ترکیبات حدیدیه ... استعمال ...

... ترکیبات ... حدیدیه عبارتند از مواد ذیل ؛

(۱) حدیدیات خفیفه یا خالصه — این مواد ... استعمال شوند ... آهن ... ترکیبات ... معطره ... نمایند ؛

(۱) غبار آهن — ... نرم ... گردد

(۲) آهن ... بواسطه ... افراد ... غبار ... نرم ... است ؛

(۳) هیدرات دو پر اکسید دو فر — غبار ... قرمز و تیره رنگ ؛

(۴) ساکارات دو پر اکسید دو فر محلول ... در آب ... شود فقط ... آهن است ؛

(۵) شربت پر اکسید دو فر محلول ... آهن دارد ... ؛

(۶) کربنات دو پروتو اکسید دو فر ...

(۷) کربنات دو ... که دارای ... بسیار مستعمل است

(۸) پروتو کلورور دو فر ... استعمال ... ؛

(۹) لاکتات دو پروتو اکسید دو فر — بسیار مستعمل ... است ؛

(۱۰) سیترات دو پروتو اکسید دو فر (۱۱) هیپو فسفات دو فر ... (۱۲)

پوتاسیم طرطرات دو فر است که در این عصر بسیار استعمال می‌شود .

تبصره - در فرمکناهای آلمانی معدنی حدیدی بسیار است که زیاد مستعمل اند و چون اغلب اینها در حال
و پیشنهاد اسباب ... در موارد جاری مرض ... می‌شوند ... سبب ... سفت ... می‌گردد اولا
چشمهای حدیدی خالص است از قبیل شوال باخ در پروس و اسپا در بلژیک و فرایان و الوز در
... ثانیا چشمهای حدیدیه است که دارای قلیائیات نیز می‌باشند
از قبیل فرانزنسباد ، بادن باد و ... تمام در ... اند .

دوم طنطورهای حدیدیه - عبارتند از ترکیبات حدیدیه در ... الکل ...
حل شده اند و استعمال آنها در اشخاص ضعیف المعده ترجیح دارد .

اول تعفین ... حدیدیه است که مخلوطی از یک جزء ... آهن است با نه جزء الکل ... روزی
... ۲۰ و ۳۰ قطره می‌دهند .

دوم طنطور ... دو فر - مخلوطی است از نه جزء ... و جزء الکل
و یک جزء ... (۱۰ تا ۳۰ قطره) .

(۳) تعفین پرکلرور دو فر - قدر شربت آن - ۱۰ تا ۲۰ قطره است مرکب است
از یک جزء پرکلرور دو فر با چهار جزء الکل .

اگر شراب را با ترکیبات حدیدیه بخواهند تجویز نمایند بهتر آن است که ابتدا ... از
تعفینات حدیدیه ... بعد از آن شراب ... بنوشند .

سیم ترکیبات ضد نزف الدم آهن یا حدیدیات قابضه - ترکیبات آهن

را حدیدیه

در صورتیکه کثیف محلولات بسیار رقیقه باشند مانند ترکیبات نوع اول اثر می‌کنند و در حالت غلظت
موجب ... می‌گردند و عبارت اند از مواد ذیل

اول پرکلرور دو فر متبلور - جسمی است جسم بسیار جاذب الرطوبه است لهذا اجزاء
... و ... آسان نیست ... پرکلرور دو فر مایع استعمال
... مایع ... است که در صد جزء دارای ۲۶ جزء پرکلرور دو فر است (در ...
... فرانسوی ۲۶ در ۱۰۰ است) .

اعمال فیزیولوژیه آن - ... آن ... پرکلرور دو فر ... ... عفن
اثر نماید - محلول غلیظ آن دارای طعم قابض است ولی جهت حصول انقباض عروق باید
محلول آن بسیار غلیظ باشد (۵ در ۱۰۰) ولی در همان حین که عروق منقبض شدند خون
در آنها منعقد گردیده رنگ قرمز خون ... از دست می‌دهد - ... در صورتیکه محلول
... نزف الدم استعمال کنند در عمق نفوذ کرده ... دماغ نیز از آن عارض ...
محلول رقیق باعث انقباض عروق نمی‌شود اگرچه ... استعمال شده باشند - علاوه بر این اگر این
اثر ظاهر شد باید ... خون ... آشکار گردد .

استعمالات علاجیه - ... پرکلرور دو فر ... استعمال ...
در ... انقباض عروق شود ... این سبب ... از
... باطنه از قبیل نزف الدم های ریوی و کلیوی و رحمی و غیرها ... ولی از ...
... این جسم ... مستعمل ... این مطلب ... است .

پرکلرور دو فر را اگر بخواهند جهت نزف الدم استعمال کنند فقط در حالاتی باید از استعمال ... که ...
... نزف الدم های معدی و معائی ... آن را استعمال کرد ولی باید ...
... ممکن است ... ملک ... کردند .

پرکلرور دو فر را در ... و ... استعمال کرده ... از آن ... اند
و ... این قسم ... اند و اگر بخواهند باید ...
... پرکلرور دو فر از ... بسیار ...
قدر شربت آن - ... تا ... قطره ... روزی ۲۰ ... .

جهت استعمال خارجی ... نزف الدم ... اند یا ... کنند
... و ... سطوح ... نزف الدم ... - ... از ... عرق ...
نماید باید ... ۲ تا چهار قطره ... استعمال نمود .

(۲) سولفات دو پروتواکسید خالص - ... قسمتی است ... شکفته ...
و ... محلول گردد در صورتیکه مرطوب ... سولفات دو پراکسید
مبدل شده رنگ آن تیره گردد .

اعمال فیزیولوژیه آن - ... بسیار رقیقه باشند مانند
... اثر ... استعمال شود ... سبب ...
... پرکلرور دو فر ... جسم ...
از پرکلرور دو فر است - این جسم ... ضعیف است .

سولفات

استعمالات علاجیه - ... سولفات دو فر (زاج سبز) اگرچه بسیار مستعمل است ولی ...
ترکیبات ... از آن جهت ... مصارف ... آن استعمال کرد
... سولفات دو فر ...
... تقلیه نمود .

قدر شربت - ... گرم تا یک گرم ... تا پنج گرم جهت استعمال ضد عفونی
سولفات دو فر غیر مصفی را استعمال نمایند ... سولفات ...
... - سولفات دو پراکسید دو فر ... استعمال می‌کنند .

(۳) اسطات دو فر مایع - مایع قرمز رنگیست ... که ... محلول ... استعمال ...
فقره رابعه در بیان مخلوطات ترکیبات آهن با ... - این ترکیبات
عبارتند از ... دو فر ... (کینین و ... فر ... و غیرها) کلیه ... و طرز ...
ترجیح دارد ... مثلا ... دو فر ...
... و آهن استعمال نمایند و قس علیهذا .

اول - پروتویدور دو فر - جسمی غیر متبلور ... که همیشه تجزیه می‌شود .

اثرات در بدن - باید اثر آهن و ید ... و از ... صور ... استعمال می‌کنند ...
... و آهن ... استعمال شود مثلا در ... اشخاص ... رنگ ...
... و ... مستعمل است ... تجزیه شدن آهن جسم ...
... مخلوط نموده اند - ... در ۱۰۰ جزء دارای ... جزء ... دو فر است .

قلیاشربت — دفعه هشتی که در شب بعد جنابعالی یا قرص زردی [illegible]
دانرا با رشتی محلی تحریر نمود (این جسم مرکب است از [illegible] و [illegible] قرار شربت
[illegible] مستعمل است و این شربت ترکیبی است که تقدیر لفایت ثابت
و تجربه نا نیز است — ابتدا این رنگ آبی و بعد زردی [illegible] رنگ شود و در صد جزء
دارای ۵ جزء [illegible] (و لی در [illegible] خانه فرنسه در صد جزء دارای
نیم جزء [illegible] است)

قلیاشربت آن — دفعه [illegible] تا ۵ نخود [illegible] روزی با [illegible] دارد —
سایر ترکیبات و مخلوطات این نوع علاج [illegible] که در علم [illegible] از آنها بهتر ترجیح است
فقره هفتم — [illegible] ترکیبی دارای [illegible] جسم در علم علاج [illegible]
[illegible] انها [illegible] که [illegible] برابر [illegible] با
[illegible] حاصل گردد

اعمال فیربولوثیران — این جسم جهة تولید [illegible] بکار میرود [illegible] که از آن
حاصل شود [illegible] انهدام [illegible] بکند و [illegible] را برطرف میکند
استعمال آن علاجیت [illegible] جهة [illegible]
بکار میرود [illegible] و [illegible] در رفع [illegible] آنها
[illegible] سطح [illegible] قروح [illegible]
و این جسم جهة ازاله [illegible] و قروح [illegible] و سایط است

چون [illegible] درروی قرحه [illegible] دارند [illegible] شده
قلیاشربت — جهة [illegible] در ۵۰۰ [illegible] محلول
[illegible] در صد مستعمل است

فقره هشتم — اعمال فیربولوثیه — تمام املاح [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] سمومیت [illegible]
زیرا که املاح [illegible] واضح است
املاح [illegible] در زمان [illegible] معلوم شده
[illegible] چون در [illegible] بالاخره [illegible]
[illegible] (دوار [illegible]) [illegible] در این [illegible]
(نمک طعام) [illegible] حاصل گردد
[illegible]
[illegible] در داخل یا قاید
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حاصل گردد
[illegible]

[illegible] از زیبق [illegible] ظهور [illegible] ترکیب [illegible] آن [illegible]
مختلف [illegible] ضعیف [illegible] دارند [illegible] بهتر [illegible] گردد
[illegible] عوارض [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible]
[illegible] زیبق [illegible]
[illegible] سیلیل [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
استعمال [illegible] زیبق [illegible] قسم [illegible]
[illegible] سیلیل [illegible]
[illegible] عارض [illegible]
[illegible] استعمال زیبق [illegible] تمام [illegible]
[illegible] سیلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] زیبق [illegible]
[illegible]
[illegible] قرحه [illegible]
[illegible]

[illegible] سیلیل [illegible] زیبق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
طرز [illegible] زیبق [illegible] در این باب [illegible]
[illegible]
[illegible] زیبق [illegible] ترکیب [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] پروتوفیدور [illegible] که [illegible]
باید تحریر [illegible]
بسیار [illegible] (یک [illegible] آب) استعمال [illegible]
عقیده [illegible] محققین استعمال [illegible] زیبق
تحت جلدی ترجیح دارد —
طرز [illegible] زیبق [illegible]
طریق ترجیح [illegible] کرده است چنانچه [illegible]
[illegible] استعمال کرده [illegible] سیلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] تمام [illegible] اند —

استعمالات علاجیه — کلیهٔ زیبقیات را در رمه حالات مرضیه استعمال مینمایند عبارتند از آفات ۱۳۹
در تریجاده و سفلیس ؛

(۱) استعمال عمومی زیبقیات در امراض حادّه قریب شصت سال است متداول شده است (از ابتدای
قرن (۱۸۴ مسیحی) مخصوصاً اطبای انگلیس آنها را زیاد استعمال مینمایند ولی در این اواخر در ممالک
کم معمول است و کثرت شهرت آن در علاج امراض حادّه شهرت روی باقی گذاشته است
ادویهٔ زیبقیات که از انواع ادویهٔ معروف منضج و مسهل و ... استعمال مینمودند
و لیکن ... متعفن ... استعمال ... زیبقیات که ... معلوم
و در این باب ... از تجربه نیز ... و بهمین جهت استعمال زیبقیات را
محدود کرده اند در ... اغشیه ... بعد ... معلوم شده است که حالات ... ذات الجنب و ورم ... و ورم صفاق و ورم اغشیهٔ دماغ و ورم ... استعمال زیبقیات
... نمی کند ... پس ... نقطه زیبقیات ... اقسام (۱)
در صورتیکه بسیار سریع الاثر باشند استعمال نمایند ... بسیار شدید و ورم دماغ
و ورم صفاق ... استعمال زیبقیات ... در صورتیکه ... باطل
... استعمال نمود ولی ... استعمال نمود
در ... آن ... شفا ... کرده ؛
سابق بر این زیبقیات را ... استعمال ... و ... در
... مخصوص ... در ... نقطه ... و ورم عنبیه استعمال

مینمایند و بیشتر ... نقطه در ورم ... کهنه و نیز در کروپ و ... استعمال زیبقیات
در بول ... و بر عکس از روی تجربه ثابت شده است که استعمال زیبقیات در اطفال کوچک
ممکن است موجب ... شود ؛
بالاخره زیبقیات را با استعمالات موضعیه در امراض حادّه منتشره ... از ... ورم
ملتحمه ... و ورم ... استعمال میدارند ... قبل از آنکه
تقیح شروع نموده ... ادویه ... و ... پیدا ... بسیار
... در طرف ... نوع تقیح ... دار ... در آلمانی
نیز این ... روز ... دارند ... آلت ... طول ... ؛
(۲) مدت ... قرن ... زیبقیات را در سفلیس استعمال مینمایند و در علاج آن اهمیت
تامه دارد و زیبق را ... مخصوص ... این مرض میدانستند (تعرّف ...)
در ... سفلیس ... زیبقیات را خوب استعمال ... علامات ... و
... بعضی ... نیز ... زیاد ... مرض ... چند ... دفعه عود ...
و بهمین ... بعضی استعمال زیبقیات را در سفلیس ... و چنین ... میکنند
سفلیس میتوان ... علاج نمود ... علامات مرض را
... در ... آثار تجربه ... ثالثه ... ابدان
در ... ثالثه ... زیبق را استعمال ... استعمال ... علاوه بر این از ...
... استعمال زیبق ... صحه ... بسیار ... ؛

... در ... استعمال زیبق ... شروع مینمائیم ؛ ۱۴۱
... از ... زیبق ... و کند ... چون ...
... علاج ... زیبقیات ... و نیز در علاج
... (... تقیح) ... مانند ؛
اما در باب کیفیت تخصیص — اولاً ... که در ... زیبق ...
دفع و ... علامات ... علاج ... ؛
ثانیاً ... طبیعیه ... تشخیص ... اکبر
امّا ذی‌بقیات ... زیبقیات استعمال ... سه
در علامات سفلیس بسیار سریع تر رفع شوند ... علامات ...
خفیفه زودتر برطرف میگردند ؛
... رفع ... در ... و ...
در ... مثلاً در صورتیکه اعضای عمده مبتلا باشند مثل آنکه ورم ...
... تشخیص ... زیبقیات ... باید ...
از زیبق ... بعضی ... زیبقیات ... در صورتیکه
... نیز در صورتیکه ... بسیار
... تشخیص ... از ... تقلیب ...
... یا از ... باشند — در ...

در استعمال زیبقیات بسیار احتیاط باید ... زیبق در سفلیس ... زیبق ... مسهل
... مرض ... زیبق ... سفلیس ...
... استعمال شود ... علامات ... سبب ... گردد
... علامات ... جریان ... ؛
در بیان مرکبات زیبقیه (۱) کلرور دوم زیبق (... کال ...) جسم غیر متبلور
شفاف ... طعم آن ... و ... در ۱۵ جزء آب ... حل
در الکل نیز بهمین ... محلول است — ... است ... آن ...
... کلرورهای ... و ... کلرورهای ... از جمله این ترکیبات کلرور ...
زیبق ... است که معمول میباشند ؛
آثار فزیولوژیهٔ آن — به کلرور ... در ... ضد عفونت خواص قوی تر است ... محلول بسیار
رقیق آن (... هزار) ... موجودات ... از ...
... برابر ... برابر ...
... برابر از اسید ... ۱۰۰ برابر از اسید فنیک ... برابر ...
... (...) ... محلول بسیار
رقیق ... ترام ... استعمال ... ۱۰
... سبب ... تحریک ... شده ...
... زیبقیات ... ۲۰ ...

کشنده و بطرزی بسیار زود و بطور آثار عمومیه و علامات سمیه زیبق نشود چون بصورت ترکیبات
مذکوره الآن در زرد جوهر زیبق نه تنها بیشتر تحریک ... و در مرهم ضعیفی کمتر ولی با محلول
با دقت صاف نموده بکار برند و آب ... بسیار کمی ... (در ده گرام در آب) هیچ تحریک نکند و آثار عمومیه زیبق بارز است ظاهر نکرده و این
تدبیر را ... در اطفال صغیر الولاده سفلیسی خیلی مهم است ❊
محلول تبریک سلطان (... عشر یا نصف ... کنند) گاهی سبب تحریک ... و اگر
... دفعه تکرار کنند با آنکه غلیظتر ... کشنده و از آثار آن
... مخلوط ... است ... بار ... آسید ارسنیو یا
جمله و ... ❊

استعمالات علاجیه — ... در این ایام از ... فقط جهة فلیس ... بکار برند
اگر ... در ... و ... کهنه ... آن ... سمومیت زیبقی و بخصوص سیلان
زاق کمتر ... خارج ... اسکنه ... سمومیت ... ترکیب ... ایست
... بکار ... زیر استعمال آن ... جهة رفع ... مخصوصا ... ترجیح دارد
ولی اگر ... در ... بواسطه ... تحریک ... اگر تا
استعمال کرد ... چشم ... زرد ... در ... ترکیه ... پنجه داشته
... الآن تحریر ... در ایام ... جهة زد عفونت ... بکار برند
فکر شرنگ — ... کنند و ... کنند ...

آنها

... که بصورت محلول ... یک ... زیبق تحریر ... های محلول ... نقطه
تخم مرغ ... در حالت ... خوردن ... آنکه ممنوع است جهة ترکیب
تحت جلدی ... تقدار در آب ... امر نهار ... احمر یا ... با سطر ... جوهر سود
بکار برند جهة استعمال خارجی ... کنند یا ... بصورت محلول ... جهة
... عشر ... در ... آن است جهة ... یا ... سفلیس ... (در گرم)
تا در ... در ... آب و جهة حمام ... در اطفال ... نخوا الآن
بکار برند (مدت استحمام ... دقیقه ...) و نیز ترکیب ... از
دار ... که محلول ... دار ... است در ... آب ...
(... است با ...) و در ... جلد ... است

(۲) پروتو کلرور دو مرکور — کالمل — ... است ... ف ...
... غیر محلول در آب و الکل و ... است از ... لوله از
نور ... شده ... آن ... جدا شود ... اگر ... ظرفها ...
آلی ... مخلوط شود —
... از ... آن ... ربوبت ... آنها
دارد ... نشود ... که در امراض ... نمود
اعمال فیزیولوژیه — تحقیق ... که کلمل ... دارد ... در ...
مبدل نشود ... که ... باعث ...

زیبق فلزی و ... می شود ... که ... جزء از کلمل ... دارد ... بجوار
غیر قابل الانحلال است در مجرای ... تحت ... و ... زیبق ... از آن ... علامات
... حادثه زیبقی حادث میشود (مگر در اطفال ...) و ... علامات
... چند روز بعد از ... است اگر ... بسیار قلیله ... استعمال ... معنی محقق است
که کلمل ... زیبقیه ... ورم دهان و سیلان ... گردد ... مقدار ... از
از کلمل با مواد ... رفع شود ... بعد از ... تقسیم ... شده است
... زیاد ... شود (...) ... اکثر
... دفع گردد
... مواد ... و ...
... (از ...) ...
... بسیار ... ❊
... که کلمل ... و ...
... کلمل ورم ... است ... ❊

استعمالات علاجیه — کلمل بسیار ... استعمال آن ... بصورت
... آن ... منحصر ... است ...
... که ... ملین ... ورم
... بعضی ... کلمل ...

در ورم ... در مطالب ... ما ... غیر محقق است و نیز ... ترجیح
... که ... عملیه که ... از
... کلمل ... لکن ... و کلمل ... بسیار ... و کلمل ...
... اطفال ... کلمل ... کلمل ...
... استعمال ... در این ایام غیر ... است ❊
از خارج کلمل ... بصورت ... که ... و ... اند
... استعمال ... آن ... یا ... سفلیس
... در ... حلق ... استعمال ... قروح ... در ...
آنها استعمال ... و قبل از استعمال آن باید ... کرد ❊
... — ... کلمل ... و در سفلیس ...
... کلمل ... ❊
... کلمل ... ترکیب ... کلمل
است که ... آب الکل ... کلمل ... استعمال ...
از ... ❊

(۳) ... (روغن سنجابی) Mercurial ... شرح ... زیبق
و دیگر جزء روغن ... که ... زیبق ...
... شده ❊

آثار فیزیولوژی آن — در صورتیکه این روغن را تازه ساخته باشند فقط گلو [illegible] از زیبق و غیره [illegible]
[illegible] آن [illegible] مرکور [illegible] شود و در صورتیکه [illegible] دهن سود و در روی جلد [illegible]
آثار مسمومیت [illegible] از زیبق [illegible] و دو [illegible] [illegible] یک جزء از زیبق [illegible]
آثار مسمومیت ظاهر میشود

استعمالات علاجیه — روغن سنجابی در دهن [illegible] دارای [illegible] است که [illegible] مسموم [illegible]
از زیبق [illegible] از اینکه [illegible] مرض سفلیس [illegible] در علاج [illegible] استعمال [illegible] نیز [illegible]
جهت [illegible] و [illegible] استعمال [illegible] از [illegible] تحفیف [illegible] خوب [illegible]
و چون جهت [illegible] استعمال [illegible] روزی [illegible] آزادی [illegible]
مرتبه [illegible] مثلا در ورم [illegible] دارای این روغن [illegible]
[illegible] از [illegible] اگر [illegible] [illegible]
موضع [illegible] از استعمال [illegible] در معالجه سفلیس [illegible] اول [illegible]
[illegible] روز [illegible] [illegible]
[illegible] موضع [illegible]
و روز [illegible] مرغ [illegible]
[illegible]
[illegible] علامات [illegible] سفلیس [illegible]
[illegible] از [illegible] اطلاق [illegible]

دوم

[illegible] کشف [illegible] تمیز میشود
تبصره — در [illegible] اوقات شمع زیبقی را [illegible] از زیبق و [illegible] پنبه
و شمع [illegible] مرده سنگ

(۴) **زیبق فلزی** — چون [illegible] خارج شده [illegible] وزن [illegible]
حرکات [illegible] از [illegible] دفع [illegible] همین جهت است که آن را در ایلئوس [illegible]
داشته اند (۱۰۰ تا ۳۰۰ گرام) و چنین [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] این معالجه [illegible] [illegible] از همه جهت
[illegible] باشیم و نیز [illegible] [illegible] که [illegible] خارج [illegible]
[illegible] (ترکیبات زیبقی [illegible]) این [illegible] محلول
ولی در آب غیر محلول است در صورتیکه [illegible] کمی [illegible]
فلز [illegible] — دفعه [illegible] گرام و شبانه روزی [illegible] گرام [illegible]

(۲) **بی اکسید دو مرکور** — در آب کمی محلول [illegible] [illegible]
کمالی مورد استعمال زیاد دارد (ورم [illegible]) [illegible] استعمال نمایند
[illegible] روغن لیموئی [illegible] (۱ در ۹ و ۶۰ وازلین) و [illegible] روغن
جهت چشم (۱ در ۳۰ روغن بادام و ۱۹ جزء موم زرد) [illegible] موم [illegible]
[illegible] از [illegible] اکسید دو مرکور [illegible] موم زرد [illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible] مرکور [illegible] زیبق [illegible] استعمال [illegible]

مانند اکسید دو مرکور استعمال [illegible] در [illegible] [illegible] استعمال
نکنند [illegible] — **نسخه** ([illegible])
ترکیبات ثابت آن مانند کلملات (۱) پروتویدور دو مرکور (Puicarde
[illegible]
[illegible] مرکور [illegible] [illegible]
[illegible] —

(۲) **پروتواکسید دو مرکور و املاح آن** — (۳) **سولفورهای زیبقی میباشد**
که عبارت [illegible] مرکور [illegible] **اتی پیس** [illegible] مرکور [illegible]
که عبارت است [illegible] —
[illegible] عبارت است از **فرمامید دو مرکور** که [illegible]
[illegible] آب [illegible] جلدی [illegible] ۱۰۰
[illegible] آب [illegible] جلدی [illegible] ۲۰ تا ۳۰ دفعه [illegible]

(۴) **فسفر ادسنیک و انتیمون و بیسموت و ترکیبات حاصله از آنها**
این اجسام [illegible] فسفر [illegible]
[illegible] اجسام [illegible]
[illegible] درم [illegible] [illegible]
[illegible] انهدام و اتلاف عنصری [illegible] که در کبد [illegible]

علاوه براین

علاوه براین فسفر و ارسنیک در تولید نسج مولد العظم [illegible] نوع اثر نمایند — ترکیبات [illegible]
فسفر و ارسنیک و انتیمون [illegible] [illegible] (جمع [illegible])
[illegible] این اثر [illegible] — تمام ترکیبات [illegible] ارسنیک و انتیمون [illegible]
[illegible] فسفر [illegible] ترکیب [illegible] — ولی [illegible] ترکیبات فسفر
[illegible] فسفر [illegible] خواص سمیه [illegible]

فسفر اول — فسفر [illegible] فسفر [illegible] قوی [illegible]
[illegible] غیر محلول است

فسفر [illegible] [illegible] درجه حرارت [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] در هوا [illegible] ظلمت [illegible] جسم در
۶۰ درجه حرارت [illegible] [illegible] در آب [illegible]
[illegible] دارد و [illegible]

آثار فیزیولوژی آن — فسفر در [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] گرد [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مولد العظم
[illegible]
[illegible]

نسج کرکی شده اند درین حالت بواسطه [illegible] در حیوانات بعمل آمده اند آثار [illegible] از مقادیر
قلیله و متوسطه فسفر بهم اند در حالت اولیه ساختن سرتاسر [illegible] تمام کنند ظاهر اند ؛
آثار مقادیر قلیله در مدت [illegible] استعمال شود قبل از هم در سلسله عظام ظاهر میگردد
فسفر در [illegible] بواسطه های عظام طویله اند باعث تولید نسج عظمی [illegible] میگردد
[illegible] باطنی آن با عظام [illegible] متصف [illegible] در حیوانات [illegible]
[illegible] آن [illegible] تجربت [illegible] که اثر فسفر در سلسله عظمی [illegible]
فسفر [illegible] بواسطه محصولات [illegible] آن و چنین [illegible] که بعضی [illegible] نفاس [illegible]
نسج عظمی [illegible] گردد و مقادیر قلیله فسفر باعث [illegible] آفات عظمیه [illegible] گردد
[illegible] از [illegible] مسمومیت [illegible] که [illegible] نسج [illegible] تحریک [illegible]
[illegible] (مثل [illegible] در [illegible] عظم [illegible] شده [illegible])
[illegible]) [illegible] نسج مخصوص [illegible] گردد (مثل [illegible]
[illegible] عارض گردد) [illegible] در حیوانات [illegible] اند [illegible] مطابق [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] عظام [illegible] در [illegible] عظام)
[illegible] عظام [illegible] خواهیم [illegible]
مسمومیت حاد [illegible] بواسطه مقادیر [illegible] فسفر حاصل میشوند [illegible]
[illegible] خواسته اند [illegible] گشته ؛
[illegible] فسفر [illegible] اطفال [illegible]

[illegible] مسمومیت مخصوص در [illegible] فسفر [illegible]
مسمومیت [illegible] بعد از [illegible] مرگ [illegible]
[illegible] فسفر [illegible] اورام [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] مشاهده [illegible] شود [illegible]
[illegible] ؛

علاج مسمومیت حاده — در [illegible] در ۲۴ ساعت اول [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] — جهة تحصیل [illegible] از مقادیر قلیله [illegible]
[illegible] فسفر [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] تجربه نموده اند [illegible]
[illegible] ۲ [illegible] (در [illegible]) علاج [illegible]
[illegible] العلاج [illegible] علاج [illegible]
استعمالات علاجیه فسفر [illegible]
[illegible] ضعف باه [illegible]
[illegible] استعمال فسفر [illegible] در اطفال [illegible]
[illegible] ([illegible]) [illegible] ([illegible]) [illegible]

[illegible] ارسنیک [illegible]
فقره دوم آرسنیک — ارسنیک خالص [illegible] در علاج [illegible]
[illegible] (در [illegible]) [illegible] (در [illegible] ارسنیک)
[illegible] (انیدرید ارسنیو) [illegible]
[illegible] ارسنیک [illegible]
[illegible] علاج [illegible] ارسنیو [illegible]
[illegible] ارسنیک [illegible] ارسنیو [illegible] ضعیف [illegible] ؛

اسید ارسنیو — که عبارت از سم الفار [illegible] ارسنیک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ؛

اعمال فیزیولوژیه آن — [illegible]
[illegible]
[illegible] اسید ارسنیو [illegible]
[illegible]

پس از [illegible] (یک [illegible] تا [illegible]) آن [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]
(اعمال [illegible]) [illegible] مقادیر قلیله
[illegible] استعمال کنند [illegible] حس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سم الفار [illegible]
[illegible]
[illegible] مریض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] —
[illegible] نبض [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] اضطراب شدید [illegible]
مریض [illegible] هلاک میشود

پس از خوردن مقادیر کثیره اسید ارسنیو ممکن است آفات معده و روده‌ها حاصل نشود و فوراً صورت قبل از
مرگ علامات و عوارض دماغیه حاصل گردد و سقوط قوا و تعبیه روی داده با کمو سیو نیاص حاصل حاصل
کرده شبیه اند که از اسید که از سموم میت حاصله از جمله آلات حاصل و عادات می‌شوند ؛

اغلب دیده می‌شود که بثورات جلدیه دگرمانی حاصل شده و گاه بعد از مقادیر قلیله هم این بثور مشاهده می‌شود
آلوده اند مترشح شود مسمومیت تدریجی و مزمن پس از خوردن مقادیر بسیار کثیر آن حاصل می‌گردد و در مدتی
پس از آن ظاهر می‌شود بسی از آنکه مقادیر قلیله آن از مدت مدیدی جهت علاج استعمال داشته باشند
و یا آنکه این مسمومیت مزمنه در اشخاصی روی می‌دهد که با سم الفار کار می‌کنند یا در هوای حجره آن زندگانی
می‌نمایند (مثل در اطاقهائی که با رنگهای ارسنیکی رنگ شده اند یا در آنها فرشهائی گسترده باشند که از بواسطه
ترکیبات ارسنیک رنگ سبز یا قرمز ملون شده اند) آثاری که از این قسم مسمومیت حاصل می‌گردد زیاد
مختلف اند بثورات جلدیه دگرمانی حادث جراحات چشم متورم آفات عمومیه تغذیه و زردی رنگ
جلد و ازمنه شدید حادث گردد صداع و اوجاع و تغییرات حالت دماغ و خفقان و سقوط شعر و ناخن و قروح حاد
نخ و ورم ملتحمه و حکه یا مجاری خارجی گوش و ورم شدید حنجره و حلق و سرفه‌هائی از موجب اعیاص شود و بعد
ریه و آفات سوء تغذیه دستگاه تنفس و بعد درست بر باد رفته ؛

اثر سم الفار — در ناخن و اعضای الحرکیه فلج ظاهر می‌گردد و بعضی باعث حصول آنی لمی
سختی و بی‌حسی اعضاء در آخر مرتبه الفشه که بیشتر دولکه و مسمومیت زیادی شده بر حرکت الدم مستبد
بعضی هم می‌شود استعمال خارجی اسید ارسنیو در روی جلد و اغشیه مخاطیه بخصوص در مجاری هضمی ممکن است
زیاد باعث ظهور آفاتی گردد بر بقعه شبه اندها و آفات حاصله از که تنفس احتمالیه مسموم از سم الفار

سر آنرا بسیار سلگهای فاسد کرده و مشاهده شده که بعضی از عوارض حاصل می‌نماید — مذکور نمودن اینکه مقادیر قلیله اسید
ارسنیو باعث کثرت ولادت طیورها با تغذیه و تقویت عضلات می‌گردد ولی این روی که ارت واقعی بیشتر با کمال اعتماد
این مسئله هنوز بتحقیق نرسیده است و نیز مسئله ارسنیک خوار آن نیز غیر محقق و نامعلوم است ؛

علاج مسمومیت حاصله از سم الفار — اینست که هر قدر زودتر ممکن شود یا با غسل معده یا مقیئ سوید
از آن سم متخلص نموده اگر حالت ولادت ضعیف بحلیه معده یا مقیئ نباشد یا با غسل و عفونت حلق
تحریک نموده قی آورد بعد از آن با مشتری باکرب لوتیه و شامیدن هر از آن مسهلی دهند — تریاق
صحیح سم الفار باعث خنثی نمودن و علاج اصلی از آن می‌شود و عمودها از اسید سولفیت فر یا کسید فر و فیزی
که مخلوط کرده باید تازه ساخته شود و جهت اظهار ضعف حجر یا سولفات سدیم پا کسید فر و نامی سو با تقطیر و سلفه جزو
آب مخلوط نموده بعد با یک مخلوط حقیر و مقیئ نگذارد و از آن پاک شود جزو آب مخلوط نموده باشند ضماد را حرکت
داده بعد این مخلوط سو و حلق میدهند تا آنکه مخلوط تمام الدجرای ایت ترکه رنگ آن تیره قرمز رنگ و جمع
آن منع ورک است از هیدرات دوپرا کسید فر و سولفات دیفیزی و فنیزی سفلس در هر ۵ دقیقه سه تا
و مقدار آنرا به دهند — این دوادر موقعیکه باعث تولید ارسنیت دوپرا کسید فر و ارسنیت منیزی شود
و در هر دو حال ضرر وارد نیست اند ولی بعد از شرب این تریاق نیز بعد از مسهلی لجی و دهند (مانند سولفات
منیزی یا سولفات سدیم و امثال آنها) در صورتیکه تم مسهل نسبت شدید اثر ادویه باعث این تریاق شود
اثر دو خنثی نمود و باید در تصورت در رفع آفات عمومیه (ورم معده و امعاء و عسر التنفس و ضعف حرکات
و غیرها) بواسطه تدابیر مقتضیه کوشیده ؛

استعمالات علاجیه — در تمام ادویه جات هیچ دوائی یافت نمی‌شود که بقدر اسید ارسنیو مختلف و

بعضی نقاط مهم خاصیت ادارنیه آن منته در جمیع بکمال ثبات عقیده ادویه معروفیه ما بیند مبادی از آن در مواقع
ذیل بطریق آتیه مستعمل می‌سازند ؛

اول حمیات دائره — قریب چهارصد سال است که استعمال اسید ارسنیو جهت رفع حمیات دائره
شده است و تشخیص که باعث علاج می‌گردد ولی استعمال آنکه با اطمینان تر و قلیل کمتر است نقوی حکمی
در حمیات دائره جهت العروض دور نوبهای بسیار شدید و در حمیات دائره صاحب باغش امرای که کند اول
ترجیح داده اند سم الفار را علاج در حمیات دائره مزمنه و کثیر العود و مخصوصاً در نوبهای ربع عسر البرء و کاش
در بعضی حمیات دائره که عقر در مرض اند و بواسطه که نه تعلاج نه مسکنه اند ظاهر می‌گردد — و در این
او اخر بعد استعمال آن را در بعضی قضیه آنها که تجربه نموده اند ؛

دویم — سم الفار سابقاً غالب در امراض عصبانیه که غیر مصاحب با آفات تشریحیه اند زیاد استعمال
می‌نمودند در او جوع عصبانیه در حالتیکه جهت مرض باشند اول باید که دادو از آن مرض رفع شده سم الفار
استعمال نمایند دیگر از امراض عصبانیه آنکه اسید ارسنیو در آن غیر حقیقیه فایده بخشیده است و اکثر
عبارت است از داء الرقص — ظهور فلیمیه و در جنس نوع استعمال آن اکثر نیست ولی باید دانست که تمام مرضای مبتلا
به داء الرقص بواسطه استعمال اسید ارسنیو باید بطور الیقین چشم بهبودی و معالجه داشته
در معرض اطراف از تزریق تحت جلدی سم الفار نیز نتایج نیکی دیده شده است ؛

سیم — اسید ارسنیو در بعضی امراض جلدی و مخصوصاً در پسوریازیس و اگزمای مزمن نافع است مخصوصاً
در پسوریازیس اصح العروض مانع استعمال اسید ولی غالباً باید از التهاب و صلاح علاج موضعی نمود و بعد از بهبودی
بعد از چند روز حالت برگردد ولی علاج تام اغلب تا چند ماه مهلت لازم دارد و اما اغلب مرض عود دارد

و عود آن زیاد گردد و آنچه باید بواسطه استعمال اسید ارسنیو طرف می‌شود — اکثر الاغلب مزمن و تالوری
حاد و از این قسم معالجه خارج است) بواسطه استعمال اسید ارسنیو بخصوص مانند پسوریازیس حاصل می‌گردد
و مخصوصاً از آنها در اگزمای مزمن و مخصوصاً در صورتیکه مرض مسمومیت حاصل گردد بهتر استعمال نمود ؛

چهارم — اسید ارسنیو در حالت ورم کولیه مزمن باید استعمال داشت و گاهی نتایج مفیده از آن حاصل شود ؛

پنجم — بلاشبه از ادویه سرطان غدد لمفاویه که تحریک نمود و مشاهده شده است که تولدات جدید را بی
به تحلیل برده اند در حال بعضی قواعد کلیه را در استعمال سم الفار باید ملحوظ داشته بذکر می‌پردازیم ؛
اشخاصیکه بهتر تحمل از آن توانسته نمود اشخاص دائمی و کار در مزاج و اشخاص کثیر الاقدام بیاتکم تحمل آن توانسته نمود
اطفال نیز متحمل آن می‌شوند و سم الفار در پیران بسهولت باعث حصول آفات معدیه می‌شود ؛
پس باید در پیران از زیاده از حد احتراز جست و نیز در اشخاصیکه مبتلا با آفات ضمیه اند یا مرض ایشان از عصاب
حاصل است استعمال سم الفار اصلاً جایز نیست ؛

بهترین اوقات از برای شرب کردن زمانی است که معده از غذا ممتلی شده باشد تا بدین واسطه بهتر جذب شود
از این مرحله باید بیش از غذا خورده از آنکه مقصود استعمال مدید آن می‌شد باید با مقادیر قلیله شروع
نموده بعد از آن به تدریج افزایند و بعضی اطبا اول علامت سمیت را نمی‌گذارند ظاهر شود (که عبارت است از
درد ضعف معده و آفات اسهمیه و حاصل بعد از گیه که حلق درد) باید استعمال آنرا منقطع و یا موقوف داشت
از خارج اسید ارسنیو را مخصوصاً مانند بکار از آفات جلدیه که تشنج اسناج مثلاً در سرطان
بشره جلدی و در قروح خبیثه عنقریبه و مخصوصاً در قرحه آکال استعمال می‌شود ؛
و در ادان با زنان نیز اسید ارسنیو را جهت کشتن عصب دندان در بواسطه کرم خوردگی که حرکت بشری بشده

زیرا استعمال نمایند ؛

فلفل شربت و ترکیبات آن – سم الفار سوا اول دفعه [illegible] تا [illegible] عشر گندم (اوری
بخمس گندم) با روغن و دخول در غلظت سوف ای حبوب و غیره ما استعمال نمایند و جهت کم وزن آنرا
با نرمین و کره ازت [illegible] بین فی مثل – اسید ارسنیو دیات [illegible] ملد کنند
و کره ازت [illegible] خمیر حبوب با زنده بین اندازی که وزن آن گرم [illegible] اسید ارسنیک
باکر مزد شنبه [illegible] از این خمیر [illegible] وزن آن گرم [illegible] از [illegible]
با صطلاح [illegible] پاستیل [illegible] کا و حب [illegible] نمایند ؛

دوم آرسنیت دو پطاس محلول یا محلول فولر (Liqueur de Fowler)
[illegible] آن [illegible] سم الفار [illegible] پطاس [illegible] آب مقطر [illegible]
که آن مخلوط [illegible] و دبیر زرزان [illegible] الکل [illegible] آب مقطر [illegible]
[illegible] وارد [illegible] اسید ارسنیو شود (نسخه [illegible] موافق [illegible])
[illegible] از این طریق [illegible] سم الفار و یک جزء [illegible]
جزء آب مقطر مخلوط کرده [illegible] محلول [illegible]
مرکب [illegible] محلول [illegible]
[illegible] سم الفار [illegible] امراض [illegible]
[illegible] دفعه [illegible] و شبانه روز تا ۲۰ قطره [illegible] ؛

تبصره – در [illegible] استعمال سم الفار با اغذیه [illegible]

[illegible] جهت تزریق تحت جلد سم الفار [illegible] بگیرند با [illegible] آب مقطر [illegible]
روزی یک دفعه ۵ تا ۲۰ قطره [illegible] تزریق نمایند ؛

فقره [illegible] – [illegible] انتیموان – [illegible] ترکیبات [illegible]
[illegible] انتیموان [illegible] مشابه [illegible] ترکیبات [illegible]
از ترکیبات انتیموان [illegible] مستعمل اند ؛

اول طرطرات [illegible] انتیموان [illegible] پطاس [illegible] انتیموان [illegible] از اطاوف [illegible]
[illegible] این جسم [illegible] که در [illegible] شده [illegible]
و [illegible] در آب [illegible] الکل [illegible] آب (۱ در ۵ اجزاء آب) [illegible]
[illegible] از [illegible] انتیموان [illegible]
[illegible] ؛

اعمال [illegible] آن – انتیموان [illegible]
[illegible]
[illegible] انتیموان [illegible] از آن جزء [illegible]
[illegible] ۱۵ روز
انتیموان [illegible] استعمال نموده اند [illegible]
(۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]

۱۵۸

[illegible] حس [illegible]
[illegible] شربت [illegible]
[illegible]
[illegible] احساس [illegible]
[illegible] تجربت [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible]
[illegible]
انتیموان [illegible] در آن [illegible]
[illegible] ؛

آثار [illegible] انتیموان [illegible]
[illegible] انتیموان [illegible]
[illegible] ؛
[illegible] (انتیموان) [illegible]
[illegible] ؛

استعمالات علاجیه – انتیموان [illegible] از امراض [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثلاً [illegible]
[illegible]
[illegible] انتیموان [illegible]
استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انتیموان [illegible] موافق نسخه [illegible] ؛
[illegible] آب مقطر ۲۰ تا ۵۰ [illegible]
تا [illegible] ۳ الی ۴ دفعه [illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible] ؛
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible]

اگرچه برای استعمال کنند و در انتشار بسیار است و آنتیموان مقیئ باعث ... آن مرض ...
بهبودی بعضی امراض ضعفی میگردد و لکن اغلب باعث فقدان حواس و قبض و تقیؤ میشود پس بدین جهت امروز
بعد از استعمال آنتیموان مقیئ در زلات الریه موقوف میدارند و باید در زلات الریه صفراوی
بکار دست و از استعمال آن برداشت ❊
از خارج این جسم را بعضی جهت حصول تحریک جلدی در اورام اعضای باطنه و مخصوصاً در اورام
اغشیهٔ دماغ و حنجره و قصبهٔ الریه بکار میبرند ❊
فلزات شربت و ترکیبات آن (۱) آنتیموان مقیئ — از داخل معتاد بر تقسیمهٔ دفعه عشر تا نصف
گندم هر دو ساعت یکمرتبه بشکل محلول میدهند و شبانه روزی بیشتر از چهار نخود و نیم نباید استعمال نمایند
آنتیموان مقیئ سهولت تجزیه میشود ... از آن زکر دار مواد ... اثر شیمیائی قوی دارد ... ملحم خارج
بلکه با آب مقطر ... باید داد و جواب آنتیموان مقیئ ... شربت ... جات ... غلیظ
اغلب در محلول ... آنتیموان مقیئ تجزیه نشود و قدر شربت آن جهت ... سه
نیم تا نیم گندم است و نسخهٔ ... استعمال میکنند عبارت است از نسخه ذیل ❊
آنتیموان مقیئ ۱ تا ۲ گندم ... ۴ تا ۶ نخود ... قسمت کرده هر ربع ساعت یک قسمت
... با آب ... نیم گرم ... و ... و ا...
موقوف دارند ❊
شراب انتیموانی یا شراب مقیئ — که از اختلاط ۲ نخود آنتیموان مقیئ و ۵ مثقال
شراب بسیار قوی حاصل میشود و این مقیئ جهت اطفال بسیار که ... خوب است و در هر دقیقه ...

یک مثقال از آن باید داد و اغلب از آن با سکنجبین ... ممزوج میدارند ❊
نسخه — شراب مقیئ و سکنجبین ... از هر یک سه مثقال بردارد و تجویه یک مثقال از آن هر نیم ساعت ...
... کرده ❊
ضماد روغن آنتیموان مقیئ — که یک جزو آنتیموان مقیئ ... جزو وازلین در هر دفعه بقدر یک نخود
از آن استعمال نموده روزی دو مرتبه بمالند ❊
دوم گوگرد طلائی آنتیموان یا پنطاسولفور دانتیموان — غبار زردی است زرد نارنجی
در آب و الکل غیر محلول و بواسطه حرارت ... دو ... سولفور آنتیموان تجزیه میشود و آثار فیزیولوژی آن
مانند آثار آنتیموان مقیئ است اما خیلی ضعیفتر از آن است و در امالی از آن اغلب جهت اخراج نفث در
نزلهٔ شعب قصبه و نزلهٔ حنجره و قصبهٔ مزمن ... که ... اثر ... بکار استعمال
می‌نمایند ... امراض ... تر ... ضرر ... جهت اخراج نفث ...
جسم ... غبار زرد ... اگر ... غبار زرد ... استعمال میکردند ❊
این جسم ... تجزیه نشود ... از ... قلیمات ... اطلاع ... استعمال
مخلوط نمود و هر دفعه ... گندم ... ساعت یک دفعه ... سفوف ...
و سفوف ... صاحب عبارت است از سفوف ذیل ❊
نسخه — ... گوگرد طلائی آنتیموان ... گندم ... از این سفوف ... ده نسخه ...
... هر ... ❊
هیپما ... معدنی — ... جسم ... خلاف ... معدنی ... امراض

و ... مقادیر مستعمل است ❊
فقرهٔ چهارم در باب بیسموت — در طب ... ترکیب از بیسموت مستعمل است که عبارت
از سونیترات دو بیسموت و والادیانات دو بیسموت و ... غیر محلول در آب
و ... که ... باعث ... بر ... در آب ... زرد
... بیسموت ... موجب ... میشود ❊
استعمالات علاجیهٔ آن — سونیترات و والاریانات دو بیسموت ... دارد
عمومی ... استعمال ... علاج بعضی
علل ... مجرای هضم ... این جسم ... مستعمل ... آنها را ...
ادویهٔ ... موثره ... آنها ... وضع ...
مناسب ... در اوجاع ... و نیز در اوجاع معدیه
... تقلیل ... یعنی ...
... اوجاع ...
... از استعمال آنها در اوجاع معدیه ... ارتفاعات ...
... اوجاع ... در اوجاع ...
در ... ❊
در ... بیسموت ... معالجهٔ اسهال ... استعمال میکنند ...
... اسهال ... دفعه ... ۲ تا ۵ نخود از آن ... سفوف میدهند

... تا سه مثقال ... سونیترات دو بیسموت را در ...
... سه مثقال ... و ۲۰ مثقال ... مخلوط کرده در وقت استعمال ...
روزی سه دفعه استعمال نمایند ❊

فصل چهارم

در بیان ... فلزات — فقرهٔ اول در باب کوگرد و ترکیبات ... آن
... فیزیولوژیه ... کوگرد و ترکیبات آن ... بواسطه ... سولفوره ...
... در آن ... جسم ... داریم ❊
(۱) ... سولفور ... — ... که ...
... از اجزاء ...
جسم ... ❊
اثمال فیزیولوژیهٔ آن — ... سولفوره جزء اعظم ...
... ❊
... جسم ...
... علامات ...
...
... جزء اعظم ... جسم ...
... جسم ...

ترکیب آن در امعا حاصل میشود باعث فلاخ چند گردد و عبارتست از صداع و دوار و بی میلی اکل و ترشی
نبض و قی طعام و تهوع و اوجاع بطنیه و اسهال مقادیر متقاربه لکن علی الاطلاق هر جسم که ترک
اعصاب معویه و کثرت عدد حرکات دودیه امعا گردد و در انسان و حیوان خون گرم هر قدر
دارد مقادیر مهلکه این جسم حاصل میشود مسبوق بفقدان حرکات و آثار اختناق است ؛

استعمالات علاجیه — ایدروژن سولفوره فقط در استحمام مستعمل است و استعمال آبهای معدنی گوگردی
بسیار متداول است از این آبها در فرنگستان بخصوص در فرانسه و آلمان بسیار یافت میشود حمامهای
گوگردی در امراض کثیره مستعمل اند در عداد امراض جلدیه اولاً و در آفات مختلفه روماتیسم مزمن ثانیاً و در
نقرس ثالثاً و در علل مختلفه آلات عصبانیه در همان مواقع هم آبهای گوگردی مستعمل اند ولی در
زکام و امراض صدریه مزمنه (اکسیه سپورها زیراکه با پرکیود تبورات حابیه و شبهای آنها) خاصه در
سادسا و سموسیت مزمنه فلزی مخصوصاً در سموسیت مزمنه از سرب و زیبق مستعمل اند و جهة حمامهای گوگردی
مصنوعی جسم ذیل را بکار میبرند ؛

(۳) سولفور دو پطاس یا کبدالکبریت — مخلوطی است از پلی سولفور دو پطاسیوم و کربنات
و اپوسولفیت دو پطاسیم بزرد رنگ و سهولت در آب حل میشود بطوریکه و در سه جزو آب انحلال
در تمام مراتب مزبوره استعمال خارجیه دارد جهة حمام از ۱۰۰ الی ۲۰۰ مثقال در آب حمام میریزند و کاهی قدری
جوهر گوگرد بر آن اضافه میشند (۵ جزو کبد و ۵ جزو سولفور دو پطاسیوم) مقدار بسیاری از
ایدروژن سولفوره متصاعد میشود ؛
انیدرید سولفوره و اطلاق آن یکی از اجزای سولفور دو پطاس و جزو دارائین) در علاج

اکنون دو اسید (دو گوگرد) را عبارت شده از احتقان مزمن و یبوست و غیره و صورتیکه مصادف
با علم عقیم فلیکولهای روده و اتساع عروق شیریه مثلاً بعضی تاکید ایراد اشد غول الفور
و ایلانی را نیز مقدار آن معمولاً داشته ۵۰ تا ۱۵۰ و در ۱۰۰ ؛

(۳) در بیان گوگرد — جسمی است زرد و بسیار شکننده در معدن میشود و در گوگرد مبلوراتی
که در آب غیر محلول است و در الکل نیز قدری محلول است و در آب ابدا محلول است و در انواع
پیدا میشود (۱) گوگرد مصعد مصفّا یا گل گوگرد (۲) گوگرد رسوبی یا جاشیه یا لبن الکبریت
این دو جسم در امراض اندرونی استعمال میشوند ؛

اثار فیزیولوژیه آن — مقدار کثیری از گوگرد در روده میشود و با مواد در ترکیب و دفع مقدار قلیلی از آن
سبب سولفورهای قلیائی و ایدروژن سولفوره میشود در بطن و اطفال است که گوگرد با عث ازدیاد حرکات
معویه و اخراج مواد غیر صلبه میشود و همچنین بمقدار زیاد ملینه آثار تحریک یا مسموم هم میشود ؛

استعمالات علاجیه — اندرونی گوگرد در مواقع ذیل استعمال میشود اولا جهت تلیین
در یبوست مزمنه مصاحب با بواسیر و در علل کبدیه که همراه با یبوست اند در این استعمال از
روی تجربه است و بعضی از اطبا این اعلاج مسهله مانند ریوند و سنا در ترکیب ملینه و نسخه در امراض
مزمنه در امراض که معتقد بالنجولیا مراقی و بواسیر اند استعمال مینمودند نسخه گوگرد را سوسپر
ده نخود ریوند چینی ۱۵ نخود عقل قانع مفتی معلس بعد یک مثقال سطر طرات بطال
قند عطر را بانخ بقدر مقدار روزی سه دفعه هر دفعه یک مثقال میدهند ؛
ثانیا گوگرد را جهة اخراج نفث استعمال کرده جهة حصول این مقصود سولفور ...

گوگرد را استعمال مینمایند و نسخه آن از قرار ذیل است ؛ نسخه صدری گوگرد
جسته سه شاهی ریگ سنا یک درهم آدرس بقدر کفایت رازیانه در گوگرد مصفی بقدر کفایت
اکسیمو حبههای یک پیستونی میشود باسیو بنامه با طلای دارد و در غیرمانهایی آنرا اوراق قسمت کنیم
جهة استعمال خارجی گوگرد در علاج جرب بسیار ممدوح است و در تمام لولمانات
دادنست کفیض مالی پیرو کسینه ایام ترشح دارد و در حقیقت موجب قتل حیوانات
صغیره جرب میگردد ؛

قدر شربت آن — گوگرد مصعد را دو دفعه تا ده نخود شبانه روزی جهة تسهیل میدهند
گوگرد رسوبی را دو دفعه یک تا دو نخود شبانه روزی یکماه تا یک مثقال ...
کبد سنوف میدهند ؛

فقره ثانیه در بیان ید و کلر و برم — کلر و ید و برم در کلر ... که مشابه
شیمیائی بسیار بهم شبیه اند و مقدار ... آنها با هیدروژن بسیار مشتبهات با ... اند
ترکیبات ایدروژنی آنها دارای خواص اسیدی است و ترکیبات فلزی آنها عبارتند از نمک
یا ترکیبات هالوئیدیه ؛

کلر از شیمیائی آن قوی تر از برم و ید ضعیف تر است — این ترکیب عنصر عبارتست
از ید و کلر و برم در خاصیت اعمال فیزیولوژیه زیاده ... ؛
... آنها در انتاج ... کلر قوی تر و ید ضعیف تر است — بعکس آثار
ترکیبات قلیائیه آنها در بدن علی الظاهر بعکس است یعنی کلر در ترکیبات قلیائیه ضعیف تر و ید در ...

قلیائیه قوی تر و ید ضعیف تر است گو اینکه چون یک درجه اثر فراری است ... شیود و در اول
اکسیژنی و مخفوقی چون تشرب ترکیبات قلیائی ... کمتر است در خون از آنها تولیدی نموده بعضی
در مواد البومینی اثری گذارند ؛

از ترکیبات این اجسام فقط کلرور دو سدیوم و کلرور دو پطاسیوم است که در حالت طبیعی جزو
اعضای حیوانی است و این مسئله را بایستی در نظر داشت ؛

چون ترکیبات این اجسام دارد در بدن نود در مدت و در تمام ترکیبات باید مقداری ...
... از آنها مختلف است ؛

(۱) در بیان کلر — کلر در عالم آزاد و غیر آزاد بسیار موجود است مخصوصاً در جزو نمک طعام
گازی است زرد و سبز رنگ یا کمی تر اکم ... در درجه حرارت ... از ...
... و تولید بوی ... بسیار ... کلر را اضافه است (۵ هم مثقال
آب در ... کلر دارد) بوی کاز کلر از استشمام میشود در ... تحرینه شده لهذا
باید آنرا در ظلمت محفوظ داشت و در علم علاج اهل آب کلر است که استعمال میشود ؛

اعمال فیزیولوژیه — آثار عمومی بواسطه مهیج ... بسیار ... ایدروژن ... کلر
... ازرات الیه ... اسباب تحریک و تخریب ... بسیار ...
که باعث ... جو هوا و ... مواد البومینیه و ... مواد ... میشوند ؛
و نیز تمام مواد ... و فاسد ... و تمام مواد آلی ... سوادر ...
حصول و ... تعفن میشود بهم ... جهة ... اطلاع ... تعفن و ... مینمودند ؛

در رابطه مهمی عمل جلی است که باعث موت میکروب میگردد — چون جلد گاو و سایر حیوانات را که در آب کلر
آن بوطه ها خشک رشته های نرم و جلی گردد ؛
کلر مکن است در جلد سایر اصوب گردد — در غشاء های مخاطی مجاری تنفس باعث دغدغه بسیار شدید
و چهار سرفه بسیار موجب گردد — و بواسطه مهیج ابتلای سل اسیدها و معده و طحال و سر فم
و تشنج مزمن و نفث الدم و ورم شعب ریه گردد ؛
چون کلر اولات رقیقه از اد و در خارج استعمال نمایند مقدار اسیده کلر بر یک تولید گردد در مرتبه
عدم هضم و بیرونت قلیله از آن منتج گردد ؛
نقیه کلر بخوبی جهت رفع تعفن معاشه و مواد دیگر از بول خلاص و از دست میدهد و بهم درست شده
درست تحقیق شده است که کلر مجموع به آسانی از مجاری کلر در خون خارج — ولی ما نه
در خون تولید تحقیق است زیرا که در حالات سکوت از کلر سالم شده است که بول بزودی
سفید میشود ؛

استعمالات علاجیه — آب کلر سابقاً در علاج طیفوس و بعضی اسهال ها و وجع
خراج مواد را از ریه متعفنه و مخصوصاً در صورت سرطان و امراض و ما از استعمال مخصوص
و بعضیه مزمن ترک این استعمال خطا است و از طیفوس اثر امراض مهم ضرر متعمل داشته ؛
مثلاً در ابتدای طیفوس یا در بعضی مثقال آب کلر در سه مثقال شربت ریشه در هر ساعت
و در زیر هر نیم ساعت دقیقه با قطرات ضعیفه ها میدهند ؛
از خارج گاهی مشکوک آب کلر را در بعض امراض قرحه خفیه را در ظرف منزل مینمودند

ملحمه و قرص و حرارت و جدا و دانه و از اندرون و ریم سمه و تعفن کلی روزی را که در مرتبه او مرتبه چهار مثال دانند
(۱) کلرو کلرور و هیپوکلوریت و سایر حسم غلط کلر از هیپوکلوریت سود و کلرور کالسیوم است
غبار است سفید و مرتب بوی کلر از آن استشمام میشود و فقط جزئی قلیل از آن در آب حل میشود چون
از اسید و با اسید ها نماید کلر بعد از گذشت ازان منتشر گردد ؛
عمل فیزیولوژیه آن — مرکب است از عمل آب کلر و از اثرات آن که استعمال طبی آن
منحصر به استعمال خارج و اجزای جسم تا از اجسام رافع العفونت بسیار معمول است ؛
این جسم با تشریح و اجزای بدن و از آن تراکم در تمام موضع رو الکی متعفن استشمام میشود و بکار میرود
ولی در اطلاق مرض در اثر استعمال نامرکب و مکرر با حال اسیدیا حال کلرور و در صورت سیم نفس متعبد
از علاج جلد و تنفس مضر — تزریق از او در نوزنگ و فرج (۱ تا ۱ در صد) و نیز در قروح
و قرحه های (محلول ۲ در صد) استعمال مینمایند ؛
و نیز در جراحات مزمنه و قروح و بطرق ریشه دار و زخم ها روبه اندمال میرود — جهت
رفع عفونت ادرار در ظرف کلرور و شور ریشه در روی آن آب یا اسید ضعیف میریزند ؛
تبصره — ترکیب دیگر از کلر موجود است که موسوم میباشد به آب ژاول یا آب لاباراک که مرکب
از هیپوکلوریت و دو پتاس و سود است از آنجمله در اثر خاک الکه ها و سفید کردن جامه ها بکار میرند
و ایضاً چیز اثر او در طب استعمال نموده محلول ۲ تا ۵ در صد از آن را جهت علاج قرحه های خفیه
بکار میبرند ؛
(۲) بروم — بروم در طبیعت بحالت ترکیب با فلزات و در آب دریا و غیره موجود است

مایعی است قرمز سیاه رنگ و در حرارت معمولی تبخیر میشود در ۵۰ درجه حرارت بجوش آید
و در آب جزء از آب حل گردد و آن اجزاء از الکل و کلروفرم و محلول دارد ؛
در امتزاج حمل تولید اسید برومیدریک کرده بنابرین باعث انهدام و زوال نسوج آن میگردد
بروم سوء حالات رقیق استعمال نمایند در دماغ و کانج اثر مخصوص کرده و این اثر عبارت
از تضعیف قوت حسیه و مشاعر و تضعیف حالت تأثر و تحریک و بدین نوم حاصل میشود ؛ و در اجزای
از خارج مانند آنها در موضع در دفع حرارت استعمال مینمایند ؛
برومور دو پطاسیوم — داخل متبلور مکعب شکل است که برنگ بوده و طعم است و طعم
بسیار تلخ و نمکی دارد و بسهولت در آب حل میگردد ؛
اعمال فیزیولوژیه آن — چنانچه بیان شد در طب مستعمل است و مزایای او که جهت
تعیین اثر فیزیولوژیه آن تجارب و تعمقات عدیده کرده و عقاید مختلف در باره آن مختلف است
برومور پطاسیوم — در امتزاج حیوانی باعث حصول آثار تحریکیه مختلفه گردد محلول آن
بر غشاء مخاطی آشنا شده که در جزء یک دو و برومور اول خیر مجانست از ترکیب با بکیس و اقلیای کلی
در بعضی زراق و نیز در نهایت صداع های شدید و جلد و محلل از خیلی آن بکار رود
شروع با خراج کرده تا چند روز بعد بخارج گردد ؛
محلول بسیار رقیق آن باعث التهاب و قرحه میگردد — بواسطه محلول با غلظت زیاده سبب پیدایش
در دان و معده و التهاب گرم شدید میگردد و اعصاب خالی میگردد بواسطه اثر تحریک موضعی در اول
سیلان بزاق را باعث و قوای مزبور را تحلیل کرده و تأثیر متوسط آن در تمام این مقامات

و طول مدت علت باعث صداع جبهه و حواس فقط و سمعی و ورم و بواسطه اینها حیات مختل شود
و قابلیت تأثر از احساسات خارجیه و قوای باهیه ضعیف و دو اسم میشود ؛
گاهی مشاهده میشود که حافظه کم شده و پیدا کردن کلمات موقع خود مشکل گشته و الابد جهات
با علایم و عوارض قوی حاصل گردد ؛
ولی عقیده من آن است که برومور پطاسیوم مانند مرفین و کلرال اسید را ته منوم نیست و بواسطه
دخواهد که از آن حاصل میشود بهیچ وجه نوم را مقاومت نمیکند مانند نومی که از مگرات
حاصل میشود بلکه یک نوع احساس برودت و راحت است که منجر بنوم میشود و قابلیت تأثر دماغ شده
بقسمی که آثار خارجه چندان باعث تأثر شدید نمیشود که خواب سهل حاصل گردد ؛
همین قسم در اشخاص بزرگ بین احوال برومور پطاسیوم که قابلیت تحریک و حس زبان و حلق را خود
و حنجره ولکن کم شده بلکه بالتمام مرتفع گردد و تقسیم که میتوان آشنا شد که طبیعه انبوه اصبع را بلعوم برده
لکن بهیچ وجه تهوع یا سرفه حاصل گردد — اگر مقدار شرب تا مشعات است آن بستری پاره ها نموده هام
اغشیه مخاطیه در منفذ مجاری هوائی و مجاری بولیه و تناسلیه و نیز قرنیه و ملتحمه بالتمام قابلیت تأثر و تحریک را
از دست میدهند — و بواسطه ۳ ، ۴ مشعات از آن را اضافه کرده تمام جلد خارجی بدن تا اینکه حس نمود
تنفس همیشه بواسطه برومور پطاسیوم بطئی گردد — اگر مقدار شرب آن بیشتر از حد باشد تنفس قطع
و طمع تنفس بواسطه ضعف قلب و بطور انقباضات عضلات قلب در ذیل از جرعه و حرکت خارج
و بالاخره آفات حرارتی و عمومیت لذا اسیدهای ظاهری که منتجه آنها است عارض و چون بسیار
اتفاق افتاده مزمن از استعمال مدید در مقادیر قلیله آن مثلاً بسا دیرکه در صداع (صرع)

استعمال می‌نمایند بعضی جراحات عدیدة القلب ضعیف می‌گردد و طبیب مجبوراً استعمال آن را موقوف میدارد و
برومور رادیوم چون با عرق نیز دفع می‌شود لهذا باعث می‌شود که در بثورات مختلفه جلدیه حادث و جرح دود
(اگر در تعلیم نباتات الهند اگر نه ملاحظه قروح نیز حادث می‌شود) علاوه بر آن آثار که مذکور شد
پس از مسمومیت مزمنه حاصله از آن آفات فیزیولوژی و دهنه تراشح شدید که مصاحب با
سرفه و عسر تنفس و اختلالات هضم (فقدان اشتها) عطش شدید و اسهال و امثال آن را عارض کرده
استعمالات علاجیه — برومور رادیوم اسپ تسعیر و یک مسکن و در بعضی امراض
سیستم عصبانی بسیار ممدوح است مثلاً در صداع (صرع) استعمال می‌نمایند و استعمال آن را
در مرض از برای آن بهتر است ولی باید دانست که باید جدا با اینها که فواید مزبوره اغلب در بهایند باعث رفع
آن نشود از ... و اکثر رشته از احوالات لکم باعث علاج بود و اکثر بیمار ... متلفه الدرجات
می‌گردد و در بعضی دیگر حیوان ... مرض ... باعث علاج کرده تاثیری می‌بخشد
در حین استعمال برومور رادیوم در مرض صرع ... که تمام مجرب ... دواها نقش نزد آنها
عادت است از اینکه این دوا را ... ممکن است ... طوری ... زیاد ... بنه
در زمان روزی از ده ... شروع کرده ... ... از ... بنه
حلقه ... روزی ... ... در صورت ... آن را ... دهند
و همیشه واضح است که هر گاه ... در ... در حرف ... استعمال آن را موقوف دارد
بعضی از اطبا ... برومور رادیوم ... مطلوب ... کامل ... سکته
یا انکه خراشیده ... آثار ... ... از ...

الوکیل

اطراکین و دکرانفلین و برومور رادیوم ... بالکه اسید ارسنیو ... را در منضم ... استعمال می‌نمایند و
ثانیاً برومور رادیوم ... در جمله اطفال ... روزی ۵ تا ۱۰ ... نیز در مرض ... مختلف
در اختناق رحم و کرانفلین و طلیش غضبانی ... و ... آنها استعمال می‌شود — اثرات در حالت
عصبانیه ... پس از آن ... حادث و در ... ضعف ... استعمال نموده
نفعت می‌برند — در تحلیلات ... نقص شده و ... بعدی مانات ...
حاصل می‌شود ... مقصد ... استعمال ... از ... دو ... آنها را ... باید ...
بعضی علل کمتر ... که برومور رادیوم را ... انها ... جهت رفع ... و بعضی
صداع و درد ... امراض دماغیه ... جهت ... کردن ... استعمال کرد
در این صورت ... روزی چند ... محلول ... برومور رادیوم ... قلم ... حال
دارد ... قسم ... اعمال ... در ... بعض
... ... معتبر است ؛ ... ...
... از ... برومور رادیوم ... ...
(۳) یدور و برکیبات آن — یدور آب ... و ... بحرینه و ... تحقیق ...
شد ... ... بزرگ ... که رنگ آنها ... سیاه رنگ ... ...
... از این جسم در حرارت متوسط ... ... شدید ... حرارت ...
... می‌شود — این جسم در آب غیر محلول ... محلول است (ادره ۲۵)
و در ... و ... ... رنگ ... تیره لون است ؛

محلولات ... رادیوم ... مقابل ... حاصله — ... به ... ...
... ... ؛
اعمال فیزیولوژیه آن — یدور ... بعد از ... در ... تولید ... در ...
... دره ... آن ... خواب ... ... از این ... بسیار کمتر
از اثر کلرور است و این اجسام ... ... آن را ... ؛
یدور ... ... باعث ... عارض ... و ...
... ... کرده ؛
جزء از این ... ... از ... ... از آن ...
... آن ... ... باعث ورم در آنها
گردد مثلاً ... ... گردد ؛
در ... ... باعث ... ... است ... و
... از ... ...
عارض گردد — ... ... ؛
یدور ... ... بسیار ...
خواه بطور ... خواه بطور محلول ... ...
... ... در ... ...
... از ... ...

همیشه

همیشه ... اماج در آمده (... یا ...) ... ...
پس ... ...
... ... رادیوم ... ...
... ... مثلاً در ... ...
در ... ... ازرق ... ازرق ... ...
... از ... ازرق ... ...
... ...
... ...
مثلاً ... ۱۳ ... وزن ... ... ۲ ... ۳ ...
... از ... ... ۲۳ ... وزن ... ...
... ۵ تا ۱۰ ... ... در خون ... نماید ؛
یدور ... ... استعمال ... ... ؛
... ...
... ...
... ...
عارض گردد ... پس از چندین روز ... ...
... ... ؛

در [illegible] از [illegible] که از مقادیر کثیره یدو خالص نیز مشاهده شده است [illegible] ترشح [illegible] جون
و تهیج ریه و قصبه‌هائیکه [illegible] حادث شده [illegible] بواسطه [illegible] خون [illegible] شود.
استعمالات علاجیه — ید خالص در علم علاج بکلی غیر معمول و زیاده [illegible] اگر خواهند
اندرونی استعمال نمایند باید آنرا در محلول یدور دو پطاسیم حل کرده آن [illegible] زنند و باید آنرا در [illegible]
بوریا حسن پر بعضی باید.
از خارج طنطور ید و روغن آنرا استعمال نمایند و نیز آنرا در تحلیلات مرضیه زرق می‌کنند
و نیز در طور [illegible] جهت [illegible] ورم [illegible] استسقا مستعمل میدارند — زرق طنطور ید [illegible] در
قیل الماء و در [illegible] پس از اخراج ماء [illegible] استعمال کرده [illegible]
و نیز در [illegible] اخیر باید آنرا چند روز پس از بزل استعمال کنند — استعمال [illegible] زرقی [illegible]
[illegible] در علاج [illegible] ترک نموده [illegible] که [illegible] ازین [illegible]
تقیح و ورم مهلک [illegible] است.
در علاج [illegible] (دارای) [illegible] این [illegible] نیز آنرا
در عظم غده [illegible] مستعمل [illegible] در تمام [illegible] استعمال محلول [illegible] طنطور ید [illegible]
و نیز طنطور ید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

استعمال [illegible] و نیز [illegible] مستعمل میدارند.
[illegible] — طنطور ید — یک جزو ید است در ده جزو الکل [illegible] ۳ تا ۶ قطره [illegible]
[illegible] (دو [illegible] تا [illegible] در [illegible]) و در استعمال
خارجی در صورتیکه بخواهند استعمال آنرا [illegible] از خوب [illegible] باید
طنطور ید [illegible] طنطور [illegible] مخلوط نمود — محلول [illegible] کل [illegible]
یدور جزو یدور دو پطاسیوم [illegible] جزو آب.

(۲) یدور دو پطاسیوم — [illegible] مکعب [illegible] که در [illegible]
(د [illegible]) آب [illegible] در حرارت متعارفی [illegible] جزو [illegible] محلول است.
محلول‌های یدور دو پطاسیوم مقادیر کثیره [illegible] توانند نمود و اگر [illegible] بخواهند استعمال
نمایند [illegible] باید باشد.
اعمال فیزیولوژیه — [illegible] یدور دو پطاسیوم را بمقادیر کثیره بخواهند استعمال کنند [illegible]
[illegible] آثار مشهود توانند [illegible] یدور دو پطاسیوم
[illegible] مبدل میگردد.
در صورتیکه در معده [illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible]
[illegible] در صورتیکه [illegible] در معده [illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible]
[illegible] ترکیبات [illegible] ازان [illegible]
[illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible] جهت استعلاج [illegible] چند دقیقه [illegible]

[illegible] تشخیص [illegible] از بدن خارج گردد
[illegible] مقادیر بسیار کثیره [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] — [illegible] بسیار
[illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible].
یدور دو پطاسیوم را [illegible] جزء بسیار [illegible] ازان آن
[illegible] — یدور دو پطاسیوم [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] کنند.
[illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible] عبارت [illegible] — اولاً در جهاز
عصبانی [illegible] از استعمال [illegible]
[illegible] عصبانی [illegible] — ثانیاً در [illegible]
[illegible] استعلاج [illegible] — ثانیاً [illegible]
[illegible] نزکام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یدور دو پطاسیوم
[illegible] استعمال [illegible] در
[illegible] یدور دو پطاسیوم

باعث [illegible] تحقیق [illegible] میگردد.
استعمالات علاجیه — اگر چه یدور دو پطاسیوم بسیار کثیر الاستعمال است ولی مواقع استعمال آن
[illegible] مواقع استعمالی [illegible] است.
[illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible] اول
[illegible]
[illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible]
[illegible] در [illegible] مستعمل میدارند و در آن
[illegible] (در [illegible] عظام [illegible] عظام) [illegible]
[illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible]
[illegible] معالجت [illegible]
[illegible] (دماغ و کبد) [illegible]
[illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible]
[illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible]
[illegible] یدور دو پطاسیوم
[illegible] از تجربت معلوم شده است
یدور دو پطاسیوم [illegible] استعمال کرده‌اند.
[illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible] (پنج تا [illegible] مثقال) [illegible]

بدست میآید و علاوه بر کثرت آن (شبانه روزی ۲ تا ۳ مثقال) بلکه چنانکه اندازه معمول کمتر [illegible]
یدور دو پطاسیوم که طریق [illegible] رفع آثار کوفتی میشود — اثر آن خصوصاً در صور مختلفه خنازیر بسیار ممتاز است
و میتوان گفت که یدور در [illegible] که در آنها هیچ اثری از [illegible]
[illegible] همین قسم خنازیر است و صور
[illegible] که در [illegible] رنگ [illegible] یدور دو پطاسیوم در آنها بهتر اثر میکند و [illegible]
در ظهور خنازیر [illegible] در صورتیکه [illegible] متقرح نشده [illegible]
خارجی طنطور دیود [illegible] استعمال داخلی یدور دو پطاسیوم منضم میسازند ؛ یدور دو پطاسیوم
در سایر اقسام خنازیر (از قبیل [illegible] عظام [illegible]) کمتر است
[illegible] باید از [illegible] غفلت ننمود ؛

تبصره — [illegible] استعمال یدور دو پطاسیوم [illegible]
[illegible] علاج نشده اند رفع گردیده ؛

استعمال یدور دو پطاسیوم از داخل و استعمال خارجی طنطور دیود [illegible] در علاج [illegible]
غده (مثلاً از قبیل [illegible] و التهاب [illegible] آن) نتایج خوب بخشیده و نیز [illegible] در [illegible]
منتفخ [illegible] تابع [illegible] (مثلاً از قبیل [illegible] رحم و ورم [illegible] و ورم غده [illegible]
[illegible]) استعمال مینمایند ؛

در علاج [illegible] مختلفه رماتیسم یدور دو پطاسیوم را استعمال کرده اند [illegible] رماتیسم حاد
[illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible] اثر است و [illegible] رماتیسم [illegible]

مزمنه

مزمنه گاهی چنان بنظر میآید که یدور دو پطاسیوم مؤثر است اما غالب اوقات [illegible]
و نیز اغلب یدور دو پطاسیوم را در اورام [illegible] اغشیه مخاطیه [illegible] در انتفاخ و
ورم [illegible] (آنها) استعمال میکنند و [illegible] آفات در صورتیکه [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
در [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible] در علاج امراض [illegible] (مانند [illegible]
[illegible] ضیق النفس [illegible]) [illegible]
[illegible] استعمال میکنند [illegible] عوارض سمومیه [illegible] استعمال آن [illegible]
[illegible] جهت رفع آنها [illegible] است ؛

مقدار شربت — یدور دو پطاسیوم [illegible] شبانه روزی [illegible]
[illegible] شبانه روزی تا یک مثقال [illegible]
[illegible]
یدور دو پطاسیوم [illegible] ؛

روغن [illegible] یدور [illegible] (ده نخود یدور دو پطاسیوم [illegible] یک مثقال [illegible]
[illegible]
از روغن [illegible] ؛

فقره چهارم زغال (۱) زغال چوب — که از [illegible] بعضی چوبهای سبک [illegible] چوب [illegible]
چوب [illegible] بدست میآید (۲) زغال حیوانی [illegible] گوشت [illegible] استخوان [illegible]
بدست میآورند ؛

اثرات فیزیولوژی آن — [illegible] زغال [illegible] خاصیت [illegible] گازها [illegible]
[illegible] صد برابر حجم خود [illegible]
[illegible] زغال [illegible]
[illegible]
[illegible] زغال [illegible]
[illegible]
[illegible]
چون زغال [illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
ممکن است [illegible]
زغال حیوانی [illegible] زغال چوب [illegible] زغال چوب [illegible]
بهتر [illegible] ؛

استعمالات علاجیه — [illegible] زغال [illegible]
[illegible]

[illegible] اکسیژن [illegible]
[illegible] ؛

تبصره — اسید کاربون را در علم علاج [illegible]
[illegible] ؛

فقره پنجم دیگر ازت — [illegible]
[illegible] استنشاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال مینمایند ؛

(۲) پروتوکسید ازت — [illegible]
[illegible] استنشاق [illegible]
[illegible] ؛

فقره ششم هیدروژن — [illegible]
[illegible] ؛

فقره هفتم [illegible] اکسیژن — [illegible]
[illegible]

عبارت از اکسید الیون و قدری بسیار بزرگ عبارت محرکی شود معادب ظهور نور است (شعله) است اکر
حرارت هم حاصل شود حرارت است دهد — بحجم حجم این جسم جمش کره هوا نصف که از هوا
یعنی نصف قشر خارجی زمین دو ثلث آب است — یک نوع از اکسیژن (ازن) که بر ازن است اکسیژن قوی و
مؤثر است) در مواقع جنوبی تولید کرده — الکتریسیته صاعقه بر روی هوا در قدری سقای کثیره
آب بر شعله کار کرده سیم و قدری بر روی او هوای الکتریسیته را از ورای اکسیژن وجود دهند — سهام قدری تراکم را
با علامت الکتریسیته تجزیه نمایند — این جسم بوی مخصوصی دارد و کاغذ یدور پتاسیوم و نشاسته را
آبی رنگ کند از نشاسته و یدور پتاسیم مراتب تقطیر و جهت تعیین ازن در هوا بکار
الازن باحثه اند یک ورقه کاغذ صفحه سفید چهار ساعت در هوا (ید و نشاسته) در عبارت
از کلو حل از یک جزء یدور پتاسیم و ده جزء نشاسته یک جزء و دو ساعت جوز آب کلیه بتر بزرگ از آن
آن ورقه را در ظرف شیشه صاف کنند در پناه آفتاب در جریان هوا نکاه کنند اثر آن القطعات
حلیه آنها ده ساعت ترو عرض آنها یک سانتیمتر مربع در مکانی که مهب هوا باشد و لیکن در پناه آفتاب
و باران و هم از سطح زمین بلند اندکی که بر کمون هوا معرفه است باید هر دو هم در پایان ۲۴ ساعت به
آنها ملاحظه نموده با یکدیگر قطعات که هنوز در موقع استعمال نشده مقایسه کنند در رنگ مختلف
اشکال آن را از آنها ظاهر شده است دلالت بر مقدار ازن کمتر و یا بیشتر میکند ❊
ازن با اغلب عناصر بسیار آسان ترکیب شود در حرارت معمولی رفع عفونت کند از جمله بی را که اکسیژن
در آن درجه حرارت با آنها ترکیب نشود کمیه میکند — بدون شک هوای طهارت
دارای ازن بسیار است بعلاوه این معلوم میشود که داشتن جعوازن در هوا خالی از فایده نیست ❊

آثار فیزیولوژی اکسیژن — اکسیژن را در علم علاج بسیار کم معمول است در بدن دارای عمل ...
طبیعی است مقدار آن در هوای فرانسه ... — در ۹ ان و حیوانات اکسیژن در بدن مخصوص باعث شد از
ریه ... عبور مرور میکند و در خون میرود یک شخص جوان در ۲۴ ساعت ۵۲۰۵۰۰ سانتیمتر مکعب اکسیژن
یعنی ۹ سیر و ۵ مثقال جذب میکند — در خون شریانی بطور متوسط از حیث حجم ۱۶ تا ۱۷ در صد
خون ... ۶ درصد اکسیژن وجود دارد — اکسیژن بمقدار بسیار قلیل جذب میشود و جذب آنکه در خون
عمده آن بواسطه ترکیب شیمیایی است و نفوذ اکسیژن در خون بر حسب قانون ... غالب است بر
... (قانون دالتون) هر آن بواسطه آن قانون فشار در مقدار کاربونیک تجزیه میشود
... مقدار اکسیژن ... وارد میکند ❊
مقدار اکسیژنی که جذب خون میشود با وجود چند فرق فشار هوا در همه وقت یکی است — اکسیژن در
کلبولهای خون میرود با هماکلوبین (الفیروالبومونه کلبولها) آن است را ترکیب میشود و این ترکیب
در خارج بدن هم هماکلوبین اکسیژنه (اکسی هماکلوبین) در دست ... جوهری زرد و لیکن این ترکیب
جو در بدن و چه در خارج بدن چندان محکم و مستقر نیست زیرا که میتوان با مواد تجزیه کننده ... و
در تحت درجه حرارت ... بطور سهل از فشار در هوا ... اکسیژن را از بدن تمام اکسیژن جدا
خون ... — اکسیژن از جای دیگر ... بواسطه ... در کلبولهای خون ... نمیرود
بلکه ... فشار هوا ... هماکلوبین خون اکسیژنه ...
... جهت آنکه خون از اکسیژن اشباع شود لازم نیست با اکسیژن
فشار ... دارد زیرا قوت ... اکسیژن در خون ... است (... از

این قوت ۱۷ میلیمتر است و حال آنکه فشار هوا ۷۶ سانتیمتر است — در حبال مرتفعه فشار بر اکسیژن
جزئی ... میآید که باید بیشتر از مقدار قوت انجذابیه خون ... و از بواسطه جریان در عروق و
... برون ... هم است بر عروق شعریه ریویه ❊
حال حیوانات ... قسم ... است که در فشار هوای متفاوت ... زندگی کنند در ... هم
... — مقدار اکسیژن در دم و فشار ... در حقیقت مناسب با فشار
نیست که را اکسیژن ... بلکه تعلق بمقدار هماکلوبین است که در خون موجود است — اکر ...
مقدار اکسیژن کمتر از حد ... در ... متفاوت ... مقدار هماکلوبین خون
... متفاوت است — مقدار هماکلوبین و اکسیژن خون ... باشد — ... در
حیوانات در روی جبال مرتفعه ... اکسیژن جذب ... که در ... بسیار عظیم
جذب ... آنکه مقدار هماکلوبین در ... درجه حرارت ...
... در ... اکسیژن ... ❊
پس ... حیوانات ... میتوانند ... تغییرات ... شوند ... جلد فشار
... فشار هوا ... حاصل میشود ... جلد ... طبقات ... فوقانی ...
اکر ... فشار اکسیژن کمتر از ۳۰ درجه کردد (مثلاً اکر بواسطه بالون ... در هوا بلند
... تا ... فشار ... ۳۰ درجه ...) آن وقت از ... تحتانی ... تا ...
... خون ... اکسیژن لازم حیوانات ... کند و ... هلاکت
... فوقانی ... بواسطه ... در حیوانات ... معلوم شده است اکر ...

در هوائی که ... اشتعال کند درجه فشار در آن هوا بسیار زیاد ... در روی ... که خون شریانی
در صد جزء ... دارای ۲۸ تا ۳۰ جزء اکسیژن ... آن وقت در حیوانات ... عارض شده
و در ... اکسیژن به ۳۰ در صد ... حجم ... تلف میکردد ❊
اکسیژن با ... مقدار ... با هماکلوبین ... میشود در ... از ... مم کیلاسانی
... دارای ... اکسیژن ... کمالات ... است اما ... اکسیژن در بدن
... است که تغییرات ... که در ... میشود بسیار ... و ...
... که مقدار ... اکسیژن خون ... میشوند ... اسید ... که ...
اکسیژن ... اسید کاربونیک ... میشوند ... که در خون ... میشوند بلکه ...
تغییرات ... تنفس در ... جریان ... ❊
... مقدار اکسیژن ... که ... مقدار ... بر حسب ... اشباع
از آن ... منظم ... و ... در تنفس ... تقریباً ... اکسیژن ...
... بواسطه ... که در بدن ... اکسیژن بیشتر ... داده اند در ... جذب
... بواسطه ... در ... در ... درجه حرارت ...
... کاربونیک ... حرارت ... مثال آنها ... میباشند
... اکسیژن ... مربوط ... است ... کم ... اکسیژن
در خون ... قوت انجذابیه ... تنفس ... ❊
در این رساله شرح بسیار ... اکسیژن در بدن ... دارد ... تقسیم ...

و متعلقات آن متلف نبوده که حیات حیوانی بالجمله عبارت است از ترکیب غیب اجزای
بدن با اکسیژن هوا چیزی نیست مگر یک جزء دائمی اکسیده آسون و احتراق که بواسطه
انهدام و تحلیل کثیرالاجزاء در بدن بیشتر از پیش ساطع شده و بالاخره تشکیل بسیار ساده
شده مانند آب و اسید کربونیک و آسید فسفریک و اسید سولفوریک خارج گشته و حیات
حیوانات را تمیز شایسته شده است که حافظ نقش و حال آنکه اجزای اسیدهای الکال
بواسطه اسید ... تغییر و تبدیل گردد — پس جهت آنکه حیات مستدام و مستمر باشد
ناگزیریم از ایصال و ورود مواد جدید غذائیه و وصول غیر منقطع اکسیژن جهت احتراق آنها
و فقدان هر یک از این دو تا چند دقیقه موجب هلاکت گردد ولی تا چند روز فقدان مستحیل
عدم وصول غذا ... گشت —

لاکن ... اثر ازون در ایران چنانچه باید دانسته نشده باعث تلف موجودات
ذره‌بینی صغیره بشود که باعث تعفن شوند ... از آن موجب تصفیه هوا میشود ...
دلیلی ... قبول کرده که نسبتی بین مقدار ازون هوا و امراض ... موجود است اگر
تجارب ... مکررا ... کرده از نتیجه تحقیق ... باب ... نمایند —

— استعمالات علاجیه — منافع کثیره که در علم علاج حکما ... کرده
از اکسیژن ... است ... از ... اکسیژن خالص ...
ازن و نه آنها که دارای اکسیژن یا ازن اند هیچ منفعتی در علاج امراض ... بهمه
و مطلقا باید دانسته هوای صافی که هیچ وجه دارای مخلوطات مضره نباشد بهتر

نباید بطور تحقیق همان نتایجی را حاصل کند که از ازن یا اکسیژن بدست میآید ؛

فصل پنجم

در بیان آسیدهای القلی و غیر القلی — آثار فیزیولوژیه آسیدها

اغلب اسیدهای معدنی و اسید کلریدریک و سولفوریک و ازطیک و فسفریک و بعضی اسیدها
آلیه و مخصوصا آسید استیک از این جنس که ... ترکیب شده در جهت قلیائیات ...
آلبومینی دارند بسیاری خصایص و صفات مشترکه دارند که ... ملاحظه ... ولیکن ...
... اسیدها ... مشترکه که تمام اسیدها ... مخصوص ... سلام —

صفات مشترکه — اسیدها اغلب ادویه و وسایط معدله مانند غیر ادویه باشند که جهت علاج
کثرت تحریک و جهت تخفیف تب ... استعمال میشوند و بعضی ملاحظه نموده که حبس ...
... که اسیدها باعث انقباض درجه حرارت میشوند ولی ... که این ... محقق نشود مگر
در صورتیکه مقادیر معموله بسیار زیاد ... باشند و از مقادیر ملایمه ... آنها ...
حاصل نشود — تمام اسیدها مقادیر قلیله باعث ... در هضم معدی گردند —
تمام اسیدها ... حصول ... مانع حصول تعفن ... ولی ... ضعیف تر
از ... است —

اغلب اسیدهای معدنیه جزء ... ترکیبات ... که ... اثر ... حاصل شود
که مانند ... قلیائیات ... قوی است و ... مقادیر قلیله ... را
... مقادیر زیاد ... نمود —

اعمال مقادیر قلیله و کثیره — اسیدها در ... بالطبع اسیدی میشوند ... بواسطه ...
در ... که در ... و ... بواسطه ...
... که ... حرارت ... اسید سولفوریک و اسید فسفریک ...
... بسیار ... است — مقادیر قلیله اسیدها در ... مقدار ...
... که جهت ... فشار ... دارند ...
... میکنند — اسیدهای معدنیه ... مانند ... اسیدهای ضعیفه شده ...
مثلا اسید سولفوریک در کلریدریک ... فسفات ... و ... آنها ...
... تولید ... اکثری از اسیدهای آلیه از قبیل اسید طرطریک و
مالیک ... بواسطه ... و ... اسید ... شده ...
اسیدها ... قلیله ... معدی ... مسئله معلوم است که اسید ...
... عنصر ... که ... خون ... شده و از ...
... میکند ... و ... اسید ...
... اسید ... میکنند ... از ...
و نیز در صورت ... اسید ... که ... از علاج اسید و مواد غذائیه ...
... اسید ... مخصوص ... مواد البومینی ... بواسطه
آن اسید ... کرده و ... اسید ... که ...
... است ... که ...

پس از ... حیثیت اهمیت اسید لاکتیک است که ... اسید ... شده و مواد ...
... تولید میگردد — بواسطه اثر اسید کلریدریک ... لاکتات ...
... و اسید لاکتیک ... ما بین از اسیدهای مذکور اسید فسفریک طرطریک
و ... اسید ... سولفوریک ... که ... ؛

حل اسید در ... تا درجه ... قوت ... زیاد ...
... بشود ... بواسطه ...
... که هرگاه استعمال اسیدها بسیار ... اسیدها ...
... شود ... اسیدها ...
مرکب با اسیدهای ضعیفه از قبیل اسید کربونیک ... اسیدهای قوی ... بواسطه ...
... در ... خون بلکه در تمام بدن ... قلیائیات ... و ...
چنانکه در فصل اول ... مذکور داشتیم ... قلیائی ... خون ...
... بواسطه ... تعادل ... اسید ... برقرار باشد ؛
... خون ... قلیائیت خون ...
... از اسید ...
... اسیدها ... مقادیر قلیله اسیدها ...
... اسید ... استعمال ...
... که ... باشد ... عبارت ... از ... در ... ؛

هزال و لاغری و پریدگی رنگ ... [illegible] ... خفقان و فساد هضم ... [illegible] ... حالت ...
حادث شود ... [illegible] ... اسید ... استعمال ... [illegible] ... چون اسید ... [illegible]
... [illegible] ... در صورت ... [illegible]
واداره در حقیقت ... استعمال زیاد از حد اسید ها عارض شده اند.

اما اسید ... [illegible] ... رقیقه اسید ها ... درجه حرارت ... [illegible]
... [illegible] ... عطش ... [illegible]
و حیوانات صحیح المزاج باعث سرعت نبض و درجه حرارت میگردند.

اما اسید ... [illegible] ... امراض حمویه ... باعث نقصان درجه حرارت
میشوند ... [illegible] ... ضعیف ... [illegible] ... است.

اثر اسیدهای غلیظه و مقادیر کثیره — این مقادیر باعث حصول آفات ... [illegible]
... [illegible] ... دارد — ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ضعیف ... [illegible]
... [illegible] ... است.
اثر اسید ... غلیظه ... بر روی جلد ... [illegible] ... شده اند

که با حالت ضعف عمومی ... ضعف ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... — اگر ... [illegible]
... [illegible] ... عارض گردد.
درجه حرارت ... [illegible]
جهت معالجه این نوع ... [illegible] ... اسید ها ... [illegible]
... [illegible]
تا آنکه ... اسید ... گردد — تریاق حقیقی اسید ها ... [illegible]
... [illegible]
که ... [illegible] ... مثلا ... [illegible]
... [illegible] ... ضعف عمومی ... [illegible] ... رفع نمایند.

استعمالات علاجیه اسیدها — مواقع استعمال علاجی ... [illegible]
... [illegible] ... امراض حمویه ... [illegible]
تریاق ... [illegible]
... [illegible] ... است ... [illegible]
جهت رفع عطش ... [illegible] ... استعمال ... [illegible]
... [illegible] ... رفع عطش ... [illegible] ... اسید ... [illegible]

و اسید ... و اسید ... [illegible] ... اسیدهای نباتیه است — ... [illegible]
... [illegible] ... استعمال ... [illegible] ... ممنوع باشد مثلا ... [illegible]
... [illegible] ... استعمال ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... استعمال ... [illegible]
... [illegible] ... استعمال اسید ها ... تریاق ... [illegible]
... [illegible] ... استعمال ... [illegible]
... [illegible] ... ضعیف ... [illegible] ... استعمال
... [illegible]
... [illegible] ... علاج ... [illegible]
... استعمال ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... استعمال ... [illegible]
... [illegible] ... استعمال ... [illegible]
... [illegible] ... استعمال ... [illegible]
فقره اولی در بیان اسیدهای معدنیه — ... [illegible]
... [illegible]

که ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ۳۰ ... ۱۰۰ ... [illegible]
اسید سولفوریک ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
اسید سولفوریک غلیظ ... [illegible] —

— استعمالات علاجیه — ... [illegible]
... [illegible] ... اسید سولفوریک را جهت رفع ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] —
... [illegible] —

— فارماکوپه ... [illegible] آن — جهت استعمال ... اسید سولفوریک را ... [illegible]
با آب ... [illegible]
... [illegible] ... دفعه ۵
تا ۲۰ قطره ... [illegible]

و خیلی کرده یا با شربت لیمو ممزوج کرده بخورانند — جهت استعمال خارجی جوهر گوگرد ممزوج با الکل میزنند
عدد ... تا ... شربت گوگرد در این اسم است که گوگرد جوهر گوگرد است در سه جزء الکل و بزرگی آن
آن است که کمتر مضر هضم باشد دفعه ۵ تا ۲۰ قطره در شبانه روزی تا پنجاه قطره مخصوصاً در نزف
الدم تجویز شده است که نوعی از نزف الدم رحم است ❊

دوم — آسید نیطریک یا تیزاب (جوهر شوره) — اعمال فیزیولوژی آن
از جوهر گوگرد کمتر رفع عطش کرده و از آن بیشتر باعث اختلال هضم میشود — در عموم آن را غلیظ
مواد البومینی را منجمد میکند اگر زیاد بخورند تولید سوختگی نموده و مایع زرد رنگ و قلیایی میکند ❊
استنشاق کانبوت آن باعث تحریک شدیدی در اغشیه مخاطیه حنجره و خشونت در
استعمالات علاجیه — جهت استعمال آسید در مواقع مخصوص بر آسید مناسب تر
از آسید نیطریک و اقرب به احتیاطه و لکن منوع در امراض است که در آنها آسید نیتریک
مرکب با آسید کلریدریک سوا زیاد استعمال میشود و آنها عبارتند از بعضی علل کبد ❊
ابتلای به آسید سوما در عبارت میگفتند تیزاب سلطانی) چون از یک طرف یا کلر و اجسام
عمومی بطور بالصورت مستعمل در موضع که استعمال میشود — در ... جهت
مرض در صورتی که در ذکر اسید مستعمله فاشه حاصل شده نافع واقع شده است ولی
مواقع مخصوصه سوء در آنها تیزاب سلطانی در ... اثر میکند هنوز زیاد شده اند
از خارج تیزاب ممزوج مانند ملکوتی یا رقتی جهت اضمحلال روییده گی ... و
کندیلم و غیره و فوق و اثالیل آنها مستعمل میدارند ❊

قراربر

مقدار شربت آن — از دو قطره و نیم تا ۲۰ قطره (یک تا ده نخود) از آن را در مشروب یا لیمو
میدهند از خارج جهت کی یا به غلیظ از آن استعمال کرده با قطعه کوچک چوب یا قلم مو از آن وارد
ثانیاً تیزاب سلطانی مرکب از یک جزء جوهر شوره است و دو جزء جوهر نمک از دو یا سه نوع آن ... نظیر
و جهت حمام عمومی ده تا ... مثقال و برای پاشویه ۶ تا ۱۲ مثقال و نیم مجرب است ❊

(۳) اسید کلوریدریک — که از آسید مهیره ... اسید موریاتیک نامند و عبارت
از جوهر نمک — جوهر نمک به اضافه در ده ۱۰ جزء و دارای ۵ ۲ جزء جوهر نمک حقیقی است و
عبارت است بی رنگ و بخور و دارای بو و لزوجت ❊
آثار فیزیولوژیک آن — چنانکه ذکر شد میدانیم که جوهر نمک در عمل هضم دارای اثر و اهمیت
بسیار عمده است — این جسم کثیری از اغذیه بلکه عظام و غضاریف را تا درجه که بطور آن
اصلاح آنها را که عبارت از کربنات و فسفات است سوده غیر محلول را به تجزیه مبدل ساخته
رفع حالت شده و طبیعی شدن مواد ... و مرده از جزء بزرگی ۱ یا ۲ جوهر نمک ... است
تغییر در مواد البومینیه مخصوصاً در مواد ... و هر که بر آن ... در آسید های معدنیه حل شده
ستعمل بر پپتون کرده — جوهر نمک بدون اعانت پپسین میتواند قسمتی از مواد
البومینی را سوده تبدیل به ... در صورتیکه پپسین ... است ...
محرک ... پپسین ... مواد البومینی را مبدل به پپتون میکنند که اسید ... داشته باشد
لکن آنچه مرجح است از پپسین ... به ظهور رسد ❊
اسید ... باعث حصول ترکیبات کیمیائیه میشود از آنکه پپسین ... تجزیه شده ...

آنیست ... مانند مواد ... به بسط انضمام ... در تجربه اسید کلوریدریک جهت هم مقدار ...
آلبومین ... که از کثرت قلیائیات ... اسید ...
اسید ... ضمیمه ... اسید ... رنگ ... آن ...
در حالت طبیعی ... مقدار قلیائیات اغذیه در ... زیادی تولید ترشح اسید ... نسبت ...
کرده ... حالت طبیعی برقرار ... تا ... در امراض ... از طعام در ...
طعام ... اسید ... بسیار ... از قلیائیات ... سبب ...
... اسید از ... باید در ... جوهر نمک ... اعانت ... مسهله ...
... زیاد آن اسید استعمال نشود — در صورتیکه مقادیر بسیار کثیر ... لیکن ...
غلیظ این اسید ... اثر ... کمتر از اثر اسید سولفوریک و اسید نیطریک است
استعمالات علاجیه — جوهر نمک بیشتر از همه در علاج مجاری هضم مستعمل است در مواقع مخصوص
استعمال آن عبارت است از ... اول در ... هضم ... ترشح معده
حالتی ... در هضم ... به تنهایی یا ... در هضم ...
حال ... غذائی ... ❊
دوم در سوء هضم ... زیرا که ... در ... سوم در
بعضی حالات ترشح معده ... در قرحه معده ... طبیعی ... دیگر ...
... و در ... آنرا ... استعمال کرده آن ... است ... از آنات
هضمیه ... ثانیاً ... بهتر ... جهت استعمال آن ...

قراراز

قبل از غذا است — چهارم جوهر نمک ... در ... از ... مستعمل میدارند مخصوصاً در ... سبب آن ...
تخمیر غیر طبیعی در مجرای هضم ... در اسهال ... در ... تخمیر غیر طبیعی ... اسید ...
پنجم جوهر نمک ... در ... زیاد استعمال میکردند ... بلکه ... در آن ... موجب
اثر کرده ... در وقت ... دارد — ششم ... از ... در ... حاد ...
... در آن ممنوع ... نیز زیاد استعمال میکنند — هفتم جوهر نمک ... در ...
... موجب ... حمویه است ... جوهر نمک است از
استعمال آن ... رنگ ... میشود ❊
مقدار ... جوهر نمک آن کم است ... از ...
... جوهر نمک ... — از خارج استعمال جوهر نمک ... است ❊
مقدار شربت آن — از دو قطره و نیم تا ۲۰ قطره (۱ تا ۵ نخود) در شبانه روزی تا یک مثقال در مقدار
... یا در مشروب ... میدهند ❊

چهارم آسید فسفریک — (...) ... چهار قسم اسید فسفریک معین شده است
اول اسید فسفریک ... یا اسید فسفریک متعارف ... سه ملکول آب ... دوم اسید
پیرو فسفریک یا ... با دو ملکول آب ... سیم اسید متا فسفریک یا اسید فسفریک
... با یک ملکول آب ... اسید فسفریک ... نیز ... — چهارم اسید فسفریک
انیدر یعنی بدون آب — اسید فسفریک ... ملکول ... ۲۰ درجه و در ...
۲۵ درجه اسید فسفریک متعارفی است ❊

آثار فزیولوژی آن — اهمیت اسید فسفریک را از آن حیث که از عناصر ثابته بدن است در مبحث
غذاهای قلیائی بیان کردیم چون اسید فسفریک بمقادیر قلیله مخلوط با مقدار زیادی آب که ترش دهان
آثار اسیدهای معدنیه را حاصل کند ولی در رقیق بسیار ضعیف تر از خواص که آن بسیار ضعیف تر و طعمش بسیار
مطبوع تر از خواص اسید سولفوریک و اسید ازتیک و جوهر نمک است ؛

استعمال علاجیه — علاوه بر مواقع استعمالات عمومیه اسیدها اسید فسفریک را در علاج نقرس
و فلج و نرمی عظام نیز بجهت اصلاح عدم کفایت این اسید در عظام که از علل نرمی است بکار میبرند
استعمال مینمایند — ثانیاً در حالت ضعف در رسوبات فسفاتیه مرجوع است بجهت حل آنها مجوز است ؛
فلاسفه شربتی — دفعه ده تا سی قطره در شبانه روز تا هفتاد و هشتاد در آب یا بصورت شربت
یکجزء اسید فسفریک و یکجزء مسحوق نبات و یک جزء عصاره و جز لکننه اسیدهای دیگر سولفوریک
میدارند در علم علاج قلیلا استعمال است ؛

پنجم اسید کرمیک — که بجهت استعمال آن از خارج و جهت حصول کی است باشد
حصول زخم سیاه زرد رنگی میگردد که از آنها مجاور شده است این جسم را مانند کرمات برای
جهت سحق کردن عضلات در منع اسهال و تشنج لکنه بکار میبرند ؛

ششم اسید بوریک — اسید ضعیفی است که در تمام اسیدها از بین سنده عفونت
حصول یک در صد در شست و شوی زخم مانع تولید دکتر با کتری میگردد در این جسم بمقدار یک جزء در بیست جزء در حمام
معمول است و در مدت درمان عفونی ودر زخم با بصورت است اما معمول است در داخل
سه دفعه هر دفعه ده تا پنجاه اسید بوریک سولفوره آب ۲۰ تا ۳۰ حب الی گرم اما له تجویز نمایند

هفتم — اسید سولفورو — خود آن در علاج متهور سید اولیه ضعیف است اما مشتقات
قلیائی وقلیائی که مخصوص هیپوسولفیت دو سود و هم سولفیت اوخر درامراض بوساطه
بیشتر است و خواص طبیعیه بر علیه خون ها میشوند (از قبیل طیفوس و حمیات عادیه و تعفن زیر
خون متعفن انداز) تمام این حالات مانند اولیه ضعیف اثر کرده در بدن ملاحظه اثر آنها در
ابتدای امراض مانند مواد جنسه تخمیر در بدن داخل میشوند و جهت حصول این مقصود است فعلا
هیپوسولفیت سیم که در صورت سکه مندرس است از آنها مطلوب است ده تا بیست گرم
از آنکه تجویز میکنند ؛

فقره ثانی ذکر اسیدهای آلیه — در بین اسیدهای آلیه را که لذت خیساند و فزیولوژیک آن
شباهت تامی به اسیدهای معدنیه دارند و بعضی آنها جز طبیعی بدن است از این است آنکه ما مینامیم
از آنها بسیار ضعیف تر از اسیدهای غیر آلیه است با عشق مدرس ماهم حصول نقطه کرده ولی
بخصوصه موجب انهدام انساج نمیشوند چنانکه اسید فسفریک و اسیدهای غیر آلی
بمقادیر مسکن مانند اسیدهای معدنیه در دهان و در رحم حرارت است ذکر کنیم ؛
در تقسیم جدید آلیه جهت اسیدهای آلیه معتبر فرض کرده اند و جهت هر یک فرمولی قرار داده اند
مثلا بعضی اسیدها بعضی کم که متشکل است از یک ازت و یک جزء کربن آنها اینطور است
(C² H⁴ O²) وقتی تحت تأثیر این رشته اسید اسید فرمیک است از فرمول آن
(C H² O²) است اسید استیک و اسید بوتیریک و اسید والرییک و امثال
آنها هم جزء این سلسله محسوب میشود حال از این رشته که آن رامیدانیم و در

در طرز اولیک بیشتر معمول میباشند ؛

اول اسید فرمیک (جوهر مورچه) این جسم که از خواص در مورچه و در نیش زنبور و ...
از آنها موجود است و بعلاوه در نباتات (نیز کات قمی) در دماغ و در عضلات و طحال و ...
اسی و در خون حیوانات دائم موجود میباشد و در همه جا حاصل اشتهای تحریک است از بین اسید
رسوب اسید فرمیک از عرق دفع میشود و بعلاوه اسید استیک محرق میگردد آن را جهت ...
بعلاوه بصورت تنتور تشنج میدانند ؛

اول تنقیه مورچه در جزء مورچه سرایت بجزء لکه مصنوعی میباشد از تقطیر
خالص یا با آب درامی جامع بامیسیمی عصاره است مثال آن استعمال میشود و همین قسم است جسم
و دم الکلات و رمیهم عبارت از اول در روی مورچه ریخته و تقطیر میکنند — سیم اسید استیک
(مقطر سرکه با جوهر سرکه) این جسم در حقیقت یک سیاهه [illegible] اسید در واقع است زیرا که فرمولش
(C² H⁴ O²) این اسید در حالت تعفن بطئی مواد عاطیه و از تقطیر فشرده شده دارد
الکلها و امثال آنها تولید میگردد ؛

اعمال فزیولوژی آن — جوهر سرکه ... در سیکه اصلی وشیرین خواص آن ...
میشود بیرون از آن در کبد ... عضلات و خون ... سیکه دارد ... بطور بسیار ...
... معمول ... زیاد بود ... عرق و بول ... در کبد ... عضو ...
مانند اسید فسفریک از ... عرق ... تغییرات ... بعد اسید ...
در بدن مجری میشود از جسم ازوره ... با در داخل ... در بدن نفوذ لازم نمود

ودر حالت مرکب بیشتر در بدن ... و در بدن و از ... اسید کربنیک ... میشود
اما اگر بمقادیر مستعمل آن بسیار زیاد باشد و ... زائد و موجود در ... با ... اسیدهای ضعیف تر
جهت اشباع آن کفایت نمیکند اسید استیک آزاد در بعضی ظروف در بولات و بول
حیوانات علفخوار ... طبیعی ... اسید ... بول ... کیش ... خوار
بیشتر ... طبیعی ... بعلاوه ... زیادتر ... سابقا ... ذکر ... گوشت
از مقادیر قلیله این اسید ... زیاد ... میگردد — شربت ... رقیق ... جلب طعم
وقلت عطش میشود ... بسیار ... میشود — در ... درجه حرارت ... سالم ... بی
... و ... زیاد ... چون ... سالم ... بواسطه ... تمام ... احساس ...
... وضع ... میکند ... بخلط ... از ... بسیار ... دارد ... است
کم ... استعمال ... اسید استیک ... اشتها ... ضعیفه
و اسهال و ... شود ؛

اسید استیک چون ... ظهور علامات ... و ... عطش
بسیار شدید و ... جامع ... و ... نفخ شکم و حالت اغما و هلاکت گردد

استعمال علاجیه — استعمال داخلی آن در ... موافق ... در ... عمومیه
و از خارج سرکه ... بسیار استعمال ... جهت ... ضعیفه (از قبیل
...) از قبیل ... معمول است
و معمول آن جهت ... بسیار ... جهت ... ممات و ...

وقتی که دوا اکل مستعمل است و در غشی نیز از آن اطبا بپسند فرود جهت رفع دلائل تشنج که در فی التقیه نافع است
اما سبب رفع عفونت حقیقی نشود بلکه بهیئت تقریبی آن در امراض که شده قائم مقام ...
و بدین اسید موجب تقیه و تسکین ادرار میشود — چنانکه السود و طومرهای ... المحلل ...
طومرها ... اند لکن این تدبیر ... خطرناک ... ‌ؤ

فارماسیوتیک ... آن — بجهة استعمال داخل ... و از آن شربت که
سکنجبین و شربات حامض ... میسازند — چنانکه ... از ۵ الی ۱۰ قطره اسید ... و
اسید لاکتیک ... ضعیف است ... که ... شده ...
... در ... ترکیبات ... میشد ؤ

فیصله — اسید والریانیک ... سلسله ... میشود و درحال خلوص ...
ولی در ریشه سنبل الطیب و در روغن ... مستعمل از موجود است و نیز از این اسید
املاح عدیده از قبیل والریانات ... والریانات ... والریانات
و طره ... ساخته اند ؤ

سوم اسید لاکتیک (در المیک ...) ... اسید لاکتیک ...
... از تخمیر ... سه ذرات ...
... اسید لاکتیک است و ... مواضع
... اقد ... مینمایند ؤ

اهمیت و آثار فیزیولوژیک آن — ... اسید لاکتیک ...

اغذیه ... باشد ... جهت ... طبیعی ... اسید
لاکتیک در عضلات در حین اعمال آنها نیز در ابتدای صورت ... تشنج ... میگردد
... (...) ... ظهور ... از ...
میشود چون اسید لاکتیک ... در حالات ... مثلاً در حمیات عفونیه
و در ... اسید لاکتیک ... ترکیب با قلیائیات ... شده
بل در ... ترکیبات ... قلیائیات خارج میگردد ولی اگر ... تغذیه ...
در ... قلیائی ... شرایط ... این اسید ... بیشتر از ... خارج
شده و ... شدید تغییرات و اعمال اسید ... است ؤ

اثر اسید چون ... مقادیر قلیله ... است و نیز خاصیت ... از آن ...
در ... لاکتیک ... مقادیر بسیار کثیره استعمال ... آن ...
... مقادیر زیاد ... باعث ... و ...
... میشود ؤ

استعمالات علاجیه — اسید لاکتیک را در حالات ... استعمال نموده ولی
... — ... اسید لاکتیک ...
... استعمال نمایند زیرا که ... آن ... املاح
... و نیز اغذیه ... و ...
استشاق ... (... آب ...)

و نیز ... ذکر میداریم ؤ

(۱) اسید اکسالیک (در اتمیک ...) — در ... بسیاری از نباتات
... اسیدت ... و ...
... و ... بصورت ... وجود دارد ؤ

(۲) اسید سوکسینیک — (در اتمیک و ...) در ... از ...
... استعمال اغذیه ... اسید مالیک ... تولید — ... اسید ... و ...
... اسید لاکتیک ... از اجسام ... ؤ

اثر اسید مالیک یا اکسی سوکسینیک و ... (اسید سیب)
... در میوه‌های سبز ... رسیده ... ترکیب با قلیائیات ... تولید
مثلاً ... بصورت ... است ؤ

سوم — اسید طرطاریک (تترا اتمیک ...) بقدر زیادی در عصیر انگور یافت میشود
که در حین تخمیر ... طرطرات اسید ... متبلور گردد و ... از ...
... استعمال مینمایند ؤ

پنجم — اسید سیتریک (تترا اتمیک ...) این اسید مخصوصاً در لیموترش و ...
در تمام میوه‌های ... و نیز در ... از آن ...
آنها ... اسید ... مانند آب لیمو ... لیموناد و نیز ...
قلیائیات ... آب لیمو ...

جزو اسید ...) ... اسید ... و ... جزء ...
... باشد ؤ

... آب میوه‌ها ... میوه‌جات ... که ... است
از ... بر ... — در ... میوه‌جات ... و ...
... زیرا که ... در ...
... آنها ... میوه‌جات ... و ...
... میوه‌جات ... آثار ... املاح نباتیه ؤ
... از میوه‌جات ... (زیرا که ...) ...
... مواد ... میگردد ... زیاد ...
... حرارت ... در ... حالات ...
... میوه‌جات ... مانند ... حرارت و ...
... مانند اسید ... خنک ...
... — اسید ... و ...

چهارم اسید ... است ... رنگ ... در آب ... و ... ؤ

اهمیت و آثار فیزیولوژیک — از این اسیدها ... ضعیفه ... آثار ...
... مانند الکلی ... از ... است ...
... از هوا و اغذیه ... و جزء اعظم آن ... تولید میگردد

ازین سبب در زمانهای پیش است در خوردن عروق شده میدیدند خواص اسید سولفوریک را
بمجرد جسم در خون ورید هر ۵ سه تا ۵ عدد از صد دارو است و از خوردن این اسید مطلق در
هوای خود پر کننده میشود و جزها از زایل سم از جمله دافعه مخاطیه خارج میگردد و اسید
اگر بیش از حد فوقانی است وزن کمی متدام گردد بر شرط آنکه این عمل التواء بواسطه نفس
از ادرار خفیف خارج نماید ولی این جسم اثر و اهمیت عمده ای در بدن دارد و دارای آثار است
که مانند عمل محرکه در زمان اعمال تنفس و سعال هم بسیار اثر مینماید ؛
این جسم حل و ابطال اشتراق دارد و در بدل عروق نفس باعث بروز لاکرموپیت میگردد
و بعضی رفقا است مرکب و مسهل برای شش در صد جز بزرگ خون را اسید کربنیک دارند تا آنکه
آفات بعضی اعضاء را گرفته در زیر قسمت علق و اضطراب بصداع و درد اعضای نگرانی
حالت میگیرد ظاهر شود بر ازالۀ عسر نفس و بطی نبض و کثرت سیلان عمومیه جاری گردد بالاخره
بعد از اینها مشاعر و سایر انقاص عضلانی که باعث سلم و ابطال نفع تنفس (اختناق)
اتلاف مطالعه کرده و بعد بروز آثار مسمومیت کامل است که هوای که در صد
جزء دارا بوده تا بیکصد جزء اسید کربنیک سخت و مخلوط از اوائل اشتداق نمود
زیرا که هوای تازه باعث تنفس شده و نیز آثار عضو گرده جمع اب سواد داراک
اسید کربنیک هم بوده باعث حصول طعم و عصر در اعضا و حاجب از اینست و در مورد قنوعها مثل
سایر اسیدها بر قسمت هلکی غلظت دم ترکیبات راقیه و غیره از قبیل حرکات آنها
کم گردد این سود صامت بیکه ابطال کثرت بروز اسید کربنیک در سعیه حاصل شود ؛

باخ

بجهت سایر کارهای متعفنه سابر وسایل دیگر در دورهای از اعمال اخیره اسید کربنیک و ... متشابه دول
زیاد گردد از طرز استعمال اسید کربنیک بطوریکه باعث مسمومیت نشود زیرا که زیادی آن اثرات
در رخانه سلسلۀ ... بهتر تا من بواسطۀ نقص طبیعی در صرع میگردد ؛
استعمالات علاجیه — اسید کربنیک محلول در آب بر فرق ای خون مسهل است ازانجهت که
بسهو کردن آن در رفع عطش دیگر آنکه در امراض حمیه زیرا که بجهت تسکین عطش استعمال کرده فایده از
دا تا باید در حالیکه حالت کثیر سهل ... و دیگر حالت گلوی است یا آنکه عصب قلب یا بالی حرکت نیز
نمی استعمالی آثار ... ضد اسهال نیز غلب ... در رفع عوارض و عدم ... منقلبه ای آنست
تنفسه بعد سبحی میرسانند او از منفعتهای آن من جمله خطر است ... در تمایل آن استیراق میکرد
و بعد از حلول غذاهای زیاد و اسراط ... کلیه و سیلان ... میشود و نیز ... تمام اقسام نزول شبانه
فقط علاج نزلۀ مزمنه ... بواسطۀ علاج حسی استعمال نموده منفعت یافته اند ؛
و از تجربه معلوم شده است که اثر آبهای معدنیه حالی و رقیق ... که جهت خشم ... درد و سیلان
در ... دارای اسید کربنیک اند ... در صورتیکه اسید کربنیک آزاد دارند آبهای ...
اطفال ... بهتر تسکین آبهای سوزان ... اسید کربنیک دارای اثر بسیار ... است
در علاج نزلهای مزمنه ... مخصوصاً تقلص ... ابوال بواسطه اشتداق ... آب ...
دارای اسید کربنیک است در علاج ... ورم ... تجویز نموده اند ... اسید ... است ...
... در علاج ... و جمع ... مخصوصاً در امراض ... عصبی ...
... در ... و در ... اعضای ... حمول ... آنها ؛

استعمال نماید — ... اسید کربنیک ... از قبیل ... تصدیق ... میتواند
دارای اسید کربنیک ... (...) ... (...) ... معروف اند ... استعمال نمود

فصل ششم

در بیان الکل و مشتقات آنها — الکلات مشتقات آنها در بدن ... نوع ...
حصول ... و حالات ... تمام ... را در ... بحث ذکر میداریم ... تمام این مواد
... که ... از آنها ... که ... است ... ترکیب ... که ... میگردد
بواسطۀ ... مواد ... مواد ... گردد ... مخصوص ... بوطاکس ...
مخصوص ... (...) ... (سیلاتی و کلطرین) ... است که ... کند ...
... و ... هم ... بواسطه ... و ... است
... در ... ترکیب ... از ... بواسطه ... قسم ... رو ...
آنها مثل ... و کلوفورم ... که ... است ... آنها که ...
... الکل مقدار ... الکل ...
و ... و ... ترکیبات ... بواسطۀ ... که ... ذکر ...
فقرۀ اولی الکل متعادی — الکل مطلق ... الکل ... (...)
... یا الکل ... ۸ ۷ درجه ...
آمده با سهولت ... آب ... است ...
الکل ... است ... و ... آنها ؛

احمال

اعمال فیزیولوژیه — الکل ... از راه ... بعد از ... غشیه مخاطیه ... جذب میشود
... الکل ... میشود ... را ... حل ... در خون
... الکل ... از راه ... الکل ... از ...
... خارج گردد ... ۲ ساعت ۱۶/۱۰۰ الکل ...
... خارج شده ... الکل ... اسید ... میشود و عضو که ابتدا
... الکل ... بعد از استعمال الکل ...
از ... دارای الکل ... و ... از ...
... مقدار ... مثلاً ... از ... و ...
... الکل ... حرارت ...
... مثلاً در طهران ... در ایران ...
... الکل ... زیرا که ... الکل ... رفع میگردد ؛
... الکل ... الکل ... عبارتست از ...
(۱) الکل دارای ... است که ... حرارت ...
(۲) ... آب ... الکل ... میتواند
(۳) الکل ... (۴) ...
(۴) ... (۵) ... دارد و ... عمده
... الکل ... که ... ذکر میدهیم ؛

مسمومیت حادّ الکلی (مستی) — در اشخاص عادی که شرب الکل نمیکنند شرب آن ابتداءً
باعث ظهور آثار موضعیه میگردد — مقادیر قلیله آن (۵ تا ۱۰ الکوول) از الکل ۲۰ تا ۵۰ در
صد در جدار حلق و بلع باعث احساس حرارت و سوزش درد [illegible] در معده موجب ترشح زیادتی
ترشح عصیر معدی بسیار زیاد میشود و بعد تمام مواد محرکه الکل در امعا جذب شده شدت اثرش زیادتر است
بعد از این تحریک اشتها تحریک شده و هضم غذا سهلتر گردد خصوصاً که هم ترشحات که از الکل سهولت
قدری شیرین — و لامسه معدی نیز حرکات [illegible] فراهم شود — مقادیر کثیره الکل بعکس باعث
اختلال هضم گردد که ابتدا در مراره [illegible] را اعتقاد نماینده بعد از ازدیاد تا ترشح [illegible]
[illegible] سعده به خون رسیده و حرکت [illegible] آن [illegible] — استعمال [illegible]
مقادیر کثیره الکل سبب [illegible] هضم [illegible] اشتها [illegible] شرب الکل [illegible]
[illegible] (الکلیه [illegible]) ابتدا باعث احساس بسیار موجع [illegible]
هضم و [illegible] کرده و نیز سبب [illegible] طبیعی [illegible] و اسهال و خروج مواد [illegible]
[illegible] و این آفات [illegible] ممکن است [illegible] سکون [illegible] گردد ÷
آثار عمومیت مسمومیت حادّة الکل — و از روی مشاهدات کثیره است [illegible]
مربوط [illegible] و نوع مشروبی است که استعمال میکنند — الکل [illegible]
[illegible] خواه [illegible] باعث [illegible] حرکت [illegible]
حصول حالت خوشی و [illegible] گردد و کثرت قوای [illegible] و [illegible] گردد [illegible]
سریع الزوال [illegible] صورت [illegible] چشمها [illegible]

و جلد مخصوصاً جلد [illegible] نبض قوی و سریع [illegible] حرکات و باغی و [illegible] ادراک [illegible]
[illegible] و خیالات و [illegible] از حد [illegible] و ذهن [illegible]
طبیعی [illegible] اما اگر [illegible] شرب الکل مقصود و مستدام شود [illegible] علامات تحریک کم کم ضعیف
شده [illegible] ضعف و [illegible] از [illegible] گردد [illegible] مضطرب و حرکات [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] و تهوع و قی [illegible]
و بعد از بیداری سر سنگین [illegible] و عطش [illegible] و تهوع و قی [illegible]
[illegible] و اختلال [illegible] به [illegible] بیهوش [illegible]
[illegible] ÷
اما در باب اثر الکل — در [illegible] که مقادیر قلیله آن باعث [illegible]
احراج [illegible]
[illegible] اثر آن [illegible]
[illegible] مقادیر [illegible] استعمال نموده و اخراج [illegible]
[illegible] مواد [illegible] الکل [illegible]
[illegible] ÷
[illegible] الکل موجب [illegible] حرارت [illegible]
موجب [illegible] حرارت [illegible]
تحقیق [illegible] — مقادیر قلیله الکل [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] درجه حرارت [illegible] آن [illegible] کثرت [illegible] مشروب دارد
اما جهت نزول حرارت حرارت [illegible] استعمال [illegible] مقادیر [illegible] لازم است
در حالت بسیار شدید مسمومیت الکل دیده شده است که حرارت ۲ تا ۵ درجه نازل گردد
مسمومیت مزمنه الکل — [illegible] مقادیر [illegible] الکل [illegible]
[illegible] آفات و عوارض [illegible] ظاهر گردد و آثار [illegible]
مختلف است [illegible] آفات خطیره ظاهر شود که معلوم است که مسمومیت مزمنه
الکل [illegible] در ابتدا [illegible] اشتها و اختلالات هضمیه [illegible]
حاصل [illegible] (به واسطه [illegible] طبیعیه [illegible]) [illegible]
[illegible] به واسطه [illegible] جلد [illegible] رنگ [illegible]
در تحت جلد و در [illegible] چشمها [illegible]
جلدی [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] عارض گردد [illegible]
[illegible] سریع الزوال [illegible] استعمال مقادیر [illegible] الکل [illegible] استعمال
الکل باعث [illegible] مرض [illegible] ضعف [illegible] موجب بروز
خون [illegible] مالیخولیا [illegible] و شروع [illegible]
[illegible] احساسات [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] و اصوات مختلفه شنیده [illegible]

[illegible] و آثار [illegible]
[illegible] و مرگ در حالت [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible] و ورم [illegible] دماغ و [illegible] ÷
علاج مستی — در حالت خفیفه [illegible]
[illegible] رفع [illegible]
و جهت رفع تهوع و قی [illegible] ÷
در علاج [illegible] عوارض [illegible] باید [illegible]
[illegible] علامات [illegible] اول [illegible] که قی عارض گردد [illegible]
[illegible] حال [illegible] جهت حصول [illegible] تحت جلدی [illegible]
[illegible] — اگر تنفس منقطع [illegible] آب سرد
[illegible] روی سینه [illegible] تنفس مصنوعی [illegible]
[illegible] فصد [illegible]
قلب [illegible] باشد [illegible]
در [illegible] ÷
در بیان مشروبات الکلیه — مشروبات الکلیه که در ممالک خارجه در حالت
صحت استعمال مینمایند عبارت است از انواع مختلفه شراب و فقاع و عرق و غیره

(شربتهای الکلی و مشتق آنها) حرمت استعمال آن در دیانت اسلام مانع از این است که در حین صحبت الکل
بپرهیزد (مگر اینکه بیان و در بعضی حالات اقوام) اما باید دانست که بنابر اهمیت الکل در شربات الکلیه
مانند مواد مغذیه یا مستهلک شربات تقلیلیه استعمال میشوند عبارتست از سطور ذیل
مواد مغذیه دو نوع اند — اول مواد دیگر غیر لازمه ترکیب بدن که از آنها بدست
می آید (عبارتست از مواد البیضی و روغن و املاح و آب) ثانیا مواد دیگر فقط احتراق [illegible]
و کشیدن مواد نوع اول [illegible] که احتراق لطیفی میکند باعث حرارت بدن میشوند [illegible] آن
مواد در بدن زیادتر گردد [illegible] و الکل [illegible] از این قبیل است [illegible] جهت آن
الکل اگر چه افراط [illegible] صرف شود باعث ترشح و مسمومات میگردد [illegible] در حال خارج [illegible]
[illegible] جهت الکل استعمال میتوان [illegible] حصول [illegible] معده [illegible] در [illegible]
افراط در شرب [illegible] نتیجه [illegible] رسید

شراب — [illegible] شراب [illegible] الکل [illegible] در آن [illegible]
[illegible] شراب [illegible] زیادتر [illegible]
کثرت اخراج بول شوند — شرابهای [illegible] زیاد [illegible] مانند شامپانی [illegible]
جامع خواص [illegible] و [illegible] هستند

ترکیبات [illegible] در شراب و [illegible] (تانیک [illegible])
در [illegible] شراب [illegible] نیستند

استعمالات علاجیه — شراب [illegible] در مواقع ذیل [illegible] داشته اند

[illegible]

اولا جزء لازم [illegible] معروف است و [illegible] حفظ در کل [illegible] از [illegible]
[illegible] و تقلیل [illegible] امراض حاده صعبه [illegible] مثل [illegible]
شرابهای قوی از قبیل شراب [illegible] و شرابهای خوب [illegible] را
(بر [illegible] از شهرهای [illegible] است که شراب [illegible]) و در این [illegible]
کهنه [illegible] و [illegible] در [illegible] داشت — و نیز جهت تحریک [illegible]
[illegible] قوت ضربات قلبیه [illegible]
[illegible] صغیر و [illegible] ضربان قلب [illegible]
[illegible] رنگ صورت [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible] نوع شراب [illegible] الکل [illegible]
[illegible] سال [illegible] (از قرن [illegible]) [illegible] در علاج امراض حاده [illegible]
[illegible] داشته اند [illegible] ذکر کردیم [illegible] در [illegible]
[illegible] است [illegible]
بهتر [illegible] امراض [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] اما استعمالش در امراض [illegible]
[illegible] ممنوع است
از جمله مواقع استعمال [illegible] شراب [illegible] است [illegible]

[illegible] دماغ [illegible] و نیز [illegible] از [illegible]
[illegible] (دفعه [illegible]) [illegible] دفعه)
فلسفه شربت شراب — [illegible] نوع شراب و عادت [illegible]
[illegible] شراب [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] مفید [illegible]

(۲) عرق (در [illegible] از این مشروب [illegible] مستعمل [illegible]
عرق [illegible] از [illegible] اروپایی است) [illegible]
[illegible] الکل [illegible] نوع
[illegible]
[illegible] قسم عرق [illegible]
از عرق [illegible] و عرق [illegible] و عرق [illegible] (و [illegible])
کنیاک را از ثقل انگور و رم را از نیشکر (منسوب [illegible])
[illegible] و اداک [illegible] که [illegible]
[illegible] الکل [illegible] تقویت [illegible]
[illegible] شربت [illegible] از
[illegible] ظهور
[illegible]

مشروط [illegible] داشت — اما [illegible] عرق [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] عرق خالص [illegible]
[illegible] است
(۳) آب جو یا فقاع — [illegible] جو [illegible] الفقاع [illegible] میسازند [illegible]
[illegible] صرف میشود [illegible] آبجو است
(۴) کوملس و کافاد — اول شیر مادیان است [illegible]
[illegible] در [illegible] بهتر [illegible] خوراک [illegible]
[illegible] از [illegible]
فقره ثانیه در کلوروفرم (Chloroforme) کلروفرم یا [illegible]
[illegible] درجه [illegible] مخلوط [illegible]
قرار [illegible] استعمال [illegible] کلروفرم خالص [illegible]
[illegible] الوان [illegible]
[illegible]
علاوه بر این جهت [illegible] کلروفرم [illegible]
باید از [illegible] در شیشه [illegible] یا سیاه محفوظ [illegible]
اعمال فیزیولوژیک — [illegible] کلروفرم [illegible]
[illegible] جسم [illegible] سرعت [illegible]

و خارج میشود و در بیهوشی مختلفه الدفعه بر از این حالی میشود بر حسب تغییر درجه حرارت و فشار جوی
مختلف میشود اگر درجه حرارت مرتفع و فشار جو زیاد باشد سریع تر جذب میگردد ؛
کلوروفرم مانند تمام مواد آلیه از جلد سالم جذب نشده و مواد آلیه بصورت محلولات مائیه
بواسطه جلد مجروح جذب نمیشود چون در کلوروفرم حل شده جذب تام نمیشوند مثلاً اطفالی سوختن از
کلوروفرم تحت جلد [illegible] نمایند بعد از [illegible] سبب تشنج [illegible] کرده در کلوروفرم در تمام انسجه
[illegible] بسیار و بیهوشی مجروح [illegible] کرده شد ؛
حیوان کلوروفرم در [illegible] عمل اصلی آن مخصوص در [illegible] سلولهای عصبانیه حالی کرده [illegible]
کلوروفرم مانند [illegible] حالی [illegible] مقسم میشود که مکان [illegible] نسبت [illegible] فجت [illegible]
انتهای [illegible] مختلف میشود اطفال [illegible] جنبه اشتشاق [illegible] حصول [illegible] ظاهر [illegible] است و در
انتهای [illegible] تمام [illegible] احساس [illegible] و [illegible]
و [illegible] تحریک [illegible] بسیار زیاد [illegible] اطفال [illegible] تحریک [illegible] اطفال [illegible]
در ابتدای استعمال کلوروفرم [illegible] بیهوشی [illegible] احساس [illegible] میشود [illegible] تمام [illegible] منتشر میگردد
و بعد از آن احساس [illegible] و [illegible] و [illegible] در اعضای [illegible] اشتشاق و [illegible]
[illegible] مثل اینکه بخواب [illegible] بعد از آن خیالات [illegible] و در [illegible] چشم و
گوش [illegible] میشود [illegible] و [illegible] خطاب [illegible] آنها [illegible] بعد از آن
[illegible] که [illegible] اشخاص [illegible] متفاوت است [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] التماس میکنند [illegible] صورت [illegible] و [illegible] و [illegible] تنفس و
تنفس

تنفس [illegible] میشود و [illegible] عارض [illegible] خروش در [illegible] از بیهوشی [illegible] میشوند
و [illegible] بیهوشی [illegible] عضلات [illegible] و اعضای تنفس [illegible] قسم گرفته
و حرکت [illegible] منقاد است و [illegible] نطق [illegible] و [illegible] جمله [illegible]
[illegible] محسوس [illegible] تنفس آرام [illegible] ضعیف و نفس [illegible] اغلب [illegible]
[illegible] است [illegible] از [illegible] حال [illegible] تا [illegible]
بیهوشی [illegible] اما اگر استشاق کلوروفرم [illegible] اعضای [illegible]
[illegible] از [illegible] انقطاع [illegible] دیگر [illegible] و [illegible]
[illegible] تنفس و [illegible] علامات [illegible] و [illegible] حیات [illegible]
[illegible] اگر استشاق کلوروفرم [illegible] ضعیف [illegible]
نبض [illegible] غیر منتظم [illegible] تنفس [illegible] و علامات [illegible] کلوروفرم [illegible]
[illegible] از [illegible] که [illegible] بالجمله [illegible] در
کلوروفرم [illegible] است [illegible] بواسطه [illegible] عضلات
[illegible] تنفس [illegible] از [illegible] تنفس [illegible] تنفس [illegible]
ظاهر [illegible] و [illegible] تنفس [illegible] بواسطه
[illegible] تنفس [illegible] منقطع [illegible] است
[illegible] مهلک کلوروفرم بسیار متفاوت است [illegible] که [illegible]
آن [illegible] است [illegible] استعمال [illegible] توانسته

[illegible] اشتشاقات [illegible] از آنکه [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] عوارض [illegible] ([illegible]) [illegible]
[illegible] تنفس مصنوعی [illegible] استعمال [illegible] ؛
استعمالات علاجیه — کلوروفرم را در طب بطور استشاق یا در روی جلد [illegible]
و نیز استشاق [illegible] اعمال جراحی [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] تنفس و ضیق النفس [illegible] ضیق النفس [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] مریض [illegible] استعمال [illegible]
کلوروفرم [illegible] بیهوشی [illegible] جراحی [illegible] میشود [illegible]
[illegible] مریض [illegible]
[illegible] اجرای [illegible] بیهوشی [illegible] اجرای [illegible]
در مریض [illegible] اطفال [illegible] مفید است
[illegible] بیهوشی [illegible] و اجرای [illegible] بیهوشی [illegible]
و در [illegible] معلوم شده است که در [illegible] که در [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] و [illegible] شده است [illegible] کلوروفرم استعمال
[illegible] کلوروفرم استعمال [illegible] ؛
موانع [illegible] کلوروفرم [illegible] اولاً در اطفال [illegible]

و در [illegible] ممنوع است زیرا که در اطفال [illegible] استشاق [illegible] بیهوشی [illegible]
[illegible] آلات [illegible] بیهوشی [illegible] ثانیاً کلوروفرم
در اشخاص [illegible] و [illegible]
[illegible] اشخاص [illegible] و [illegible]
استعمال نکنند — یکی از موانع [illegible] کلوروفرم در امراض [illegible] قلب و [illegible]
جهاز تنفس است که [illegible] بعضی از [illegible] و [illegible]
[illegible] کلوروفرم است ؛
جهت بیهوشی [illegible] کلوروفرم [illegible] شرایط است [illegible] و نیز [illegible]
[illegible] اجرای آن [illegible] اولاً کلوروفرم معمول [illegible] باشد
[illegible] و [illegible] تنفس [illegible] مریض [illegible] در
[illegible] کلوروفرم [illegible] علامات [illegible]
[illegible] ([illegible])
[illegible] بهترین و ساده ترین آلات [illegible] برای استعمال کلوروفرم
بطور استشاق [illegible] است که [illegible] کلوروفرم
[illegible] کلوروفرم [illegible]
کلوروفرم استشاق [illegible] — در بعضی حالات [illegible] استشاق [illegible]
[illegible] — کلوروفرم در خارج [illegible]

یا بصورت ضماد ... آن ... بواسطه اوجاع مثلاً در اوجاع عصبانیه
خفیفه و در اعصاب سطحیه ... و امثال آنها نیز مستعمل است — چون
بکلرفرم در اوجاع دندان یا در کرم خوردگی که آن در گوشت یا در مغز دندان رسانند
اوجاع را بفوریت ساکت نمود و در حلال ... بجهت ... اسانس ...
... است و جهت ... یا ... جزء آن ... جسم ...
... — از ... اگر ... استعمال ... دفعه ... تا ... قطره ...
دارد و این تدبیر مخصوصاً بجهت رفع قی زنان حامله مفید است ؛

فقرهٔ ثالثه — کلورال ایدراتا (... [illegible] ...) کلرال عبارت
از (الدئید الطبیعیة ...) کلره ... الدئید ... [illegible] ...
مایع است بی رنگ با بوئی نافذ و در بدن بکلرفرم و اسید فورمیک تجزیه گردد ؛
... کلرال ایدراته نیز ... است کلرال ایدراته بصورت ... کلرال از
... کلرال با آب ترکیب شود ... متبلور ... است ...
نافذ و ... طعم ... و ... در آب ...

اعمال فیزیولوژیه آن — کلرال ایدراته که ... [illegible] ...
... طبیعیه ... در مواقع ... مستعمل است ... بکلرفرم
در آن مواقع ... جسم ... و موافق عقیده
لیبریش ... جسم در جوف ... بکلرفرم و اسید فورمیک تجزیه می شود — جسم اول ...

در ... دماغی ... در ... [illegible] ...
اثر کلی کلورال — ... است ... اثر در اطفال ... ضعیف و ... است
و باید در ... مقادیر ... تجویز نمود ... مقادیر ...

	مقدار منوّم	مقدار مهلک
در اطفال	نیم تا ۵ نخود	ده تا نیم ... نخود
در جوانان	ده تا بیست نخود	یک تا ... مثقال
در ...	یک مثقال و نیم	... مثقال

بعد از آن ... در ... ضعیف ... و غیر ... بصورت ... تا ده نخود
... تا ... نخود از ... بعد از ... تا ... دقیقه ...
... که تا ... ساعت ... و ... بعد ...
... ساعت ... و بعد از ... صداع ... و ... است ...
... اثر ... بعد از ... نوم ... است ...
... بواسطه استعمال ... حرارت ... ساعت ...
... نوم ... است و اگر ... استعمال شود ...
... و ... از ... و کار ... است ؛
... کلرال ایدراته ... موجب ... است ...
در ... کلرال ایدراته ... بجهت ... و بنا بر این باید ...

... است — ... اثر آن کمتر ... بسهولت ... ؛
استعمالات علاجیه — کلرال بهترین وسائط منومه است و خاصیت منومیه آن ...
... آن است ولی ... کلرال ...
جهت ... عبارت است از ... است — در ... نوم ...
... است و ... از ... خواب ... است ...
... کرده ...
... و ... بیوس ... دیگر ... آن است که ... هیچ ...
... مرضی در این ... و ... پتاسیوم ... اعتبار است ...
... اطفال ... کلرال منوم ... بالاخره در ... استعمال
آن ممنوع است و حال آنکه کلرال ... متعدد است و ... کلرال
تفوق دیگری دارد و آن این است که ... منوم اند ... ؛
کلرال ... از ... خواب ... اعصاب ...
... خواب ... است ... کلرال ... اوجاع
... کلرال ... خواب ... اوجاع
باید استعمال کرد و ... کلرال مفید نیست ... بجهت حصول
این مقصود باید آن را ... استعمال کرد (دفعةً ... تا ... نخود) ...

... — ... و ... استعمال ... از ... و ...
ممنوع داشت — اما اگر قوه عملیه قلب ضعیف شده باید در استعمال کلرال محتاط بود (... از
استعمال کلرال ... (... تا ... نخود) خواب ... حاصل گردد) — ... در آفات ...
... ضیق النفس عصبانی و در ... کلرال
... اوجاع عصبانیه کلرال ... کلرال در ...
... ممنوع است که در ... استعمال کرد و نیز ...
... که ... یا ... ممنوع است ؛

شربت کلرال — ... شربت ... ده تا ... نخود است که در ده مثقال شربت ...
شربت ... استعمال آن ... حقنه ... است ؛

فقرهٔ رابعه — ... (... [illegible] ...) ...
... و اسید ... گردد ... شفاف با بوئی نافذ و در
۳۵ درجه ... حرارت ... تبخیر گردد و اثر ... بسیار شبیه
بکلرفرم است زیرا که مانند کلرفرم ... ... حصول ...
گرد و ... بیهوشی عارض شود ... از ... بسیار کمتر از
بیهوشی با کلرفرم است و ... در ... باعث ...
گردد ... ؛

استعمالات علاجیه — ... کلرفرم ... استعمال ... جهت بیهوشی ...

[illegible] که دوافرم فایده آن است که در صورتیکه مقصود حصول تحریک موضعی باشد - چون اطر در روی جلد زیاد شود
تجزیه شده باعث رطوبت جلد و انساج تحت آن گردد و گاهی در صورتیکه ابدا و آلات [illegible]
اثر الکل زیاد بشود بسیار صغیره و در روی جلد در بال [illegible] رطوبت و حقیقت بسیار جزئی است
که در جه ثانیه مرآن تمتع از جلد شده جهته اجرای تنفس حال صغیره در تکلم احسن نمود .
اطر الدید [illegible] در علاج [illegible] بکار میبرند بسبب آنکه تحریک و ترشح و موت ظاهری و امثال اینها
استعمال مینمایند - ثانیا در اوجاع عصبانیه مختلفه و در آفات تشنجیه مثلا آن در [illegible]
سریع الزوال زند - ثالثا جهت رفع اوجاع معده و قی آن و در قی های شدیده مستعمل با حقنه
رحم - رابعا در حصاة مراره و مجاری صفرا الطرز یقین [illegible] و در قسم تخمی میکنند .
قلت شربت و ترکیبات - (۱) اطر خالص - از ده قطره تا ۵۰ قطره (دفعه
یکدفعه تا ۵ بخور دو شبانه روزی یک تا ۲ مثقال) در یکمرتبه شربت قند یا روی یک قطعه قند زده بخورند
و جهت امالت ۵ تا ۱۰ گرم و بجهت تزریق تحت الجلد ۵ تا ۱۰ قطره آن مستعمل است (۲) اطر الکحول
(الکل اطری هفمن) (Hoffmann [illegible]) مخلوط است از سه جزو الکل خالص و یک جزو
اطر [illegible] (۳) الکل آکامی در حالات غش و اوجاع معده و در علاج تشنجیه مانند اطر مستعمل است .
ششم کلدین - یک جزء [illegible] است که در سه جزء اطر و سه جزء الکل بسیار [illegible]
حل شده است - کلدین مایع است غلیظ و لزج که از [illegible] در روی جلد مالیده شود باعث احساس
حرارت شود و در جای [illegible] شبیه به حباب میماند [illegible] حباب است و فشار [illegible]
بروی جلد [illegible] منقبض کرده و [illegible] میدارد و بالاخره

نقل

[illegible] دو یا قطاع گردد - کلدین را مانند لصوقات اغلب جهت نگاهداشتن یا اجزای جراحات
بندی بکار میبرند و نیز جهت درد و فشار در ورم ظاهره (حمره و جراحات [illegible] خفیفه و [illegible]
ورم پستان و غیرها) مستعمل است بجهت آنکه از بهم کشیدن و انقباض مرجع آن جراحت از جوانب آن [illegible]
کوچک محفوظ میدارند (یک جزء روغن و ۲۹ جزء کلدیون) آنوقت از کلدیون الاستیک
نامند - کلدیون ۵ ادویه دیگر نیز جهت سهولت ارسال آن ادویه ممزوج نموده از مستعمل تریاق
این ترکیبات کلدیون زرد [illegible] که بجای شمع آن استعمال میشود .
کلدیون دیگری است موسوم بکلدیون کرنیف (داکال) یک جزء دارا [illegible] در ۸ جزء کلدیون الاستیک
که جهته کندیل و طومر ها و نقوطل صغیره دار بسیار خوب است و رفته تخمیر از آنجا دارای [illegible]
ریشه حاصل میشود که بعد از چند روز بخودی خود یا قطاع گردد و در موضع آن دارای [illegible] باشد .
فقره پنجم حیوانیه قرم (طرز ید ورم قرمز ۳ ۲ ۱) جسمی است متبلور و دو منشور شکل
بوی بسیار تند و تیز و دوام و بو آن را احتواء بواسطه چند نقش غلط کم نمود - یدوفرم تمام [illegible]
ولیکن [illegible] است و در جات حجمی [illegible] و لحمول الکل و اطر آن خوش طعم و شیرین [illegible]
طعم آن مثل کلوروفرم خوب نیست - در حرارت معتدله کم کم تبخیر شود و در صورتیکه [illegible]
حرارت خوب شده جزئی از آن مصرف تجزیه در جزء دیگر آن به بخار ید رسیده اجزاء آن
بنفش خوش رنگ آزاد تجزیه شود باید تا [illegible] شده و اجزاء یدوفرم را اسیدان [illegible]
شود و بعد بخار آن آزاد در ترکیبات [illegible] حلق و حنجره و [illegible] مستعمل میدارند - یدوفرم
تقریبا در آب غیر محلول است زیرا که هر جزء آن [illegible] در آن [illegible] تر از آنکه بخورد نیز در آن [illegible]

ثقالیات [illegible] غیر محلول است و در ۲ جزء الکل مطلق حل شود و در روغنیات نیز محلول است
(یک در ۳۰) در کلوروفرم یک در ۱۵ و اطر یک در ۷ و ماهی قسم است در روغن و در آب [illegible]
[illegible] یک در ۳ حل شود و یدوفرم جسمی از [illegible] استعمال نماید باعث [illegible] و منع و تحاشی گردد
داخل آن [illegible] بواسطه او حل شود که از یدوفرم در خارج جاری شده و در بعضی حالت آن در سیاه [illegible]
اثر نموده استعمال آنها [illegible] قطع میکنند - مقدار آن (۵ تا ۱۰ گرم) باعث حصول [illegible]
و کلیتین شده و [illegible] است که [illegible] حدات [illegible] و نزول [illegible] در حرارت است [illegible]
یدوفرم [illegible] است پس از شرب آن ید در بول و در [illegible] شود و در [illegible]
و [illegible] نیز و [illegible] بول اطفال شیرخوار خارج شود و [illegible] استعمال خارجی از جسم [illegible]
استعمال آن [illegible] کم است و آثار از [illegible] در کوشش [illegible] و سرطان [illegible] شده .
[illegible] از آنها مستعمل داشته اند [illegible] اثر در آن بظهور رسیده و از [illegible]
[illegible] شبانه روزی تا چهار بخور [illegible] و در جراحات [illegible] حصول [illegible] والتیام
و رفع تعفن کرده و جهت التیام جراحات [illegible] خارجه بهتر و در [illegible]
[illegible] و رفع عفونت است و [illegible] یدوفرم در جراحات [illegible] عفونه جزء اعظم است
و در [illegible] استعمال مینمایند [illegible] الکل [illegible] ازان [illegible]
در تمام قروحات از [illegible] عارض شده [illegible] خصوصا در [illegible]
[illegible] و در [illegible] شده است - از یدوفرم با کلیسرین محلولی [illegible]
[illegible] استعمال باید [illegible] اجزاء الکل [illegible] یدوفرم [illegible] مثقال و کلیسرین [illegible]

[illegible] و آب مقطره و در مجاری بول [illegible] تانیه - از یدوفرم [illegible] جهة
استعمال در مجاری بول مستقیم [illegible] میسازند - روغن یدوفرم (یک در ۵ در زیتون) [illegible]
نقطه و قروح قرنیه و ورم [illegible] قرنیه و امثال آن مستعمل است و در [illegible] آن را [illegible]
فقره سادسه در [illegible] - [illegible] و اطر [illegible] قطره [illegible]
آن [illegible] (‏[illegible]) مایعی است [illegible] و چون [illegible]
سبز زرد و رنگ [illegible] بسیار [illegible] است و دارای خواص [illegible] است .
آثار عمده آن - در [illegible] ظاهر گرد و [illegible] تا ۵ قطره از آن [illegible]
[illegible] تا کمتر از ده دقیقه صورت [illegible] شده و این حمرت صورت تا [illegible] زایل گردد
و [illegible] بواسطه اتساع عروق جلد [illegible] حاصل گردد و [illegible] عروق [illegible] باطنه نیز [illegible] عروق
[illegible] نیز [illegible] گردد و [illegible] عروق [illegible] از اتساع عارض شود و در [illegible]
[illegible] و حرارت شدیدی در صورت [illegible] بواسطه این اتساع [illegible] خون [illegible] میشود
و [illegible] قلب [illegible] گردد [illegible] قلبیه [illegible] عارض [illegible]
[illegible] تسمع شود و [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] موت دست دهد .
استعمالات علاجیه - [illegible] و [illegible] از روی خواص [illegible] آن [illegible]
خطره [illegible] بتشنج عروق و [illegible] به تشنج عروق دماغ میدادند استعمال مینمایند
مثلا در قسمی از صداع که با [illegible] رنگ صورت [illegible] است و نیز در حملات [illegible]

اذا شروع میشود و در صورتیکه مصروع در ابتدای نوبه به یک رنگ شود لبها مایل به زردی و بالعکس در صورتیکه صورت
قرمز رنگ یا کبود و سیانوزی باشد از آن حساب بعد زیر نیترات دامیل و مانند آن ترکیبات اخرج
جلدی را زیر جلد فرم نیز استعمال کرده اند ؛
فقرهٔ هفتم در الدهئید و پارالدهئید — الدهئید الکلیه مقداری از مهمترین آن اتیلیده
([illegible]) از محصول اکسیداسیون الکل و اطرحم است و پارالدهئید پولی الدهئید
دمی سطلیک نیز نامیده اند و اثر عمده بر جسم باعث مستی و تحریک میشود و سبب خواب شده و در این
ایام پارالدهئید را جهة حصول نوم نیم تا یک مثقال در روح تنوک یا در شربت میدهند ؛
فقرهٔ هشتم سولفور دوکربن — سولفور دوکربن جسمی است بسیار ... که در ... و نوکر در
حرارت بسیار ... ([illegible]) و ... رنگ ... بوی کره
... بسیار شدید ... اشتعال پذیر و ... محلول در آب و محلول در الکل و اطر و دهنیات و
عطریات — ... که ... و ... و کافور و ... و
دیگر ... ([illegible]) ... و ... در ... و از فارج جهة
... استعمال مینمایند ؛
تبصره — نفت ... از چند ... و نفطها ... در این ایام
در آن ... از جمله الکلهاییه و ... مواد ... زیر ... که از فارج ...

فصل هفتم

در بیان ترکیبات سیانوژنی — سیانوژنی ترکیبی است از عنصر کربن و آزت

(...)

([illegible]) اغلب ترکیبات سیانوژنی سموم قویه اند و سیانورهای
فلزی (از قبیل سیانور دو پطاسیوم و سیانور دو آمونیوم فره زنگ و مرکور و ... آنها) مانند اثر
اسید سیانیدریک عمل میکنند و از این سلسله اجسام فقط اسید سیانیدریک است ... بلا حظه اثرات
... قابل ملاحظه و مفید است ؛
فقرهٔ اول اسید سیانیدریک ([illegible]) که بالخصوص از ترکیب سیانور فلزی
بمجاورت ... از اسید قویه حاصل گردد و نیز در صورتیکه او ... تقطیر ...
و تفاحی مخصوصاً بادام تلخ و ... با آب ... و در عوض حرارت متوسطه در آن
امیگدالین ... جسم متبلور ... معمولات نباتیه موجود ... و ...
آب بواسطه ... امولسین (...) با امیگدالین وجود دارد ... مواد ... اثر
میکند) با اسید سیانیدریک ... و روغن فرار بادام تلخ تجزیه کرده ... اسید سیانیدریک
... جسم در حرارت ... و ... آن مهلک اند ؛
اعمال فیزیولوژیه آن — اسید سیانیدریک سمی است بسیار قوی با کمال سرعت در بدن نفوذ
کرده و آثار سمیه مهلکه آن ظاهر گردد مگر پس از آنکه در دوران دم داخل شود و با عضاء ... برسد و اثر سمیه آن مخصوصاً مربوط به ... عصبانی است ... که ... محلول ...
آن (... درصد) ... از آن در ... و ... حاصل شود که تا ... چهار
روز ... بسیار ... جسم (...) در معده ... و
حرارت و کثرت سیلان ... گردد — چون این ... تجزیه شود بسبب ... و صداع

در حمت تنفس و بطوء ضربانات قلب گردد و بعد از شرب ... مجمع ... شدید ... و ... آن
ضعف عضلانی شدید ... صرعه و تحجب ... آن تام ... و تشنج ... و
اختلاجی ... بعد از شرب ... از ... آن (از ...) ...
حالت ... روز ... چند دقیقه ... در ... بواسطه اختناق حاصل شود ؛
استعمالات علاجیه — اسید سیانیدریک ... آن ... بواسطه خواص شدیده ... و ... و ... و ... در ... است زیرا که اشتباه ... در ... ماده ... شربت ... و ... توانند در آلمانی فقط عرق بادام تلخ ... که ... معمول است ... در ... وجود آن که ... بسیار ... است ... (سرفه‌های خشک و تشنج) — ... است در وجع معده که بسبب آن ... مطلقاً ... داشت در ... ترکیبات اسید سیانیدریک ... استعمال ... بهتر و بیشتر ... میدهند ؛
عرق بادام تلخ — ... است که ... اسید سیانیدریک ... دارای ... اسید سیانیدریک ... مثقال ... دارد — در فرانسه آب غار گیلاس نیز معمول است که عبارت از عرق ... غار گیلاس ... از ... اسید سیانیدریک است — بادام تلخ ...

و ... است (که امیگدالین ... بعد از ... استخراج
نمود چون ... تجویز شده ... عوارض مهلکه تولید شود ؛
فقرهٔ ثانیه — دهنیات جوهر تخم خردل — چند قسم اند (از قبیل دهن جوهری
الیل خردل و جوهر ... آن و غیرها) ... بواسطه آن است که ترکیبات طبیعی
آنها ... سولفور سیانیک ... است ... در ... قسمی داشته اند
... از ... مانند ... تابعی ... (...) ... از ... که ... اسید ... مخصوصاً
استعمال کنند ... بواسطه تحریک جلدی و وجع ... و نیز بواسطه ... انعکاسیه
... تنفس و درجه حرارت ... ظاهر میگردند ... عارضه ...
از ... در حقیقت ... تحریک ... در جلد و اعصاب ... سبب ...
... اختلافات ... بواسطه ... سبب تحریک ... مختلف ...
(...) ... تحریک ... قطع ... بهوت ... حرارت
... الکتریسیته ... (...) و ...
سبب ضعف ... موجب اختلاف ... عمومیه ... گردد و تحریک
ضعیف جلد ... که ... متفق ... میگردد ... بواسطه
الکتریسیته و ... و ... حاصل ... و ... در ... زیاد گردد و
در صورتیکه تحریک جلدی بسیار ... موجب ... عارض گردد ولی در ...

نانوی حلا بالله ظاهر کنند و تمام مولف با آثار سابقه اندیشی عروق جلد به سرخی شده متسع میگردد
و بلا انحلال میشوند حرکات تنفسیه بطئی و درجه حرارت درون فوراً نازل و حرارت جلد
زیاد میگردد — آثار تحریک صدری غالباً تا یک ساعت بعد از ارسال محرک نیز باقی میماند ؛
رفتار جنین جسم غیر کور و شیئم بطور تمیمائی در جلد اثر میماند (ارتفتیق تیفا ثابت محرقه
و کنکنه جسم بتعفنی بدل غیره) اما در باب سعیهای علاجی تحریکات تلقیه ابانت جوهرها
خردل باید دانست که فرقه جوهرهای خردلیه با ثنایای دارند اینکه بسیار زودتر از
درزاری سبب تحریک میشوند لیکن بسر کاه مقصود حصول تحریکات سریعه و موقتی باید خردل با
بکار داشت و در عکس این مادت اثر غیر بسرد و حتی رکه خواسته آثار تحریک مدید گردد ترکیبات
و ستورات باید معمول داشت — حال مواقع استعمال هر یک از این را مذکور میداریم
ترکیبات سرکه دارای جوهر خردل اند (مشمعهای خردل الخ) در وقتی استعمال مینمایند که مقصود تنبیه
حرکات عمیقه تنفسیه باشد که ... مثلا در غشی و حالات اختناقیه و ...
از نها و نیز جهة حصول تحریک جلدی و ... که در این صورت با ... خردل دار استعمال ...
و نیز در اوجاع رومانیسمی استعمال ضمادهای خردل اغلب مفید واقع میشود و نیز ... صدور و رد علق
و ضطرابات ... تنفس و دوران ... بواسطه ضمادهای خردل ... در طفلهای ... ضماد
خردل ... در ... استعمال میدارند
مواقع استعمال عمومی ترکیبات خردل عبارت میباشند از فقرات آتیه
در اورام عضلات ... و سوم اغشیه مصلیه (ذات الجنب و ورم ... و ورم

دهن

دهن و غیره) و در ... اجماد و مرض ... در دقیق ... تسبب ... و ... اخراج دم ... (فصد
... با شرط) بدانکه ... بار ... و ضماد و غیرها ... مسیر ... در ... ذات
... طرف ... از مفقطات ... جهة تسریع ... در ارسال میدارند ...
... (مفقطات الخ) در صورتیکه ... طبیعی ... و غیره ... در
حالات ... از ... استعمال مفقطات ...
که در ... ظاهر ... در ... استعمال مفقطات که ...
... ولی در ... علاجی
اسید ... کشف شده ... از اهمیت آن کاسته است ولی در صور قریب بزمان ...
... در ... استعمال ... و در ... آن ... ذات ... در ...
... مثلا در مرض ... در ... میدارند
... که ... میدارند و در آن ... که ... مزوقات ... اطوح
... در علاج ... مفقطات ...
مرض ... که در ... است ... در ... زیاد ... در دل اگر ...
... ارسال دارند در صورتیکه ... بواسطه ... ضعف ... بسیار ...
... استعمال مفقطات ... و نیز در وجع ... و ... اوروی
... از استعمال مفقط یا ضمادهای خردل در تحت ... و موضع ... اوجاع ارداری
با نقاص ... دو ... در ... ارسال الکتریسیته ... مفقط و

خردلیات ... در اطفال ... از استعمال ... نقطه باید احتیاط نمود و در اطفال ...
موجب ... گردد و در ... آن خوب ... گردد — در اشخاص ... و ...
... و غیرها ... مفقطات ... بعضی ... کنند ؛
در ... و ... و در ... تعفن ... و ... باید ... از مفقطات ... از
(۱) جوهر دهنی الیلی خردل و جوهر خردل سیاه — در تخم خردل که بزرگ است ...
جوهر الیل ... در صورتی ... گردد که ... خردل ...
با آب ... (... که ... مذکور ...) ... محروره ...
میگردد که ... جوهر ... در ... آلی ...
... خردل ... اثر کرده اند ... جوهر الیلیک خردل ...
مینمایند ... جوهر ... خالص از قطره ... آورد
... (...) ... خردل ... جوهر ...
اعمال ... آن — جوهر خردل را چون بروی جلد ارسال دارند ...
... نموده — ضماد خردل از
... دارد ... وضع ... که ...
حرارت موضع مرتفع شده ولی ... محسوس ... جلد ... جوهر ...
... کوچک و بزرگ بر آید ولی ... آثار ... مفقط خردل ...
... در ... جوهر خردل ...

بای

نای و حلق ... و ... شده ... ورم ... استعمال ... خردل
محرک اشتها است ... جراحات ... استعمال ... خردل
سبب ... شود — در ... از جوهر خردل ... است و ... استعمال
... که ... از ...
استعمالات علاجیه — ... در صورتیکه ... استعمال آن در
... جوهر ... است که ... استعمال نمود در آن ... است
... (امیل و غیرها) ... تحریک ...
... مقصود ... و در ... است ... بعلمه
... که ... استعمال ... است بواسطه استعمال ...
... خردل ... تحریک ... کنند — جهت استعمال خارجی خردل ... کرده ایم
از خردل ترکیبات ذیل ... ؛

اولا ضماد خردل ... آن بهتر آنست خردل ... آب ...
مخلوط سازند (...) ... و در ... آن ...
مقصود ... جلد ... ۵ دقیقه ... نگاه دارند — ... از ... ترکیب دیگری از
خردل ترکیب داده اند که ... از ترکیب ذیل
ثانیا شمع خردل در ... جلد ... از ... دقیقه در آب ... بر روی
جلد ... دقیقه ارسال میدارند — از جوهر خردل ... خردل ... اند ...

جوهر خردل است در بعضی جزء الکحل واین جسم بسیار سریع الاثر است که بمقدار که ۲۰ قطره الکل
در روی استعمال نماید گردیده ده الی ۱۵ دقیقه موضع احمرار دارد تا بیشتر خواهد شد ؛
جمیز یا شوبه زیت مثقال آن گرد خردل بمعمول است و جهه استعمال آن یک مثقال آنرا در
چند مثقال آب مینمایند و جهه اشتعال در جایی عضو و صرع و امثال آنها معمول است
الکحل خردل را استعمال میدارند ؛

جوهر خردل بو طلیک – جوهر ثبت کلکه ادبیات (...)
در این نبات دارای جوهر ادبی البدح قوی نیز است و خواص این جوهر عوض جوهر
خردل کمتر داشته اند و کلکه آریا را بواسطه وارد است تجویز مینمودند ؛
(۳) **سولفور دو دی البل** عنصر احساس است و فقط موقع استعمال او جهه تبرید
ممکن است در صورتیکه که ممکن باشد مثقال آزاد نمود اما به معمول دارند
تبصره – پیاز و ترب برنزیر دارای عنصر است و مشابه اند بعنصر قوتیه در خردل
اما بسیار ضعیف تر از آثار آن میباشند ؛
فقره ثالثه ذداریح – ذراریح یا مگس اسپانی حیوانی است از صنف کلیوپترها در بر
سبز طلائی و طول آنها تا یک سانتیمتر میرسد و ماهیت عامله آنها کانتاریدین است
(...) در جوانی این حیوانات را سحق نموده و در الکل یا اتر یا کلروفرم
نگاه داشته و هر سبز رنگ است آنچه در سایر اقسام حیوانات مختلفه گوره (...)
میلادی است در اسیا که اثر شان شبیه کانتاریدین است و از جنس قسم که یاده باشد ترشد

(در اغلب مرزام و انامل رسوم اسید الطالب و امثال آنها) نیز یافته شده و خواص تام آنها شبیه
بخواص ذراریح میباشد ؛
اعمال فیزیولوژیه آن – مقدار بسیار قلیل از کانتاریدین (یک صدم گرم) را
چون در روی جلد ارسال دارند کافی است که بعد از ربع ساعت یا بیست دقیقه سرخی
تغیرات شده و جسم نبوده مانند اثار نزشمع ذراریح حاصل شود و پنج تا ده ساعت لازم است
و الکن شمع سواد میکند و رقه نازک روغن زیتون اندوده نمایند زودتر اثر مینمایند زیرا که آن روغن
کانتاریدین را حل مینماید – حال در صورتیکه شمع ذراریح حاصل میشود در کور میدارند
در آن ساعت بعد از ارسال شمع در جلد سور حاصل میشود و حرارت شده حرارت آن زیادی میگردد
بعد از آن نقطه های صغیره بوجود میشوند که بهم پیوسته طاول بزرگی مملو از مایع الکدم حاصل میگردد
و این مایع زرد رنگ و اثر آن قلیائی و دارای کانتاریدین است بعد از آن طاول دهان آن شکافته
جلد زیر آن بسیار قرمز شده است و محصول رشح بالا حتمه تجلد و رقه نسج در آمده جلد زیر آن شروع
بعد از آن تولید کرده و اما اگر شمع کانتاریدین ها ماده مدیده بالنسبه موضع ارسال دارند در جلد رقوی قرحه
حاصل شود که در اشخاص ضعیف ممکن است صدمه دارد و ... مقدار قلیل از کانتاریدین در جوف
که از آب روانی ممزوج شده باعث تحریک بسیار شدید در مجاری هضم گردد و اگر مقدار آن
قدری زیاد باشد این آثار ... حاصل میشود ... زاق بسیار و غدد دراجیه ...
و تموج آنها شده و ... و اسهال و ... عارض گردد و از ... کانتاریدین
آثار عمومیه نیز حاصل گردد و از راه جلد کانتاریدین بواسطه ارسال مفصلات

نیز ممکن است قدری بدن جذب شود بهمین جهت باید در استعمال شمع ذراریح کمال احتیاط بعمل آورد (یک گرم مسحوق ذراریح در گوش
در نخود و سنگ و ۸ نخود در انسان موجب هلاکت گردد و اگر بجای ذراریح مسحوق کانتاریدین
استعمال شود صدیک مقدار مزبور کافی است ؛
اثر کانتاریدین در اعضای تناسلی بیشتر از سایر اعضا حاصل شده زیرا که قسمت عمده آن از طریق خارج شده
بقسمی که مدتها آلات بول بهمان آثار حاصل میشود در روی جلد ارسال میدهد و استعمال کند (
مسحوق ذراریح بطور ... باعث ... مثانه و ... گردد و ... مثانه را تحریک ... گردد و منقبض شود
در مثانه و احساس ... در ... و ... در موضع کلیه و مثانه ... و در بول ...
... گردد و اخراج آن بسیار موجع است ؛
بعد از استعمال مقدار بسیار زیاد آن در حیوانات ... اعضا ... و ... غیر متصل کلیه ... گردد
و این عقیده عمومی ... است که بواسطه استعمال ... ذراریح قوه باه را زیاد تواند نمود ولی
مجربین حقیقت این عقیده را معلوم نموده اند و در استعمال آن در ... احساس ... شود ... کار
سبب تغییرات تحریک ... میشود و ... بعد از جذب کانتاریدین حاصل شود
لکن ... کانتاریدین ... موجب ... و ... و التهاب ...
مثانه و مجاری آنها گردد و هر گاه ... نیز تا آنکه ... مرتب احتیاط است
استعمالات علاجیه – ذراریح ... بلکه بواسطه آثار تحریکیه ...
که ممکن است ... بسیار مفید در ... بصورت شمعات مختلفه در مواقع استعمال
آن در فوق مذکور ... بسیار استعمال میکردند ؛

فلز شربت و ترکیبات (۱) ذداریح مسحوق – زرد و ... اگر ... ده ... دفعه خمس گرم
یک گرم و شبانه روزی تا سه گرم میتوان ... حب یا سفوف ... افیون ...
(۲) تحفین ذداریح – یک جزء الکل مصفی ده جزء ... و زرد رنگ است ... دفعه
۳ قطره الی ده قطره تا ... شبانه روزی تا ده نخود میتوان داد در ... لا ...
مانند از خارج آنرا جهة تحریک مالیده و نیز ... آنرا در ... آنها جهة تحریک ...
میبرند ... بط ... روغنهای ... مثلا ... و امثال آن ...
استعمال مینمایند (۳) **مشمع ذداریح متداول** – ذراریح روغن زیتون یک ... موم
زرد چهار ... یک ... سیاه رنگ است این شمع ... باید آنرا با شمع ملتصق
... با استعمال در روی جلد ... جهة ... نقطه ... تا ده ساعت لازم است اگر ...
... آن تنقیح گردد ... نقطه ... روغنهای محرکه ... در عکس این حال
... نقطه ... اخراج کنند (۴) شمع ذراریح دائمی که اگرچه بمدت
مدید هم در روی جلد ... غیر از تحریک اثر دیگری از آن دیده نشود و آنرا در صورتی
بکار میبرند مقصود ... تحریک ... مرض ... در ... چشم و ... دندان
و درد جمع ... صورت و امثال آنها در خلف اذن ارسال میدارند و ترکیب آن
از قرار است ذراریح ۸ افرفیل ۱۶ ... موم زرد ... ۵ ...
... ۳۵ و ... ۲۰ ؛
(۵) ... ذراریح (... منفط) ذراریح یک ... روغن زیتون ۴ و موم ۲ ... ترکیب ...

جهت تحریک یدرت اثر کند.

(۶) مواد محرک بجای رزرزی فرقتری و رآسانم دارد (۷) کلیدیون زرازی است در کلیون ترکی — با احیاء ذیل نیز ترکیبات محرکه منفعله ترتیب میدهند الدیوت دافنه پزدام (مازریون) یا باریت دافنه لسینیوم (دافنه لارد) ثانیاً بامیوه از کادیوم کهن دالکاله (حور الکارشد) در تایه منفعله آن کاردل است ثانیاً الواح فرفیون در الدای نفرنی منفعله اندر این شرکاب یا (در ارکاسیه لارکاتیکا) افزوده شود

فصل هشتم

ترکیبات عطره — تمام از بانزل مشتق اند (ک۶ ه۶) و بانزل ما خذ اصل آن از اجسام است واین ترکیبات بانزل نوع حاصل میشوند یکی یا چند اتم از عنصر مغز دبار تا یعام یک یا چند ازاتم ایدروژن بانزل میشوند — این ترکیبات که بلند خطه شیمیائی تهدالیه اند از حیثیت خواص فیزیولوژیه وطراحی نیز زیاد با شباهت دارند در این سلسله ما عده بی زراحیه (ادای ملطر فرآر از دیتیهن لاغنس بطریطلی) و نیز عده زیادی از محصولات نباتیه و حیوانیه است که از زمنه سالفه در علاج متعمل و جزو دیگری از این ترکیبات (محصولات تقطر حوب) است که جهت ترمیمی استعمال کرده ولی تا زمان را شن باخ ترکیب طبیعی آنها مجهول بود و او در سنه ۱۲۶۵ هجری کره آزرت از قطران اخذ کرده و در سال ۱۳۰۱ از آن اسید فنیک منکشف شد — ملاحظه عمومیه فیزیولوژیه — غالب این ترکیبات عطریه مانع حدوث انقلابات

تخمیریه و تعفینیه میشود و حتی آنها را با ماده آلی مخلوط سازند مانع تخمیر و تعفن آن گردیده و اگر آن ماده در حالت تخمیر و تعفن باشد بواسطه این ترکیبات انقلابات آن از حرکت منقطع تواند نمود از قدیم الایام جهت حفظ گوشت از تجزیه آن را دود میدادند و نیز نعش اموات سلاطین چند هزار سالی باعث مواد عطره در ایران آنها از قطران منشر بوده است — دادن شرخ منفک آن کره ازرت و اول خواص ضد تخمیر و ضد عفونی است و انهایی و جهت بود آن را بکره آزرت مرسوم داشت (کره آزرت یعنی حافظ اللحم) و این خیال تکمیل خیال شده است که خواص کره ازرت بواسطه ترکیب شدن آن است با مواد البومینی در ایامی از زمان حکما در باب اسباب تخمیر و تعفن خیالات مختلفه متوجه باشد و خواص ضد تخمیری و ضد تعفینی ترکیبات عطره بواسطه مربوط تقلیل مخلوقات صغیره مهمه اند در سبب انقلابات تخمیریه و تعفینیه میدانند و خصوصاً ما سطر فر آسنون متخصص این قانون گشتند انقلابات تخمیریه حقیقی بواسطه وجود موجودات حیه ذره بینی بار آور گردد و عقیده ایشان کلیتاً آن است که انقلابات تخمیری و عفونی بواسطه طرز مخصوص وجود عده از موجودات حیه است که همیشه در مواد قابل تخمیر اثر نموده و بنا بر این تخمیر و تعفن میدهند و مهای عقیده است که میخواهند در باب امراض سمی و مسری و عفونی و مهای آنها از قبل تعمیم دهند ولی این عقیده هنوز تا حال دارست ثابت و معمولی نشده است آقا امیدوارم در رامهای سنوات استطاعت ثابت و واضح شوند و در نخبه های این تعفر ایجی و کتابت در بیان آمده است در مهای برای این عقیده شکل است در امراض مسریه و عفونیه

و نیز اکثری از بانیان امراض بواسطه نفوذ و تولید موجودات ذره بینی در بدن حاصل میشوند و اطبای حالیه مجبول برآن شدند در بدوتمیز ظفر باید طبعیت این ذرات معلوم شده و اهمیت معین شود در برای شده اندر استعمال خطه سود در باب علاج امراض منظور داشتند و در شاخ و ما قبل اسباب خطه بدست آمده است جهت ایضاح مطلب ارتو بوزاندی روشه از قوه آسان شیء آن را بسیار ماحش قطع و منع تخمیر و تعفن میشوند بتوانند مراقبی قانون اینست خواص ایست بواسطه از تجزیه عفونی و بدن را از تعفن عمومی حفظ نمائیه — اگر جراحت را قبل از وقت تجزیه عفونی دست داده باشد در این عوامل ضد عفونی غیر ممکن است لاکن جراحت عفونی در تمام بدن باعث عفونت شده و عفونت بلا بدن یا در حول آن یم در دوساعت با جراحت دست ابی حیال عوامل ضد عفونیه سوار در حال استعمال نمایند فقط ممکن است باعث حصول ماتریت حمویه گردند و حال از ان ربایط حوائی بیدا شده است که باعث علاج این تغیرات مرضیه و مهلکه گردد لکن بالاتر باید تمام آنها سوار باید اشتباه کرده بواسطه تعفن از ان احتیاس رفع و علاج تواند گردید اما ملات ترکیبات عطره انطباق بسبب شده است که این احتیاج داراى خواص ضد تخمیری و ضد عفونی بسیار و اضح است و عده از آنها موجودات ذره بینی میرند در حقیقت در ملد حفظ عمله معروف بعوامل ضد تخمیری و ضد عفونی عمده و بسیار لازم است و در این باب تجربیات متحد القول نیستند زیراکه این تجربیات بسیار دقیق و با احتمال مواظبت و دقت باید اجرا شوند یکی از تجربیات در جنبه مقاومت موجودات ذره بینی را در مایع مغذی آنها موجودات در تمام امتحانات تغییر نابذیر و با بعضی ثبت تعیین کرده (مایع مغذی عبارت است از کلو

دوجزو نبات و کمی فرطرات اسید امونیاک و نیم جزو فسفات دو پطاسیوم در صد جزو آب و نتائج حاصله در لکرده اند عبارتست از معلومات مسطوره در لوحه ذیل

باعث انقطاع تولید باکتری میشود	محلول	باعث قتل باکتری میشود	محلول
بی‌کلرور دو مرکور	یک در ۲۰۰۰۰	کلر	یک در ۲۵۰۰۰
طیمل	یک در ۲۰۰۰	ید	یک در ۵۰۰۰
نیترات دو سود	یک در ۲۰۰۰	برم	یک در ۳۴۰۰
کره ازرت عطر بقدر کاردل	یک در ۱۰۰۰	اسید سولفورو	یک در ۶۶۶
اسید سیلیسیک و الکالی‌ها	یک در ۶۶۶	اسید سالسیلیک	یک در ۳۱۲
عطر کاردی	یک در ۵۰۰	اسید بنزوئیک	یک در ۲۵۰
سالیسیلات دو سود ...	یک در ۲۵۰	طیمل و کاردل	یک در ۲۵۰
اسید فنیک و کنه که	یک در ۲۵۰	اسید سولفوریک	یک در ۱۶۰
اسید سولفوریک حرارت گرفته	یک در ۱۵۱	کره ازرت	یک در ۱۰۰
اسید بریک و بوراکس	یک در ۱۳۳	اسید فنیک یا فنل ...	یک در ۲۵
اسید کلریدریک و سولفات دوزنگ	......	الکل	یک در ۵
سولفات دوزنگ	یک در ۷۵		
الکل	یک در ۵۰		

فقره اولی بنزل و بعضی مشتقات بلاواسطه آن — (۱) بانزل (بانزین — یا بانزل قطران ذغال سنگ) اجسام متبدر زیاد در قطران که از ذغال

با چراغ گاز تولید میشود موجود است — مایع است بیرنگ بوی کلروفرم و دو من فرار با التهاب تلخ و در
آب غیر محلول ولی در الکل و اتر بهر مقدار محلول تواند بود — کوگرد و فسفر و ید و چربی و در سومات و
نقره‌ها و موم و کاوچو را حل میکند و جهت رفع لکه‌های چربی البسه مستعمل است و در حیوانات تسعینیه مشدد و حشرات
للارض و هوام و طفیلیان و ذباب آن سبب است موجب حصول سمومیت گردد — این جسم چون
هرگاه مجذوب گردد با هیجان و رعشه عصبی و احساس حیوانات در دماغ و ناخالص موجب
در طرابوطیک چند ان وقت ... این جسم استعمال میشود و از آن در قی‌ها ... که بواسطه تخمیر
اغذیه در معده حاصل میشود که در نوبت کاربرات زیاد تولید میشود و مواد خارجه بسیار ... [illegible]
استعمال میشود در سارسین مخصوصاً در صورتی تولید گردد که در آب ... (سارسین از قارچها
ذره‌بینی است که در معده تشکیل جمع‌های مکعبه در مرکب ... از ۴ یا ۸ یا ۱۶ و هکذا از سلولهای
مکعبه در زیر ذره‌بین مثل آن سلولها منقسم بچهار ...)
با زال در دوای کنیز نیز مستعمل است و از خارج با زال سود در علاج جرب استعمال کرده‌اند
ولی از خطرات ... در دفعه ۲ تا ۴ گرم در ... روزی ... متعارف در مطبوع
لوله متوان ... ❁
(۲) امید و بانول یا انی لین — از این جسم رنگهای بسیار قشنگ میسازند — اگر اغذیه
از آن ترکیبات گواهی رنگ ... با جسم ... ائی لین آزاد ... باشند و ... سبب سمومیت
شوند و انی لین در طب مستعمل نیست ❁
(۳) نیتروبانزول یا نیتریت بانزول — بوی آن شبیه بوی جوهر بادام
تلخ

تلخ است بعلت خوبی بر قند بادام تلخ ... از این جسم مغشوش کرده میفروشند — این جسم مانند انی لین
چون باعث فلج سلسله اعصاب مرکزی گردد در طب معمول نیست ❁
فقره ثانیه — فنل یا کاربل یا اسید فنیک فنل یا کاربول یا الکل ... از ادارسه بنزنیک و
اسید کاربولیک مینامند (C_6H_5OH) دارای خواص اسیدی نیست و مثل ...
تجزیه کاربن ... حاصل گردد ولی اسید کاربولیک از ترکیبات الکلیه ... میتوان ... فرق
آن با الکل آنست که ... در ... خواص ... بسهولت ... اید ...
اید ... (اتر) آن تواند ❁
فنل عنصر ... تبلور ... و ... از ... از این جسم اندر ...
... متبلور گردد ... در ۲۵ تا ۳۰
درجه حرارت ... در ۱۵ و در ۵۰ جزو آب ... جهت استعمال ...
اعمال فیزیولوژیه آن — (۱) عمل آن در ... و ... حیوانات عفونیه
مجرات ... (...) و ... و ... و ...
... بسیار ... کردند ❁
مجرات ... از ... بر طرف ...
... درصد ... ولی بواسطه ... درصد غیر مؤثر شود — ...
... بواسطه ۵ درصد ... از ۲ در ۱۰۰ ...
... در ۱۰۰ ...

... خون ... با سطح ... چهار روز ... یا ... در ۱۰۰ ...
بواسطه یک در ۱۰۰ و ... در ۱۰۰ ...
... را بر ۲ در ۱۰۰ مانع ... و موقوف ...
... باقی مانده ... که ... بواسطه ... منقطع میشود ...
میرسد ولی ... مواد ... فنل ... تاثیر ... ❁
(۲) ... اثر فنل در بدن انسان — فنل ... سالم در ...
جذب شود ... که ... آن ... جلد ... دست داده است ...
... در ... فنل ... ترکیبات ... گردد
... فنل ... آن ... ❁
... فنل ... و ...
... جسم ... فنل ... آن در ...
معلوم ... فنل ...
... فنل ...
... مخصوصه ...
... ❁
... فنل ... رنگ ...
ضعیف ... رنگ ... سیاه رنگ ... استعمال فنل ...
زود

موقوف داشته ... بعضی اطبا ... ❁
... فنل — محلول ... در ۱۰۰ ... در ...
... فنل ...
... آن ...
محلول ۸۵ در ۱۰۰ ... استعمال ...
...
... ❁
... فنل ... محلولات فنل ... از
۵ در ۱۰۰ ... محلول ...
... ❁
... آن ... محلول ...
...
... فنل ...
... است ❁
... آن — ... فنل ...
... فنل ...
... فنل ...

وارد و طنین در گوش و ثقل سامعه و احساس دبیب علقه و احساس ضعف بسیار شده بعد ترشح وافر
عرق و انقباض سرعت نبض و نزول درجهٔ حرارت تا چند عشر درجه — اگر مقدار زیادتر و بیک
دفعه داده باشند ثقل بعد کسالت سرعت حاصل شود و مسبوق کمات ... و نقصان ... جواب
و ضعف قلب و عدم کفایت تنفس است و حال آنکه در سایر مسمولات ... سبب ...
کلوریک و طرنیک اند ... کنولسیون ... مفقود ... عضلانیه است و هم
تبصره — کنولسیونهای کلوریک عبارت‌اند از حرکات دائمی عضلات و مخصوصاً اطراف
در تحرکات بی‌نظم و درهم و شبیه به رقص است — کنولسیونهای طونیک انقباض دائمی
کنوخت عضلات هم ... شبیه به لرزه است ؛

استعمالات علاجیه — فنیک اسید در اثر عدم ... از امراض مختلفه استعمال نموده از
... مختلفه ... ازآن مدت ... است ... امراض ... کیسات ... و ...
ایکه ... مذکور ... هان ... تمام ... مذکور ... فنیک ...
کلی ... توجه ... گردد — علاوه بر ... بواسطه ... اثر ضد عفونی
جراحات ... فنیک اسید از خارج در مواقع ذیل مستعمل میدارند ؛
(۱) جهت رفع تعفن ... مخصوصاً در ... و دهان که ... ترکیب
با ... معمول میدارند (۲) در ... رفع ... استنشاق ...
(۳) در ... غرغره ... در آب ... (یک تا ۳ در صد) ...
یا ارسال ... بواسطه ... اطفال صغیره غرغره ... توانند کرد ... در دهان ... آب ...

جهت که ... بواسطه فنیک اهمیت ... — و دندان ... فنیک اسید ... جهت تسکین اوجاع
... که دندان و جهت ... دندان قبل از ... کردن آن ... — جهت منع
... فنیک اسید در ... ‌بکار میبرند — در ... ضد عفونی ... و ...
جراحی ... مستعمل است — ... که ... بواسطه ...
تنظیف ... فنیک (۱ در ۱۰۰) رفع عفونت
ودفع ... نمود — در ... فنیک اسید در ... مرض ...
... عفونی ... بواسطه ... در ... و ... مرض ... مستعمل میدارند
... — ... اسید فنیک ... معمول ... که ... حب ... نانیه — ...
... روزی ... دفعه ... و شبانه روزی ... است ولی از این ...
... شش ... و شبانه روز تا چهار ... میتوان ... — اما در صورت استعمال ...
... — جهت ... معمولات ... تا ۵ در صد و جهت رفع ... آن ...
عرق فنیک ... استعمال ... — جهت استعمال ... یک تا ۵ در ده
در صد ... — ... دکتر ... فنیک ...
جهت رفع عفونت ... فنیک ... ۵ تا ۱۰ در صد ...
... سولفات ... مستعمل میدارند ؛

تبصره — ... فنیک سولفات ...
... که ... روزی ...

... — محلول فنیک ... بسیار مستعمل است — ... ترکیبات ...
ذکر می‌کنیم ... فنیک مشتق ... آنها در ...
اوّل — ... اسید ... — ... تولید ... اسید ...
... بواسطه ... حرارت ... بنفش ...
... شده — ... سیاه کردن مو استعمال مینمایند ؛
دوّم — ... اسید پیکریک — ... تولید ... فنیک ...
... زرد روشن بسیار ... حرارت ...
... حرارت ... باشد ...
سوّم — ... محلول ... بواسطه ...
... که در آب ... (یک در هزار)
ولی در الکل و اثر ... حل میشود ...
چهارم — کره اذت (حافظ اللحم) مایعی است که ابتدا ... زرد ...
... در آب ... (یک در ...) در الکل و اثر ...
حل کرده ... از ... (...) ...
کرزل ... ؛
... کره ... فنیک ...
...

مواقع استعمال ... فنیک ... ترجیح دهیم — مواقع استعمال آن ...
در ... استعمال ... — ... مختلف ...
... استعمال ... — ...
... بواسطه استعمال کره ازت علاج نموده اند ... روزی ...
... (½ تا ...) ... شبانه روزی ...
... معمول داشته اند — در ... کره ازت ... از
خارج ... فنیک مستعمل است — محلول کره ازت ... از آب ...
... کره ازت ... در صد جزء آب ؛

پنجم — قطران — مایع سیاه رنگ دهنی غلیظی است که با اسید ...
(...) از ... تولید ... مخصوصاً از چوب ...
قطران مخلوط ... از کره ازت و فنیک ...
... قطران ...
قطران ... از خارج در امراض جلدیه مستعمل است — جهت ... قطران ...
... استعمال ...
... قطران ...
... قطران ... مواقع استعمال قطران ...
(۱) در ... که ...

از آثار رطوبت ترشح سکنه تمام شده باشند از روغن آن (۱ در ۴) شروع و تدریجاً قوت
آن را زیاد کنند — در صورتی که ربط اگزما التهابی اجزای تشریحیه دفعتاً عظیم و تقلب
جلد و ثابت [illegible] اغلب قطران کافی نیست و بهتر آن است که در این حال محلول الکلی غلیظ
(۱ تا ۲ ، ۳ ، ۴ تا ۵) استعمال نمایند (۲) در پسوریازیس مزمن — که مؤثرات ملین
قبل از آن رشیده و در خارج و اغلب معالجه داخلی نیز در محو قطع لازم است — (۳) در حکه موضعی
(۴) در کچلی در آکنه که درد بیمار در آن جزء اثر دارد — آب قطران یا محلول قطران
(۱ در ۱۰) را در این تا [illegible] در سوزاک مزمن مجرب استعمال میکنند ؛

مقدار شربت و ترکیبات آن (۱) قطران متقارب مایع) از روغن مایع یک تا
چهار نخود بطور حب یا کپسول ژلاتینی می‌توان داد — از خارج خود آن یا با روغن [illegible] ازآن
(در آغاز پماد می‌سازند) استعمال می‌نمایند ؛

قانون هبرا — که اگر نام لبیودی یا زیس بربر معروف است و آن عبارت است از
[illegible] پس از آنکه جلد موضع را وقت [illegible] صابون [illegible] شسته و خشک کرده و ورقه داشته
باهم مورد قطران را در [illegible] که پس از [illegible] خشک شده محکم بندند تا موضع مستور و
مانع وصول هوا گردد — فایده‌اش این است که ... طرف ده روز یک بار ... روز
آنکه ورقه قطران ... ساقط گردد و این [illegible] تا وقتی که [illegible] در جلد کامل
صحت رجوع نماید — در اشخاص که ... استعمال ... قرار گرده‌اند — کاهی از
استعمال قطران آثار عمومیه (از قبیل تهوع و قی و ... رنگ ... قطران ازآن تشنج)

میشود و اسهال [illegible] ... بعد از قطع استعمال رفع شده خطری ندارند ؛

دوم — روغن کاد — قطرانی است که از چوب سرو کوهی و عرعر گرفته شود و استعمال آن در اطفال
ترجیح دارد و بیش از ... قطران خشک شده جهت جلد را بیش از ... باشد بر مستعد دارند و بعد آن را
در اثر ... خوب ... جسید دارند (خالص یا مخلوط با موم ...) خود کلیسیرین ... استعمال میدارند ؛

فقره ثالثه — در بیان اسیدهای عطریه — فورمول عمومی آنها ([illegible])
اسیدهای عطریه نیز در قدر مشترک اثر ... از این حوامض ... فرق ... از آنها قوت
در ازای ... محروم ... اغلب این اسید ... درجه حرارت تب میشود و از آن
... حفظ استعدادات عمومیه ... از جنس ... مراره ... رحال آنکه
در حیوانات ... موجب آثار سمومیه گردند ؛

ابتدا اسید را ... اسیدها (خصوص اسید سالیسیلیک هم) که در
خارج بدن باعث ... عفونت می‌گردند و در بدن نیز ... عفونیه ... طبیعی
... اسید گرده ... ترکیبات ... از آنکه
با بول دفع گردند ... که ... اسید هیپوریک
فرمول آن ([illegible])
اول — بنزوئیک فرمول قدیم آن ([illegible]) و فرمول جدید
([illegible]) ... ترکیبات ... اسید بنزوئیک
([illegible]) در ... آب ... در ... و الکل ...

مدهون ... سیال ... (اقسام آن) ... و در ...
نیز ... گردد — اسید بنزوئیک ... از تصعید ... آورد
... رنگ ... است ... بو ... آب ... قسمت ... جزو آب ...
در ... الکل و اتر محلول است ؛

اعمال فیزیولوژیه آن — اسید بنزوئیک ... خواص ... ضد عفونی است
... حرارت ... عرق و ... زیادی ...
از طریق تنفس خارج شوند ... اسید هیپوریک ... آن شبیه است بو ...
... از ... آن ابتدا ... احساس ... و
خراش ... سرفه و عطسه ... تنفسیه معطر است

استعمالات علاجیه آن — اسید بنزوئیک در مواقع زیر مستعمل است (۱) جهت اخراج نفث
در زکام ... در اشخاص ضعیف ... ترشح قصبه ... که ... باشد
(۲) در ... در اشخاص مسن ... ضعیف ... شرایط مذکور ... اگر ... موجود است
در ... قصبه ... ناشی از ... شناخته ...
... استعمال ... سم ... در ... ... است ...
... (۳) در ... (۴) در ...
مزاج ادراره (بولی)

ترکیبات و مقدار شربت آن — اول اسید بنزوئیک ... خمس ...

شبانه روزی تا ۹ نخود بطور ... حب ... ؛

دوم — بنزوات دوسود — ... نمک ... است ... در آب ... محلول
در آب ... درجه حرارت ... زیرا اکثر ... استعمال ... ؛
... که ... آن ... داشته ... مقصود ...
... داده ... روزی ...
مثقال ... تا ...

دوم — اسید سالیسیلیک — و سالیسیلات دوسود — اسید سالیسیلیک ... از ...
در ... ([illegible]) ... است
... در حرارت مرتفعه (۲۲۵ درجه) اسید سالیسیلیک با اسید فنیک
... متبلور ... که در آب سرد کم محلول (۱ در ۶۰۰) و در
آب جوش و الکل و اتر ... و در ۵ جزو گلیسیرین محلول است ؛

اعمال فیزیولوژیه آن — اسید سالیسیلیک ([illegible]) ...
ضد عفونی ... است ... آن ... ضد ...
در بدل انسان ... سالیسیلات ... خواص ضد عفونی آن ...
داخل آن ... سالیسیلات ... ضد ...
اسید سالیسیلیک ... سالم ... ضد ...
... محلول غلیظ آن ... آزاد

تجویز نه استعمال نمایند در حلق جای سوزش شود اما محلولات رقیقه آن مانند سالیسیلات دو سود
خوب متحمل توان نمود — اشتقاق اسید سالیسیلیک که در حال انحلال است بسبب خطر و درم انت
جراحات چنانچه از قبل معالجه شده در همان جا اسید سالیسیلیک نیز شفا داده باشد ؛

خواص عمومی — اسید سالیسیلیک و سالیسیلات دو سود بیکباره بر دو بدن مانند در اثنای حرارت
سالم باعث بطوری نقصان نبض و نزول درجه حرارت و کاهش بجهت انحطاط درجه حرارت که در
دو درستی بین باشند حمیات عفونیه درجه حرارت همیشه بواسطه آنها نازل گردد و آفتی
دفعه حاصل شود و نیز کاهی که در این حیطین و علامات انحطاط اعمال بر نبیه و مثل آنها دست دهد
بواسطه مقادیر بسیار کثیر ممکن است در مرض فلج تنفس و کمی سیول عارض شود ؛
اسید سالیسیلیک بعد از شرب در بول و براق و عرق و بلغم و مخاط یافته شود — چون پیش کنیم از
این اسید خالص شود بعد از سه ساعت ظهور آن در بول شروع نموده تا بیست ساعت دوام کند
بعد از کوتاه زمانی برنگ زرد رفته شروع نماید — در اشخاص مستعد مرض حاری که در بعض آنها
استحاله قلبیه ... پس از آن بواسطه استعمال این اسید کم توان کرده
سالیسیلات دو سود که بسهولت محلول است و طعم آن شیرین و مطبوع است ... خواص
ضد حمای اسید سالیسیلیک است ولی خواص ضد عفونت آن کمتر ندارد ؛

استعمالات علاجیه آن — این دوا در علم علاج شرافت مخصوصی دارد و در مواقع استعمال
اسید سالیسیلیک و رکیب سه سلسله مندرج است (۱) جهت استعمال خارجی دوای ضد عفونی نیک
(۲) دوای ضد حمای خوب است (۳) در رثیه و مفاصل حاد دوای بسیار مفیدی است

سالیسیلات

سالیسیلات دو سود — فقط دو قسم مخرج اسید سالیسیلیک شرکت دارد و کلیه اسید
زرنیخ شوند باشند و لی استعمال می‌شود ترجیح میدهند زیرا که مانند اسید کربونیک و مقادیر زیاده
حرارت تجویز شود بهمان خواص اسیدی از آن ظهور رسد — این را هم تو آن گفت که در مفاصل
حاده انتفاعیه اثری بخشد (مانند ید در یداکالیوم در آفات کوفتگی) که در نوبه
از استعمال دقیقه این دوا علامات اصلیه مفاصل حاده برطرف شده از ورم های حمی بکلی رجوع و تهیج
در مفاصل نیز رفع کرده — این خاصیت عجیب باعث شده که این دوا موجب حرکت عوارض شدیده
این مرض کاری و بواسطه استعمال آن ۲۴ ساعت بیش طول نکشیده علاج پذیر گردد و لکن اغلب ایام
شبانه روز طول کشیده بسیار نادر است که تا هشت روز طلب کند و در حال قبل از این ف این دوا
بلکه تا چند ماه دوام نشد — هر قدر مرض تازه تر باشد اثر این دوا زودتر معلوم گردد چنانی نظر
میآید که ترکیبات خطیره مفاصل عام از قبیل ورم التهاب کاردیت و اغشیه مصلیه نیز بواسطه این
دوا رو بسبهودی نهد — اما در مفاصل حاد این دوا را باید موافق قانون ذیل استعمال نمود
سالیسیلات دو سود هر ساعت یک تا ۲ گرم داده شود و در اشخاص ضعیف و سن طفولیت
قدر شربت آن تا یک گرم کافی است و در اطفال ده سالی تا یک گرم کافیه و کلیه بعد از شرب
هر تا چهار دفعه آن شفا بخشد اما باید تا پنجم شش روز شبانه روز ده تا بیست گرم داد و پس از
نیاید در یک هفته باید داد و مثلاً شبانه روز سه دفعه و هر دفعه تا یک مثقال در هفته آن چهار
هزارست — در بسیاری از روماتیسم بلکه روماتیسم عضلانی قریب از همان دفع اسید سالیسیلیک
موثر است اما اثر همیشه محقق نیست اما قاعده آن است که در وقت استعمال این دوا قی

باید در حال قی کم باشد علاوه بر این عمل مخصوص این دوا در حمیات عفونیه که جسم مانند خواص دافع حمای
مبارزه ای نیز هست تا جهت تحصیل این مقصد باید مقادیر زیادی استعمال کرد و در صورتی که به زود
سریع تر درجه حمی نازل کند تا دو سه ساعت بعد از حمی روی ناخوش اند — اگر چه حمی زود تخفیف
دا باز به زودی درجه آن ارتفاع باید باشد که استعمال بشرط آن بعد تخفیف آن تا دو ساعت
علاوه بر آن اسید سالیسیلیک قوت عملیه قلب را کم کند و ضرر انحطاط اعمال و قوی اثرت
ظاهر پس ابدان متحمل الوقوع است بهمین جهت است که آن تا خوش با ناخوش ادا دادن اسید دارد
بوند و رت باید و جهت تخفیف حمی باید مکرر و مقادیر (از سالیسیلات دو سود تا چهار گرم)
باید در شب تجویز نمایند — اثر اسید سالیسیلیک در نوبه در رت محقق نیست و همین قسم در امراض
عفونیه اثری نکند و همین قسم در دنقرس — از جمله امراضی که اسید سالیسیلیک در آن تجویز زیاد
واقع شد بعضی از اوجاع عصبانیه است که تا شش گرم هر ساعت بر اساس دو گرم
در صداع نقرس و عرق النسا و غیره مخصوص در صورتی که با برومور دو پتاسیوم منضم شود بسیار نفع کند و از خارج
در مواقع اسید فنیک مستعمل است این دوا را استعمال مینمایند ؛

تبصره — در پوست و اوراق بید (دستیاراغ) (یعنی در بعضی از جنس بید مواد است معروف به
سالیسین (جوهر بید) که استخراج شده بشکل سوزن نهار در جنسی متبلور گردد واثر آن بسیار
شبیه است باسید سالیسیلیک ولی ضعیف تر از آن در ازمنه سابق استعمال او بسیار بکار تر از کل آن
زیرا که پوست کنه بهیچ نسبت آن ندارد و سالیسین نیز در یک مثقال و نیم الی دو مثقال درجه
حرارت حمی را نازل کند و در نوبه اثر آن هرگز معلوم نشده است ؛

(۲) اسید طانیک

سیم اسید طانیک یا اسید دی گالیک (دباغی) — اسید گالیک همتوان اسید طرح اداری
یا بزونیک است که منفصوراً در اوراق عنب الثعلب و در مازو مرجود است و جوهر طبیعی
طبری و کیمیایی از الکل رجوع در آن نمانید این اسید تولید کرده در عضو ها نیز طبیعی بشود تو آن از کرم گرد آن
اسید گالیک یا الکل و در معرض حرارت ۱۲۰ درجه اخیر شود در اسید طانیک جسمی است و در آن نمک و
سفید زرد و زنگ محلول در آب (یک در ده) و در الکل و اطر و گلیسرین (یک در ۸) حل شود و از
آن در معرض هوا مانند از اسید با املاح حرب و ظلمیرآن و املاح آهن نیز وارد شود با املاح
آهن تولید رنگ سیاه مایل به آبی نماید و عبارت از مرکب) با اغلب الکالوئید نیز آنها تولید
طنات ها نماید و اندکی از غیر محلول اگر بالکل از محلولات غلیظه طانن بواسطه اثر قابض اجزای
ذره بینی هاکه در آنها موجود است اسید کاربونیک متصاعد شده و در روی راسب گردد ؛

اعمال فیزیولوژیه آن — تمام آنچه طانن مرجب آن روئی نشود (۱) مواد زلالی با اسید گالیک
مرکب شده و ترکیبات غیر محلوله تولید نماید زیرا همه در اینجا ادرار و اثر زلالی اند اسید طانیک سوار از
محلولات آن انفراد کرده شبیه لحم شوند (۲) مواد البومین از محلولات خود بواسطه اسید طانیک
راسب کرده (۳) تمام مخاطیه ها و تمام عصبه زلالی تمام ناخوش های زلالی البومینی
داشته باشند از قبیل جلد و گوشت و غیر آنها چون از اسید طانیک آغشته و متشرب سازند و آنها را از
تجزیه عفونی محفوظ باشند (۴) خاصیت ضد عفونی آن قلیلی دارد زیرا که ماده ضد عفونی
کمتر است (۵) طانن مسامات جلد را تنگ کرده و اغشیه مخاطیه حسیه را رقبض دارد و از عفونت او جهت اثر ضد عفونی
موضعی گردد و چون اندک در زخم وارد شود سبب اثر قابض تر و محافظت آن از تجزیه عفونی گردد ؛

در جراحات رقیق‌الالتیام مظهر آثار قبضیه است بعضی جراحین مکرر آثار قبضیه آن را شسته و جالی میدانند اگر
کلولات حاصله از آن باعث [illegible] ترشحات نشوند (۶) از نوع مخصوص متوارد [illegible] قلیل آن (از ۲ نخود) باعث
احساس طعم تلخ و خشکی زبان و احساس تقبض در دهان گشته و گاهی شدید و [illegible] چند مرتبه تکرار [illegible]
مورث قلت اشتها و [illegible] و اختلالات هضم گردد و نیز ادرار بولی ممنوع میشود ؛
اسهالهائیکه بواسطه تخریبات معوی و تحریک عارض در مخاط بواسطه محصولات تجزیه حاصل شوند معمولا
بواسطه طانن علاج کرد — اگر متعدد مشروب با مقدار [illegible] نخود [illegible] غشاء مخاطی معده [illegible]
رنگ شود و [illegible] نمایان گردد و سخت شود و از اوقات اوجاع معدیه [illegible] و اسهال
در مواقع [illegible] حصول مواد در روده سخت بطور [illegible] منشأ [illegible] اند و قوع
آن مواد سخت در روده [illegible] ممکن است سبب [illegible] کرده و [illegible] خارج گردد [illegible]
متوسط [illegible] طانن مشروب با مواد در روده دفع [illegible] آن مستحیل با اسید گالیک شده در
[illegible] شده [illegible] اسید گالیک [illegible] دفعه عفونت [illegible]
با تغییرات در اعمال بول که آن [illegible] خارج میشود [illegible] نموده ؛

استعمالات علاجیه — طانن در امراض مختلفه بکار رفته است ولی [illegible]
[illegible] آثار آن مشکوک و غیر معین است ؛
از داخل در مواقع [illegible] (۱) — در نزف الدم [illegible] قرحه معدیه و
معویه [illegible] و غیره [illegible] از آثار [illegible] زیرا
[illegible] استعمال کرده [illegible] خوف [illegible] و نیز آثار آن [illegible]

[illegible] (۲) در بعضی اسهالها خصوصا در اسهالهای مزمنه [illegible] قرحی [illegible] در
[illegible] فیلکو [illegible] اسهالهای مزمنه اطفال و [illegible]
[illegible] مستعمل است ولی معلوم است که در حین استعمال طانن در تمام حالات باید اشتها را
محفوظ داشت و [illegible] ملاحظه است که [illegible] استعمال آن در
اسهالهای [illegible] نیست زیرا که [illegible] اشتها [illegible] استعلاج است — [illegible]
طانن در اسهالهای [illegible] حاده و [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] (۳) [illegible] نزف الدم [illegible] و [illegible]
[illegible] مستعمل [illegible] آثار [illegible] (۴)
[illegible] مثلا [illegible] و مجرای بول [illegible] و غیره
[illegible] (۵) [illegible] غیر طبیعی [illegible] (۶) مانند تریاق [illegible]
[illegible] (Schoenhaimer) [illegible] (۲ درهم [illegible]
[illegible] و غیره استعمال [illegible] مسمومیت از ترکیبات [illegible]
از ترکیبات [illegible] — در [illegible] مسمومیت [illegible]
[illegible] (۷) [illegible] استعمال [illegible]
از خارج طانن [illegible] مانند [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] در نزف الدم [illegible]
و در سطوح [illegible]

ذکرورلات (حلمة سینه) [illegible] رفع شوند نافع است [illegible]
کرده [illegible] معمول داشته ؛
طانن را جهة [illegible] موضعیه [illegible] که استعمال مینمایند [illegible]
بطور غرغره در خناق [illegible] مستعمل است ؛
قلم شیاف — از دهن دفعه [illegible] تا ۲ نخود [illegible] تا ۸ و ۹ نخود [illegible]
[illegible] محلول [illegible]
[illegible] مستعمل است ؛
از خارج [illegible] (در نزف الدم) [illegible] محلول آن [illegible]
تا [illegible] (در صد) و مانند [illegible] ده در صد و نسخه [illegible]
نسخه طانن ده نخود [illegible] نخود [illegible]
(از [illegible]) [illegible] ساخته و آنرا [illegible]
در آن موضع [illegible] ؛

ذکر بیان نباتات و محصولات نباتیه که محتوی طانن اند

عده کثیری [illegible] از آنها در طب معمول است ولی [illegible] طانن
خالص [illegible] استعمال آنها [illegible] که این نباتات معدود [illegible]
طانن [illegible] و [illegible] دارند [illegible] موثرات
[illegible] طانن موجود [illegible] مواد [illegible] است ؛

[illegible] ذکر [illegible] ایضا [illegible] نمود ؛
(۱) مازو — زوائد غیر طبیعیه است در [illegible] بلوط خصوصا [illegible] در این [illegible]
[illegible] است — [illegible]
در علم علاج [illegible] (۵۰ تا ۶۰ درصد) [illegible] طانن خالص [illegible] مثلا
[illegible] مستعمل است ؛
[illegible] (۱ درهم [illegible]) از خارج [illegible]
(۲) [illegible] استعمال [illegible]
(۳) بلوط [illegible]
[illegible]
(۴) [illegible] مستعمل است (۵) [illegible]
[illegible] طانن [illegible]
[illegible] در خناق [illegible] (۶) [illegible]
[illegible] تا ۷ نخود [illegible]
[illegible] مستعمل است (۷) ریشه راطانیا [illegible] (۵ تا ۱۰ نخود) [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] در اسهالهای مزمنه [illegible]
[illegible] اسهالهای مزمنه اطفال و نیز عصاره آن (۲ تا ۴ نخود هر دفعه) [illegible]
(۲ دفعه [illegible]) [illegible] مستعمل است [illegible]

و بهبودی حنان از آن عارض شده مستعمل است (۸) کاشو (کات کلری - طبی راین) عصاره
های خشک شده چوب اکاسیا کاطشو است سفوف یا مطبوخ آن دفعه‌ای ۲ تا ۳ مکرر در شبانه
روزی تا ۲ مثقال مستعمل است - و نیز از این قبیل است کینو (عصیر خشک اسطفن) و خون
سیاوشان که عصیر است ، و چوب بقم و ریشه انجبار و امثال آنها ؛

فقره چهارم - در عطرها - (ایهاتر) که عبارتند از (طرنبلی) و کافوری
عطریات یا دهنیات طیار فرار هستند مانند مشتقات بازل [illegible] دهنیات که
[illegible] طبیعی اند که [illegible] است بار [illegible] و اثر [illegible] دهنیات
طیار [illegible] نمود - طرنبلی را که [illegible] کثیر [illegible] کرم کننده و کافور
که کثیر [illegible] حرارت [illegible] جسم [illegible] - عطریات
تقریبا در تمام نباتات مخصوصا در نباتات [illegible] موجود [illegible] به مقادیر قلیله
[illegible] فقط [illegible] جزو [illegible] - در گلها و
مخصوصا [illegible] عطریات [illegible] اکلدل
[illegible] کلیه [illegible] عطریات [illegible] کلیه [illegible]
[illegible] دارای عطر [illegible] ؛

طرز استخراج آنها [illegible] عطریات [illegible] توان [illegible]
[illegible] اما [illegible] عطر [illegible]
با آب تقطیر [illegible] مخصوص [illegible] تقطیر [illegible]

[illegible]

مایع قرار [illegible] کات اکلدل [illegible] عطر [illegible] تقطیر [illegible]
خواص و تقسیم عطرها - [illegible] کافور [illegible] ۱۷۵ درجه حرارت [illegible]
درجه [illegible] جسم متبلور [illegible] تمام عطریات در حرارت [illegible] مایع و در حرارت [illegible]
جسم جامد متبلور [illegible] موسوم به اسطئاراپطن و جزء مایع را الائاپطن [illegible]
عطرهای مختلفه [illegible] عطریات [illegible] عطر [illegible]
عطر [illegible] و امثال آنها [illegible] مانند [illegible]
تمام عطریات و کافورها [illegible] که آنها را دهنیات فراره [illegible]
تا از دهنیات دسمه ممتاز باشند - در آب [illegible] قلیل [illegible] موجب ظهور
عطر مخصوص [illegible] عطریات [illegible] - و در الکل
مطلق [illegible] - [illegible] عطریات [illegible]
سرکه [illegible] عطر [illegible] امثال [illegible]
عطریات با دهنیات دسمه [illegible] مخلوط [illegible]
[illegible] عطریات [illegible]
در مجاورت هوا [illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] عطریات مخلوط [illegible]
[illegible] قسم اند - [illegible] ؛
عطریات [illegible] قسم منقسم [illegible] عطریات [illegible] طرنبلی [illegible]

کاربور [illegible] (ک ۱۰ ه ۱۶) در حرارت [illegible]
[illegible] طرنبلی [illegible]
[illegible] عطریات [illegible] کافور) [illegible] (ک ۱۰ ه ۱۶ ا) [illegible]
[illegible] عطریات [illegible] ؛
خواص [illegible] - صفات [illegible] عطریات [illegible]
این [illegible] عطر طرنبلی و کافور [illegible] دارای خواص [illegible] اند ؛
[illegible] عطر طرنبلی [illegible]
[illegible] کافور [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] عطریات [illegible]
[illegible] معطره است ؛
[illegible] عطر طرنبلی [illegible]
[illegible]
[illegible] طرنبلی [illegible] تقطیر [illegible] عطر [illegible]
از تقطیر [illegible] - [illegible] طرنبلی در مجاورت [illegible]
[illegible] ([illegible]) عطر طرنبلی [illegible]
[illegible] الکل و [illegible] ؛
اعمال [illegible]

[illegible]

[illegible] - [illegible]
[illegible] عطش [illegible]
[illegible] ؛
[illegible] مقادیر قلیله [illegible] مقادیر [illegible]
[illegible]
[illegible] مقادیر [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible])
ضعف [illegible] ؛
استعمالات علاجیه آن - [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]

تب مانع استعمال آن نیست زیرا که بواسطه عطر طرابلین در حمی تیز نازل میگردد (۳) و برای دوا خوار آنرا
در دو بطری استعمال نموده و تجربه کرده اند و در طاق مرضا نیز آنرا موثر یافته اند (۴) در علاج
تو سنجان کبیری را که بسبب آنها ضخامت صفراوی بیماری مخصوصاً در ضمن دوران (دیوان صاحب)
منقول است در یک جز عطر طرابلین در سه جزء الکل بسیار معمول است (۵) آنرا با کهنه در اردو
استفراغ رقیق و نیز در فتح شانه و نزله ای مور رسوب کنند و بهای آن بکار میبرند ایشان ای در بخ
علامات مشکوک فیها و غیر معین است (۶) در بیمو میشد از قسفر ترابی بسیار خوب است اکر اللّه
تبدیل بانهم راغ سلاز شرب هم کذشته بی تجویز نمانید ؛
از خارج بسیار معمول است علاوه بر شاق آنرا در فتح و اسهال و بای در ماليم غصلات و نیز در بابج
و بهای آنها و جهت تحصیل تحریک دلک مینمایند بالجمله ای در شفاخ بعلاج بانعام استعمال اما هم
آن نموده است — در مز حوادث با عطر طرابلین و یکدانه زرده تخم مرغ و قدری آب نمود با تر
فلا منشربت و ترکیبات آن (۱) عطر طرابلین و عطر سقف آن از نه تا ده قطره یک دو
و نیم الی نیم مخلوط شانه روز یک مثقال در شربت یا لعوق یا کالبوا بهار لا طین مقوی داد
جهت استشاق کیارات آن یک تا ده جزء آن در پانصد جزء آب میریزند — جهت استعمال
خارجی فالصی مخلوط آنرا با دهنیات و شمع بکار برند (از یک تا ۴ جزء) معمول است ؛
(۲) طرابلین از خارج جهت تحصیل آثار نیکو مزین آثار عطر آنست معمول است و از آن باید
ادویه ترکیبات بسیار عدیده از قبیل شمع و بعضی مرهمات و غیره که بولو منه مستعمات
نهادها مرهمات که مستعمل مرهم باسلیقون — نسخه آن — روغن زیتون ۶ و

طرابلین

طرابلین یک و موم زرد و ریتنج ۵ و دارتی ۵ مرهم بسازند (۲) **مرهم مرکب طرابلین**
(مرهم مکول) طرابلین و غبی (اسم مشهور است از ایطالی) ۲ و ۳ زرده تخم مرغ ۲ عدد در
مرکب کمی صبر زرد یک روغن ۸ (۳) **کاغذ سغرقی** — که آنرا کاغذ ضد رماتیسم و داغ شور
نیز مینامند صل آن — نفت سیاه ۶ و راتینج ۵ طرابلین ۶ موم زرد ۴ روز کاغذ کشته اند
(۴) مرتخ طرابلین — صابون بز و عطر طرابلین ملک ۶ کاربونات الکالی زیوک ۵
فنبصره — اکالیبطل (Acalypha indica) ماخوذ از اوراق و درختی است موسوم
اکالیفوس کالیونوس و درختش بسیار زرد که از جنس مور دیات است و منبت آن در هندالی میا
دنار ای بعنها آثار طرابلین است و این جسم عطر اکثر آن دارد سیرکند و بسیار کثیر التحریک میباشد
در امراض کثیره خصوصاً در علاج حمیات نامبرا آنرا داده و از کهنه خلاف ثابت نیست ؛
از دو حبه یکی تا ۴ درم کونه آنرا در کاسول میدهند و تقیفی اکالیبطل سلا نیز دفعه سه ابهار قاش
تهوع حوزی در استحکام نظرات حمیات داده اند ؛
کافور — عطر جامد شفاف و معطر است که بوی آن نافذ است عمده دو ملکش و اینی آنرا از چوب
قار کافور (لاروس کامفرا) اخذ مینمایند — این جسم بسیار کم در آب حل شود و در هزار
ولی در الکل و اتر و دهنیات و شمع و طرابلین حل شده و باهداد زرده تخم مرغ یا صمغ میتوان جوی
در آن رقیق داد و جول آنرا با الکل سحق نمانید که سوده نرم تواند شد ؛
اشغال فیزیولوژیه آن — کافور در بشرات و جماع مخدر و تقلیص سیران موثر است و در بیانات
خون کرم بواسطه کافور عوارض تشنجیه و چشمه جلوه ای و در بعضی عوارض آن کمتر دیده که کافور است

در بعضی وقت ها پس از شرب مقادیر قلیله آن احساس حرارت کرده و در تمام بدن منتشر شده بی نفخ
و بعد از آن اسهال نیز روی دهد — مقادیر عظیمه آن آثار و ورم معده و رخج شده ثار عمومی آن
مخصوصاً در دماغ خونی به منهرات — پس از ده تا ۳۰ گرم ازآن در کف حوان تحریک عروق و حملات
و تشنج های کیتیوسی ملکه امراض سابقه و در کرد خ نماید و لی چون مقادیر اکثر جرم او شود خطر جهت
دماغ و دهن به منظر هورک ای اراقی و شدید است — در کاغع از ان اثری مشهود کرده علاوه بر این
درجه حرارت سالم کم شکه مرو ان است که بهو صد بسبب اختلال و نقص اصلیه در عمل قوت عمله تلیس کردد
با بد دانست که کافور بمقادیر کم آمیخته نه باید نیست ؛
استعمالات علاجیه — سابقا در مواقع بسیار عدیده آنرا استعمال میکردند ولی در مواقع معدود است
البته کافور چون محرک است بسیار قوی میتوان آنرا جهت حصول تحریک بصورت اکل کافوری —
و هی کافوری با کحول یا در سلا شربتی تحت جلدی در تمام حالات ضعف بسقوط قوی که در بعض امراض
حاد عارض میگردد استعمال نمود اسم از آنکه ضعف و غیره در بعض مرض طیفوس یا زو سطاریا در
امراض نفسیه یا در قرحه و تعفن مرلضیانه یا در غیر آنها حادث شود — حدول کلینیک جهت ضعف
عیار حسد و قوات دیگر — مقابل ضیع بمقویات ای قلبیه و تاب للا لقسار است — در مرض
حرارت بها ی بعضی لکن به یا دفعه تا زال شود ضعف عصر شد و است ما هم مرلضی از قوت قوی شیا
مزار و حمل منهیه مستقل است که حوالی آن در تمام بسیار بصورت بهار با یسر زک
و اطراف سرد و بعضی تا در وزارها ملايم و بهای آنها عارض شود — مثل انحلالات سلا سرا
کرده کافور استعانت جسته در بهای حمی سراب تحویز نمانید ؛

ثانیا کافور سو جهت اخراج نفث متلصق با اسپیرتیر نیک میدهند و در بهجت اسپیرتیر نیک مواقع مخصوصه
استعمال آن گذشت) کافور ساده در بیهوشی رنگها و ترکیب که و علاوه بر آن مفید است ؛
در بسیار امراض که کافور مشکوک فیه است و آن امراض عاد شده از خون و سل و قواق و داء الرقص
و کثرت شبق و عشق دهای آنها نیز در علاج امراض سینه استعمال مینمایند ؛
از خارج اثر آن بصورت مکمل در جراحات نیز و در خود کوبیده که بجهت کیفیت مخاطی در صورت گداختن ایر اثر و دعی
سر مجوبات معمول است بالاخره در عرف مانند مصرف در بعض علل دقیقه استعمال میکنند مثلاً قطره صغیر
از آن با سرایر قشکی در درد بر روی دندان یا کهنه درد گوش در گوش میکذارند و غالب فایده میبخشد ؛
فلا منشربت و ترکیبات آن — اولی کافور ساده از دو حبه تا ۱۰ گنم و شبانه روزی الی
بیست کرم بطریق سفوف یا لعوق یا حب یا قرص یا محلولات الکلیه و غیره میتوان داد — دوم
شراب کافوری — نسخه آن کافور و الکل یکی یک جزء لعاب صمغ عربی سه جزء و شراب ۴۰
جزء بیم از ده تا صد و سی تکیف شو دو حوز سنقی و در د بانثر استعمال میدارند — از خارج در
قروح و بعض العلاج و ستیل اثر شیخ اندود و رستیق از آنها تربیت مرکبه معمول است سیم الکل کافوری
کافور یک جزء الکل هشت جزء آب دو جزء از ده الی ۱۰ دفعه تا بیست قطره و در خارج مانند شراب
کافوری معمول است — چهارم **دهن کافوری** — کافور یک جزء روغن زیتون ۴ جزء مخصوصا تزریق تحت
جلدی آن هر پنج عات یا ساعت یکبار معمول است — پنجم کافور جنبیر بومید یا برومور دو
کامفر در این ترکیب یک اتم برم یا یک اتم یکی اتم ایدروژن ابرشده است — در تمام اقسام اوجاع
عصبانیه بعد از طبش قلب عصبانی دهای آن دفعه نیم گرم و شبانه روزی ۳ تا ۸ الی ده گرم داد بکار

احتیاطاً مستعمل است و مفید نیز واقع شده است ⁂

فصل نهم

در بیان مخلوطات ترکیبات معطره نباتی و حیوانی — این مواد گرچه [illegible]
زیاد معمول است ولی چون از حقیقت ترکیب این مواد خاصه مصنف [illegible] در این ایام روز بروز از
استعمالات آنها کاسته می‌شود — اغلب این مخلوطات در ترکیبات عطرها و مخصوصاً از طریق [illegible]
به وجود آمده اند و هر یک در [illegible] یا چند جزء عطر افروده می‌شود — این مواد را سوده [illegible]
[illegible] و [illegible] و توزیع [illegible] می‌نمود — ما بر حسب [illegible] اعتقاد
متعارفه این مخلوطات را تقسیم بانواع میداریم اگرچه اغلب این مواد قسم استعمال در بین اطبا [illegible]
ولی چون مردم این ادویه متعارفه بسیار زیاد استعمال کرده اند و بهیچ وقت متروک نخواهند شد لهذا
[illegible] لازم است که از جزئیات صفت آنها با اطلاع باشیم بهر صورت در اینجا کثیری از مواد
ذکر میشود در شرح فواید آنها در طرز اطبای حقه [illegible] و موجب تطویل کلام است ⁂

فقرهٔ اول — در مواد خوشبوی معطره — تمام این مواد تقریباً تاراتی [illegible] بیرون [illegible]
تقویه استعمال می‌شود و مواد عامله [illegible] آنها عطریات و [illegible] معطره و الکالوئیدها و [illegible]
اعمال فیزیولوژیه آنها — بعضی از آنها خوش طعم نه و معطره و اغلب تلخ است و چون خورده شود
باعث کثرت و ازدیاد ترشح عصیر معده و افزایش اشتها و بهبودی هضم گردد — بعضی از آنها در رفع
رحمی از [illegible] اشتها و [illegible] از آنها مقادیر کثیره آنها [illegible] سبب اختلال هضم شود ⁂
استعمالات علاجیه — این صنف اجسام معطره جهت تهییج هضم و اعانت بر اخراج

ریاح معویه و تسکین قولنج‌ها خاصه الکبار مطبوخ استعمال شده و در هر صورت جهت تکثیر ترشح معده مغض است
اول بعد معدوم [illegible] ترشح معده جهت [illegible] اعصاب [illegible] و غیره [illegible] بکثرت [illegible]
[illegible] و امثال آنها اغلب در مسلولین و دیگر [illegible] و [illegible] ترشح معده جهت تقویت آنها
[illegible] و [illegible] لهذا [illegible] علامات خونی از [illegible] در اشخاص [illegible]
مشغله در [illegible] — در علاج [illegible] و [illegible] ممنوع است — جهت [illegible] ریاح از آنها [illegible]
استعمال [illegible] نفخ فقط موجود نشده انتفاخ [illegible] و طفولیت و درم صفاق [illegible]
[illegible] — در فرنگستان از کثیری از این مواد معطره مشروبات [illegible] مانند [illegible] که [illegible]
آن معمول و از [illegible] از یک تا سه مثقال و از یک یا چند از آن اجسام معطره ترکیب [illegible]
(هر قاشق [illegible] مثقال است) اجسام معطره ذیل را ذکر میداریم ⁂

اول — اکلیرکی — ریشه آن (دو دفعه [illegible] نخود شبانه روزی تا سه مثقال در [illegible])
[illegible] و [illegible] ریشه بسیار مستعمل است ⁂

دوم — دارچینی — [illegible] قسم است دارچینی سیلانی و دارچینی متعارف [illegible] در [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] محلول سازند مستعمل است (دو دفعه [illegible] نخود شبانه روزی تا یک مثقال)
سوم — کاشکادیل [illegible] اغلب در ضعف هضم مخصوصاً در [illegible] معادف [illegible]
[illegible] استعمال میدارند (دو دفعه ۲ تا ۵ نخود شبانه روزی تا ۳ مثقال [illegible])
چهارم — زیرهٔ بستانی — ثمر آن معمول است و دارای عطر مخصوص [illegible] خیلی
[illegible] ⁂ پنجم — زنجبیل ریشه آن مستعمل است

ششم — سیر [illegible] مستعمل میدارند — هفتم — بسباسه و جوز بوا — [illegible] جوز بوا
در قولنج اطفال [illegible] انتفاخ و [illegible] بشکل [illegible] فایده [illegible] بخشد [illegible]
جوز بوا ۶ و روغن زیتون ۲ مرمم [illegible]) و نیز [illegible] معطر و روح [illegible] دارای [illegible]
[illegible] است — هشتم نعناع — [illegible] قسم است نعناع و پودنه که [illegible] آنها مستعمل است
و دارای عطر مخصوص و [illegible] است ([illegible]) [illegible]
عطر نعناع بسیار مستعمل است که [illegible] ادویه [illegible] — قرص نعناع هم کثیر الاستعمال است
نهم زعفران — دهم صعتر (آویشن شیرازی است) علاوه بر عطر [illegible] در [illegible]
[illegible] یازدهم وانیل — در فرنگستان خیلی مستعمل است و [illegible]
قلمه شربت آن — [illegible] دفعه یک تا سه نخود شبانه روزی تا [illegible] نخود مستعمل است
یک قسم شربتی [illegible] تب [illegible] که [illegible] معطر ساخته [illegible] آنرا در [illegible]
فلفل سیاه و سفید اولی حبه سبز نارسیده خشک شده [illegible] و دومی تخم میوه رسیده در [illegible]
دارای عطر [illegible] و [illegible] مخصوص و رم معده [illegible] — جوهر فلفل (پیپرن) [illegible]
در شبانه روزی [illegible] دفعه [illegible] نخود [illegible] — در حمیات نایبه [illegible] مستعمل است [illegible]
[illegible] سحوق [illegible] در شراب استعمال می‌شود ⁂

(۳) محصولات معطره — بعضی را جزو مواد معطره [illegible] محسوب داشته — عبارت از [illegible]
[illegible] نارنج و لیمو و غیرها و دارای [illegible] و بهمین سبب اغلب جزو ادویه [illegible]
[illegible] عطر این محصولات [illegible] عطر سازی و [illegible] جهت معطر [illegible] ادویه [illegible] مستعمل است ⁂

[illegible] از آنها [illegible] مخصوص جهت رفع [illegible] (۱) از [illegible] نارنج [illegible]
[illegible] گل بهار نارنج — [illegible] عرق و شربت آن مستعمل است [illegible] نارنج [illegible]
[illegible] نارسیده [illegible] — پوست نارنج [illegible] نارنج [illegible] می‌شود [illegible]
ادانطین ([illegible]) [illegible] نارنج و پوست آن [illegible] عطر مخصوص [illegible] می‌شود
پوست نارنج [illegible] شبانه روزی [illegible] تا ده نخود بطور [illegible] اغلب [illegible]
[illegible] — در [illegible] نارنج [illegible]
اول — طنطور پوست نارنج — قدر شربت دفعه [illegible] نخود [illegible] شبانه روزی [illegible]
سه مثقال [illegible] — ثانیاً — شراب پوست نارنج [illegible] و پوست نارنج
ساخته می‌شود [illegible] اصلاح طعم [illegible] — ثالثاً — اکسیر
مرکب نارنج [illegible] نارنج [illegible] و [illegible] و چند [illegible] دیگر [illegible]
نیز [illegible] شبانه روزی چند قاشق [illegible] و از [illegible] معطر [illegible]
(۲) از [illegible] اشیاء [illegible] اول عطر گل [illegible] مخصوصاً بواسطه عطر [illegible]
استعمال می‌شود و در این قسمت است عطر لیمو و ترنج [illegible] و [illegible] از عطریاتی که در طب
[illegible] بنفشه را که در ایران بسیار معمول است نیز جزو محصولات مذکوره باید محسوب داشت
(۴) محصولات بلسانیه — بواسطه عطر مخصوص و نیز بواسطه [illegible]
[illegible] تعطیله [illegible] معمول است (۱) بلسان پرو — مایع غلیظ است و تیره [illegible]
[illegible] بسیار مطبوع و دارای [illegible] عطر مخصوص است — [illegible] مانند [illegible] در [illegible]

نزوش مقعد مدتی ممنوع و تنقیه نمودن [illegible] و حال مخصوصاً از خارج اثر او در علاج جرب استعمال میکنند و سمی است مهلک که مخصوص حیوانات جرب و استعمال آن در غیر مرض مزمنه معین تر است قدر ادا کنه آن سامیه مریض بالنه باید مدت [illegible] استحمام عمومی با آب نیم گرم نمایند پس از استحمام تمام سطح بدن و مخصوصاً اجزائی که [illegible] در آنها بیشتر است (در عبارت از دست و پا جهت انعطاف مفاصل و مقعد و صفن و سینه) با آن طلا [illegible] (ابتدا [illegible] تقریباً [illegible] عارض گردد) و هر دفعه [illegible] مثقال آن کافی است [illegible] محتاج [illegible] و [illegible] — و بعد از [illegible] روز [illegible] استحمام [illegible] باید مریض [illegible] اما [illegible] تمام [illegible] حرارت [illegible] رفع عفونت نمایند ❊ طلای پرو در شقاق [illegible] و [illegible] در قروح [illegible] استعمال [illegible] ❊

قدر شربت آن — از ده [illegible] در دفعه [illegible] تا [illegible] روزی [illegible] بطور [illegible] از بلسان پرو و کثیر از [illegible] عطریات [illegible] بلسان الجهود [illegible] در جهت حصول تحریک از خارج [illegible] یا در شراب [illegible] و [illegible] استعمال آن در [illegible] چشم و ضعف بصر [illegible] آن [illegible] مثقال عرق [illegible] مخلوط کرده [illegible] نمایند)

مبعض سائله [illegible] از خارج اثر [illegible] بلسان پرو در علاج جرب در صورتیکه بلسان پرو [illegible] نسخه — [illegible] سائله [illegible] مثقال روغن [illegible] بلسان پرو [illegible] دفعه [illegible] است — در [illegible] جسم [illegible] بلسان طولو

[illegible] عطر [illegible] الحجر [illegible] آنها را [illegible] نگاه داشت ❊

فقره ثانیه معطرات [illegible] و معرقه — (۱) [illegible] از قوم [illegible] مانند [illegible] و [illegible] بواسطه تحریک [illegible] عطر [illegible] و [illegible] میشود — تمام [illegible] اجسام [illegible] بسبب [illegible] کلیه [illegible] بول [illegible] عطر [illegible] عوارض [illegible] روز [illegible] اجسام [illegible] مجاری [illegible] تولید [illegible] نمایند [illegible] — اقل کبابه چینیه — [illegible] بزرگ [illegible] [illegible] عطر [illegible] میشود و [illegible] که مرکب است [illegible] صمغ است [illegible] عطر [illegible] بول [illegible] بلسان [illegible] استعمال میشود [illegible] — از ده [illegible] روزی چند دفعه [illegible] تا ده [illegible] — [illegible] [illegible] روز [illegible] مثقال [illegible] در کاپسول [illegible] میدهند (۲) بلسان کپاهو — از [illegible] (Copahu [illegible]) [illegible] است مرکب است از عطریات [illegible] (Copahifera [illegible])

اعمال فیزیولوژیه آن — اگر [illegible] مقدار [illegible] شود (۲ تا ۵ نخود) [illegible] طعم آن [illegible] و [illegible] بسبب [illegible] اسهال [illegible] (۱) [illegible] مثقال [illegible] موجب [illegible] و [illegible] در کلیه [illegible] بول [illegible] اسهال [illegible] آنها [illegible] بثورات جلدیه [illegible] [illegible] بروز [illegible] نماید ❊

استعمالات علاجیه [illegible] در سوزنک مزمنه [illegible] است — [illegible] [illegible]

[illegible] که علامات [illegible] از طرف [illegible] مخصوصاً [illegible] سوزنک [illegible] از [illegible] قسم [illegible] علاج [illegible] بلسان [illegible] استعمال [illegible] معالجه کرده — [illegible] و [illegible] دفعه ۲ تا ۵ نخود در شبانه روزی [illegible] است — [illegible] [illegible] بلسان [illegible] بلسان پرو [illegible] نخود [illegible] میدهند [illegible] مقدار [illegible] (صبح و ناشتا)

سیم [illegible] ماطیکو — [illegible] استعمال [illegible] اجزاء [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] در مجرای بول [illegible] استعمال مینمایند ❊

چهارم — [illegible] عرعر (حبة العرعر) [illegible] است [illegible] بسهولت [illegible] از [illegible] فرنگستان است — [illegible] (۵ تا ۷ [illegible]) [illegible] است [illegible] در صورتیکه [illegible] در [illegible] [illegible] میشود [illegible] که [illegible] مثقال آن در [illegible] مثقال آب [illegible] میدهند — [illegible] معروف [illegible] موسوم به رب العرعر است [illegible] [illegible] روزی چند مرتبه — [illegible] مثقال [illegible] [illegible] میدهند مثلاً چهار [illegible] رب العرعر [illegible] یک مثقال [illegible] مثقال آب [illegible] کرده [illegible] (قاشق [illegible] خوری) ❊

پنجم جعفری — [illegible] و تخم آن [illegible] است [illegible]

ششم — [illegible] (Herba [illegible]) — [illegible] مثقال [illegible] تجویز نمایند [illegible] قسم است [illegible] هفتم [illegible] (Acidum [illegible]) [illegible] هشتم [illegible] — در فرنگستان [illegible] مخلوط کرده [illegible] مثلاً حب العرعر [illegible] تخم جعفری [illegible] مثقال [illegible] مخلوط [illegible] یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال آب [illegible] ❊

(۲) [illegible] استعمال [illegible] (۱) [illegible] مثقال [illegible] مثقال آب) [illegible] [illegible] عرق [illegible] آب گرم [illegible] [illegible] عرق [illegible] ❊

تبصره — اگر [illegible] عرق [illegible] سطح [illegible]

(۱) بابونه شیرازی — [illegible] استعمال میشود [illegible] فرنگستان است و جهت [illegible] — قروح و جراحات را نیز با مطبوخ بابونه شسته [illegible] ❊

مطبوخ آن نیز جهت استحمام بسیار متداول است (۱۰۰ تا ۲۰۰ مثقال) [illegible] بکمر [illegible] (۱۵ تا ۲۰ مثقال) کافیست ❊

تبصره — اسم علمی بابونه شیرازی ماطریکاریا [illegible] است و [illegible] بابونه رومی [illegible] (۲) بادیان [illegible] — [illegible] آن [illegible]

(۳) اَفَنطی - که آن مستعمل است ؛

ستم - مطبوخ و دم کرده چوبینا - مشهور شده است که از قدیم الایام در مسلک بعضی از طباء اثر معروف در آنها یافته از خواص بسیار برای آنها قائل گردیده اند که تا کنون معمول است و بواسطه همان حسن عقیدت موهوم آنها را در امراض جلدیه مخصوص داده و فرنگیه منفیه مانند دیگر اطباء نیز در بعضی مسئله امراض دیه در فرنگستان عشبه نوار این چوب چینی است ؛

(۱) دو شبه عشبه - دارای عطری است مرسوم به آسمی لاسپین فی رئوش (او ده حمی چهار) جهانی - که بواسطه الکل از آن اخذ می شود و بشکل سوزن های لطیف و نظیف بی رنگ است که در آب سرد غیر محلول و در آب گرم کم و در الکل و اتر بسهولت حل گردد و عده ای این عطر بعد دیگری را در عشبه مرکوز گویند مزه است - معرت بسیار معروف است که عشبه سود در مرض کوفت بعض آثار او در امراض جلدیه مزمنه بطئ العلاج (از قبیل اگزما و لیوپوس و سیرو سبو روها و امثال آنها) استعمال می کنند و این مسئله محقق است که استعمال آن در داء فرنگی عقب عرقیات و جبه کرده ولی در علاج این مرض تدبیر علاج جدا باید منحصر به عشبه نمود و از رداء و از ترا مانند ادویه زیبقیه مؤثر تر دانست ؛

عُشبه او اقد در عوارض بسیطه درجه دوم (از قبیل طفح زیرین و تربر کولی و اسکر بوط) مستعمل است و در آن علاوه بر تسکین و ترطیب است - ثانیاً در سفلیس کثیر اللعود و زخم های آنها و حبه مفرطه از مرتبه اول ادویه زیبقیه استعمال کرده و نتیجه بدهد باشند و نیز در عوارض ثالثیه در بطئ العلاج و کثیر العود باشند و در عوارض در درجه سیم مستعمل است که با ادویه یودی آن سو مفیدتر وارد شده ؛

و در شاگردی سُدمیت به مکتب ما ممنوع است و در علاج غطیه سفلیس و نیز در تمام عادت مقرر معقود

حصص ریه و سریع بی (از قبیل ورم کوفتی عقب تبیه و سفلیس دماغی و علل جنجره) فائده کلی از اثرات عشبه در مسمومیت مزمنه که عبارت شد از فقرات ذیل مستعمل است ؛

اوّل مطبوخ مرکب القوای عشبه - صد جزء ریشه عشبه در ۲۶۰۰ جزء آب مدت ۲۴ ساعت تر و زاید کرده - زاج سفید کوبیده شده یک جزء و شش جزء انیسون و سونا و ۴ جزء کیسه سنا و ۲۴ جزء اصل السوس ۱۲ جزء اضافه نمایند و بتدریج مجموع مایع فوق را در ۲۵۰۰ جزء بجوشانند بعد از آن فیلتر کرده صاف نمایند (۲) مطبوخ مرکب متوسط عشبه - سی جزء عشبه با ۲۶۰۰ جزء آب جوشانیده و در آخر پوست لیمو و دار چینی و هل و اصل السوس کدام شش جزء جوشانیده بعد از صاف باید ۲۵۰۰ جزء - از مطبوخ مذکور تا هشتاد مثقال گرم کرده صبح ناشتا و قبل از خواب مانند قهوه گرم خورده شود و مطبوخ متوسط را از ۱۰۰ تا ۱۲۵ مثقال از مطبوخ ثانی می نوشند - بعد از شرب مطبوخ تدریجاً صبح باید مریض را در بستر گذارده پوشیده و در زیر لحاف خشک تا عرق کند بعد از آن حوله خشک که او را عوض نماید - در مدت جوارش اجلاق بعض عشبه حوار باید از ۲۰ تا ۲۵ روز و در مدت شدید کلیه احتیاط غذاهای سهل الهضم (آب گوشت یا کمی از گوشت های طیور بریان و تخم مرغ نیم برشت و شیر تازه) تناول نمایند - و بهتر آن که در صورت ضعف مزاج مریض باید کلی داد و مدت این قسم استعلاج باید سه چهار هفته بر آید تا آنکه علامات مرض بکلی رفع شود (از این تفصیل معلوم شد فائده اثر عشبه در این مرض صرف غرض و اتمام این معالجات بسطح مرض است نه معالجه) بعضی از ترکیبات دیگر از عشبه هست که در فرانسه مستعمل است اما حیف گران بها و کثیر الاجزاء است و بدل آن معمول

ترکیب مزبور است - شربت مرکب عشبه - عشبه ۲۴ گرم گل گاو زبان و برگ سنا و گل سرخ و چوب چینی یک ۱۳ پوست کنه و انیسون یک ۳ شکر ۱۲۵ آب ۲۵۰ بهمان قاعده مطبوخ یک تا سه مثقال آن را در روز حل کرده مثقال بر آب بدهند (۲) ریشه چوب چینی - مطبوخ یک تا سه مثقال آن معمول است (۳) چوب ساسافراس (۴) چوب گایاک (شجرة الحیات) ؛

فقره ثالثه - در بیان محصولات معطره دافع بلغم و عصب و مقویه - مثل محصولات مانند سایر محصولات معطره در اشتهاء و هضم و ترشحات معدیه و امثال آنها مؤثر و بعضی از آنها در اسهال و ترشحات مخصوصه و در زکام خفیفه حنجره و بعض مخرج نفث هستند که بسهولت اخراج محصولات ترشحیه میکنند و در بعضی تجمیع نموده است و دیگر بالعکس جهت اخراج نفث در استسقاء و ادرار و در مواقع دیگر ان است آنها را که ذکر می شود معمول اند - ادویه ذیل از این جنس است ؛

(۱) انیسون (بادیان متعارفی) یا بادیان خطائی (۲) - مخصوصاً در معالجات اطفال مانند گلاب ادریاح مستعمل اند و نیز جهت رفع حباب و تهیج و قولنج و امثال آنها را بکار میبرند و اغلب جهت منع صدمات قولنج آنها مسهلات دیگر یعنی نمایند - مخلوط مخرج نفث - ریشه خطمی ۸ اصل السوس ۳۰ برگ توسیده و ریشه آن ر آب فلفلس یک گل مرقه البیضاء و بادیان ۴ و دفعه یک تا سه مثقال نه این مخلوط آن در هر ساعت ۵ مثقال آب دم کرده میدهند - کاهی شربت خرنوب و انجیر را هم برای حاجت نمایند - ادویه دیگر که در ذیل از جنس آنها می باشند ؛

اوّل - اشق - صمغ مقرون در حتی است از جنس درختان آمونیاکوم از دفعه یک تا پنج گرد و شانزده روزی یک مثقال بشکل حب یا لعوق معمول است دوم مرمکی - صمغ مقرون است

معلوم به بالسامو دادیه مبرا - روزی یک تا پنج گرم آن بطور حب یا معلوف و امثال آنها مستعمل طنطل آن را جهت رفع ایام هادیت جراحت بنزین استعمال مکنیند و در زمان شوئیه تایز معمول است ؛

فقره رابعه - در محصولات معطره و اسیدهای ترکیبه و خواص مسهلانه (۱) اسید کاتارتیک (که از سنا مکی است) و ذالابین (که از جلب لغزش شود) (۲) فلبین (از صبر زرد) و کاله سانطین (از تخم شعلی کرفه می شود) و اسید ریئیک (از ریوند) و اسید سینلیک (از روغن کرچک اخذ میکرد) و اسید کروتونیک (که از دند است) - از این نوع محصولات سعی محصوب شده آنها را در این عصر کیمیات خلوص استخراج نموده و شروع با استعمال آنها کرده اند - تمام این ترکیبات موجب کمال مسهلیه شده و سبب جمله ای از آثار آنها افزایش قوت و حرکات دودیه امعاء است ؛

مسهلات بهیچوجه باعث ترشح رطوبات امورث از روده ترشح طبیعیه امعاء نمی شوند و لیکن چون باعث سرعت حرکات دودیه امعاء می شوند مواد محتویه در اجزاء فوقانیه امعاء جذب نگردد و از آن رطوبات امعاء حاصل می شود زیرا که از محصول مایع در قسمت امعاء تولید شده و جزو اعظم آن عقب کمی سدیه بسبب خارج نمی شود و بواسطه همین است که خروج مواد براز به حالت مایع با وجود آن مسهلات قویه استعمال آنها بسیار کم است ؛

مسهلات بطرق مختلفه باعث سرعت حرکات دودیه امعاء می گردند - هر کدام در اعصاب معدیه تحریک حادث شده نماید و بواسطه عمل انعکاسی در رگهای شبکه معدیه عصب شریک عظیم نیز مورث تحریک می گردد که بر آن بواسطه حرکات دودیه امعاء را در بند ساقی که زنند ؛

بعضی مسهلات مثل در مقدمه حب السلاطین دارا که اگر عصب ... را قطع کنند دیگر هیچ باعث اسهال
نمیشوند پس اثر این مسهلات بدو واسطه در امعاء اثر نمیکنند بلکه عمل آنها بواسطه اعصاب ... است ‫:
بعضی دیگر باعث اسهال میشوند مگر بواسطه تحریک مستقیم در صدر ... عصب مشترک که ... باعث
میشوند — ادخال بلغمیه (قولنج) ... مقارنت عمل مسهلات بواسطه انقباضات ... تشنجیه ...
مسهلات شدیده که عموماً آنها را در مآلات بعبارت مسهلات قویه خوانند (دراستیک)
سبب سقوط اشتها و ضعف هضم شوند و سبب کثرت ترشح صفرا نمیگردند ‫:
بعد از استعمالات مدید مسهلات ... خون و ... جذب ... خون
کم شود و چون این اجزاء از خون کم شد ... اجزای ... را جذب ...
... مرضیه گردند و نیز پس از استعمال مدید مسهلات ... ظاهر گردد ...
شباهت دارد ... اغذیه ... باشند ‫:

استعمالات علاجیه — ذکر تمام مراتب استعمالات عمومیه مسهلات متعسر است حال
بذکر مواقع ... استعمال این مسهلات ... که ... ترجیح دارد ...
اولاً بعضی اقسام یبوست است از قبیل یبوستی ... که یبوست عادی ... بواسطه ضعف ...
... اغلاط ... عدم اخراج براز ... عادی ... احوال ...
گردد ... غذا ... در ... اغلاط در ...
... بسبب یبوست عادی گردد — در حالت دیگر ... جهت دفع براز
... و ... از استعمال مسهلات قویه با ...

و مانند بطون ... حاصل شده ... در این موارد استعمال مسهلات ملحیه ترجیح دارد — مسهلات
قویه ... در علاج ... یبوستی ... بواسطه فتق ... در ... و امثال آنها حاصل شده باشد نیز
مستعمل میشود ... در موارد ... کمال احتیاط ... منظور داشت و نیز ... مسهلات
... دماغ ... است ... بواسطه مسهلات قویه علاج توان نمود ... بالاخره ...
... سر ... و نیز ... دماغ ...
... بسهولت بواسطه استعمال مسهلات قویه ... دماغ ...
مسهلات قویه ...
... مسهلات ملحیه و ... روغن کرچک ...
ترجیح میدهند — در بعضی اقسام اسهال روغن کرچک ... و ... مسهلات ملحیه ...
استعمال مینمایند ... مسهلات قویه ... با مسهلات ملحیه ... رطوبت
... مثلاً در استسقاء ... که ... استعمال ...
... مسهلات قویه ... استعمال ... ممنوع است عبارت ...
(۱) در ... (۲) در ... (۳) در ... (۴) در ...
... (۵) در ضعف ... (۶) در ...
... در تمام ... رعایت حزم در استعمال مسهل قوی از شرایط است ‫:
(۱) در بیان مسهلات ... کاطاد طیك ... برگ سنا و ...

... سنا ... کاطاد طیك است ... عبارت ... از این است ...
(...) — ...
... برگ ... با ... مسهلات ...
مشهور است سنا ...
در ... سنا ... کاطاد طوما طیط ...
در ... — از جمله ... سنا ...
... است ... اسهال ... است ‫:
برگ سنا — ...
سبب ...
...
بعد اخراج براز ... است ‫:
... برگ سنا
... مسهلات سبب یبوست ... ‫:
ذکر شربت و ترکیبات آن — (۱) برگ سنا ... اخراج براز
... مثقال ...
... مسهلات ... (... ... ...) ...
(۲) برگ سنا ... (۳) مخلوط مسهل ... سنا

... — برگ سنا ... (۴) ... طرطرات ...
۳۰ ... مثقال ... مخلوط ... (۲۰ مثقال ...) ... (۴) ...
مرکب ... صنکری کوزه لا — ... ۲ ...
... (۵) معجون سنا
یا معجون ملین برگ سنا ... شربت ... یک ... مثقال ...
... مثقال ... (۶) ... برگ سنا ...
... برگ سنا ... طرطرات ...
یک تا ... مثقال ... مثقال ... ‫:

دوم — ... ریوند چینی — ... ریوند ... کارطا طیك است که مسهل ...
... در علاج ... استعمال میکنند
... — ... ریوند ...
ریوند ...
...
... ۱۵ ... ظاهر گردد ...
... — ...
...
... — ...

ریوند موجب کثرت ترشح صفراوی است ؛
استعمالات علاجیه — ریوند چینی چون تقویت جهاز هضم نموده و بعلاوه تسهیل مختصر [illegible] اسهال
اثر نیک از آن مشهود گردد [illegible] مفید است — جهت تغذیه نیز خوب است و [illegible]
اطفال خنازیری و اطفال مستعد [illegible] و [illegible] استعمال میکنند
در اسهال [illegible] استعمال [illegible] اسهال [illegible]
مصادف با خنازیر یا [illegible] عظام [illegible] مستعمل است — [illegible] ریوند را [illegible]
[illegible] در علاج [illegible] عادی [illegible] مستعمل است
فکر شربت و ترکیبات آن (۱) دم‌کرده ریوند — [illegible] دفعه [illegible]
مستعمل است جهت حصول اسهال دفعه [illegible] مثقال [illegible] میدهند ؛
(۲) عصاره ریوند — عبارتست [illegible] سیاه رنگ که جهت حصول اسهال دفعه [illegible] ریوند
مسحوق حب ساخته میدهند (۳) عصاره مرکب ریوند — [illegible] ریوند ۳ جزء صبر زرد [illegible]
[illegible] عبارتست سیاه رنگ و جهت حصول اسهال [illegible] استعمال میشود
(۴) تنطورهای ریوند — نسخه آن — ریشه ریوند ۱۰۰ [illegible] مسحوق
ده آب ۸۵۰ [illegible] ۱۵۰ [illegible]
دارچینی برای [illegible] اطفال دفعه [illegible]
دفعه یک تا [illegible] مثقال جهت تقویت معده مستعمل است ؛
(۵) تنطور [illegible] ریوند [illegible] شراب ریوند نیز گویند — ریوند چینی ۸ [illegible]

[illegible] ۱۲ [illegible] شراب [illegible] لیمو [illegible]
[illegible] اطفال دفعه [illegible] مثقال [illegible]
دفعه [illegible] (۶) شربت ریوند — ریوند [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] اطفال [illegible] (۷) [illegible]
[illegible] ریوند [illegible]
[illegible] (۳) [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] (۲) [illegible]
[illegible] اطفال دفعه [illegible] مثقال [illegible]
مستعمل است ؛
تبصره (Pau de ... Pelostatum) [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مستعمل است [illegible]
[illegible] (۲) [illegible] است ؛
[illegible] جلب (Jalap) [illegible] جلب [illegible]
[illegible] فرمول آن ([illegible]) [illegible]
[illegible] (Jalapine) [illegible] ([illegible]) [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] جلب [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] گردد ؛
فکر شربت و ترکیبات آن (۱) — [illegible] جلب — [illegible] دفعه ۲ تا ۵ [illegible]
[illegible]
[illegible] (۲) [illegible] جلب — [illegible]
(۳) صابون جلب — نسخه آن — [illegible] جلب [illegible]
[illegible] جلب [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مستعمل است (۴) [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] متروک است — دفعه [illegible]
[illegible] (۳) [illegible] آن — [illegible] آن دفعه [illegible]
[illegible]
(۳) [illegible] صبر زرد [illegible]
[illegible] ([illegible]) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] استعمال آن ممنوع است ؛
فکر شربت و ترکیبات آن — (۱) صبر زرد — دفعه یک تا [illegible]
(۲) عصاره صبر زرد — دفعه [illegible] دفعه [illegible]
(۳) تنطور صبر زرد — [illegible] است [illegible]
[illegible] ([illegible]) [illegible] حنظل [illegible]
[illegible] صبر زرد [illegible] استعمال کرده [illegible]
[illegible] در علاج انواع استسقا [illegible] مستعمل است ؛
فکر شربت و ترکیبات آن (۱) تخم حنظل — دفعه [illegible]
[illegible]
[illegible] (۲) تخم حنظل مخلوط — [illegible] حنظل [illegible]
[illegible] (۳) عصاره حنظل — دفعه [illegible]
[illegible] (۴) تنطور حنظل — جهت [illegible] اسهال [illegible]
دفعه [illegible] تا [illegible] قطره [illegible] استعمال دارند ؛
(۴) روغن کرچک [illegible] — روغن کرچک [illegible]
[illegible] ([illegible])
[illegible] روغن [illegible] — روغن کرچک [illegible]
[illegible] اسهال [illegible]

کمیه ... از آن درجه ... خواهند مرهم استعمال نمایند روغن کرچک بر همه ترجیح دارد — و نیز در صورتیکه
مواد غذائیه غیر منهضم یا جسم خارجی در روده ها توقف نموده و سبب اسهال شده باشد و در دوسنطاریا و طفولیس
بطن و در بواسیر بالاخره زنان آبستن و زائیده و در پی وضع حمل نیز این روغن را استعمال نمایند
چون این دوا به سهولت سبب [illegible] هضم میشود بنابراین [illegible] در صورتیکه نخواهند مدتی استعمال
کنند معمول داشت — اما اگر آن نیز موجب اسهال گردد — روغن کرچک را [illegible] با ربع
وزن خود صمغ عربی مخلوط کرده و با [illegible] شیرین میدهند ؛

در [illegible] جزء روغن کرچک [illegible] جزء روغن [illegible] (اسپرماست) [illegible]
میدهند [illegible] بسیار مستعمل است و آنرا در کاغذ [illegible] میدهند [illegible] روغن
کرچک را [illegible] چهار [illegible] در [illegible] تعفین [illegible] بکار [illegible]
این نسخه [illegible] روغن کرچک [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] دفعه [illegible]
مثقال آن [illegible] — روغن کرچک [illegible] تقویت [illegible] ترکیبات [illegible]
[illegible] بسیار مستعمل است — دوم روغن [illegible] از [illegible] السلاطین
[illegible] — [illegible] روغن [illegible]
روغن بادام [illegible] بواسطه [illegible] در آن [illegible] مجاری [illegible] تحریک میکند
[illegible] — روغن [illegible]
[illegible] اخراج [illegible]
[illegible] (۲ تا ۳ قطره) [illegible]

[illegible]

[illegible] سبب [illegible] — روغن [illegible] باید استعمال نمود در صورتیکه
بخواهند اسهال سریع و شدیدی حاصل شود یا از زرات [illegible] رفع نمایند — و در ام [illegible]
و [illegible] بواسطه [illegible] رفع [illegible] شدید [illegible] حال آنرا [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] استعمال [illegible] — دفعه [illegible]
[illegible] روغن [illegible] مخلوط کرده [illegible] نسخه [illegible]
روغن [illegible] روغن بادام [illegible] مثقال [illegible] — از خارج روغن [illegible] در
مواقع استعمال [illegible] استعمال کرده [illegible] آنرا [illegible] روزی [illegible] دفعه آنرا [illegible]
[illegible] نمایند ؛

ضمیمه (۱) تخم کوشت [illegible] آن [illegible] که [illegible]
[illegible] جهة [illegible] میدهند تا [illegible] مثقال آنرا [illegible]
میدهند — [illegible] معمول است که [illegible] شیر [illegible] کوشت [illegible]
[illegible] روزی [illegible] الی [illegible]
معموله [illegible] شیر [illegible] میدارند ؛

(۲) فلوس — مغز آن مستعمل است (۳) من [illegible] است
[illegible] دارد که [illegible]
آن ([illegible]) است سبب [illegible] میکردد ؛

[illegible] — اجسام معطره کرم کشی [illegible]

[illegible] ([illegible]) است [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] ([illegible]) [illegible] ([illegible] ۳۰۰)
در الکل [illegible] بسیار محلول است [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] و حب القرع بسیار کم اثر کند — [illegible]
[illegible] اعلم [illegible]
[illegible] قرمز [illegible]
[illegible] — در اطفال [illegible]
[illegible] غالب [illegible]
[illegible] رفع [illegible]
[illegible]) [illegible]
[illegible] — در درجات [illegible] است [illegible] ممکن است
[illegible]
[illegible] ممنوع است ؛
[illegible] اطفال [illegible] اطفال بزرگ [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] روغن کرچک [illegible]
[illegible] — و حب القرع [illegible] مستعمل است ؛ [illegible]

[illegible]

[illegible] حب القرع [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] که روز [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] (۸ تا [illegible]) [illegible] مثقال آب — [illegible]
([illegible]) [illegible] مثقال آب [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال تا [illegible] مثقال [illegible] مثقال آب
[illegible] — روز [illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] روغن کرچک تجویز نمایند ؛

سیم — [illegible] — [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] — [illegible] مثقال [illegible] دفعه [illegible]
[illegible]
[illegible] — و در اطفال [illegible] مثقال [illegible]
چهارم — [illegible] ([illegible]) [illegible]
[illegible] ([illegible]) — طرز استعمال آن [illegible] مثقال [illegible]
آن را با آب مخلوط کرده [illegible] روغن [illegible]
کامالا ([illegible]) [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] ([illegible]) [illegible] ؛

فقرهٔ سادسه در بیان محصولات معطّره که در رحم اثر مسکنه دارند (ادکولون سگل) — [illegible]
سگل از گیاه دیگالیه نیز مینامند) بعضی اوقات حقنهٔ [illegible] در ابتدا [illegible] در منبع [illegible]
[illegible] که بعد از [illegible] طاری [illegible] شود [illegible] از یک تا چهار ساعت
[illegible] از آن چیزی [illegible] ایست [illegible] تا کمال [illegible]
شاخه [illegible] از [illegible] (ابهل)
اثقال [illegible] (از [illegible])
[illegible] مثقال [illegible] روی [illegible]
[illegible] اوجاع مختلفه و حرکات [illegible]
[illegible] دبا [illegible]
جمله [illegible] است ❊
[illegible] که [illegible] اوجاع [illegible] در [illegible] از اطراف [illegible] ما (۱) [illegible]
[illegible] از [illegible] میشود [illegible] سموم [illegible]
[illegible] حالت [illegible] صورت [illegible] بیدار گردد ❊
[illegible] رحم
[illegible] — در زمان وضع حمل [illegible]
ربع [illegible] است ❊
استعمالات خارجیه — [illegible] اخراج [illegible]

بلزم

باشند بهترین [illegible] خارج [illegible] عرق رحم [illegible]
[illegible] که [illegible] در وضع [illegible] ورم رحم و در [illegible] الم [illegible]
حقنه [illegible] ایلم [illegible] — در [illegible] جلدی
[illegible] — [illegible] تجربه کرده اند — [illegible]
سافله [illegible] استعمال نموده اند ❊
قلام [illegible] و ترکیبات آن (۱) ادکولون سگل [illegible] جلی [illegible]
[illegible] پنج دفعه [illegible] تا پنج [illegible] دقیقه [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] روزی [illegible] دفعه [illegible]
[illegible] ❊ (۲) عصاره سگل ادگلطوم [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] محبوب [illegible]
[illegible] عصاره [illegible] مثقال روزی [illegible] دفعه [illegible]
[illegible] (۳) طانطور حور سگل ادکولون — [illegible]
[illegible] پنج دفعه [illegible] ❊
[illegible] — [illegible] استعمال [illegible] (۴) شاخهای کوچک ابهل [illegible]
[illegible] دفعه [illegible]
[illegible] در علاج [illegible]

[illegible] ❊
فقرهٔ سابعه — محصولات معطّره که در حالات عصبانیه مستعمل‌اند
(۱) محصولات ماخوذه از نباتات — [illegible] در اختناق رحم [illegible]
[illegible] اوجاع و حالات عصبانیه [illegible] در اوجاع [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] اول — دیشه سنبل الطیب — [illegible]
[illegible] — طانطور سنبل الطیب
[illegible] که ۲۰ تا ۳۰ قطره [illegible]
[illegible] — دوم دیشه کولمبو (کلمبو) [illegible]
[illegible] — سیم کل و دیشه [illegible]
[illegible] — چهارم انقوزه [illegible]
[illegible] ۴ تا ۵ [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] (۲) محصولات ماخوذه از حیوانات — [illegible]
[illegible] — عطر [illegible]
[illegible] استخراج و تجربه نموده اند اول — مشک — [illegible]
[illegible] غزال المسک است [illegible]
[illegible] بهترین
[illegible] اختناق رحم [illegible]

دهان

[illegible] ❊
[illegible]
[illegible] — دوم — جندبیدستر [illegible]
[illegible] اختناق رحم [illegible] — [illegible]
[illegible]
کانادا ([illegible]) [illegible] — [illegible]
[illegible] — فقرهٔ ثامنه — در
بیان محصولات معطّره [illegible] (دگتر) [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] ترکیبات [illegible]
[illegible] حرکات [illegible]
[illegible]
[illegible] — استعمال [illegible]
[illegible] — [illegible]
این جسم [illegible] کلوال ([illegible]) [illegible]
[illegible] — [illegible] ترکیبات [illegible] عصاره [illegible] دفعه [illegible]

تا دو گرم و شبانه روزی تا ده گرم میدهند — دوم — کاهوی وحشی — شیرهٔ از این گیاه
نامند و از شیرهٔ آن عصارهٔ نرم میسازند و تمام این ترکیبات در طب ناجی و غیر مستعمل است
سیم — لوپولین (عبارت است از لبلاب الفقاع) مسحوق غبرهٔ دقیق زرد است که در گل
لبلاب الفقاع یافت میشود دارای عطر مخصوص و ماده‌ای تلخ است آثار مسکنه و منومه آن
بواسطهٔ عنصر لبلابیه است و در حقیقت از مسکنات است — در لوپولین بعضی
تکمیل ... لبلابیه آن زیادتر میتوان داد و نیز اغلب اوقات جسم ... رفع کثرت ...
... الآت تناسل مخصوصاً در صورتیکه نعوظ و احتلامات زایده از حد ... استعمال مینمایند
دفعهٔ یک گرم تا دو گرم و شبانه روزی تا ... آنرا بشکل سفوف تجویز کرده میدهند ❊
تبصره — بعضی مسکنات موضعی دیگر هست چنانچه از آنها تحت مسمع ... معمول است
و عبارت از ... (۱) تقرلاج (در ... Bourgogne)
ورق ... (۲) بارچه ... مرهم ... لاافعی ...
(Tereau la glessenalip (۳) ... (Elemée (۴)
تقرمصطکی (عبارت است از مصطکی ... اول) ❊

فصل دهم

در بیان الکالوئیدها و گلیکوزیدها و ترکیبات مرّه ❊ مبحث اول

الکالوئیدها — تعریف — الکالوئید جسم ... دارای ... جسم ... ات ...
اسیدها ترکیب میشوند و موجودند در نباتات ... یا الکلوئیدها ❊

آ

تام ایت ... دارای خاصیت اسیدی ... ملاحی دارند — عمده قسم ... از آنها و دارای
اکثر ... یافت ... و قرار دارند ... در ... عضوی قرار دارند — اغلب الکالوئیدها
در حالت ... غیر محلول در آب ... در الکل و اثیر و کلروفرم محلول و از آنها در معرفی
یسماتیسیه طعم تلخ آنها و حل شدن در آب است ❊
تاثیرات ... در حیث ... شش ... الکالوئیدها ... و سبب
... بواسطه ... آنها است — الکالوئیدها محصولات
... آنها سموم مهلکه و ... بسیار قوی ...
از آنها است و اغلب سبب ... از آنها ... اطراف آنها ...
... نبات ... بواسطه ... میشود ... در ...
... اسید ... بلکه حیات ... ضعیف ...
... الکالوئیدها در مجموعهٔ عصبانی و در مواضع مختلفه ... اثر کند و هر
الکالوئید ... مخصوص با عضو معین ... از اینکه ... آن ... فارغ گردد
بار ... مخاطرات ... از الکالوئیدها سبب ...
... کفایت میکند ❊

فقرهٔ اول در بیان الکالوئیدها که از پوست گنه گنه اخذ شده — تمام پوست گنه گنه از
انواع مختلفهٔ سینکنا (Cinchona) (از ...) ... که
... است ... گنه گنه الکالوئیدهای ... است ... را ...

... بسیار دقیق ... مسحوق آن ... بواسطهٔ ... و محلول ... کننده
... الکالوئیدها ... افزوده ... الکالوئیدهای
... در ... (۱) کینین (Quinine) و فرمول آن ...
($C^{20}H^{24}N^{2}O^{2}$) (۲) سنکونین (Cinchonine)
($C^{20}H^{24}N^{2}O^{2}$) (۳) کینیدین (Quinidine) و فرمول
($C^{19}H^{22}N^{2}O$) (۴) سنکونیدین — و سنکونیسین —
(Cinchonidine (Cinchonicine) (۵) کینوئیدین
(Quinoïdine) — علاوه بر اینها ... اسید مخصوص اسید
کیناطانیک (Acide quinotannique) (از ۳ تا ۴ در ۱۰۰) در
پوست یافت شود ... تمام الکالوئیدهای پوست گنه گنه ... از همه بیشتر است
ولکن در معالجه ... الکالوئیدها ... پوست گنه گنه ... اسید
کیناطانیک آن ... احتمالات ... بواسطهٔ ...
متصلاً ذکر ... — کینین — خالص ... سولفات ...
علاج سولفات دو کینین (Sulfate de quinine) یا کلرهیدرات
دو کینین (Chlorhydrate de quinine) ... بهتر است
ترجیح میدهند بازکلرهیدرات ... از سولفات (۸ تا ۹ در ۱۰۰) بیشتر است
و بنابر این اثرات آن قوی‌تر ... آب ... جذب شده ... میکند ❊

اتفاقات ... — کینین ... جذب ... جراحات ... مخاطیه
و از طریق ... تحت جلدی ... کینین جذب شده ... تمام ...
بول خارج ... آن ... میگردد —
(Amaroïde) — طعم کینین بسیار تلخ ... بقیه ... اثر ... تأثیر
... تهوع ... موجب ... قی ... (ازیک گرم
... بیشتر) مخصوصاً ... آن ... سبب ... و ... — آثار عمومیه ...
جسم ... — ... سالم ... درجهٔ حرارت ... استعمال کینین تغییر
مشهودی ... و ... اکثر ... آثار عمومیه ... خصوصی ... ❊
نزول درجهٔ حرارت ... بواسطهٔ کینین مخصوصاً ... که در ...
حاصل ... است ... که نزول درجهٔ حرارت ... اثر ...
... کمتر ... آثار ...
... گردد ... ❊
آثار کینین ... عصبانی ... بسیار ...
... ورم ...
... آنها ... استعمال کینین ...
... تمام این آثار ... چند دفع ... رفع ... بعد از ... استعمال

آ

و اما سبب کمبود آن در بچه خیلی قوی است اما عرق سه ماه بیماری شدید و رنگ شکسته تا چند روز بعد بکوری
و عدم قوت بر تکلم دست داده است ولی این نشانها بر که زیاد تر باشد کمتر در جلد است
رعشه بر جلد است چند سال نیز دیده ام که سبب آن سواد بر همه از شنها بیشتر با حرج و اشکال است
تیره است که قبل از ظهور سوء گلو سیل با حالت فلج عمومی ظاهر گردید بالاخره کار را
تمام کند ـ و دیگر دیده شده است که این اثرات اصلا هیچ ظاهر نگردیده است ـ اگر گنه گنه در این
محموم ملاریایی علاوه بر این خمود ـ از تاثیرات عصبانیه حاصل شده است و هم بلا ملاحظه
آن در سلوک انها اثر باقی ظاهر میگردد از این عبارت از بی عملی کردن ایاب حمی و حمی صالحه
سمیه آن را سوی رفع میکند اعم از آنکه سمیت آن را سوء موجودات زنده مثل هر انسانی دارد از
مخصوصه آنها باشد با وجود اینکه اندازه کم تحلیل و تفریع در حکم ما نحن فیه حتی فارج شده
در اعضای ضعیف تک و ظاهر آل سبب ظهور آثار حمله نوبه گردند ـ و یا آنکه این سبب عبارت
از آن است که انرژی به واسطه این موجودات ذره بینی حاصل شده بطور کلی به آن حمله نوبه و در اوقات مخصوص
سبب تقلید بسیار سریع دارند یا در درجه حرارت تغییر شوند ـ گنه گنه باعث از دیاد تقویت بدن
گردد به طور اتفاق یا به واسطه و در بعضی از حالات داخل قوت بدن و به واسطه سبب تقویت شود
زیرا که تقریبا در ابدال هیچ تجزیه و ترکیبی از ابدال عضو دیده نمیشود و تقویت حقیقی حاصل گردد
مگر به واسطه تجزیه مواد غذائیه یا حرارت که در بدن است

در مردمان صحیح المزاج به واسطه سبب تقویت نمیگردد و اشتها و هضم سوء اعانت
نمیکند بلکه باعث اختلال هر دو شده و تهوع را به غیر تحمل و سوء هضم میکند ـ و این باعث تقلیل

بتدریج

تبه یابست اگر بیمار در دوران مرض فی الحقیقه گنه گنه قوای سوء زیادتر حفظ میکند زیرا که حون درجه
حمی نازل شده و در مرض بیماری انقدر زیاد تر اشتها بیشتر گردد علاوه بر این در امراض مثلا حون
اتلاف آنکه قوای و تکلیف است اگر سوء تخفیف میدهد به سبب تعدیل در اطوار تکلفی که صدور شده نازل
شده و صورت حیات را ستدام ترمیدارد

استعمالات علاجیه آن ـ اولا گنه گنه سه قسم استعمال میشود (۱) در سموم است اجابی در حرارت
مخصوصه و ممتاز میشود (۲) در اغلب امراض حمویه مانند او بر حمی اثر کند (۳) بدر بای
حالات تنگی مقوی است ـ گنه گنه در حمیات مواظبه و غب به بیشتر اثر کرده و در نوبت ربعیه
اثرات چندان محقق نیست ـ زیرا گنه گنه حون به طور زرقی تحت جلد استعمال شود در حمیات
نائبه ردیه و در معالجات عصبانیه مثل شبیه و عوارض و بائی نسبتا بیشتر به اینها تاثیر دارد
یک بخشی از نوبه هر قدر شدید باشد که ورود تریاق اثر گنه گنه در آن بیشتر است و بخصوص معالجه شود
اندازه حجم کبد و طحال که در صورتیکه مرض از جمله ها بر نوبه بیشتر و دیابت منحصر شود اغلب به واسطه
گنه گنه رفع میشود و نیز در استسقاء حاله ای در بدن ظهور مینماید اند و بعضی از حمیات نائبه عوارض
شدید و بسیار خطرناک است ـ اثر گنه گنه در حمیات خفیفه هم در بعضی از آنها سوء نوبه وزن شکوی نیز
واقع در مخصوص که در اوجاع و امراض عصبانیه دارند که در دو حشم را تمام اسهال و ذات الجنب
نمیشود (رسی) و امثال آنها استعمال گنه گنه از تمام ترکیبات و بس که گنه گنه را سابق معمول بودند
تنفس سوخته در آنها ترجیح دارد و لیکن وضع استعمال آن و تاثیر خفیف و خفیف است ـ در نوبه
مواظبه تب عفن خالص و موسمی بطور عمومی بهتر آن است که سه روز را بیک دفعه (۳) تا (۵) نخود در آن امروز را است

و گنه گنه را هر بار و دفعات حتی اگر هر روز دو بار تا ۱۲ ساعت یا ۱۵ ساعت قبل از ظهور نوبه آن سوء تجویز نمایند
و اگر مجبور برای اینکه رسانه هر وقت که هر روز از طرف را ورد کرده ـ روزهای بعد تا آنکه گنه گنه هر روز تا تعادل
کمتر از یک نوبه رفع گشته باشد ـ و حتی نوبه اگر آنکه بدتر باشد و اگر مریض بعد از سه روز مرض نمی است
اقامت نماید تا چند روز بعد همان مقدار را تعاقب داد ـ اگر در بعضی حالات که حالت آن نوبه باید
بکیفیت استعمال مهم نماید ـ و در نوبه های شدید و ساعات فطرت بسیار کم است بجای واسطه از نوبه که گنه
نرسد و لهذا جهت تمام این حالات زرقی تحت جلد آن اولا و ارجح است ـ چون نوبه
رویه این طرز استعمال واجب است یا در هر ساعت یا بیشتر از مقدار زرق تزریق نمائید
تا حد این تدبیر بسیع و قبل از تجویز گنه گنه باید بمعالجات مسهله است در صورتیکه احتمال رو چشم دارد
معدیه بسیار واضح وجود داشته باشد یا آنکه لازم است که اگر مسهل داده لازم تجویز نماید مواد رسانه
لیام الکالوئید گنه گنه سوء استعمال میکند که این تدبیر سوء به اتفاق زیاد معمول بوده جمعی از اسراز و
در نوبه حمی عرق تشنه و مجموع زرد خوب که علاوه بر آنکه نوبه سوء نیز تجویز نماید و حون گنه گنه
در حمیات آنجائیکه زیاد مفید است در صورت حمایتیکه در بیرون دارد و زنده که در تعفنات عفونت
(داخل کبد و کلیه) و در ترشحات بین نفاس و امثال آنها و در علل تعفن رحمی در تعفنات
ترشحات ذات الجنب و ذات الریه و امثال آنها نیز از اسهال میدارد و خوب قابل تکامل میدارد
اثرات آن در حالت مذکورا محقق نیست و اطباء عقاید که یکی از آنهم در این حالت مرض قابل نیز
در این عصر گنه گنه را زیاد تجویز شده برای نزول درجه حرارت حمیات دائمه و در تمام امراض درجه
حرارت آنها از ۳۹/۵ تا ۴۰ و بالاتر میرسد هم و بعد آن بالاتر است و لیکن

دارد

کاهش و مخصوصا آنتی پیرین را آن تفوق یافته است
و حتی بخوانید مزاج باقیه مرض حتی سوء تقویت کنند باید ترکیبات که گنه و دیگر از شراب و
نقاع و شیر و تخم مرغ و گوشت خوب و امثال آنها تقویت کنند پس در اطفال اینکه که گنه خیلی تلخ
میباشد بر اثر او در کاستن تمام سوء را میدانند بقدر قلیله بتوان است ـ مثلا استعمال گنه گنه سوء در زیر دارند
تقریبا زیاد در اطفال استعمال در پیچیده شود اند و بر حسب سن در بیشتر برای سن بین ازنه تا ۵ نخود باید مثلا
ضمیمه نفره جی () آنتی پیرین در این ایام برای آن تاریخ
مراد آنها مخصوص عقیده یکی از اهم ما در ابدان حیوانات و نیز در نباتات به واسطه نفوذ و تکثیر نمودن
موجودات ذره بینی صغیر است و شاید ترکیبات خطره با نزول دارای خواص ضد عفونی و ضد عفونی
بسیار واضح اند و قوت مجزیه در این موجودات ذره بینی دارند تا شاید گنه گنه اثر مخصوص در حمیات
ردیه و خاصیت ضد حموی بسیار ضعیف دارد ـ و از آنجا که در خالیه که این اعمال علاجیه سوء را
بسیار در عمل شیمی چنین نوع ترکیبات ساخته اند ـ اقلا گنه گنه سوء یا تالی سوء مرکب
شده تا تاثیر ترکیب سوء با نزول مرکب منضم اند و در واسطه و آنتی پرتیک تالین تا ترقی کرده است
و تمام آنها باعث آن نوبه از ممتد و حالات موقتا ظاهر شود و نیز درجه حرارت اغلب
حمیات را بیش از چند ساعت مرتفع شده مصادف با قشعریره های حمویه مختلف ادراری است
و لقلقه ها و تکیه ماست اینها نیز در آن که ترجمه آن ضد حمی است از سلسله اجسام که ساخته اند
خارج است سفید متبلور شکل محلول در آب (۱ در ۵) طعم آن چندان مطبوع نیست و خاصیت
ضد حموی آن بسیار قوی است و در تمام ایام ادرار ادرار نیز ضد حمی و از آنکه کمتر داشته اند است

و شدت تأثیر آن از کنین بیشتر است ؛
قدر شربت آن شبانه روزی در شبانه روز تقریباً یک مثقال تا یک مثقال و نیم [illegible] قسمت
کرده و در فواصل معین یک ساعت به یک ساعت [illegible] خوراک اول [illegible] ۹ نخود [illegible]
۹ نخود است (۹+۹+۵+۹+۹+۹) [illegible] خوراک اول زیاد
و کم [illegible] در اطفال بر حسب سن [illegible]
ضعیف قدر شربت را کمتر نموده احتیاط لازم است ؛
[illegible] به صورت محلول [illegible] و طعم [illegible] عرق [illegible]
و نیز [illegible] از طریق [illegible] استعمال [illegible] قدر شربت [illegible] مثال کرده ؛
[illegible] از طریق تحت جلدی [illegible] سریع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] است [illegible] در درجه [illegible]
در اعمال [illegible] مستعمل است (ادرات [illegible])
[illegible] دماغ [illegible] و مثال آنها) ؛
در بعضی حالات [illegible] که [illegible] جلدی [illegible]
[illegible] الزوال [illegible]
[illegible] کردند ؛
[illegible] الکالوئیدهای آن — [illegible]
[illegible] الکالوئید [illegible] معروف‌ترین آنها است

مرفین، کودئین، نارسین، پاپاورین، نارکوتین [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] مرفین از [illegible] محلول [illegible] آید [illegible]
[illegible] آب [illegible] محلول [illegible] محلول است
در تمام [illegible] از ۵ تا ۲۰ درصد مرفین وجود دارد ؛
[illegible] آن — مرفین عمده‌ترین الکالوئید [illegible] اثر آن [illegible]
[illegible] است در [illegible] بیشتر [illegible]
آن [illegible] است [illegible]
[illegible] احتیاط — اثر [illegible] بیشتر از روز است ؛
در زیر جلد [illegible] تا ۱۰ دقیقه بعد شروع [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] از [illegible] کند — از [illegible]
[illegible] (۱/۲ گندم) ابتدا [illegible] تحریک [illegible] خفیف [illegible]
[illegible] تحریک [illegible]
[illegible] گیرنده آن (از یک گندم
بالا) [illegible] تام [illegible]
[illegible]
[illegible] مرفین [illegible] دماغ [illegible] تحریک [illegible]
[illegible] تحریک [illegible]

مرفین کم [illegible] مرکز [illegible] تحریک است و جهت [illegible] کردن [illegible] مرفین باید [illegible]
بیشتر از [illegible] سبب [illegible] دماغ [illegible] اعصاب [illegible]
از جمله مرفین تا [illegible] است که [illegible] رفع تحریک [illegible] گردد .
استعمالات علاجیه — [illegible] الکالوئید [illegible] استعمال [illegible]
زیرا که [illegible] قدر شربت [illegible]
آن [illegible] است که [illegible] رجحان دارد ؛
[illegible] مرفین [illegible] دماغ [illegible] اعصاب
[illegible] مواقع است که استعمال آن جهت [illegible] ممنوع است
مواقع استعمال و موانع آن در حالات مخصوصه از این قرار است — اول [illegible] مرفین
[illegible] دماغ [illegible] مربوط است
[illegible] مستعمل [illegible] ؛
از استعمال [illegible] مرفین [illegible]
[illegible] مرفین [illegible]
[illegible] مرفین [illegible]
مرفین) [illegible] حرارت
[illegible] استعمال مرفین [illegible] ؛
[illegible] مرفین [illegible]

عصبانیه [illegible] تحت جلدی [illegible]
و استعمال [illegible] عصبانیه است بلکه
[illegible] (نقطه داله) [illegible] است [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال مرفین [illegible]
[illegible] استعمال مرفین [illegible] ممنوع است
[illegible] موجب استعمال [illegible] — اول [illegible]
[illegible] تحریک [illegible] علاج [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] اگر شدت [illegible] خطر [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] از استعمال مرفین [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] ضعیف [illegible] قوت
[illegible] ضعیف [illegible] تحریک [illegible] از استعمال مرفین
[illegible]
که اثر مرفین در [illegible] است [illegible]
[illegible] مرفین مستعمل است

در خوردنگ (سیاه سرفه) مرفین بسیار نفع کند و در نفث الدم خفیف که دوام آن بواسطه
دائمی مضر است و در نفث الدم شدید تزریق تحت جلدی مرفین موقتاً مفید و لازم است
مرفین اغلب باعث تنگی تموج و قی شدید است و علاوه بر آنها آفات معوی در مقام
با اسهالها مانند اسهال سل و حصبه مرفین ترجیح دارد اندرون اسهالهائیکه مصاحب با تب اند ترکیب
نباید معمول داشت مگر با احتیاط و در اسهالهائیکه مخمره حادث شده اجتناب بهتر است و جهت
جلوگیری از تقلیل اشتها اغلب آنرا با عرق نعناع میدهند و در اسهال و در بسیاری اقسام اسهال
ترکیب نباید داد مگر بعد از آنکه مواد حاد معوی با تمام دفع شده باشند — از فارنج تا ...
در اماله در صورتیکه بخواهند از ضرر آن در معده احتراز جویند میدهند و نیز جهت تسکین اوجاع
فروج مزمنه و سوزنگی و اقسام رمد بسیار مستعمل است ؛
فارماکوپه و ترکیبات آن — قدر شربت تمام نمک انفلات است چه کلرایدریت و
الملات و سولفات که دفعه ۳ گندم و شبانه روزی تا ۲ گندم ... سولفات حبّ یا قطرات
و مثال آنها میدهند و اعلب در صورتیکه شربت آن ممنوع باشد (در صنف مراوقی که شدیده باشد)
یا در اطفال که بخواهند اثر موضعی دوای آنرا بدهند از آن مرتب آید و نیز دقیق بخواهند اثر آن
سریع باشد تزریق تحت جلدی آن را استعمال میدارند (کلرایدریت مرفین در آب بر
یک درهم و در آب گرم بسیار سهل تر محلول است — ترکیبات معمول آن از قرار ذیل است
(۱) افیون خالص — از دفعه ... گندم و شبانه روزی تا ۵ نخود سولفات جهت
(۲) عصاره افیون — جهت آن منظم تر از تریاک است و حب ... دفعه ... گندم و شبانه روزی

تا ۲ نخود تا ۱ ... (۳) سولفات ایکیا افیون که از ایپودر و دو و دنبر مانند نسخه فلایم آن
ریشه ایکیا و فیتلن نمک ... جزء سولفات ... و ... ۸ جزء نسخه جبلاکهای ... ۸ جزء
قند شیر دارد — ده جزء از این سولفات ... یک جزء تریاک دارد ؛
(۴) تنفیس ... تریاک ده جزء از آن یکجزء افیون دارد و در مایع رفع اسهال دفعه ۵،
۱۰ الی ۲۰ قطره مکتبه ... نخود و شبانه روزی تا یک مثقال میدهند (۵) تنفیس زعفر
افیون نسخه آن تریاک ۳ زعفران ۱۰ امینک و دارچین ... ۱۲ الکل آب دار
و آب مقطر هر یک ۵۰ ۱ ... تریاک دارد مانند تنفیس ... شده و مقدار شربت ایضاً از آن است
فقره ثالثه — اپومرفین و امطین و ریشه ایپیکا — اتت اپومرفین عبارت است
سفید محلول در الکل و اطر و جهان مرفین با جوهر نمک غلیظ در ۱۵۰ درجه حرارت گرم نمایند
که محلول آن ضایع می شود و این جسم ترکیب می گردد ؛
مقدم امطین — این جسم الکالوئید ایپکا است سفید غیر متبلور و تقریباً محلول در آب
و در الکل بسهولت حل شده و در صد جزء ریشه ایپکا نیم تا سه جزء از این جسم وجود دارد ؛
این دو الکالوئید هر دو مقیّن اند ولی آثار جنبی در سلسله عصبانی مرکزی و در قلب و معده محفظ
نیز دارند و شروع نموده اند آنها را در مواقع استعمالات ریشه ایپکا معمول دارند
بهتر است — ریشه ایپیکا کوانا — این ریشه در دارای ایپکا و اسید ایپکا کوانیک اثر آن
انواع است — جهت مقیّن که اثر استفراغ زیاد استعمال کرده اند در زکام اغلب آنرا با سایر
مقیّن میدهند ولی در اطفال و پیران و کلیه در مردمان ضعیف تنفر دارد آنرا معمول داشته بتوان

قلیله در حالات ... متعمل است (۱) در نزلات شعبی حاد و مزمن با حمی و نفث قلیل و خشک است
و نیز در نزلات ... در صورتیکه ترشح کم و خشک باشد و در آبله الفو جهان مزمنه ... با عضلات
میدهند چنانچه گذشت و در صورت ... زیاد دارد — در سل ... اغلب با ... کند در
صورتیکه سرفه زیاد و در ... اخراج نفث ... قلیل است در این وقت آنرا با مرفین و ...
ترکیب کرده میدهند (۲) در نزله مزمنه معده (۳) ... مصاحب با قولنج و منعصص استعمال میشود
در ضرورت بوده اند ... میدهند (۴) ... در اسهال ... آنرا استفراغ زیاد استعمال میکند
فارماکوپه و ترکیبات آن — اول کلرایدریت اپومرفین — جهت جهت حصول قی
در ... که ... و سریع است ... بعوض خمس گندم آنرا تا ۵ دفعه میدهند و همین مقدار
مقدار آنرا در کلیه جلدی تزریق نمایند — جهت اخراج نفث دفعه خمس عشر تا عشر و شبانه روزی
تا یک گندم میدهند — (۲) امطین خالص (هنوز استعمال ننموده است)
(۳) ریشه ایپکا کوانا — جهت حصول قی اغلب آنرا با طرطیر مقیّن میدهند — اطفال سحوق
۵ نخود — ایمیول ... یک گندم) اوقات یک دقیقه اعلب جاری است را از مقدار ... کفایت است
در اطفال اعلب ریشه ایکیا را نیم تا ۲ ... نخود و در سه دفعه در روز ... یک دقیقه ... تا ...
بمقدار خمسه دفعه جهت ... گندم ... (۴) ... نخود ... ۵ مثقال آب)
در هر روز ساعت ... میدهند — سولفات حب آن کمتر معمول است ؛
عصاره ملایمه — از دفعه ۲ ... کندم و شبانه روزی تا ۲ نخود سولفات حبّ ... آنرا جهت
جهت استعمال خارجی ... با جزء و ... معمول است ...

زرد رنگ محلول ساخته می شود — عصاره بذر البنج — در امراض سینه از دفعه با خمس الی یک گندم
تا یک نخود و شبانه روزی تا ۵ ده نخود حب محلول میدهند (۶) روغن بذر البنج عبارت
جزء از اناس ... یک ... با بذر آن ... سه جزء ... حب ... یک جزء ... روغن زیتون
میسازند — جهت استعمال خارجی و در اوجاع موضعیه و نیز در قطوره گوش جهت اوجاع مستعمل است
عصاره ناتوده — از دفعه خمس تا یک گندم و شبانه روزی تا ۲ نخود میدهند —
با برگ تاتوره سیگار ... میسازند ... با برگ توتون ... مخلوط کرده سیگار میسازند
ششم — دراوراق و حبوب قهوه و در چای و امثال آن یک الکالوئید واحد
یافت می شود که آنرا کافئین مانند ... خوش ... تیز ... مستعمل است
... با ... آنرا در شبانه روزی چند دفعه میدهند
و ... مطبوخ ... بسیار مستعمل است ؛
مقدار کافئین در صد جزء حبوب قهوه از یک تا سه اجزاء مختلف است و مقدار الوان
بواسطه ... و اوضاع مختلف ... آن است — مقدار کافئین در چای سیاه و سبز یکسان است
ولی عطر چای سیاه از چای سبز کمتر است — استعمال چای و قهوه مانند الکل و شب کور در جای ...
لزوم ندارد و دوای ... از ... بعضی امراض مانع آنها باشند جزء مشروبات ...
است ... بواسطه تحریک سلسله عصبانی ثانیه و بواسطه استعمال آن تحریک ... اعمال دماغیه
سریع می شود ولی ... سلسله ... است که در ... استعمال ... بلکه ...
... در حالات ذیل (۱) در ... (۲) در حالات ... در ...

عصبانیه (صرع و خفقان رحم و امثال آن) (۳) در آفات قلبیه طپش قلب عصبانی و
آفات و سامات و عظم بطن چپ و امثال آن و (۴) در استسقای شرایین و ماغیه
دکنژسیون دماغ و رعاف و امثال آنها) (۵) کار در امراض مزمنه مهمه ٭
قهوه‌ٔ پرمایه و سیاه غلیظ در حالات اغمای و غش یا زهر و کنیاک و امثال اینها و نیز
در نفاس شدید و ساعات ... و تحریک مراد ... از ... اگر ... شیر و نیز در رفع
ستر استعمال می‌کنند و نیز در کثرت قی معدی و سوء اشتهای مزمنه اثرا مانند مشروبات
معده مفید است

جوهر دیژیطالین — از جوهر داروهای سمیه نباتات ... در ... بهتر آن است که جوهر
اثرا استعمال نکنند ٭

استعمالات علاجیه — دیژیطال دوای منحصر بفرد است که در بعضی علل قلبیه مع خیر دیگر
قائم‌مقام آن نشود و نیز جهة ادرار مستعمل است — دیژیطال از جمله ادویه است که اثرش
کم‌کم است پس باید در وقت مواظبت ... آن ... علامت ... آن (اضطراب ...
نبض و عدم انتظام انقباضات قلبیه و تهوع و قی و امثال آنها) ظاهر گردد باید استعمال
آن را مقطوع داشت و اگر مدت مدیدی باید استعمال کرد احتیاط آن است که گاهی مدتی
در روز استعمال آن را موقوف دارند — برگ دیژیطال را در مقادیر قلیله بنیم تا یک گرم
و در مقادیر کثیره تا ۵ گرم و در شبانه‌روزی تا ۳ و تنها نخود و بهتر آنست که نقوع آن بر آن
آن را ... حب آن را — عصاره‌ٔ دیژیطال — از دو نخود تا ... تا دو گرم در شبانه

روزی تا سه نخود را آن سو حب محلول ... از ... نیز در ... دو ... پارچه استعمال
میشود (از ... درجه تا ده جزو) ٭
طنطور دیژیطال — دفعهٔ ده تا سه قطره و تا هشت نه نخود در شبانه‌روزی تا یک مثقال
سرکه‌ٔ دیژیطال — ترکیب خوبی است و خوبی آن از این جهة است که بسیار کم تا بت
اختلال هضم گردد و دفعهٔ ده تا سه قطره در شبانه‌روزی سه چهار دفعه باید داد
دیشه جنطیانا — غلیظ دم کرده‌ٔ آن یا خمر آن را امید نهاده تا ده در روبیت عصاره‌ٔ
آن از دفعه‌ای گرم تا دو نخود و شبانه‌روزی ... و پنج ... حب محلول کرده به ... بطور است
دفعهٔ ... تا ... الکوز شبانه‌روزی چند دفعه باید داد ٭
ریشه کلمبو (Calumba) ... مانند سایر ... در ... است ... نخود
در صورتیکه این آفات معارف یا اسهال ... مزمن باشد مع خصوص در اطفال آنرا
استعمال مینمایند و در اسهال‌هائیکه بعد از ... یا ... حوام سیر ... و نیز در اسهال‌های
... است ... ریشه کلمبو ... در ... آب دم کرده ... ٭
عصاره‌ٔ آن سه تا ... نخود روزی چند دفعه حب محلول نموده استعمال کنند

تشریح دکتر تولوزان فرانسه

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان علم تشریح — بدانکه علم تشریح از اصول علم طب و دانستن آن طبیبان را لازم و واجب است
و در جمیع فنون طبیه اولویت دارد و بیشتر علما در این معنی متفق باشند و کتب در زبان تازی و پارسی در این علم تصنیف
کرده اند و هر یک از جهتی یا تمام و یا ناقص است زیرا که در شریعت اسلام علم تشریح ممنوع و حرام است و از روی
حدس و قیاس از حکمای متأخرین بهم رسانده اند در تحقیق مطالب مسامحه کرده اند و برخی از باب این علم هنوز
تصحیح نشده است مثلا اینکه گفته اند — ما بین معده و کلیه رطوبات از راه دیگر آنکه — تغذیه
مرآن سوی رابطه و ورید وهمیه اند دیگر اینکه گفته اند — از کبد توسط ورید خون با عضلا میرسد
گذشته از آنکه بنهایات عروق و عصب و اعصاب غیر ارادی که کلم دماغ و سینه و غیرها و غیره مطلقا اطلاعی
ندارند لهذا چون که رشته این کتاب بنام نامی اعلیحضرت سکندر رتبت پادشاه جمجاه دولت علیه
ایران ... المعظم الناصر لدین الله **السلطان ناصر الدین شاه** قاجار خلد الله ملکه
از ... و بعد از ... دارالخلافه طهران خواسته ... مدرسه ... موسوم به دارالفنون
تعلیم متعلمین این علم شریف بر گماشته و انواع تفقدات و مراحم ملوکانه مبذول داشته ...
از نفس مستعد ... بزرگ شده — ... گردان ... این علم نیز طبیب ماهر
... در این ... دیگر آنکه
تحقیقات این علم ... بنام مبارک ... بر ... از ... فارسی
بنویسیم که ... تا ... علم تشریح در بلاد اسلام ممنوع است

بیکی

و چگونه متعلمین چون تشریح را ... — ... در جمیع عظام بدن انسان ... و سایر آلات و ادوات
صور و فرستادن تشریح و ... ساخته عروق ... از ... نموده ... بصیرت ... احکام ... خارج است
و ... حقیقت عروق و اعصاب و عظام و عضلات را ... محسوس داشته ام و ... از ...
بعضی از حیوانات ... تشریح نموده ... کرده ام و چون ... قریب ... سال است با ایران آمده ام
و هر گاه در بیان بعضی از مطالب بحسب لفظ ... تحقیق ... مطالب ... معانی ... نوشته در
حین تحریر تشریح ... یکی از ... را ... بیان خواهم نمود ... استعمال ... است از آنکه
تر ... در جلدهای ... در جلد ... رقم ... ان شاء الله تعالی **اما بعد** بدانکه این کتاب در
علم تشریح مشتمل بر مقدمه و پنج مقاله **اما مقدمه** در ... تشریح و مجمل از تاریخ آن است **مقاله اولی** در تعریف
تشریح عظام و غضاریف و مفاصل و اربطه بدن انسان **مقاله ثانی** در بیان عضلات و فواید آنها است
مقاله ثالث در ذکر عروق از ضوارب و غیر ضوارب و جداول و ... آنها **مقاله رابع** در تشریح
دماغ و نخاع (مغز حرام) و اعصاب ... آنها **مقاله خامس** در تشریح احشا و اغشیه آنها
بدانکه کل اشیاء موجوده در طبیعت از سه حالت خارج نیستند از حیوان و نبات و جماد **اما حیوان**
و نبات را اجسام آلیه خوانند یعنی با آلت ... از ترکیب آلات مختلفه مرکب گردیده اند — مثلا
شجر ... مرکب است از ... و غصنیان و اوراق و ... و ثمار ... المجموع شجر نامند و هر یکی از آنها با انفرادی تعریف
شجر صادق نباید و این اجسام ترکیبیه باشند از ... اجزای جب ... به نهایت صغر ... از آنها بدون
ذره ... محال است **اما جمادات** اجسامی هستند بدون آلت ... بهم ... اسم ... است
و تعریف ... صادق است و این اجسام متولد گردند از اجزاء ... صاحب ... و تمیز ... حیوان

و نبات آنست که حیوان حساس بالاراده است که فاقد نبات است که نه چنین است و فرق ما بین انسان و حیوان
در این است که انسان مدرک معقولات است و حیوان نه چنان است و جمیع آلات مر انسان را سه فایده است
اول بجهة بقاء شخص چون معده و قلب و غیره و آنها را آلات حافظه موسوم نموده‌اند ثانی برای
بقاء نوع مانند انثیان و رحم و غیره و آنها را آلات مولّده نامند ثالث بجهة ارتباط با حوادث
خارجه مانند دماغ و اعصاب و غیره و آنها را آلات رابطه موسوم داشته‌اند.

در معنی تشریح — تشریح را بلغه یونان اناتومی نامند در لغت بمعنی قطع نمودن آلات است و در
اصطلاح عبارت از علمی است که شناخته میشود از او حقیقت جمیع اعضاء و جوارح بدن انسان.

در تاریخ تشریح — از قدیم ظهور و ترقی این علم را الی الآن منقسم بشش زمان نموده‌اند اما در اول این
زمان کسانیکه به تعلیم تشریح [illegible] زیرا که سایرین از مصریان و یهودیان از تشریح نمودن انسان
مجتنب و محترز بودند و یونانیان این علم شریف را حقیر میشمردند و بقراط و اسکلبیادوس در ازمنهٔ
قدیم بودند بطور اجمال چیزی از این علم را دارا بودند نه بطور اکمل و اتم.

زمان دوم — زمان ارسطاطالیس (ارسطو) معلّم و وزیر اسکندر و پسر طبیب [illegible]
تولدش در هزار و دویست و شش سال و فوتش [illegible] قبل از هجرت نبوی بوده است حکیم بزرگ
و دانشمند بوده که طبایع جمیع اشیا را سوا از روی علم و حکمت سنجیده بود و در جنگهای اسکندر جثت
حیوانات تشریح نموده و [illegible] جمع نموده از [illegible] در علم تشریح مؤلف داشت
از آن جمله اول کسی است [illegible] سلاطین بوده [illegible] اسکندر در [illegible] اسکندریه
علم تشریح را نیز مانند سایر علوم تحصیل مینمودند و [illegible] کشف مینمایند.

زمان سیم

زمان سیم — باعث کشف و انتشار این علم جالینوس بوده تولدش چهارصد و نود و یک سال قبل از هجرت بعد
در ملازمت قیصر [illegible] در تشریح بسیار مطالعه نموده [illegible] در علم تشریح تألیف نموده [illegible]
اطباء شایع بود و حکمای عرب بخصوص حکمائی که در اسپانیا بوده‌اند مانند ابوالقاسم و غیره که
علمای آنها از تشریح کردن اجتناب داشته‌اند ولی از قراین معلوم میشود که از تشریح مطلع بوده‌اند زیرا که علم جراحی
کامل میدانسته و ظاهر است که تا کسی تشریح کامل نداند جراح کامل نمیشود.

چهارمین زمان — ماندینی معلم مدرسه بولونی ایطالیا در [illegible] قبل از هجرت در
حضور شاگردان [illegible] تشریح [illegible] در علم تشریح تألیف نموده [illegible] ما بین اطباء
منتشر بود و بعضی غلطهای کتابی را که جالینوس تألیف نموده بود تصحیح کرد ولکن از اصلاح آنها مخوف بود زیرا که
جالینوس معتقد [illegible] عوام و خواص بوده و احدی جرأت اقدام بخلافات نمی‌نمود.

پنجمین زمان — [illegible] تشریح حکیم بوده وسیل نام در هزار و پانصد و [illegible] بعد از هجرت در پادوای
ایطالیا در علم تشریح معلم کاملی بوده و بدون خوف [illegible] همه غلطهای جالینوس را اصلاح کرد [illegible]
[illegible] و دشمنان بسیار بهم رسانید و از خوف خصم [illegible] خارج گردید [illegible]
[illegible] غرق [illegible] گردید [illegible] لیکن شاگردان کافی [illegible]
[illegible] اصلاح نمودند و شهرت [illegible].

ششمین زمان — [illegible] حکیم [illegible] انگلیس در سنه [illegible]
بعد از هجرت [illegible] شرائین و [illegible]
معلّم مدرسه پادوا [illegible] معلمین دیگر [illegible]

[illegible] و دوبل و اسپلند ثانی و بیشات و سایر حکماء [illegible] جمیع آلات [illegible]
[illegible] علم تشریح که بدین پایه ترقی یافت.

مقالهٔ اول — در بیان عظام و غضاریف و مفاصل و ارتباط بدن انسان و مشتمل است بر سه باب
باب اول در عظام بدن و مشتمل است بر چهار فصل فصل اول نیز مشتمل است بر هشت فقره
فقرهٔ اول در تعریف عظام (استخوانها) اما عظم جسمی است صلب و ضخیم و در زیر پوست جای
گرفته و [illegible] و زیر آنهاست [illegible] که [illegible] باشند
مر عضلات را آلات [illegible] بواسطهٔ اتصال [illegible] و دیگر آنکه [illegible]
شریفه از [illegible] و دیگر آنکه بمنزله [illegible] حرکت [illegible] عضلات که با لذات صاحب
حرکت میباشند و جمیع عظام بدن را بترتیب [illegible] اسکلتان نامیده است.

بدانکه استخوان مرکب است از دو مادهٔ اصلیه یکی غضروف و دیگری [illegible] از ترکیب این دو
مادهٔ استخوان [illegible] و [illegible] (شیمیست) [illegible] قطعه استخوان را
در جوهر [illegible] ساقط شده و [illegible] غضروف باقی میماند [illegible]
غضروفیتش ساقط و [illegible] باقی ماند مرکب از فسفر و آهک و طباشیر و غیره [illegible]
مادهٔ غضروفیت در عظام [illegible] و در سن [illegible] مادهٔ آن [illegible]
سن شباب تقریباً یک ثلث [illegible] و دو ثلث غضروف در استخوان موجود است چنانکه در سن طفولیت
انحناء و انعطاف استخوان بیشتر است [illegible] و در سن هرم [illegible] شکننده‌تر
[illegible] در بعضی امراض مادهٔ غضروفی [illegible] استخوان [illegible] منحنی گردد

چنانکه در بعضی اشخاص دیده شده است که مثلاً [illegible] استخوانها تأثیر کرده است.

فقرهٔ ثانی در حجم و نسج عظام است — حجم عظام [illegible] است از [illegible] صفات
آن بواسطه [illegible] طبقه [illegible] طبقهٔ کثیفه و طبقهٔ [illegible]
اسفنجیه [illegible] (اسفنج جسمی است [illegible])
لهذا باید دانست که [illegible] عظام [illegible] طبقه [illegible] صلب [illegible]
[illegible] است.

ملک محمد بن صادق الحسینی [illegible]
سلخ ذی القعده ۱۳۳۰

فقرهٔ ثالث در تغذیه عظام است — تغذیهٔ استخوانها بواسطهٔ [illegible] است [illegible] از خارج محیط
[illegible] است [illegible] عروق [illegible] نفوذ کرده [illegible]
ضربه یا قطعه [illegible] استخوان [illegible]
علم [illegible] مخ استخوان [illegible].

اما مخ [illegible] در جوف استخوانهای طویله و در خلل و فرج [illegible] عظام [illegible] بواسطهٔ آن عظام
چرب [illegible] تغذیهٔ عظام نیز [illegible] میباشند.

فقرهٔ رابع در طریق تکوین عظام است — بدانکه جنین در ماه [illegible] اثری از عظام
[illegible] خطوط [illegible] غضروف [illegible]
[illegible] از غضروف [illegible] در ماه [illegible] نقطه [illegible]
[illegible] از طرف [illegible] خطوط [illegible] تشریح [illegible]

تا تولد جنین هستی جمیع غضاریف بتدریج استخوان گشته از طفلی الی بلوغ تمام جمیع غضاریف که غضروفیت ... سهل بجوانی [illegible]
تا تمام الفقرات که صف عظام در سن بیست و پنج سالگی است ❊

فقرهٔ خامسه در ترتیب و شکل عظام است — جمیع عظام بر سه شکل اند یا طویل یا پهن چون عظم عضد و
فخذ و این قسم عظام مجوف و متمم هستند از مخ و در جنین ترکیب از سه قطعه (یک وسط و دو طرف)
در وسط غضروف ... مربوط و پیوسته اند و یا قصیر مانند کعبین و دو مشط و یا عریض مانند عظام جمجمه ❊

فقرهٔ سادس در سطوح عظام است — چند فرد و تقعیر است که بعضی از آنها که بجهت ... مفاصل
و برخی دیگر که بجهت اتصال عضلات و رباطات ... و بعضها ... مفاصل و منشأ ... نامند
زائده و سناسن و احدبه و شوک و خط نامند (...) ... و سناسن ...
و ندانه دار و داره مانند) و تقعیر هم در مفاصل ... و در غیر مفاصل حفره و شکاف و ...
از روی ... داشته باشد ... مجری خوانند ❊

فقرهٔ سابع در طریق اتصال و ارتباط عظامست بیکدیگر — بعضی عظام ... مربوط ... اند
با بعضی حرکت ندارند و برخی ... حرکت دارند — ... موضع عظام بیکدیگر متصل گشته و بحرکت
مانند رباطات یا بلا ... که از ... متصل ... با واسطهٔ غضروف ... — ...
عظام بیکدیگر پیوسته و صاحب حرکت اند ... مفاصل با اختیاری است
و بهر جهتی می توانند حرکت نمایند ... حرکت ... و ... منفصل عضد ...
بعض ... منوع ... که مخصوص ... یا ...

و بنابر این ... ولی از حرکت بطرفین ممنوع است چون مرفق و این قسم از مفاصل ... تقرره
و ... مفاصل بکره ... — ... جنین ... زیاد حرکات ...
چون ذراع ... حرکت دوری حرکت و ... ❊

فقرهٔ ثامن — در تقسیم و تعداد عظام است — کل عظام بدن بر سه قسمت منحصر اند — عظام راس
مرکب است از جمجمه و فکین **دوم** عظام وسط چون فقرات عنق و ظهر و اضلاع و عجز و عصعص
و ورکین **سوم** عظام اطراف از یدین و رجلین و جمیع عظام بدن دویست و چهار و دو است[214]
چهار زوج ... در بطون ... واقع است — غیر از دو ... ❊

فصل ثانی

مشتمل است بر ده جمله **جملهٔ اول** در بیان عظام جمجمه اما **جمجمه** ... کاسه ...
عظمی ... از هشت پاره ... از عظم جبهه و محققین
و ... و ... و ... مصفات ❊

اما **عظم جبهه** که از جانب ... واقع ... است ... قطعه ...
قطعه عمودی و قطعه سطحی — اما قطعه عمودی ... پیشانی ... سطح ... از ظاهر ...
... در سطح ظاهر ... حاجبین ...
واقع ... چنین ... از آنها ...
... قطعه ... جبهه ...
... اما سطح باطن آن ... است ...

بالا و در ... وسطه آن ... انتهای ... قطعه ... او
... عظم مصفات ... و در فوق ...
... اعلی ... اتصال ... دو ... است ...
... عظم جبهه ... اتصال ... بعضی ... ثقبه ...
... بعظم ... و ... عظم مصفات ... در فوق ... واقع ...

اما محققین — دو عظم مربع ... از رأس ... و ... از خارج و مقعر از ... جانب
اعلی و ... جمجمه ... مرتبع اند ... سطح و چهار ضلع و چهار زاویه
میباشد اما سطح خارجی آن ... است ... ثقب ...
ابتدا ... عضله ... در ... جانب اعلی ... که ... جبل ...
و از طرف او ثقبه ... خون ... دماغ ... از آن خارج شده ثقبه ...
داشته اند اما سطح داخلی ... آن مقعر و ... اعلا ... مانند ...
... زوج ... اتصال ... تمام ...
مقصره دماغ اما اضلاع ... از جانب اعلی ... اتصال ... دارد ...
و از جانب ... عظم ... اتصال ... و از ... عظم جبهه
اتصال ... و از ... آن ...
... است ❊

اما محدوده — ... که در ... آن ... واقع است ...

... عظم ... اما قطعه ... اتصال ... است واز آن
... است ... از خارج ... و از خارج مقعر ... سطح خارجی آن ... است
... خارجی ... و از این ... از ... جدا ... از فوق ... از تحت ...
... جنین ... سطح داخل آن ... واقع ...
آن چهار ... است ... و در جوف آنها ... است ... حفره
... در ... اتصال قطعه
عمودی آن با قطعه ... ثقبه ... جانب ثقبه ...
منفصل ... اول ... و از خارج ... ثقبه ... عضله ... زبان ...
... عظم ...
و از ... ثقبه ... از جهت خروج ... و قطعه ... از جانب ...
بعظم و تدی اتصال یافته و ... استخوان ... و ... استخوا[ن]
... سطح فوقانی ... و سطح تحتانی آن ... اتصال ...

اما **عظم وتدی** — عظمی است فرد ... در قاعدهٔ ... منتظم ... و ... تمیز ...
... زوج ... جناح اکبر و جناح اصغر
... استخوان ... وارد ... محوف ...
... در ... بطن وتدی و ... بطن ... بطن اوسط ... و در سطح ...
زائده ... بر ... شریان ... جانب ...

خوفیست که دو راه عصبین مجوفتین تقاطع نموده و آن موضع را مجمع النورین خوانند و در سطح مقدم او در بعضی [illegible]
همچو رگ و ما فوق هر یک در بر عظم مصفات پیوسته که جهت اتصال جا پیدا می شود

اما دو ثقبه سوم که مخرج [illegible] از جانب مقدم اندام او در پهلوی خارج گرفته و در وسط او در اصل ثقبه ایست
مثل ثقبه مذکوره و در وسط این [illegible] خارج اکثر او [illegible] که از او به ثقبه اعلای چشم [illegible]
که جهت خروج عصب زوج سیم و چهارم و ششم و شعبه اول از زوج پنجم و خروج [illegible] مفلد [illegible]
و از طرفین اندام او خارج گشته می شود در جوف مقله و صد غیبن و در سطح بالای فوق آن [illegible]
سه ثقبه است یکی مر [illegible] جهت عبور شعبه دوم از زوج پنجم عصب دماغی و دیگری ثقبه ایست [illegible]
شعبه سیم از زوج پنجم عصب دماغی — و ثقبه دیگری مدور صغیر است از او شریان و سط غشاء [illegible]
[illegible] است شعبه چشم مسطح است و ما بین منشعع [illegible] است مسمی به شق [illegible]
چشم که جهت عبور و ورید دوم زوج از عصب دماغی و در سطح [illegible] ثقبه پیش [illegible] است
عضلات جبهه از آنها اتصال یابند ❊

اما زائده دیگر آن در شبیه است برجع از دو جانب حلقوم بطور [illegible] نازل گشته [illegible]
خارجی حنک از آن باشد است و هر یکی از این دو زائده در طبقه گردیده اند که جهت اتصال [illegible]
فائده آن از آنها است — و در پهلوی آن فضائی است [illegible] استخوان حنک در آن
قرار یافته و اندام این استخوان از جانب مؤخر او اسطه غضروف با استخوان [illegible] متصل گردیده است
و از جانب مقدم مصفات و استخوان قصبه و استخوان [illegible] است اتصال یافته و از طرفین
بعظم حجری پیوسته است و جناح صغیر با عظم جبهه و جناح کبیر [illegible] جبهه و [illegible] حجری

متصل گردیده است ❊

اما صدغین در [illegible] حجر بین و بیاض [illegible] و چهار است از دو استخوان [illegible] در طرفین [illegible]
و که به تعریف او [illegible] چند قطعه ساخته اند — قطعه از آن در شبیه [illegible] است قطعه فلسی [illegible]
شباهت بزرگ و پستان قطعه ابو بتره و مؤخر بود و اسط [illegible] قطعه حجری نامیده اند ❊

اما قطعه فلسی او در مقدم است و در [illegible] صدغ و در اسطه و در [illegible] اتصال یافته و زائده
وارده که از اتصال بعظم و جنبه قوسی [illegible] اثر او [illegible] داشته اند و چند [illegible]
[illegible] این از آنها [illegible] است که [illegible] و در آن قرار گرفته است و در جانب [illegible]
[illegible] که مباشر و در حین خروج [illegible] این [illegible] که قرار یابد [illegible]
[illegible] که شقاق [illegible] کلادذ متمم [illegible] داخل این قطعه [illegible]
و در آنها مشابهت این [illegible] اند ❊

اما قطعه ابو بتره از خلف اذن واقع است زائده ایست عظیم [illegible] خلف و فرج آن [illegible]
بعظی از [illegible] و در تحت این قطعه [illegible] است که عضلات [illegible] اتصال یافته و در سطح داخل او [illegible]
بجهه مصرف دماغ ❊

اما قطعه حجری [illegible] مخروطی [illegible] جانب داخل و دماغ در سطح دیگر [illegible] تحت است
و در این قطعه [illegible] بطور سطحی [illegible] واقع است و در [illegible] این مخروطی ما بین [illegible]
و زائده و چند ثقبه است که ابتدای ثقبه خارجی گوش است و در [illegible] جهت قرار
گوش [illegible] و [illegible] این مخروطی ثقبه دیگر است [illegible] [illegible]

[illegible] بطون آن [illegible] در مجرای استخوانی [illegible] نموده اند که جهت عبور [illegible] گوش در است
[illegible] از غضروف [illegible] و [illegible] داخل او در [illegible] بطن او [illegible] سطح دارد
[illegible] مقدم واقع است و در آن چند ثقبه [illegible] است [illegible]
بطن سیم گوش و سطح داخل [illegible] بطن [illegible] دماغ است ثقبه [illegible] داخل [illegible]
دارد ثقبه مذکوره شعبه عصب از زوج [illegible] اعصاب دماغی [illegible] و [illegible] آن چند ثقبه [illegible]
دارد که بطن [illegible] گوش [illegible] در سطح تحتانی [illegible] (کردن) چند [illegible]
تقعرات [illegible] زائده [illegible] ذائذه [illegible] ثقبه است [illegible]
عصب [illegible] از او خارج می گردد [illegible] عظم حجری [illegible] نصف ثقبه [illegible]
نصف دیگر را [illegible] ثقبه [illegible] غیر منتظم [illegible] شعبه [illegible]
داشته اند [illegible] عظم صدغین [illegible] و جناح اکبر عظم [illegible]
در [illegible] اتصال یافته است ❊

اما عظم مصفات — که در فضای جبهه [illegible] است [illegible] رقیق و [illegible]
[illegible] جمجمه [illegible] و سطح فوقانی [illegible] ما بین دماغ و این استخوان
[illegible] ثقب کثیره از آنها زوج اول اعصاب دماغی [illegible]
فوق [illegible] سطح زائده ایست عمودی و شبیه تاج [illegible] که [illegible] تاج [illegible]
[illegible] عمودی نازل [illegible]
[illegible] مقدم [illegible]

انف [illegible] و در جوف این استخوان [illegible] [illegible] صفحه و رگی آن [illegible]
[illegible] متصل گردیده اند از [illegible]
ثقبه [illegible] عصب [illegible] انف [illegible] استخوان [illegible]
فرق [illegible] واقع اند [illegible] واقع [illegible] متصل گردیده است ❊

جمله ثانی — در بیان عظام فکین — این عظام مرکب است از چهارده پارچه استخوان [illegible]
و [illegible] پارچه از آنها [illegible] [illegible] اتصال [illegible] فک اعلاه
[illegible] مضعد است ❊

اما فک اعلی — مخصوص [illegible] و در وسط وجه (ر ری) واقع [illegible]
[illegible] و جبهه و انف و مقله است و این عظم را اندام [illegible]
[illegible] و از جوف آن [illegible] بطن او وسط انف و سطح
فوقانی او [illegible] مقله است و [illegible] مقله از آن [illegible] سطح [illegible] است که [illegible]
عصب [illegible] سطح خارج این استخوان [illegible] و سطح داخل [illegible] است تا [illegible]
و [illegible] او با زوج [illegible] متصل گردیده [illegible] اتصال [illegible] در [illegible] است [illegible]
[illegible] است که [illegible] مجرائی است که [illegible] بعد است [illegible] مجرای [illegible]
قریب [illegible] ثنایا [illegible] مرسوم داشته اند [illegible] ثنایا [illegible] همچنان [illegible]
و چنین [illegible] (حابولدان) [illegible]
[illegible] عظم جبهه اتصال یافته است و قریب [illegible] نصف [illegible]

و نصف دیگر آن را در سچوف مرسوم به عظم دمعه است اتصال یافته و تقعیر تامی را بجو آورده است
در کهف تجویف کاسهٔ چشم مرسوم به کیسهٔ دمعیه و تغیر مجرای بینی که سمعیه مرسوم است متحد کرده است

اما عظم حنک — دو عظمه جوف و نازک با نصف اعلای خود نصف این عظم بطحی و
نصف دیگر عمودی واقع است

اما نصف سطحی آن ما بین دو عظم فک اعلی است و سطح آن تمام را میکرد
و نصف عمودی آن در فضای ما بین دو عظم و ... مرکوز است به نوعی که قبلاً ذکر یافت
دور موقع ارتفاع ... است مجرای آن است که عبور عصب

اما وجنتین دو عظمه در جانب ... در حشوی چشم ... تعمیر در ... و جزو بقره ... حیم
در صحن — و از ... این استخوان ... ضخیم و در ... نقبه است ... عمود عصب و از جانب ...
عظم حجری اتصال یافته و از او قوس ... عظمه ... از ... عبور ... بنا کرده است

اما عظم دمعه عبارت از ... عظم است بسیار دقیق و تنگ که با ... واقع است و سطح خارجش ...
خط ... قسمت شده و در قسمت ... و افع آن نصف تقعیر است که با ... و دیگر آن که سابق بیان نمودیم
متصل گشته و تقعیر تامی برجوا آورده که کیسهٔ دمعه در آن متمکن گردد

اما عظمین انف عبارت از دو استخوانیکه در جانب فوق و وسط بینی به قدام ...
... اتصال با ... در زیر ... متصل گشته ... بوجود آمده است که
... که غضروف انف بر او پیوسته است

اما عظمین صدفین عبارت از دو استخوانی است دقیق و نازک ... صدفی در فضای بینی

داخل

واقع ... بهم پیوسته اند و در تحت ... ازینها نقب است مسمی به بطن ... بینی

اما قصبه عبارت از ... استخوان دقیق و عریض ... در وسط بینی واقع و فضای آن را ... دو لوله ...
و قریب ... بینی ... اتصال یافته است

اما فک اسفل استخوانی است فرد ... که ... با ... عظم ... پیوسته ...
... قطعه منقسم نموده اند قطعه از آن بطحی و قطعه دیگر عمودی واقع است **اما** قطعه بطحی
... و در ... آنکه ... مرسوم به ذقن و در طرفین آن ... آنکه ... نقبه ...
مجرائیست که ... در جرم استخوان رفته و در سطح داخل قریب ... آن نقبه دیگر است
که ابتدای مجرای مذکور است و در کنار اعلای آن چند حفره ... است که ... اسنان
... **اما** قطعه عمودی آن ... منتهی گردد که ما بین آنها فضائی است
... و از جانب قدامش زائده است مسمی به زائده اکلیلی و نیز در جانب خلفش زائده دیگر است
... منتهی گردیده است که ... در ... مذکور ...
اتصال قطعه عمودی ... بطحی به زاویه ... نموده اند

ملاحظهٔ عمومی و تعریف اجمالی جمجمه و فکین

اما جمجمه که ... سر ... مرکب است از هشت پارچه استخوان که ... ترکیب ...
کاسه سر ... است ... و دماغ ... قرار گیرد و از خارج ... مسمی به سمحاق
... نموده است ... محیط است به ام الغلیظ ...
جزء ... نموده اند ...

... عظام ... اتصال یافته اند ... و در ... و کاذب

اما دندانها — عبارت از ... که از ... مرکب اند و از دو
... که در جانب ... فرج ما بین عظم جبهه و ... و الحق و ...
... مرسوم نموده اند — ... ما بین ...
... اند به ...

دیگر ... ما بین ... به ...
... — اما ... که ... اتصال عظام جمجمه و فکین ...
... عظام ... که ... صحیح و صادق همان است که ...
... استخوان ... مرتب و متصل ... کاذب است

... چنین ... عظم ... و ...
... که ما بین بعضی از عظام ... ملاحظه ...

از آن جمله — فاصله ... در موضع ملاقات ... قحفین و جبهه ...
دیگر ... در موضع ملاقات ... قحفین و ...
... مرسوم ... ملاحظه مثلث ...
ملاحظه ...
... (در میان عوام ...
...)

فواید — ملاحظه ... که ما بین عظام ... است ... عظام
... بیکدیگر ... که ...
فائده دیگر ... عظام ... دماغ ...
... — در ... اول ... ثانی ...
ثالث ... دماغ ...
عظم ... دماغ ...
... دماغ

... اتصال ... عظام ... (۱) حفره ...
چشم (۲) ... (۳) ... **اما** ...
...
...
... **اما** ...
...
...
...
...
...

مجرای نخاع هیچ راهی نیست و دو حرف بین از جانب قدام تمیز به منخرین مقدم و از جانب خلف شوکی زواید دیگر
میان شوکی منخرین شاخ (یا خنک) و در زیر واقع شوند و مابین حرف بین و حرف (د) نیز است
اما حرف (د) در زیر تحت حرف بین واقع است و لابسطه کام از زائده اتصال یافته است عظام
قلیل دو سری چنانکه تعیین آن چند دو سری زده میدان در تحرف از فقار یافته است و اله
عنق پیانان حلاوه شده و سطح اعلای آن مقعر است و محدب موضوع داشته اند مدوری در وسط
در اتصال را سحر است ... اعلای مفصل مقعر بهر سینه حرف (د) و جهان از جانب خلف ... آن

فصل سیم در تعریف فقار و اضلاع و دیگر

اما فقرات – فقرات استخوانهای مجوف شبیه با حرکت و مولف از پس گردن تا عصعص ... در بر
و دو اسطه غضار نیف و ربط محکم پیوسته اند بیست و چهار مهره اند و آنها را فقرات صادق نامند
و عجز و عصعص را چون فقار شبیه اند لهذا فقره کاذب می خوانند

این فقرات مجوف و مجرای دارند ... فقره اعلای عنق ... تا عجز و عصعص منتهی گردیده است که
نخاع در جمیع فقار منقسم گردیده است بهفت فقره عنق و دوازده فقره ظهر و پنج فقره قطن و عجز و عصعص
لیکن ... فقرات عنق ... فقرات ظهر
... فقرات قطن ... عجز ... در جمیع فقرات
بلکه در فقرات عنق حرکت بیشتر و در فقرات ظهر و قطن کمتر است

اما فقار صادق – همه در هیئت و شکل شبیه ... عنق ...
... فقرات ... حلقه می‌باشند

که از جانب قدام ... از خلف دارند و مابین اجسام ... حرف و ثقبه است که ممر نخاع و
اجسام آن ... اعلای ... در مسافه کثیر ... و سطح غضروف با اجسام فقره
فوق و تحت خود پیوسته است و در سطح اعلای و اسفل آن فی الجمله تقعیر است که ممر عصب و مجرای
از جمیع فقرات ... کامل ظاهر شود چون ابتدای حلقه فقرات ... است از
سایر ... اجسام ... ثقبه ... خروج اعصاب ... عروق
و در هر ... مابین دو فقره ... در جانب خلف واقع است ...
... زوائد ... زوج ... طرفین ... از فقرات
... زائده ... زوائد ... باشند
در ... در طرفین فقرات واقع اند ... بزوائد شوکی ...

(اما تفاوت بعضی با بعض فقرات عنق و ظهر و قطن می باشد بقرار ذیل)

فقرات	(عنق)	(ظهر)	(قطن)
(اجسام)	کوچک و سطح اعلای ... مقعر ... و سطح اسفل ... می باشند	بزرگتر و ... سطح اعلای و اسفل ... مستدیر ... طرفین ...	بزرگترین از سایر فقار و سطح اعلا و اسفلشان عریض شکل است
نخاع	بسیار وسیع اند	تنگ و طویل اند	وسیع و مثلث می باشند
[illegible]	عریض و قصیر ... می باشند ... مرجع ... فقار در آن ...	... سطح ... تقعیر ... که ... در ضلع اعلای عنق	طویل و عریض ... و راست و محاذی می باشند بخارج

فقرات	عنق	ظهر	قطن
زواید جانبی	عریض و قصیر و مدور بجانب خلف	فی الجمله استقامت دارند	استقامت تام دارند و مایلند بجانب ...
شوکی	قصیر و عریض اند و منتهی میشوند بدو شعبه	طویلترین از سایر فقرات و مایل بتحت ...	قصیر و عریض و راست و مایل ... خلف

اما فقره اول از فقار عنق را اطلس تسمیه نموده اند ... یونانیان ... علی قاید ...
که زمین بر دوش او قرار گرفته (چنانچه بعقیده عامیانه گاو ... زمین دانند ... گاو بر پشت ماهی
و ... آب ... خدای تعالی ....) و ... الارض ...
اطلس ... لهذا این فقره ... سر ... را اطلس ...
بر اطلس ... حلقه است که ... ندارد ... شبیه
تولول ... است ... نخاع ... فقره
از فقار عنق ... فقره ... عظم ...
... است ...
... فقره ... اتصال یافته است
اما فقره ثانی از فقار عنق را که تسمیه نموده اند به محور ... فقار عنق ...

... از سطح فوقانی این فقره ... فقره ... یافته ...
... فقره هفتم از فقار عنق ... است ...
اما عجز در این فقره جزو قطن ... عصعص ... از پنج یا شش فقره ...
غضروف ... اتصال یافته ...
... چنین ... فقرات ... فقار ... مجوف ...
نقطه ... آن ...
... زوج ... سطح ...
مجرای نخاع ... زوج ... سطح ...
... فقره ... قطن ...
... اما ...
...
تعقیر ... و بواسطه غضروف با خاصره ... اتصال یافته است

اما عصعص ... عصعص ... فقرات ... از چهار یا پنج فقره
... غضروف ... اتصال ... سطح ...
... اتصال ... فقرات ...
خلف ... نمی یابد

اما عظام صدر ... عظام صدر ... فقره ... مذکور گردیده

وبیست و چهار ضلع و عظم قطن ؛

اَضلاع عظامی هستند رقیق و منحنی و عریض که از دو سوی قوام العضروف بیرون گشته دوازده از
یمین و دوازده از یسار مورب شده با تحدب بنوعی که از پس آنها ملحق بهم قریب باشند از
دو جانب و اطراف خلفیه ضلوع متصل بفقرات ظهر از راس فقرات علیا و تحت ضلع علیا با عظم قص
اتصال یافته اند اضلاع صدر نامند و پنج ضلع سفلی را اضلاع ذو الخلف نامند و سطح داخل آنها
مقعر و سطح خارج آنها محدب و در کنار تحتانی آنها شیاری است طولانی که محل عروق و اعصاب هر یک ضلع است
و انتهای هر یک از دو راس است یکی از آنها راس ضلع و دیگری از طرف و در انتهای راس ضلع مفصلات که بجهت منفصل شدن
ذکر یافته و در قوام این ضلوع با یکدیگر ادبیه و انتهای سوی عنق ضلع مرسوم داشته اند که عنق
ابن عنق بر زاویه که با تحت خفیف مفصلی است و ضلع جدا شده بان که در ضلع ایجاد
مسمی است به ضلع فقرت عنق و در آن زوایه دهانی را با سر ضلع متحد شوند ضلع نامند مجمع
دیگر هم گردیده است از عضلات تنفسیه مستبطن اضلاع و فضای ما بین اضلاع را وسیع تر
از فضای ما بین یکدیگر ضلوع ولی متوسط فضای مذکور ضیق گردد تا بر دو ضلع اخیر فضای آن وسیع است
و در جانب قدام ضلوع تقعیری است که بجهة اتصال غضروف بضعه غضروف ضلع است متقیم و بعضی قوس است
و اللذین فضای بعضا دیگر از ضلوع خلف ملیا و جهت ضلع خم دوشته سیم از اعظم
فصل است و منحنی با ببرین بغضار بعضی و تصعد و نمونه تقعر بهتر انحنای هر دو که منحرف
هر یکی از سه ضلع مذکور با قص اتصال دارد و چون سه ضلع اول آنها از ضلوع خلف
تقعیر و انحنا و تقص نیز بیشتر است اعظم منحرف آنها با غضروف ضلع فوقانی متصل گردیده است اما ضلع

خیر از ضلاع خلف سالار نه تام غضروف منحنی و از خلف ام بر آمده هیچ بجهت فقرات امثال اند لهذا انشتر سمعی
از این باب است که آلات باطنی و حشا را مانع از گسترش نمی‌شوند ؛

اما عظم قص عظم قص استخوانی است فرد و طولانی و عریض و مشخص و جانب اعلایش عریض‌تر در شعب متصل مباشد
و سطح ظاهرش مستوی محدب و باطنش مقعر و مرتب است از سه قطعه — قطعه اعلایش را که بهم پیوسته است
مرسوم داشته اند به قبضه قص و قطعه اوسط را اندام قص نامیده اند و قطعه اخیر را غضروف خنجری
گفته اند اما قطعه اولی ضخیم و عریض‌تر از دو قطعه دیگر و در طرفین تقعیری است که بجهت اتصال ترقوه باشد
و جانب فوقانیش ملایم شکل دستی به تقعر است نموده اند بین گودی زیر گلو و در جانب جنبی تقعیر دیگری دارد
بجهت اتصال غضروف ضلع اولی و قطعه اوسط که منزله اندام است در جانب جنبی هفت تقعیر دارد بجهت
اتصال غضروف پنج ضلع (سوای ضلع اول دوم از اضلاع صدر) اما قطعه مرسوم به
غضروف خنجری در انتهای قص واقع است اطباء آن غضروف اما گاهی استخوان میشود
و صلابت عظم در بعضی ابیکس دو غضروف پهن است (یعنی دو شاخه است) قسمت سفلی آن مدور نیز
و انتهای او در بعضی مثقوب است و در برخی دو زبانه است و فضای صدر از آن مؤلف گردیده است
و فضای مذکور در جانب فوق ضیق است و در پایین وسیع شده در نهایت وسعت آن در ضلع هفتم و هشتم است
و فضای مذکور را از هر جانب محتمل است از عضله که در جانب اعلایش منفذ عظیم است که بجهة عبور
عروق و اعصاب عظیم قصبة الریه و مری است و در فضای صدر الات تنفس و آلات حرکت خون
واقع شده اند ؛
اما خاصره که منظم اند عظیم و عریض در ناحیه زهار (ظهار) که با بطه غضروف سلسله محکم

اتصال یافته اند و چون با حقف عجز و عصعص مقعر و محدب مجتمع گردند فضائی که از آنها حاصل آید شبیه به لگن در کهنه
لگن (لگن) نامند و چون در سن طفولیت این استخوان مرتب از سه قطعه میباشند در حق الفخذ
مجتمع گردیده اند لهذا اکثر بتوان سه قطعه قسمت منقسم اند و قطعه اعلایش را عظم خاصره مطلق و قطعه
خلف سفلیش را عظم ورک و قسمتی که قطعه پیشین را عظم عانه نامیده اند ؛

اما خاصره مطلق که استخوانی است بزرگ و عریض تر از دو قطعه دیگر است و یک ثلث حق
الفخذ از آن باشد و معنای هر دو که دارند در سطح داخلش خطی است که آنرا هلالی گمان که در ابتدای
آن از دو ماغه عجز و بر بالای ظهر گردیده و بر لگن (لگن) نمودار است و قسمت فوق سه
بوکر بوزک و تیر سمک تحتانی که در بوکر کوچک نامند — و در جانب اعلای این استخوان نیز قسمت تقعیر است
بجهة اتصال عضله و در سطح خارجش نیز خطوط معوجی است که بجهة اتصال عضلات است و در کنار فوقیش ضخیم است
و میانه آن ناتج و رک عضله مرسوم بر مراق اتصال یافته و در کنار قدامش دو زائده بارز مرسوم به شوک اعلا
و شوک اسفل خاصره و همچنین دو شوک فضای عانه که بهم رسیده و کنار خلفیش از جانب فوق تقعیری است
بعجز مقصد گردیده است ؛

اما عظم ورک که در خلف و سفلی واقع است چون جسیم بر این در جلوس نشستن بر دست محسوس است لهذا او را عظم
نشیمنگاه گویند و این قطعه استخوانی است با درون قسمی که زانده وسیع تر عرض دارد این استخوان غلیظ تر
از حق الفخذ است با اندک تر و در جانب خلفش در وسط آن که مرسوم به شوک ورک فرو رفته و با عظم از بلای
اندک عجز رسیده اند فضای مذکور بقعه گردیده با عظم در زوج حق الفخذ از آن موضع مرتفع است
به ثقبة فتاء و از انداما آن شاخه که با عظم استخوانی زوجی نموده و بدرآمده که عظمی کم بیشتر است میباشد گردیده است

دارا همین که از آنجا که شاخه دیگر از استخوان صعود نموده و با شاخه عظم عانه فضائی است که نامیده اند چنین با شاخه ای
عظم عانه در عقب ثقب تقسیم گردند از اجتماع این دو ثقبة عظیم منفرجی که بجوا گردیده و رابطه سه عدد بر بعضی جا
از رباط ثقبة مسدود و پوشیده اند ؛

اما عظم عانه که از جانب راست استخوانی است ضخیم در پیش و دیگر جانب حق الفخذ از آن بر جوارایست
و از آن شاخه استخوانی طولی خارج شده که کنار اعلایش تیز و کنار سفلیش مدور است شعبه بعضی بعد و در
بر بالای شوک کوچک دارد و از آنجا شاخه از استخوان نزول نموده و با شاخه عظم ورک اتصال یافته
و ثقبة بیضی شکل از تمام نموده اند و آنرا بر استخوان عانه در گودی زیر رباط غضروف ملتصق گردیده
شده است چنین شاخه مذکور از یکدیگر جدا شوند از اتصال شان فضای مثلث شکل پیدا گردیده که مسمی به قوس زهار
زهار و قوس مذکور در رجال کوچک تر است از نسوان و در این فضا مثلث اعمال جراحی بسیار میشود ؛

اما حق الفخذ که از اجتماع و اتصال سه قطعه عظم مذکور بهم رسیده بر طرفین خاصره واقع و مانند
نصف کره مقعر میباشد که اطرافش را امامه و علاوه بر آن حلقه از غضروف در اطرافش قرار
گرفته است که عمیق تر شده و در جانب داخلش در جانب اسفل مغاکی است که مقداری بسیار این مغاک تقعیر است
بجهة اتصال رباط مدور و بر طرف این مغاک از غضروف محتمل در پوشیده است — و فرق مابین
فضای خاصره مردان و زنان آنست که در زنان این فضا وسیع تر و قوس تحت زهار شان بزرگتر
میباشد تا آنکه در هنگام وضع حمل طفل بسهولت خارج تواند گردید و چون قابله کامل موقوف
این فضا بسیار لازم است لهذا در علم قابله کی اندازه قطر دو بعد فضای خاصره را در
منقطر بیان خواهیم نمود تا معلوم بهم باشد ؛

فصل چهارم

مشتمل است بر دو جمله **جملهٔ اوّل** در بیان عظام اطراف عالیه **بدانکه** فائدهٔ
خلقتشان [illegible] اخذ اشیاء و دفع موذیات است و اطراف عالیه دقیق‌تر و حرکتشان بیشتر است
از اطراف سافله و مؤلف است از منکب و عضد و ساعد و سایر دست ؛

امّا منکب (شانه) نیز مؤلف است از کتف و ترقوه که بجهت [illegible] و امداد در حرکت
اعصاب [illegible] گویند ؛

امّا کتف عظمی است عریض و دقیق مثلث و از جانب خلف و فوق اضلاع صدر [illegible]
بطرفین فقرات از ضلع دوم تا هفتم از اضلاع صدر واقع است و عظم مسطح است دارای
دو سطح و سه ضلع و سه زاویه میباشد ؛

امّا سطح داخلی [illegible] مقعر و بر روی اضلاع خوابیده و سطح خارجی آن محدب است
و زائدهٔ عظیم دارد موسوم به عیر الکتف و در فوق و تحت آن دو حفره است و زائده [illegible]
[illegible] عریض‌تر گردد و [illegible] در فوق مفصل بازو قرار گرفته که بتازی قلة الکتف نامند
و [illegible] اخرم خوانند و [illegible] تعبیر [illegible] بجهت اتصال به ترقوه [illegible] ضلع [illegible]
قصیر و ضخیم است و [illegible] ضلع فوقانی [illegible] زائده‌ای است موسوم به منقار الغراب
[illegible] این عظم [illegible] که به عنق الکتف موسوم [illegible]
عنق [illegible] بجهت مفصل بازو ؛

امّا ترقوه [illegible] استخوانی است [illegible] اتصال اطراف عالیه است به [illegible]

در [illegible] ضلع [illegible] عظم قص و کتف واقع است و [illegible] باره جزو داخل [illegible] و از
[illegible] تا [illegible] بجهت [illegible] مفصل
[illegible] است [illegible] بجهت مفصل ؛

امّا عضد [illegible] استخوانی است عریض (بازو) عظیم‌ترین عظام [illegible] است از
[illegible] و [illegible] **امّا** [illegible]
این عظم [illegible] و قطعهٔ [illegible] دقیق [illegible] عریض است [illegible] سطح داخل [illegible]
[illegible] بجهت [illegible] عضله [illegible]
دال است و قطعهٔ [illegible] چون [illegible] بجهت مفصل بازو [illegible] این سر
استخوانی است [illegible] دقیق [illegible] عنق عضد [illegible]
عریض [illegible] بزرگتر [illegible] خارج [illegible] کوچک [illegible]
بجهت [illegible] عضله [illegible]
[illegible] عظم [illegible] بجهت مفصل [illegible]
[illegible] فوق [illegible]
[illegible] (دیده نشانه)

و امّا ساعد که ساق [illegible] مؤلف از دو پارچه استخوان یکی را زند اعلی و دیگری را
زند اسفل نامند و این دو استخوان [illegible] واقع اند [illegible] زند اعلی [illegible] فوق دقیق و تحت
ضخیم و زند اسفل [illegible] فوق ضخیم و تحت دقیق است ؛

امّا زند اسفل [illegible] است [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] زند اعلی [illegible] این استخوان [illegible] زائده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بجهت [illegible] این استخوان [illegible] زائده [illegible]
و از جانب [illegible] این استخوان زائده‌ای است [illegible] موسوم به گوسوک ؛

امّا زند اعلی [illegible] واقع است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ؛

امّا ید [illegible] مؤلف است از رسغ و مشط و سلامیات [illegible]
[illegible] ؛

امّا رسغ مرکب است از هشت پارچه استخوان [illegible]

اند

قرار گرفته اند [illegible] چهار [illegible] از جانب اصابع [illegible]
[illegible]
[illegible] **اولین** [illegible] **دویم** [illegible] **سیمین** [illegible] **چهارم**
[illegible] **اولین** [illegible] **دوم** [illegible]
سوم [illegible] **چهارم** [illegible] ؛

امّا کف مؤلف است از چهار عظم [illegible] تا وسط کف [illegible]
[illegible] بجهت [illegible] چهار اصابع [illegible]
[illegible] ؛

امّا اصابع [illegible] هر یک از اصابع مرکب اند از سه سلامیات (بندهای انگشتان)
چون بعضی از حکماء [illegible] ابهام [illegible] عظام [illegible]
ابهام [illegible] هر یک از سلامیات [illegible] ؛

امّا اصابع سلامیات اوّل [illegible] سلامیات [illegible] ضخیم‌تر از سایر سلامیات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلامیات اوّل [illegible]
جانب [illegible] سلامیات [illegible]
[illegible] ؛

جملهٔ ثانی در بیان عظام اطراف سافله یعنی رجلین **بدانکه** هر یکی از دو رجل مرکبست از فخذ و ساق و قدم

اما الفخذ عظمیست عظیم‌ترین عظام بدن و جانب اعلی فخذ [illegible] بسیار مقعر است و در رأس اعلی آن [illegible] قدری [illegible] است [illegible] که مقسم داشته‌اند قطعه که مرکبست [illegible] از اندام‌ها بر طرف و اندام آن شبیه است [illegible] و در وسط سطح خلفی آن خطی است که به پیوستن عضله و قطعهٔ [illegible] طرف داخلی [illegible] که به [illegible] در ساق [illegible] است [illegible] این تقعیر [illegible] در ساق [illegible] منصوح [illegible] بر آن متصل است [illegible] موضع [illegible] اندام [illegible] مقعر [illegible] اتصال عضلات [illegible] عضو [illegible] مفصل [illegible] آنها [illegible] قرار گیرد ؛

واما الساق مؤلفست از قصبهٔ کبری و صغری **اما قصبهٔ کبری** [illegible] متقدم [illegible] قطعه [illegible] طرفین و اندام [illegible] سطح است [illegible] جانب [illegible] از خلف [illegible] جانب [illegible] [illegible] قصبهٔ صغری [illegible] قطعهٔ [illegible] سطح [illegible] [illegible] [illegible] قصبهٔ صغری [illegible]

[illegible] و قطعهٔ اسفل [illegible] سطح [illegible] است [illegible] تقعیری [illegible] کعب [illegible] قصبهٔ صغری [illegible] [illegible] قصبهٔ کبری [illegible] ؛

اما قصبهٔ صغری [illegible] بقصبهٔ کبری [illegible] ساق [illegible] قصبهٔ کبری [illegible] قطعهٔ [illegible] تقعیر [illegible] قصبهٔ کبری [illegible] قطعهٔ [illegible] سایر قطعات او [illegible] از طرف خارج [illegible] ؛

واما الرضفه عظمیست [illegible] که [illegible] تحت [illegible] سطح مقدم [illegible] سطح [illegible] تقعیر [illegible] [illegible] ؛

واما القدم مرکبست از [illegible] [illegible] کف پا [illegible] [illegible] منقسم گشته است به رسغ و مشط و اصابع ؛

اما الرسغ مؤلفست از هفت پارچه استخوان که [illegible] صف عقب کعب و عقب [illegible] و زورقی [illegible] ؛

اما الکعب که بپارسی اشتالنگ نامند در موضع اتصال قدم با ساق [illegible]

و عقب [illegible] از جانب خلف بعقب و از جانب [illegible] است ؛

اما العقب در پارسی پاشنه نامند عظمیست [illegible] از جانب خلف و طرفین و از جانب [illegible] قدم [illegible] [illegible] ؛

اما [illegible] عظام [illegible] — **اما** [illegible] در جانب [illegible] قدام [illegible] **اما** [illegible] **اما** [illegible] [illegible]

اما المشط مؤلفست از پنج پارچه استخوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ؛

اما عظم الامی عبارتست از استخوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عظام [illegible]

باب دوم در ذکر غضاریف بدن انسانی

اما غضروف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **اول آنکه** [illegible] **ثانی آنکه** [illegible] [illegible] **ثالث آنکه** [illegible] **رابع آنکه** [illegible] غضروف [illegible] **الثانی** [illegible] غضروف [illegible]

بجهة آنست که تقریبا آن نموده‌ایم و غضاریف نیز که در مفاصل واقعند و مهره‌ها و فقرات را احاطه نموده‌اند

ثانی غضاریفی باشند لیفیه و نرم که فوق آن مفاصل و روابط [illegible] از روابط غضاریف لیفیه است و ده

آنها را [illegible] خطوط لیفیه [illegible] از قبیل غضروف فقرات است [illegible]

ثالث غضاریفی باشند [illegible] از غضروف [illegible] لیفیه العظمیه مبدل [illegible]

عظام شوند [illegible] بعضی از [illegible] غضروف [illegible] **رابع**

غضروف [illegible] غضروف [illegible]

باب سیم در بیان مفاصل و رباطات بدن مشتمل بر دو فصل

فصل اول در بیان رباطات و تعریف عمومی مفاصل — چون امراض مفصلی با خروج مفصل از مکان

خود شیوع [illegible] اغلب اوقات [illegible] اشتغال [illegible] لهذا معرفت احوال

مفاصل و رباطات واجب است و چون [illegible] مفاصل [illegible] رباط [illegible]

از طبیعت [illegible] رباط [illegible] بنابراین [illegible]

بیان [illegible] لا [illegible] صلب [illegible]

غشیه واقع [illegible] اعصاب بسیار قلیل [illegible]

شباهت [illegible] درجات [illegible] بسیار قلیل الحس [illegible]

رگی الحس [illegible] عروق [illegible] لهذا [illegible]

آنها [illegible] قوت [illegible]

از قسم اول [illegible] مجتمعه [illegible]

رباط

و این قسم در رباطات [illegible] — [illegible]

طبقه صلبیه [illegible] جمیع العقب [illegible] جمیع [illegible]

و [illegible] **ثانی** [illegible] طبقه [illegible]

و بعضی از رباطات که در [illegible] رباطات [illegible]

در بیان [illegible] مفاصل بدانکه هر یک از مفاصل [illegible] **اول** آنکه [illegible]

[illegible] **ثانی** آنکه [illegible]

[illegible] غضروف [illegible]

ثالث آنکه [illegible] رباطات [illegible]

[illegible] **رابع** آنکه [illegible]

[illegible] ([illegible]) [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible]

خامس آنکه [illegible]

([illegible]) [illegible]

[illegible] مفاصل [illegible]

فصل ثانی در تفصیل مفاصل و مشتمل است بر چهار جمله **جمله اول** در مفاصل [illegible]

[illegible] — بدانکه مابین سر و [illegible] مفصل [illegible]

[illegible] مفاصل [illegible]

[illegible] از حرکت [illegible] از طرف [illegible]

[illegible] رباطات [illegible] از طرف [illegible]

[illegible] مفاصل [illegible] حرکات [illegible]

[illegible] غضروف [illegible]

دیگر [illegible] مابین راس و فقره [illegible] فقار عنق و این مفصل [illegible]

[illegible] فقره اول از فقار عنق است [illegible] حرکت از

[illegible] این مفصل [illegible] حرکات [illegible]

[illegible] فقره [illegible] از فقار عنق است [illegible]

[illegible] مذکور [illegible]

[illegible] رباط [illegible]

[illegible] رباط [illegible]

[illegible] رباط [illegible]

[illegible] مذکور [illegible]

[illegible] رباط [illegible]

[illegible] رباطات مذکور [illegible]

[illegible] رباط [illegible]

[illegible]

[illegible]

جمله ثانی در مفاصل و رباطات [illegible] — بدانکه حرکت مابین فقره

با فقره [illegible] نخاع [illegible] فقرات [illegible]

[illegible] فقره [illegible]

[illegible] غضروف [illegible]

[illegible] راس و فقره اول و ثانی از فقار عنق [illegible] غضروف [illegible]

[illegible] غضروف [illegible] فقرات [illegible]

[illegible] فقره اول [illegible]

[illegible] رباط [illegible]

[illegible] فقرات [illegible] فقره

[illegible] رباط [illegible] عصب [illegible]

[illegible] فقره [illegible] مفاصل [illegible]

[illegible] رباطات [illegible] فقرات [illegible] رباط [illegible]

از حرکت [illegible] فقرات [illegible]

اما رباطات اضلاع اضلاع [illegible] فقرات [illegible]

[illegible] اضلاع [illegible] فقرات [illegible]

در مفاصل [illegible] رباط [illegible]

[illegible] رباط [illegible] فقرات [illegible]

و خلف ضلع قصیر از ضلع زور با خجه فقرات بسته میشند ابتدا حرکتهای پس و پیش تر است چنانکه قید در
تشریح عظام بیان شد و از جانب قدام اضلاع و غضاریف التصاق یافته و ... جنبه باطن قفسه را
هست از خارج و داخل ... اند انفصال غضروف ... الذ سخوان ... موضع التقای ... ضلع اعلا
منفصل غشائی است محیط بسیار متصل لکن غشاء مذکور ... واقع ... است

اما رباطات قص از قدام و خلف عظم قص ... ضلع ... رباط دیگر غضروف
... اما **رباطات خاص** ... عظام بواسطه
غضروف ... از رباطات ... بسته اند ... حرکت ... از آنها ... اما عظم خلفا
از جانب قدام ... (قطار) ... غضروف ... زوج ... بسته ... دارد
و خلف ... باطن ... است که ... ما بین ... و استوار ...

اما عظم خاصره از خلف ... از غضروف ... عظم ... پیوسته است ...
... از ... رباط ... و از ... جلد ...
... غضروف ... و ... ما بین ... موضع ... متمدد ...
کنند ... غضروف ... که آنها ... بسیار ... اتصال داده و چنین
... غضروف ... مابین ... رباطی ...
که ... ما بین ... رباط ... از جانب خلف
کشیده شده اند فضای مذکور منقسم به دو ثقبه شده است که بزرگترین ثقبه فوق است ... دارد
به ثقبه ... عظیم و کوچکترین ثقبه تحت است که موسوم داشته اند به ثقبه ... کوچک

دان ...

و آن دو رباط از نقطه ... ابتدا نموده یا از آنجا به ... و دیگری ... در ... ثقبه عظیم
... ما بین عظم ... رباط ... دیده و این رباط را رباط ...
... این ثقبه ... عضلات ... غضروف ... عروق ... میباشند ... از
مکانش خارج شده در قدام یا خلف این موضع ... واجبست

جمله ثالث در بیان رباطات اطراف عالیه و فوقانی — بدانکه راس ... از ...
در ثقبه ... عظم ... میباشد ... است ... جهات ... حرکت ... اما ...
در رباطات حرکتش ... اینست ... ما بین ...
... غضروف ... در ... حرکت ... و همچنین در
... مفصل ... دیگر ... رباطی ... از ضلع ... رباطی ... پیوسته ...
و ... دیگر ... غلقة الکتف پیوسته ... از اطراف رباطات ...
... بنا علیهذا در این مفصل حرکات بسیار ... رباطی محیط است ...
دیگر از ... عریض ... پیوسته ... رباط دیگر از ...
و ... از ... رباط عریض ... کتف ... منفصل ...
در موضع حرکتش ... ظاهر است که ... رباط ... مفصل ...

اما ربط عضد با کتف بدانکه ... راس عضد ... کتف مفصل است که ... از جمیع ...
و از جمله ... اختیاری است که ... جهات ... این مفصل عظیم ... صغیر است
زیرا که ... حرکت ... این ... از موضع ... است

لکن رباط مذکور ... الکتف مانع اند از خروج آن و علاوه بر آنها در اطراف عضد ... و ...
که ... مانع از خروج مفصل ... محیط ... مفصل ... است ...
... عضد ... واقع اند ما بین ... و حلقه ... غضروف ... در اطراف
... عمیق ... استقرار ... و ... عظم عضد ...

اما رباطات مرفق بدانکه ... مفصل ساعد ... حرکت ... حرکت ...
... رباطی ... زند ... حرکت ... ممنوع است ... محیط
بر ... عضد ... راس زندین ... ساعد ... حرکت ... اطراف
... ممنوع ... عضد رباطی ... زند اعلی ... رباطی دیگر ... پیوسته
... رباط ... ساعد ... حرکت ... اطراف ممنوع است و اکثر ... از طرف ...
... رباط ... زندین ... گشته اند

اما رباط ما بین زندین چون زند اعلی بر دور زند اسفل می پیچد از این جهت آن را مفصل
استداره نامیده اند ... چون زند اعلی بر دور زند اسفل ... ابهام ...
... (Parnassus) ...
و حرکت ... (Pinnassus) و ...
... زندین رباطی ... زند اعلی واقع است ...
در رباط حرکت استداره دارد و رباط عریض دیگر در فضای ما بین زندین واقع است
... ثقبه ... ما بین ... از رباط ...

اما ...

اما مفاصل رسغ این مفاصل ما بین ... زندین ... رسغ واقع اند ...
حرکت ... حرکت ... بجانب ابهام ...
... رسغ ...
... پیوسته اند

اما رباطات ما بین عظام رسغ ... رسغ ... رباط ...
... حرکت ...
... است

اما رباطات مشط بدانکه رسغ ... رباط محیط ... رسغ ... پیوسته است
... از عظام مشط ... کشیده شده است و حرکتش ... میباشد

اما اصابع — راس سلامیات ... ابهام ... عظام ... رسغ پیوسته ... چهار سلامیات
دیگر ... مشط ... حرکت ... قبض و بسط ...
... سلامیات ... حرکت ... قبض و بسط ممکن است ...
... رباط ... حرکت ... حرکت ...
... حرکت دیگر نیست

جمله رابع در بیان رباطات اطراف سافله ... — بدانکه ...
... حفره ... متمکن است ... حفره ... مفصل ...
... عضد ... حرکت ... حلقه از غضروف ... حفره ... قرار یافته

کو رباط آن جز شده مرکز عمیق تر از دیگر تاریک فرو سو و جوب اعلا باید مجمد بعضی جز حول سایر مفاصل رباط محکم
محیط است مستدیر بر آن از راه سیر تر حادث از جلی که به آن کام بعش پیوسته و محکم ترین جمیع رباطات است
و از نقیعر کرکچه در جهت قفه است رباط و نهر مستدیر و بزرگ و مقعر که در حق القعد است پیوسته و رباط
ملاقه بر روش نزد و شقوه محیط به این مفصل نیز معین است کو را این قدر خارج نمی‌شود

اما مفصل رکبه این مفصل دو حرکت دارد و مناسب بر نیز حرکه جزء قم فرو فرو محکی قصبه کبری در رکب
تو جز و انبساط دارد و رباط محیط به این مفصل وسیع و هم لکه سر زجوف او سبب است تعمیر از اطراف غضروف
به سر رانیه و جوف درین مفصل حرکت و اطلا که عظیم بود لهذا از جوف او عود تحت هر یک منه غضروف
کرو رباطات محض انکه در حین حرکت و اطلا که ولت ستم بر دار بر آنکه که با مین منها که قصبه کبری
و از آن ستم رباط چون در حنا ح خارج شده باید که بر تقطع نمودند و هر یک از آنها با هم لذ قدر
پیوسته اند و فقد شکه با این غضروف نهاد و عضو هر ز نهر کرو رباطات با قبل رسید ولات و لحم محکم شده

اما در مفصل را با رباط محکم رفعت حکم رابطه او تا رعضلات قرار گرفته و قصبتین با یکدیگر بواسطه
رباط محکم پیوسته از بعضی که آن بسیار زاجر کمتر نیست مانع جنبش میان قصبتین از رباط موسوم بربط مبانکا
مردو کرده و از قو نزدی که یقو ز که دیگر تا رها از رباط پیوسته که در حرکت آنها او تا رعضلات عبور مینمایند و باطل
مذکور باقی است که او تا راز حد خود خارج شوند

اما مفاصل قدم مرانکه ما بین قصبتین و کعب حرکت منقبضه و منبسطه میشود لکن حرف اسبب
کعب و عقب حرکت معینه مقرر محکم است لهذا جنبش مینماید که با بهم جهت متحرک است و عقد
بر باط محیط از هر یک قرار کی رباط عریض مشش کعب پیوسته حرکت باطرفین را مانع باشند

اما در باطات رسغ پا چنانچه رسغ بواسطه تا رها رباطیکه از قش کف طرفین با رسیده است
و میان آنها پیوسته از حرکت فی الجمله مرتبه شد که ما بین کعب و عقب حرکت معینه مقرر است و سبع رباط
و جمیع رباطات مشط با ودرجه بع و سلامیات شبیه بدست میباشند لهذا ذکر آنها لازم نبود

مقاله ثانیه در بیان عضلات بدن انسان و فواید آنها و مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول مشتمل است بر دو جمله

جمله اول در تعریف و کیفیت و طرق حرکت عضلات است — بدانکه عضلات آلتی میباشند
متحرک بذات و جسمشان لین و لون مایل بسرخ است و هر جنبه از الیاف طولی و دقیق که بواسطه لحم گسسته
بسته شده اند و انتهای تارهای اول عضله شده و جنبش این تارها با یکدیگر مجتمع گردند تارها و بافتها
نفس عضله حاصل گردد و هر یک از عضلات عضله است از لحم که او رنگ سرخ طرح نموده بکه
اگر در حال حیات یا ممات عضله را از رنگ قطع نمایند جرم عضله بقوت از وضع مقطوع خارج میگردد
و بسبب عروق غیر از تار های گوشت از عروق شریانی و جهت در عضلات و اعصاب حرکت کننده
و اعصاب حس غیر از عصب عام هر دو حرکتشان بیشتر و حس شان کمتر است و عضله در کیفیت و
صورت مختلف اند که بعضیه در خفی میباشند که بعضی از آنها عضویه که ذکر آن خواهیم رسید انشاء الله تعالی

اما کیفیت عضلات بدانکه عضله سلسله ای است لین با عدم انقباض در حال حیات با برنمود
صعب است بواسطه قوه انبساطیه و انقباضیه دارد لکن بعد از زوال است که بعد از موت
صلب و غلیظ گردند و عضلات در حالت حیات کیفیتی دارند که وارد را بواسطه حرکت
نمودن بمین یا یسار تارهای اول است و یا بواسطه آن است که تار های عضله منقبضه قصیر گردند

تمدود است و هر دو کمی عضلات برد کرده اند یا ارادی و گونه که بامر دماغ و یا غیر ارادی که گونه
بکم کا نکلیان ([illegible]) یعنی شبکه عصب و جز باید بعضی از آلات متحرک
باشند چه در حالت نوم و چه در حالت تیقظ و چه تفکر لهذا آنچه آلات که ارادی میباشند عضلات میباشند
که مطیع دماغ باشند و این قسم از عضلات بجهت آلات تنفسیه معین کرده اند و موسوم میباشند به عضلات
تغذیه و لونشان خالی از سرخی است و در رنگشان او تار نیست و جمیع عضلات در نهایت شبیه است
به شکل لهذا برای هر یک از آنها رأس و بطن و ذنب معین کرده اند و جمیع عضلات یا طویل اند و بعضی از آنها
عریض و بعضی مستدیر و بعضی از آنها مجوف یا محیط میباشند و جوف مثل عضلات بطن و قو نزدیک
هم عریض است و یا مدور تارها در آن شبیه به حلقه است که نقب را مسدود میکند مثل عضله مدوره
در طرف دهان و غیر او انقسام است

اما طرق حرکات عضلات بر دو قسم است که در بعضی از مواضع چند عضله با شتراک حرکت مینمایند و آنها را
عضلات مشترک الحرکه نامند و بعضی از عضلات که بضد عضلات دیگر حرکت مینمایند آنها را
عضلات مخالف الحرکه نامند مثل عضلات که بضد جزء لغف عضلات باطه دو باده و
حرکت آنها یا انقباض و انبساط و یا تبعید و تقریب است و حالات هر یک از عضلات سو یا ان خواهیم نمود

جمله ثانیه در بیان آلاتیکه معین اند بر عضلات — بدانکه از جمله آلات معینه
بر عضلات او تار بند و تحصیل جرمیکه از جنس رباط و بعضی از آن قبل از این بیان نموده ام

اما فایده اوتار آنست که در سر عضلات باشند تا بواسطه آنها اتصال عضلات بجهه مشدود و
و قاعده چنان است که در مواضع اتصال عضلات بعظام اوتار باشند و لکن بعضی از عضلات را در [illegible]

اوتار است و بعضی از عضلات دیگر و تارشان قوی تر باید باشد چون عضلات بطن عقد و رسید مرتبه در و سطن آن
و ترئیت در جمع از عضلات دیگر سو در وسط او تر بطنی واقع است

و دیگر از جمله آلات معینه در عضلات غلاف آنها است که قبل از این مذکور داشته ایم
و فایده آنها است که تارهای عضله سو از تفرقه مانع میشوند **و دیگر** از جمله آلات معین بر عضلات
غشاء میدی است که در جوف آن رطوبت ازجی سیخون بیاض البیض واقع است و فایده اش
آنست که در مواضعی که او تار بسطح عظام باید عبور نمایند غشاء مذکور واسطه است که در حین حرکت قبل از
عظام با او تار وارد نشوند چنین در مواضعی که او تار از فرو رفتنهای عظام عبور مینمایند غشاء مزبور چون
رعایت است او تار را **و دیگر** از جمله آلات معین به عضلات غشائی است که بجهه استقامت جنبه عضله
در یک عضو و بجهت استقامت امتیاز میان عضلات مشترک الحرکه از عضلاتیکه مخالف و ضد اند آن
عضلات حفظ شده اند و این غشائی است محکم که عضلات مذکور را احاطه نموده و موسوم داشته اند آن را
به اپونوروز ([illegible]) و حکمای قدیم این غشاء را از عضله پنداشته بودند

اما جمع رشته زوج عضله اول طرح نموده است **اول** عضله ایست در بافرح عریض و رقیق
در در تحت جلد در جلد و مرد است و با جلد بواسطه محکم بسته شده در آن خط وسط با د در مبدأ از ذقن ابرو
و تو بر عریض گماشته بسر منتهی گردیده و از شأن او است که در حین حرکت تشنج جلد راس سو و جذب نمود آن را
مربعی را در جبهه خطوط و غضون عرضی بهم رساند **دیگر** عضله ایست در قمحدوه و مخالف با عضله مذکور و او نیز
عضله ایست عریض و با جلد راس محکم التصاق یافته و مبدأ او از قمحدوه و مثل قمحدوه و بر عریض گماشته سر
منتهی گردیده و در حرکت تشنج از دو جلد با فرح را رای بحلف کشد و بعضی در خطوط و غضون جبهه بهم شود

فصل اول در بیان عضلات راس و کیفیت

و دیگری عضلتین جاجبه عضله اند عریض و دقیق که در جانب بینی جاجب واقع اند و اتصال دارند
با جلد جبهه بحیثیت که بعضی در جانب قسمت فوق حاجبین را به جانب بینی و فوق بیله بر بازی خارجی در جانب ترش
نمودن ابرو خطوط و عضون طولانی بر سر **و اما** ترعریض که قبل ذکر نمودیم که در فوق راس واقع است
و جبهه الاتین **کالبا** (بعضه لک یعد) نامند پس بین خود و مغفر برای آنکه هیچ جوهری بر لمانه سر اضطراب
منظم است و این نحافه رو ترسیت عریض که با جلد بعث ملتصق گردیده و بالعمیق بسبب نوع حاجب
تیزی ز جلد جبهه انموده پس رخشی و از سمت قصد انموده آن ای است ‌:
اما عضلات محرکه جفن مغله جفن سوره عضله است یک عضله مستدیره دوری عضله در فوق
نهایه است جفن اعلی و در جفن اسفل بعضی عضله در گزید عضله لازم بود در این که جفن اسفل منقد حرکت
میل بعض مینماید **و اما عضله ملقمه جفن** عضله است که مؤلف میباشد از تارهای کثیر بلکه در اطراف
مقله واقع است و بهرهش از و تریست کوچک باقی اکبر احاطه نموده و بهره جنوبی میل مینماید
نیز میرود و منتهایش در باقی اکبر است و از شانی او است انطباق نمودن جفن ‌:
اما عضله رافعه جفن اعلی عضله است دقیق و طویل از فرق ثقبه باصره ابتدا نموده و از
جانب فوق بقدام آمده و در وسط غضروف جفن اعلی منتهی گردیده است لازم شانی اوست در جین
تشنج جفن اعلی بسوی بالا رفع شود ‌:
اما عضلات محرکه مقله شش اند که چهار از آنها که بیار جانب کجم چشم و صور اند و آنها را عضلات
مستقیمه چشم خوانند و دو دیگر یکی از فوق و یکی از تحت مورب بند و هر یکی از آنها از این است
تحتانی فرب ثقبه باصره اند که از همه جانب عصب مجوف چشم سوده احاطه نموده اند و بو ترکوچک

و عریض در طبقه صلبیه قریب بقرنیه میباشد منتهی گردیده اند و چون هر یکی از آنها تشنج نماید چشم بسوی جانب
خود منجذب سازند و چون همه باتفاق متشنج شوند کجم چشم بسوی خلف میل نماید بلکه قرنیه بواسطه شده
مرور کرده و احتمال در مرور عصب جزب محسوس شود

و شقاق

و اما عضله مورب فوقانی عضله است عریض که از محل ضیع منور ابتدا نموده و بجانب قدام آمده تا
فوق باقی اکبر و تر ترش از فوق غضروفیکه چون بکره میباشد عبور نموده بخرفا عجیب در عضله مستقیم فوقانی چشم منتهی
گردیده چون متشنج شود کجم چشم بسوی فوق و دو جانب مقابل تر و چون این حالت در حالی و عاکردن دست میدهد
این عضله بر کور سوی بسوم داشته اند به عضله دعا ‌:
اما عضله مورب تحتانی چشم از قطعه جدا که اعم از تعلق بمقله است ابتدا نموده و منحرف گردیده بجانب
وحشی و دی در عضله مستقیمه و حشی چشم منتهی گردیده و چون متشنج گردد بخلاف عضله مورب فوقانی حرکت
دوری میدهد چشم سوی ‌:
اما عضلات پرده گوش بدانکه ظاهر گوش سوای پرده جانب تارهای عضله دارد و در غیب انسان این
عضلات غیر ارادی و در بعضی ارادی میباشد و در حیوانات این عضلات بسیار عظیمه و از آن جمله عضلات
یکی از فوق بجهة رفع نمودن گوش **دیگر** بقدام **و دیگر** از خلف واقع است و هر یکی از آنها گوش را
بجانب خودشان منجذب مینمایند ‌:
و عضلات انف چهار اند **یکی** مرتفع نماینده منخرین و لب بالا مشارکت است و این عضله
در اطراف انف واقع است از جبهه که ماق اکبر ابتدا نموده و نازل گردیده بمنخرین و لب بالا
گشته است و چون متشنج گردد لب و منخرین بجانب فوق میبرد ‌:

ثانی عضله است که بجهة انضغاط منخرین بینی قرار داده عضله است عریض از هر جانب شکل مثلث ابتدا نموده
در واسطه تر عریض در پشت بینی همچو حلقه قرار گرفته و چون متشنج گردد در منخرین بسوی نگاه دارد ‌:
ثالث عضله است که از تقعیر فوق و نزد ثنایا ابتدا و بمنخرین پیوسته و چون متشنج گردد بجانب
بجانب اسفل جذب سازد ‌:
رابع عضله است که به باین کشیدن قطعه غضروفی منخرین از تقعیر که در تحت انف است ابتدا نموده
و به غضروف فاصله بین منخرین منتهی گردیده چون متشنج گردد غضروف مذکور بسوی اسفل مجذوب میدارد ‌:
اما عضلات دهن یکی عضله است مستدیره که همچو حلقه در اطراف دهان است و با جلد ملتصق است
و از سوی تارهای کثیر است بعضی از فارج و برخی از داخل و آن عضله مرور است و منتهای آن نیز ارد
و جای تشنجش دهان بسوی منطبق و مانند غنچه سازد و بجهة لب بالا عضله است **یکی** عضله مشترک با بین
لب و منخرین بنحویکه قبل بیان نمودیم **دیگر** عضله است مخصوص به او که از گاه رواقع وجبه آمده و بلب پیوسته
دیگر عضله است که از نواحی عضله مربوط ابتدا نموده و بلب بزرگ بسوی بیوسته و چون این عضله
متشنج گردد لب بسوی فوق منجذب سازد ‌:
اما عضلات کناره لب دهن که از نواحی وجنه مورب نزدیک نموده و بکنار لب پیوسته و از شان از آنها است
که در هنگام تشنجش آن کنارهای لب منجذب بفوق سازند و بجهة پایین کشیدن کنار لب زنجی از عضله
میباشند مثلث که از بیرون فک زیر آمده و نقطه شان بکنار لب پیوسته و چون متشنج گردد لب را
بجانب اسفل منجذب سازد و بجهة پایین کشیدن لب فرقوین عضله است مربع که از وسط زنخ ابتدا نموده
و بهر دو لب پیوسته و چون متشنج گردد لب فرقوین بسوی اسفل منجذب سازد ‌:

و اما رخساره عضله است عریض در فضا بین فکین واقع و فضا مذکور بسوی پوشیده است و از زنده
اعلی و وزان و اسفل آن ابتدا نموده بشفتین پیوسته و چون متشنج گردد و جانب دهان بسوی عریض نماید و از گرد
از فضا انتقال خارجی و نیز از لفافه بواسطه این عضله غذا خورده دهان میگردد ‌:
اما عضلات فک اسفل فک اسفل سوی سه گونه حرکت است و هر یکی سه عضله است مخصوص **یکی** انطباق
دار از عضله است **دیگر** حرکت بفقره آن از این عضله است **دیگر** حرکت به دوران او بواسطه عضله است
سر از عظم لامی آمده است ‌:
اما عضله که بجهة انطباق است یکی از آن عضله است عریض و عظیم در جوف صدغ و جبهه تا بین گوش
واقع است و تارهایش منحدر گردیده و از تحت قوس وجنه عبور نموده و از زاویه اکلیل فک اسفل پیوسته است
و این عضله در انسان کوچک است بجهة آنکه اهل آن غذیه لطیفه و طعام مینمایند بخلاف در سایر حیوانات
که خاصیت عظم و حجم است دارد و از اینکه غذای ایشان غلظت دارد و بسیط است ‌:
دوم عضله است که بلند آن تیز حشی تیز مند بین عضله مخصوص بمضغ بعضی از تارهای خارجی این
عضله که از دو قسمت جبهه ابتدا نموده اند از آنجه و قریب بزاویه فک اسفل پیوسته و برخی از تارهای دیگر
آن که در زاویه اند از قوس و غیره که قدری بطرف خلف ابتدا نموده و تارهای خارجی تا قاطع تحتانی است
و فک اسفل پیوسته لکن در آن بقدام ضیع بر پشت تارهای سابق آن و چون متشنج گردد فک اسفل بسوی
بجانب اعلی منجذب سازد با فه الجمله ترزیبی ‌:
اما عضلات فقره بینی کم نماینده عضله اند که منشأ آن از طرفین حلقه بین از این عضله عظم حاوی
است و مرکب بلعی دافع قطعه فک اسفل پیوسته اند و چون متشنج شود فک اسفل بسوی بیرون

بگاه از دندانها چون هر دو متشنج شوند عضو خاییده را بجهت یکدیگر و چون یک عضله در فعل و اینها فک اسفل در عشق و آدمی
لهذا اعضای ما در بیان عضلات عنق که مذکور جوامع داشت با اراده تعالی ؛

فصل سیم در بیان عضلات عنق و اوساط بدن

چون در عنق بعضی از آلات شریفه واقع اند مانند ناطقه حنجره باریکه و مثانه و بقیه بعضی آن چیره دانیم
چون جلد و لوت آن از اول عنق جدا نمایند چه کیفیت هم ظاهر رسید ؛
عضله دقیق عریض زیر جلد و جلد و مختلط هر دو متحرک است آن را به عضله عریضه موسوم نموده اند و چون
این عضله بسوی بر دارد عضله عظیم ظاهر گردد که از عظم قص و ترقوه صعود نموده و ذلاره
از زیر پیوسته و بسیار از عضله فضای مثلثی بهرسه که نقطه آن در فضای زیر فکی زیر جلد و در آن فضا واقع است
و عظم لامی در شش بر عرض واقع است عضله فضا در فوق و فضای دیگر در تحت عظم مذکور است
فوقانی عضلات محرکه فک اسفل و زبان و حلق و حنجره واقع اند و در وسط فضای تحتانی حنجره و مری و غدد
عروق عظیم رأس و عضله محرکه آلات واقع اند و در طرفین این مثلث از خارج مثلث دیگر
به فضای مثلث نوقوه موسوم نموده اند که قاعده آن در ترقوه و ضلع انسی او از عضله قص و اترس و ضلع خلفی
او از عضله مرسوم به ذوابین میباشد و جمیع دربین فضای مثلث عروق آلات شریفه واقع اند
ما را معرفت آنها در است میباشد ؛

اما تفصیل عضلات عنق یکی عضله است عریض عضله جلد عنق نامند و این عضله عریض و رقیق
با الیاف و تارهای مختلف از ترقوه و جانب اعلای صدر و نواحی آن ابتدا نموده و تارهای منشعب دیگر
شده منتهی گردیده و چون متشنج گردد جلد عنق را بحرکت در آورده و سیما از فک اسفل بحرکت گردد ؛

ولا

دیگر عضله قصی ترقوی عضله است باریک یا از قص و دیگری از ترقوه و عاقبت ایندو در ساق خلفی متصل
در جراح معرفتش از لوازم است ؛
اما ساق داخلی آن رقیق و از جانب اعلای قص ابتدا نموده و چون قدری از آن عریض با ساق خارجی مخلوط شود
و اما ساق خارجی عریض و از اطراف ترقوه ابتدا نموده و قدری بر آمده با ساق دیگر آمیخته بطور ریاب
بالا رفته و در خلف اذن بر زائده ابریه پیوسته و چون هر دو عضله متشنج گردند راس را منکس و یکی ازین
و اگر یکی از آنها متشنج هم راس را بسوی جانب خود منجذب سازد ؛
دیگر عضله قصی عظم لامی عضله است قدری عریض و ابتدایش از قص و باستقامت از اطراف غدد درقیه
صعود نموده در ابطال عظم لامی پیوسته و چون متشنج گردد عظم لامی و آلات متصله بر بسوی جانب اسفل
منجذب میسازد ؛

دیگر عضله است موسوم به عضله منکب و لامی عضله است دقیق که از جانب اعلای کتف ابتدا
و بطور واریب صعود نموده و بعضی در تحت قص و ترقوه واقع است تقاطع نموده در ابطال عظم لامی پیوسته
و چون متشنج شود عظم لامی بسوی جانب خود منجذب سازد و هرچند که واداره این عضله جزئی است لکن معرفت آن
بر جراح لازم است زیرا که او بسوی روی است بر لبیق شریان سبات ؛
و اما عضلاتی که در فوق عظم لامی واقع اند یکی عضله است موسوم به عضله ذو بطنین در ارتفاع
تحت زائده ابریه ابتدا نموده و او بسوی ترقوه است پیوسته بعظم لامی و چون صعود نمود در
موضع بطن ثانیه و چون متشنج گردد عظم لامی را بسوی جانب اسفل منجذب سازد ؛
دیگر عضله است موسوم به عضله فک لامی و این عضله است فرد در ربع اسفل از ارتفاع

فک اسفل ابتدا نموده بعظم لامی پیوسته و یمین و یسار عضله باتی لامی آسود ؛
دیگر عضله است موسوم به عضله ذقنی و لامی و در فوق عضله مذکوره واقع است و از ذقن
بعضی زائده ابتدا نموده و بیاد در بازوج خود بعظم لامی پیوسته و هم ماییل عضله سابقه است ؛
دیگر عضله است سهمی دقیق موسوم به عضله سهم لامی که از زائده سهمی عظم صدغی بطور مدور نزول
نموده و در ترپ بعظم لامی در تنش منشعب بدو شعبه شده که ما بین آنها نقبه هم رسیده که از نقبه نزول
عضله ذو بطنین نفوذ نموده و چون متشنج گردد عظم لامی را بسوی فوق منجذب سازد ؛
اما عضلات محرک زبان یکی عضله است ذقنی لسانی عضله است رقیق در از وسط جنعین عظم
لامی ابتدا نموده و به جنب زبان پیوسته و چون متشنج گردد زبان را بسوی خلف و اسفل منجذب سازد ؛
دیگر عضله موسوم بلحیه و لسان ـ عضله است که از جانب داخلی زنخ ابتدا نموده
با زوج خود در جنب زبان پیوسته و یمین آن عضله سابق آسود ؛
دیگر عضله است موسوم به سهم لسان در از زائده سهمی ابتدا نموده بطرفین زبان پیوسته است
و چون متشنج گردد زبان را بسوی جانب خود طرفین بحرکت در آورد ؛
دیگر عضله مخصوص زبان عضله است که جرم زبان از او است تارهای کثیر مختلط بیکدیگر که ما بین آنها
عروق و اعصاب واقع میباشند و چون متشنج شوند زبان را بهر جهت متحرک میسازند ؛
اما عضلات حلق حلق عبارت است از فضای خلف دهان که از زائده های اطراف محاط است
و مرادا ور عضله است رقیق و عریض از عظام اطراف و مجاور از آن بین لا عظم و قدری و زائده
و از فک اسفل و عظم لامی و حنجره تا تارهای ثانی لوراب زنی نموده و با تارهای زوج خود آمیخته است

بالی

و بحلق را حاطه نموده اند و غشای مخاطی حلق از آنها مجرا اند که است و چون متشنج گردند فضای حلق را تنگ نمایند
و از فقرات ریه ابتلاع نمودن غذا و کلام رخوه دارد است جنبه تار از عضله است که
حرکت سو مرتفع و نازل و عریض و رقیق میسازد ؛
و اما عضله که بجهت مرتفع نمودن او است از قطعه عظم حجری آمده و در اسفل حلق
پیوسته و عضله که بجهت عریض نمودن آلات اساسی از قرب لمیه عضله سابق ابتدا
کرده منشعب گردیده و در حلق پیوسته است ؛ اما عضله که بجهت ضیق نمودن او است
از اطراف اسفل آمده و چون متشنج گردد فضای حلق را تنگ سازد ؛ و عضله
نرمی و شیره او اصلا از حلق ابتدا صعود نموده و در حلق پیوسته که چون متشنج گردد کام را بالا بر
اما عضلات خلف عنق بدانکه چون عضلات را که ظاهر عنق است برداریم
تا قریب نقطه پنج عضله ظاهر میگردد اول عضله موسوم بعضله طولی عنق که با پنج ساق از مهره
قدامی فقره پنجم تا دویم ابتدا نموده و تارهایش با یکدیگر آمیخته و صعود نموده بسطح مقدم فقره اول و دویم
و چهارم از فقرات عنق پیوسته ثانی عضله است طویل و باستقامت که با چهار تار از اجنحه
فقره سیم تا ششم ابتدا نموده و بسطح تحتانی تمهد و قریب بثقبه عظمی مبتدع است پیوسته و چون
متشنج گردد راس را بسوی مکسر زیر من سازد ؛
دیگر عضله را بسو و ریه و ترقین اسکالنوس نامند (...) که دو ز
که با هم جمعند و در شش فوق ترقوه واقع اند و مقدم و وسط ... از ضلع اول فرد دیم ...
از ضلع ثانی ابتدا نموده و بر آمده منشعب گرده و با اجنحه فقرات عنق پیوسته و چون شریان

ساعد او را بین الکاسوین مقدم و در بعضی مسیناید انها امر فرشن جراح در است ؛

اما عضلات صدر بدانکه در صدر دو قسم عضله واقع اند یکی آنها که بجهة تحریک نفس و دیگری عضلاتی باشند

که پیوسته اند بجهة حرکت دادن **اما** عضلات عظیم صدر عضله ایست که از سطح ظاهر قص و از غضروف

ضلع دوم تا ششم از اضلاع صدر رسته ابتدا نموده و قطعه صغیری از آن که از طرف داخل ترقوه است

تارهایش ببرد مجتمع شده و در عریض تحت بالای راس عضد پیوسته و چون تشنج کند دست را بطرف اندام در آورد

حرکت دهد و چون این عضله سوده در تحتش عضله صغیری ظاهر گردد موسوم بعضله صغیر صدر و آن

عضله ایست که با سه شعبه از سطح ظاهر ضلع سوم تا پنجم ابتدا نموده و در عریض و ضخیم بمنقار الغراب پیوسته

و چون تشنج کند کتف را بطرف بالای اندام مایل نماید ؛

دیگر عضله ایست موسوم بعضله تحت ترقوه که ما بین ترقوه و ضلع اول از اضلاع واقع است

و چون تشنج کند ترقوه را بطرف پایین یا ضلع را بترقوه نزدیک سازد ؛

دیگر عضله ایست که بواسطه شعبه های کثیرش بعضله منشاری موسوم و این عضله عظیم و عریض و در طرف

صدر واقع است و با ده شعبه از ضلع دوم تا نهم ابتدا نموده و شعبه هایش در تحت کتف مجتمع گردیده

در آمده بکنار خلفی کتف پیوسته و چون تشنج کند کتف و آنچه متصل است با او بخارج و پیش [illegible]

دیگر عضلات مسمی به **مستبطن اضلاع** — بدانکه ما بین اضلاع دو قسم عضله واقع اند

موروب و عریض و بر روی یکدیگر خوابیده بنوعی که فرج ما بین اضلاع را ممتلی و مسدود ساخته

از ظاهر و دیگری از باطن **اما** طبقه ظاهر عضلاتی باشند که از کنار سفلی ضلعی بکنار اعلای ضلع

دیگر پیوسته و طبقه باطن از کنار اسفل ضلعی بکنار اعلای ضلع دیگر پیوسته و با طبقه ظاهر تقاطع صلیبی نموده

بین

بین یکدیگر واقع اند و چون طبقه ظاهر تشنج کرد ضلع ها را بطرف بالا برد و بعکس چون طبقه باطن

تشنج شد ضلعها بطرف پایین آیند و چون هر دو طبقه بالاتفاق تشنج شوند میل بوسط نخواهد یافت

اما عضلات پشت ظهر و ... از جهت انعطاف راس و عنق و کتف و جذب نمودن آن و ... گردد

عضلاتی باشند کثیر و عظیم و مؤلف از پنج طبقه لکن جز چند عروق عظیم و اعصاب در آنها کمتر

عبور نموده و اعمال جراحی در این مواضع بندرت یافت میشود بنابراین ذکر اوصاف آنها بتفصیل لازم

نیست بلکه بطور اجمال بیان مینمایم در این عضلات پنج طبقه اند که بر روی یکدیگر استقرار دارند و بعد از برداشتن طبقه

طبقه دیگر ظاهر میشود **در طبقه اول** دو عضله عظیم واقع اند یکی عضله موسوم بذواتی بنی دو ذنقه

و آن عضله ایست عریض و مثلث که در حین اتصال با زوجش مربعی شبیه بمیانه ... و ابتدایش از نقطه

خلف قمحدوه و از روی فوقیه او و از زوائد شوکیه جمیع فقرات عنق ابتدا نموده و تارهایش به عظم الکتف و

غلظة الکتف و ترقوه پیوسته و حین اتصالش میدانست با عضله موسوم بدالیه عقیق است ... خواهیم

پیوسته و چون تشنج کند کتف را بالا و ... و بطرف ... و گاهی تحت ... سازد

و چون بالاتفاق تشنج شود راس را منعطف نماید ؛

دیگر عضله عریض ظهر و آن عضله ایست باعظم زیاده که از جمیع عضلات بدن عظیم‌تر است

از زوائد شوکیه شش فقره اخیره ظهر و کل زوائد فقرات قطنی و از عظم عجز و از سطح ظاهر ضلع نهم تا یازدهم

ابتدا نموده و تارهایش با تارهای عضله بطنی منحرفه داخل و صعود نموده و از زاویه تحت کتف گذشته و در

عضد نزدیک ... شده و ... عضد پیوسته در موضع اتصالش میدانست موضع اتصال عضله

عظیم صدر و چون تشنج کند بعکس عضله مذکوره دست را بطرف پس منجذب سازد و در طبقه ثانی

پنج عضله واقع است که از فقرات با اضلاع کشیده شده اند و در تشریح آنها است که مصدر نفع ... باشند

و در طبقه **ثالث** و **رابع** و **خامس** عضلاتی باشند که ابتدای آنها از اضلاع و فقرات که ... بعضی

تحتانی ... و فقرات عنق پیوسته و چون تشنج کند سر را و عنق و فقرات را منعطف سازند و بواسطه این

عضلات است کمال حرکت انعطاف فقرات و آسمانی که ... در بیان ضیق النفس مبین اند ؛

اما عضلات بطن چون قفس بطن از سر استخوان تا عاصره و از جانب قدام کشیده است لهذا جدار طبقه عضله

همچو غشاء شده که بجهة پوشیدن دم و ... تحریک نمودن بطن است و در حین ... در این قسم در چون در حین

تشریح نمودن جلد و ... کثیر بعد از قفس ... مذکور واقع اند بر دار ... عریض با ... و چون

بطن ... و ... کرده ... و ... به **خط ابیض** و در وسط آن سره واقع است و در

طرفین خط مذکور سه عضله ... عریض و در وسط یک عضله طولی واقع اند و در ... فضائی است

... مثلث ... و عروق ... از آن عبور نموده است ؛

و اما تفصیل آنها اول عضله نازل موروب خارجی عضله ایست که از سطح ظاهر هشت ضلع اسفل ابتدا نموده

و بطرف ... نازل کرده و در ... عریض منتهی گردد و چون ... و تارهایش با تارهای زوج خود در وسط بطن تقاطع کرده

خط ابیض بوجود آید و تارهای اسفل ... مذکور ... پیوسته که ... حرقفی را از یکدیگر انفصال نموده تارهای

از ... بعضی ... همچو کمانی ... که او را ... **فلاپچی** باسم حکیم مزبور نموده اند و ما بین انتهای

ثقبه شده ... موسوم به **حلقه خارجی مغابن** که از ثقبه مذکوره عروق ... عبور مینمایند ؛

ثانی عضله موروب صاعد که در تحت عضله سابق از کنار فوقانی حرقفه و رباط فلاپچی و ... و

عریض از فقرات قطنی ابتدا نموده و بطرف ... صعود کرده و منشعب به سه شعبه شده و بسه ضلع اخیر منتهی گردیده

و در ... منضاعف طبقه مقدم او و در تحت عضله سابق و طبقه مؤخر آن در خلف عضله مستقیم بطن رفته

... عضله ... کرده اند ؛

ثالث عضله مستعرض بطن عضله ایست مخلوط با عضله مذکوره از سطح باطن ضلع ششم تا ... و از دو قسم

و از فقرات قطنی و کنار فوقانی حرقفه ابتدا نموده و ... در باطن رفته و در ... با طبقه ... عضله ثانی

ممزوج ... گردیده و بدانکه در مغابن مجرائی در جرم این سه عضله ... که موسوم است به

مجرای مغابن و این مجری ... از ... ثقبه ایست موسوم به **حلقه خارجی مغابن** ... که

قبل ذکر نمودیم و این مجری ... و نصف موروب بباطن رفته ... بطن گردیده

و منتهی است به **حلقه داخلی مغابن** و از مجرای مذکور ... و عروق ... در جنین ... قرار دارند

خارج میشوند ... جراحی ... و در ... و ... در موضع کثیر است ...

... و در ... بطن ... در حین ... بعضی از ...

... آورده ... عضله ... و ... **الدرتین** موسوم گردیده

به **پرمانچی کوماسینی** ؛

رابع عضله مستقیم بطنی که زوجند و طولانی در ... که در طرفین خط ابیض و در ...

عضله ثانی واقع اند و از غضروف ضلع پنجم تا هفتم ابتدا کرده و با زوج خود ... نزول نموده ...

و ... عظم ... پیوسته و بعرض ... از این عضله سه و ... واقع اند که ... قطعه منقسم ...

اما عضلات مربع صلبی که در مؤخر ... واقع است عضله ایست از کنار مؤخر حرقفه و از ...

فقرات قطنی ابتدا نموده بضلع اخیر پیوسته و چون تشنج کرد اضلاع ... منجذب میشود

و اما حجاب حاجز عضله ایست که فضای صدر و فضای بطن را منفصل نموده و سطح فوقانی او محدب و سطح
تحتانی او مقعر و در سطح تحتانیش مقعر و بعضی از قسمت اجشاء مماس است و عضله ایست عریض و از چند جزء مرکب
ابتدا از سینه و مهد و لحم او از سطح باطن ششم غضروف ضلع و غضروف خنجری است و بعد از آن از اقطار بطن
باشد و تر کیا از دو سطح از طرفین و تا دو سطح او طول از جا تا دیگر و از فقره سیم و چهارم قطنی ابتدا
صعود نموده و با زوج خود متحد شده و ما بین این دو تا رفته به هم سینه که به تزئین **اول** و **ثانی** و جو له
فرو رفته تا هم باز از یکدیگر منفصل است به فضای دیگر از آنها به هم سینه که به نزول مری ❊
و ایضاً بیکدیگر ملاقات نموده و تر عریض منتهی گردد و تا رباطات بقیه و از فقره دوم قطنی ابتدا
و تا رهار حبیش که از فقره اول قطنی ابتدا صعود نموده و به وتر عریض منتهی شده و وتر این عضله مانند شبکه
دارای سه برگ است برگی از قدام و برگ دیگر از طرفین و در او ثقبه ایست مر آنچه صعود نمودن ورید جوف را
و حاجز عضله ایست که به تنفس و در حین تشنج وتر عریض میکند و بعکس فضای صدر را وسعت میدهد
تا هوا در آن داخل شود و چون ساکن گردد بحالت خود بر می گردد بهم ساند که فضای صدر تنگ شود
از او خارج میگردد و بعضی عضلات بطن و حاجز با اتفاق تشنج شوند فضای بطن تنگ گردد
که آنچه در او است از بول و براز خارج میشوند و دفع کرده و این عمل را معصره بطن نامیده اند ❊
در بیان عضلات عجان یعنی ما بین دبر و مقعد در فضای زیر عضلات ذکر و مقعد واقع اند از آن
جمله است عضله مثبته یعنی رفع‌کننده مقعد که یک نطاقی در هر طرف شرج هم مقعد واقع است که با جسد
آنچه از خلف عظم عصعص پیوسته و از قدام به عضله ذکر متصلات **ثانی** عضله ایست ابتدائی شبیه
بحلقه و بقدر یک بهر در فوق عضله مذکور در طرف مستقیم واقع است این عضله نوع از خروج براز از بطن

و دیگر عضله ایست که مرسوم است به عضله سطحی و عرضی الباقی در لغت عضله ایست که با جلد محکم پیوسته
اما عضلات قضیب از جمله آنها عضله ایست که بنحو طول رابطه او دو شعبه و از یک تنهٔ قضیب ابتدا
نموده و در اثر صعود و با زوج خود ملاقات نموده و وترشان با عضو ذکر اماطه کرده و چون این عضله
متشنج گردند خون در دوری عروق از رجوع منع مانع آید و لهذا انعوظ دست میدهد ❊
عضلات دافع منی و ادرار ادرار عضله ایست محیط بر مجرای ذکر و از یک ساق ذکر قریب بقضیه ابتدا
نموده و بعد از مجرای بول پیوسته و چون تشنج گردد بواسطه ضغطه آن بول و منی مندفع گردند و این
عضله اگرچه در زنان نیست لکن در موضع آنها در ابتدای مهبل عضله دقیق همچو حلقه واقع است که ملکی
تشنج فرج سوضیق میباشد اللهم ارزقنا
فصل رابع در بیان عضلات اطراف و این فصل مشتمل است بر دو جمله
جملهٔ اول در ذکر عضلات یدین از آن جمله عضلات کتف است که کتف عضله اند و منبسط مرتفع
نمودن عضد و کشیده اند بجانب انسی و وحشی ❊
اما عضلهٔ مرتفع نمایندهٔ عضد عضله ایست مثلث شبیه بحرف دال یونانی و از این جهت است که
او را به عضله دالی مرسوم ساخته اند نقطه ابتداش در عضد و قاعده‌اش در فوق است و مبدأ ابتدایش
مبادی عضله ترقوه یعنی از نصف وحشی ترقوه و تکب و عظم الکتف و تا رباطش مخروف گردیده و طول
بالا زنده و وترش در وسط عضد یعنی در سطح وحشی او پیوسته و چون تشنج گردد عضد بسوی مرفق بالا
و در فوق ابطه و این تا سر این عضله و تا رای عضله عظیم صدر فضائی بهم سینه است که وریدی
قیفالی بر او فرو رفته است ❊

دیگر عضلهٔ منقاد الغرابی عضد عضله ایست که طویل است از زایده منقار الغرابی ابتدا نموده و بوسط عضد پیوسته است
و معین است عضله دالی را و وجه تسمیه اش آنست که عضله بجانب حشر عضله اند یکی از تقعیر فوق و دیگر از تقعیر
عظم الکتف ابتدا نموده و وترشان از تحت منکب و فوق مفصل عضد عبور نموده و بر آنچه عظیم عضد پیوسته و چون
تشنج کنند عضد بسوی جانب حشر رد میشود و هم چنین که وجه تسمیه اش آنست که عضله بجانب انسی رد عضله است که از سطح باطنی کتف
ابتدائیه و به **عضلهٔ تحت الکتف** مرسوم داشته اند و تار هایش بقدر اندام مخروف گردیده بسطح داخل رأس عضد
داخله صغیرش ما مند پیوسته و چون تشنج کند عضد بسوی جانب انسی رد میشود ❊
ثانی عضله ایست عظیم مدور از زاویه تحتانی کتف از محل منتهی الیه عضله عظیم ظهر ابتدا نموده و با وتر عضله سابق از
تحت او پیوسته و معین است مر او را ❊
اما عضلات محرکه ساعد و ساعد سوی حرکتش است یکی حرکت قبض و دیگر انبساط و هر یک سه
عضلات است مخصوص و از جمله عضلات قابضه یکی عضله ذو الراسین است که از راس طویلش از
تقعیر مفصل عضد با وتری ابتدا نموده و از وسط فقره مفصل مذکور گذشته و با راس دیگرش که از زائده منقار الغراب
ابتدا نموده ملاقات و صعود نمایند و این عضله در سطح مقدم عضد واقع است و وترش بتحدب راس زند داخل
پیوسته و چون تشنج کند ساعد سوی مفصل بالا میرود و جزئی از سطح انسی این عضله عروق عظیم ابطی و از عصب جنسی مصب
عصب شعبه لهذا امر فصدش بر طبیب و اجب و لازم است ❊
دیگر عضله قدام عضد عضله ایست محیط عضله ذو الراسین و از وسط سطح مقدم عضد روئیده
و بزائده اکلیلی زند اسفل پیوسته و معین است عضله سابق را و وجه تسمیه منبسط نمودن ساعد عضله ایست که در
سطح مؤخر عضد واقع است و این عضله صاحب سه راس است در راس طویل او از تحت نشوه کتف و راس

دیگرش از جانب وحشی راس عضد و راس دیگرش از جانب انسی راس عضد ابتدا او به عصب با یکدیگر ملاقات
نموده و در مرفق پیوسته و چون تشنج کند ساعد سوی منبسط نماید ❊
بدانکه عضلات مقبضه ید و اصابع و عضلات بسطیه ید در جانب انسیه و از جانب نهایی عضد و در قدام
ذراع ساعد واقع اند و بعکس عضلات منبسطه آنها و مدیره که از خارج سوی مدیر از جانب وحشی عضد و عضلات که
در سطح مقدم ساعد واقع اند بواسطه حرکت کثیره و ضیق مکان در یک سطح واقع نیستند بلکه چهار طبقه اند بر این که
در طبقهٔ اول که در تحت جلد میباشد چون از داخل به خارج شمار کنند چهار عضله اند **اول** مدیره
بقدام **دوم** قابض بالمعنا **سیم** عضله طویل الکف **چهارم** عضله قابض بالبعض ❊
در طبقهٔ دوم عضله ظاهر اصابع واقع اند و در **طبقهٔ سیم** عضله قابض عمیق نسبت به مبادی و چون
در سه طبقه سلو بالا زنده عضله مربع مدیره بقدام ظاهر میگردد و در تحت این طبقه ما بین فرجه زندین رباطیت
داخله ما بین عضلات و عظام **اما** عضلات محرکه ساعد با ساعد و مدیر سوی چون بیان نموده ایم چه
زند اعلی بر دور زند اسفل حرکت مدیره بقدام و خلف دارد و لهذا آنچه این حرکت مدیره بقدام را عضله اند
اول از نهایت داخل عضد ابتدا او بطور ارتفاق نموده و بوسط زند اعلی پیوسته و چون تشنج کرده عظم زند اعلی را سوی
در مدیره بقدام **ثانی** عضله مربع است که در چهارم طبقه واقع است و از قریب مفصل عضد ابتدا نموده
در سطح وحشی زند اعلی پیوسته و معین است عضله سابق را و وجه حرکت مدیره که از خارج نیز دو عضله اند یکی
عضلهٔ عظیم و دیگری سو عضلهٔ صغیر مدیره که از خارج نامند و عضله عظیمش از نهایت وحشی عضد ابتدا او
نزول نموده تا مفصل ید و نزدیک زند اعلی پیوسته و چون تشنج کرده دست سوی حرکت مدیره که از خارج و به
عضلهٔ صغیر سرش از نهایت مذکور ابتدا او بسطح وحشی زند اعلی پیوسته و معین است عضله سابق را ❊

اما عضلات محرکهٔ بنصر بر دو گونه است یکی آنکه بنجه سوی کف و یا محرکه مفصل اصل او چون باطن ساعد
وضع معتمد است محرکهٔ بجمع حواشی آن ابتدا با پلاوی او حرکت انقباضی و انبساطی و حرکت جنبه معتبر باشد و آن
بجهت انقباض بشود عضله است یکی از ذراع و دیگری از اعضای و عضله ذراع از جهت انسی عضله ابتدا نموده و مرتبا
از زند ذراع عبور نموده و بعظم دوم مشط پیوسته و چون منشعب شد منقبض میسازد و دیگر سوی جانب ابهام و عضله دیگر از
همین موضع ابتدا نموده و بعظم خنصر پیوسته و چون منشعب گردد او سوی جانب انسی منقبض میسازد و عضلهٔ آن
در کف از طبقهٔ اولی عضلهٔ طولانی واقع است که از جهت انسی عضله ابتدا و نزول نموده و با تر کف دست پیوسته
موضعی که در تحت جلد کف گسترده و اگرچه همین است عضله باتی سوی لکن جهت تعدد و تر مذکور حق شد

اما عضلات باسطه پیوسته اند یکی از اعضای و از ذراع اما یکی که از ذراع است از جهت وحشی عضله ابتدا
نموده و از پشت دست نزول کرده و بکعب عظم پنجم مشط پیوسته و چون منشعب گردد سوی جانب خود منبسط سازد
و دیگری قصیر هم از جهت وحشی عضله ابتدا نموده و بکعب عظم پنجم مشط پیوسته

اما عضلات محرکهٔ اصابع از آن جمله یکی عضلهٔ قابض اصابع است که نظام عهد طبقهٔ زاد و آن
از جهت انسی عضله ابتدا نموده و در ترتیب عضلهٔ منشعب بچار تار گردیده و هر یک از آنها و تری منتهی گردند
و از آن او تار چون بکف رسند هر یک با صبعی آمده و چون بسلامیات سوم رسیده هر دو از هم منشعب بدو
شعبه شده و طرفین سلامیات دوم اتصال یابند و جهت انقباض اصابع هم عضلهٔ دیگر زاید در طبقهٔ
ثانی واقع اند و از مبدأ عضلات طولانی ابتدا نموده و منشعب بچار و تر گردیده و بچار انگشت
آمده و در ابتدای سلامیات دوم از شکاف اوتار عضلهٔ طولانی عبور نموده و بسلامیات سوم پیوسته

اما عضلهٔ قابض ابهام عضله است که از رباط مابین زندین ابتدا و نزول نموده تا رسیده

بسلامیات آخر ابهام پیوسته و جمیع او تار که باصابع رسیده اند مرا آنها را غلافی است غلاف و بر آن رباطی رقیق و
بسیار تارهای او نموده و بر آنها کشیده شده تا از مواضع خود تجاوز نکنند و از حد خارج نشوند

اما عضلات باسطهٔ اصابع یا عضله است باسطه چهار اصبع که از جهت وحشی عضله ابتدا و نزول نموده
چون به پشت دست رسید بچهار و تر منشعب گردیده و هر یک از او تار چون بسلامیات دوم رسد مرتبه جزئی
منشعب شده شعبه گردیده و تر دو سطیش با کعب سلامیات سوم و دو ترین طرفین بدو طرف سلامیات سوم پیوسته
و جمیع سابه و خنصر بجهت انبساطشان عضلهٔ مخصوص دارند که همین اند بر عضله باسطه طولانی شده بجهت
انبساط ابهام دو عضله در ساعد آمده اند یکی طویل و دیگری قصیر عضله طویلش بکعب سلامیات سوم و قصیرش
بکعب سلامیات دوم ابهام پیوسته است

و بجهت تبعید ابهام عضله ایست که از رباط خلف ساعد ابتدا نموده و در طبقهٔ دوم واقع است بعظم کبری و
سلامیات آخر ابهام پیوسته و در حالی انقباض ابهام سوی از سایر اصابع دور میفاید و میان و تر این عضله و و تر
منبسطه کبیر در خلف ابهام تقعیری بهیئت مربع برانفیه دان در جراح را مغرس از لوازم است

اما عضلات کبری در پنجه واقع اند بدانکه چون جله سوی زاد و بدار زیر در کف دست دو جلد و تری
عریض ظاهر میگردد که بدین عضلات واقع است و هم از وی که تب سوی و حشی رو که تب سوی انسی رباطی
عریض و ضخیم است همچو کشیده که در تحتش او تار اصابع عبور مینماید و اصبع ابهام سواست عضله است
چهار مختص بر عضله اند نوعی تعیین ذکر یافته چهار دیگر از پنجه در است و در نسبه بر بعضی اول عضله
مبعده قصیر ابهام که در جانب وحشی واقع است ابهام بجانب وحشی سلامیات دوم ابهام پیوسته
ثانی عضله قابض صغیر ابهام که از عظم کعبری ابتدا نموده و بعظم سمسمانیه پیوسته ثالث عضله است

که ابهام را بسوی اصابع مقرب میسازد از کف دست او بسلامیات اولی ابهام پیوسته و چون منشعب گردد ابهام را
بجانب بنصر و سایر اصابع میبرد

رابع عضله است که مقرب است ابهام و از عظم دوم مشط ابتدا نموده و بعظم سمسمانیه پیوسته و چون منشعب
گردد ابهام سوی جانب خود منبسط سازد و اصبع خنصر سوی در کف سه عضله است یکی که بجهت ابعاد او و دیگر
بجهت قبض نمودنش و دیگر که بجهت محاذی نمودن در میانهٔ او سوی با ابهام و در فرج مابین عظام مشط طبقهٔ
عضله واقع اند یکی ظاهر و دیگری باطن نامند عضلات مشطین اضلاع که طبقه خارجی آن با داخل مذکور
و تقاطع نموده اند و چون منشعب گردند عظام مشط سوی جانب خود منبسط سازند و روابط اولی است تقارب تامه
عظام مذکور

جملهٔ ثانی در بیان عضلات اطراف سافله

بدانکه چون جلد سوی از حلیس بردارد غشائی عریض سخت ظاهر شود که همه عضلات ران در شد
و از خارج فخذ بجهت تحدید غشاء مذکور عضله است که بعضله و تنوع و قابض و مرکوش نموده اند و این و تر در
منها بر حوانی بر رباط فلانی ملتصق گردد و فخذ را بسوی نقبه توجه آید که در خلف نقبه مذکور طرف عظم
رجلی مسعود و از رقه اش حرق حاصل نفوذ تعاون نموده و داخل بطن مستکری و این نقبه ابتدا در تحت
و در تحت رباط فلانیه و از جانب انسی آن داخل بطن میشود و چون این مجرا را قوام گشاده است
همواره که قلمی تر اشیه است ازعرق عظیم خون از او عبور یکی که در عهده بر آن از لحم در رباط غشائی
جمیع برنامات نامیده با هم علی مسعود گردیده لکن با آنچه و قفایی مذکور و عریض باشد که عصر در
فتان در ضرورت هنگامی طلبید که یکی از آنها فتق نماید و در بیمار است رابطه چشم تلمس ادراک قیوانی

نموده در تحت جلد فخذ نمایان است و بعضی فتق ازین مجرای بطن ظاهر سبب باشد دیگری بعضی نقب خلاف کردید
و مجرای مذکور را مجرای فخذی نامند و چون در حالیکه علی فتق فخذ با بدار از جانب داخل رباط مجمع را سب
کتابیه ابتدا اشتغال طب سوی بسیار لازم است و چنین مفصل فخذ بجمیع جهات متوکست لهذا او را سوی چنین
عضلات است از قابض و باسط و مبعده و مقربه و مدیره بجانب وحشی و انسی

اما المحرکه قبض و عضلات یکی مرسوم به عضلهٔ داخلی خاصره که از سطح باطنی خاصره ابتدا نموده
و وترش نزول و از تحت رباط فلانیه عبور کرده تا رسیدنش بجانب انسی فخذ و زائد مرسوم به بتوقی که از سطح
ثانی عضله ایست مرسوم بعضلهٔ قطنی که از سطح خارجی اندام فقرات اخیر ظهر و جهار فقرات قطن ابتدا
کرده و محاذی میانه با جانب خارجی ثم نزول نموده و وترش با و تر عضله سابق ملاقات کرده در همین موضع
پیوسته و چون از تحت رباط فلانیه با عروق شریفه خون عبور نمیدهند لهذا مابین عضلات و ظرف
غایر در موضع مذکور حجابی و رابطه و علاقه است و از انحطاط عضلات عضله سوق او و رابطه هم حجابی
نصاری تحت رباط فلانیه مرو نقبه منقسم گردیده است

عضلات منبسطه فخذ سه طبقه اند که در خلف نشستگاه است طبقهٔ اول عظیم و طبقهٔ ثانی وسط
و طبقهٔ ثالث را طبقه صغیر سه ابین نامند بر این قیاس عضله عظیم سرین از ان را علاوه خاصره و از
عظام عجز و عصعص ابتدا نموده و بتحت زائده مرسوم به تزکنده عظیم پیوسته اند و چون در حالی تشریح
نمودن طبقه مذکور سو بردارند عضلات وسط سرین ظاهر میگردد که از سطح خارجی خاصره ابتدا نموده و با تزکنده
مذکور پیوسته و چون این طبقه را هم بردارند طبقهٔ آخر ظاهر شود که از تحت طبقه ثانی ابتدا نموده است
و بموضع مذکور پیوسته و این سه طبقه در حالی منقبض شدن فخذ را سوی منبسط و بکلف منبعد سازند و همچنان تا رسیدن

تا به حقه آن منجذب گردند و تشنج شوند قدم سوی حرکت معینه نهد و چهار عضله است که عرض دارند در پیش عضله
صغیر ظاهر شوند در بدن واقع گردیده اند ؛ از عظم فخذ پیوسته و به تقعیر یکدیگر تحت ترکیه عظم داخل
عقب شده چون تشنج شوند قدم سوی باطن و خارج رسیده نهد و یکی از ابتدای پیش عضله را محرک خلفی دو [illegible]
توام نامند و از خارج دو جهت را جامعند و یکی قبض [illegible] نموده عضله [illegible] حرکت [illegible]
آنها سه عضله مربع نامند ؛

و کلیه حرکت مقرره فخذ و عضله اند یکی را عضله عانه نامند و از کنار فوقی عانه قریب [illegible]
ابتدا نموده و عضله ایست مثلث و عریض که بسطح خلفی فخذ پیوسته **ثانی** عضله ایست دارای سه راس
یکی از روس از [illegible] مقرره عظم و دیگری سوی مقرره و [illegible] سوی مقرره صغیر [illegible]
از قطعه نازل عظم عانه ابتدا نموده و به بسط سطح خلفی پیوسته و چون تشنج گردند فخذ سوی [illegible] نزدیک
سازند و قریب [illegible] آن فضائی است که از [illegible] (زانو) میرسد ؛

و اما عضلات ساق بدانکه [illegible] عضله است که
طول از سایر عضلات [illegible] وضع و از زائده مقدم [illegible] ابتدا نموده و چون [illegible] نموده [illegible]
شود تا رسیدن [illegible] و کت [illegible] دو ترش [illegible] که در راس قصبه کبری واقع است پیوسته است
و چون [illegible] این عضله پا را بر [illegible] که [illegible] لهذا [illegible] عضله خیاط ؛
ثانی عضله ایست که از قطعه نازل عانه ابتدا کرده و با استقامت [illegible] نموده [illegible] عضله خیاط
پیوسته و چون عضله خیاط [illegible] عضله با استقامت [illegible] نموده [illegible]
که [illegible] از عضله خیاط [illegible] از عضله مستقیمه [illegible] و در سطح [illegible] مثلث عضله عانه است

دایر

و کت [illegible] فخذ [illegible] و کت [illegible] عضله ایست [illegible]
راس کبیر راسی [illegible] از زائده تحتانی خاصره فوق حفره الورک ابتدا نموده در راس [illegible]
راس اول [illegible] و [illegible] زائده [illegible] کبیر و صغیر ابتدا نموده در این [illegible] عریض
و [illegible] فخذ ابتدا و [illegible] از سطح انسی فخذ ابتدا نموده در روس [illegible] فخذ سوی [illegible]
طرفی [illegible] نموده و [illegible] عظیم [illegible] عریض [illegible] که [illegible]
تجاوز کرده [illegible] که در راس قصبه کبری واقع است پیوسته و این عضله عظیم [illegible]
[illegible] و [illegible] این عضله [illegible]
[illegible] ساق [illegible] عضله اند که در سطح [illegible] واقع اند یکی [illegible]
[illegible] و در جانب [illegible] واقع است و دیگر در جانب انسی میباشد ؛

اما عضلات اربعه [illegible] راس از زائده تحتانی [illegible] دیگر از تحت راس [illegible] ابتدا و نزول
نموده و از خلف و [illegible] فخذ بر راس قصبه [illegible] پیوسته [illegible] عضله دیگر [illegible] که در جانب انسی میباشند
[illegible] نصف و [illegible] عضله از مبدء [illegible] عضله [illegible] ابتدا نموده و [illegible]
[illegible] منتهی گشته و از [illegible] تحت راس قصبه کبری پیوسته شده است ؛
ثانی عضله ایست [illegible] که [illegible] از موضع مذکور ابتدا نموده [illegible] عضله
[illegible] اند [illegible] تحت راس قصبه کبری پیوسته است و چون تشنج گردند [illegible]
[illegible] سازند و چون [illegible] عضله از یک موضع ابتدا نموده [illegible] مختلف [illegible] است
[illegible] فضا [illegible] فوق [illegible] است که [illegible] است ؛

اما ساقیه [illegible] در سطح [illegible] و خارج عضله ایست [illegible] در جانب [illegible] عضله
واقع است [illegible] عضله [illegible] و **ثانی** عضله ایست [illegible] **ثالث** عضله ایست که
[illegible] **اما** عضله [illegible] قصبه کبری ابتدا [illegible] تا رسیدن [illegible]
[illegible] و چون تشنج کرده [illegible] عضله [illegible] عظیم [illegible] از سطح
قصبه کبری ابتدا و نزول نموده تا رسیدن [illegible] و [illegible] تا [illegible] رسیده
[illegible] سلامیات [illegible] گردد ؛

اما عضله باسطه ابهام عضله ایست که از سطح [illegible] قصبه صغری نزول نموده و با عضله باسطه [illegible]
[illegible] تا رسیدن ابهام و سلامیات اول آن میرسند ؛

اما عضلات دیگر خلفانیه [illegible] طبقه اند در طبقه ظاهره [illegible] عضله و در طبقه باطن [illegible] عضله واقع است
اما عضله طبقه ظاهره یکی عضله ایست [illegible] توام [illegible] از [illegible] فخذ و راس
[illegible] از [illegible] ابتدا نموده [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] و [illegible] حنین نام [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] اند [illegible]
[illegible] عظم عقب [illegible] پیوسته و چون تشنج گردد قدم سوی [illegible] ؛
ثانی عضله ایست [illegible] عظیم [illegible] از قصبتین ابتدا [illegible] عضله ساقی [illegible]
[illegible] گردیده [illegible] و چون [illegible] عضله [illegible]
[illegible] عضله [illegible] عظیم [illegible] قصبه کبری ابتدا [illegible]

تا رسیدن

تا رسیدن [illegible] گردیده [illegible] سلامیات [illegible] چهار اصبع پیوسته ؛
ثانی عضله خلف قصبه [illegible] عضله قابض اصابع و عضله قابض ابهام واقع است [illegible]
[illegible] قصبتین ابتدا نموده [illegible] پیوسته و چون تشنج گردد قدم
[illegible] **و اما** عضله قابض ابهام که از سطح [illegible] قصبه صغری ابتدا نموده و از سطح [illegible]
[illegible] ابهام رسیده [illegible] سلامیات [illegible] ابهام پیوسته [illegible] عضله [illegible] در سطح [illegible] خلف [illegible]
قصبه صغری واقعند [illegible] عضله میباشد که [illegible] قصبه صغری [illegible] نموده اند ؛
و این [illegible] عضله از سطح [illegible] قصبه صغری ابتدا نموده [illegible] پیوسته و چون [illegible] تشنج
[illegible] عضله ایست که در خلف و فوق [illegible]
[illegible] عقب ابتدا نموده [illegible] سلامیات اول چهار اصبع پیوسته ؛
ثانی عضله صغیر باسطه ابهام که از مبدء عضله مذکور ابتدا نموده [illegible] ابهام پیوسته
و اما کف قدم [illegible] عضله [illegible]
[illegible] **اول** عضله صغیر قابض اصابع که از سطح تحتانی عظم عقب
ابتدا نموده [illegible] سلامیات [illegible] چهار اصبع پیوسته **ثانی** عضله قابض صغیر ابهام [illegible] در
جانب انسی [illegible] واقع است [illegible] پیوسته **ثالث** عضله
[illegible] که از سطح انسی عقب ابتدا کرده [illegible] واقع [illegible] پیوسته **رابع**
عضله [illegible] که [illegible] ابتدا نموده [illegible] پیوسته **خامس** عضله [illegible]
[illegible] که از سطح تحتانی عقب ابتدا کرده [illegible] از عضله [illegible]

وتمزق گشته راه بهبودی مخدوم است لهذا چنین با استخوان شکسته همچنین عضله واقع اند مانند عظام مفاصل
که هر دو است که اندک بر وجهین الحق هر دو بطریق جدا نیست بود

مقالهٔ ثالث در ذکر عروق بدن انسانی

این مقاله مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول در تعریف و تقسیمات و عمل آنها

بدانکه کلیهٔ عروق بدن بر دو گونه اند یا عروقی باشند حامل دم و یا عروق جذابه و عروق دم
بر دو گونه است یا ضوارب اند یعنی شرائین یا غیر ضوارب یعنی اورده (ارجع الدم) و
ما بین این دو قسم عروق عروق دقاق و صغاری واسطه اند که آنها را عروق شعریه می نامند و
عروق جذابه هم بر دو نوع است قسمی از آنها عروقی باشند که لطیف و نفیح [illegible] را از الذ [illegible]
جذب نموده بدل ما یتحلل خون قرار میدهند آنها را موسوم داشته اند به ماساریقا و قسم دیگر
جذابه زوائد غذا از عضلات و در حین تغذیه شان آنها را عروق جذابه مطلق و بلغة لاتین لیمفاتیک
(لنف تیک) نامند و بدانکه عروق ظروفی میباشند حامل دم که دم در مرکز و مبدء ایشان
قلب است که از او دم خارج و باز به او داخل میگردد و مؤلفند از چند طبقه.

اما شرائین را مبدء در مرکز قلب و حامل دم تمیز تغذیه و تشحیه جمیع آلات بدن
بواسطه او است و جرم شان ضخیم و سخیف تر از سایر عروق و کیفیت قبض و بسط دارند تا از
حرکت انقباض و انبساطی قلب کیفیت تحریک نموده چون از حرکت انقباض قلب خون داخل آنها شده
متحرک حالی میشود بدین مناسبت عروق ضوارب نامیده اند و مؤلفند از سه طبقه و داخل شان
ملتئمه

گشته غشائیه و طبقه وسطای لیفی است و قبض و بسط کثیری و طبقه خارجی شان لحمانی است و شرائین غذای بهتره
جرم شان درین طبقه واقع اند.

اما اورده عروقی باشند که بواسطه آنها دم غیر صالح یعنی به قلب کلاحجب و معاودت مینمایند
و هم از سه طبقه تألیف شده اند مانند شرائین الا آنکه طبقه خارجی او لطیف شان ادق است
و طبقه وسطی شان کیفیت خاصی است که در بعضی از مواضع شان زوائد چون پرده پوشی دارند که آنها را
به قشر الوریدیه مرسوم نموده اند تا آنکه مانع باشند رجوع دم را بعد از عبور که در عروق اعلای اعضا
که دم کشیده به نحو قلب رجعت مینمایند لهذا اقتری برای آنها لازم نبود.

اما عروق شعریه عروقی باشند رنج دو واسطه ما بین شرائین و اورده و این قسم که قد تقدیر
هر یک از غایت دم بواسطه شرائین میرسد و از آنها که اولی دقاق غیر مرئیه در نفس عضو پراکنده
اند که در آن یافته جزو اول [illegible] جرم دقیق و لطیف است لهذا اقسام الدقیق و قسمت خاصه غذای
هر عضو را از او نشر و بدل ما یتحلل میگردد در آن عضو و بعد از ادای قسط غذا هر عضو زوائد غذا
و تفتیش بواسطه ما بین عروق با اورده داخل شود و چون عروق مذکوره بواسطه دقیق بودن آنها
مرئی نمی شوند لهذا [illegible] آنها بود [illegible] قلب شرائین [illegible]
[illegible] درین عروق [illegible]
با یکدیگر [illegible] مشود.

و اما عروق جذابه ادق از سایر عروق و از سه طبقه تألیف شده اند مانند سایر عروق طبقه
[illegible]

و صعود نموده در تحت ترقوه بوریده داج الیسری داخل میگردند و مجموع شان نیز با هم [illegible] و نقب میرسد [illegible]
عروق سیاه طرفیه [illegible] چنان است که در بعضی از مواضع منشعب کثیری و متفرق گردیده و بعد مجتمع شده از [illegible]
کلوله [illegible] مرسوم [illegible] باشد [illegible]

اما تعریف عمومی عروق

شرائین	اورده	جذابه
ضوارب	غیر ضوارب	غیر ضوارب
جرم شان ضخیم و سخیف و طبقه ثالث غلیظ است	جرم شان دقیق است که طبقه عریض و حجیم تر [illegible] در حاجب کثرت است	در طبقه اند و ادق از سایر عروق میباشند
و دهانهای ادق و عدد شان اقل از اورده است	و دهانهای اوسع و عدد شان اکثر است	و دهانهای دقیق و عدد شان کثیر است
اکثر غائر اند	اکثر ظاهر هستند	تابع اورده را
فروعات شان قلیل است	فروعات شان کثیر است	صاحب فروعات و در بعضی از مواضع مبدل بکلوله مجتمع اند
همچو دیوار واقع اند	با انتقامات عبور نموده	مختلف است
حامل میباشند دم صالح و متین و احمر را	حامل اند دم غیر صالح و کبود و فاسد را	حامل نفیح و صافی غذا را با زوائد و کثیف شده عضا را
بواسطه دم از قلب خارج و باعضا میبازند	بواسطه دم رجعت بقلب میدهند	بواسطه در وریده داج داخل قلب میبازند

اما خون رطوبتی است با غلظت و لزوجه و بلون مخصوص که بکلی احمر و بطعم حلاوت و ملاحت که حجم
اکثر

الدرک میان خفیف و غلیظ بهتر است و [illegible] از کمیت تولید میگردد و در زن بیشتر است از آنکه در سن شیخوخه
در سن شباب بکثافت بوده و در ستین و بهم حرکت یافتن تو و در جمیع اجسام حیوان مرکب میباشند از یازده
عنصر لهذا اوردم آنها بدین یازده عنصر جسم تر [illegible] قطرهٔ از خون بتوسط ذره بین [illegible]
نمونه دارد حبابهای عدیسی الشکل ظاهر میشوند که موسوم است به کلولهٔ الدم و بهیئت جزئی کمتر در قطرهٔ
از خون قرت [illegible] کلوله موجود است و هر یک از این حبابها [illegible] است و چون دم قرار یابد صورت
انجماد هم رساند و منقسم به دو جزء شود قسمتی مایع و قسمتی با غلظت و غلظت آن مرکب است از سه جزء **اول**
از حبابهای سابق الذکر **ثانی** از جزء زرد لون جرم دم بواسطه آن است **ثالث** از الیاف در هم
شبیه است بالیاف عضلات و مایع دم رطوبتی است اصفر مایل بخضرت که شبیه است به مادهٔ غلظت او است و دیگر
دم عبوس بنفش با بیاض البیض نظیر میگردد و هم بعضی املاح در خون یافت میشود و اگر خون را
تا عده شیمیائی تجزیه نمائیم ترکیب آن از قرار ذیل است که در ذیل نموده میشود.

مثلاً هزار جزء خون مرکب است از (۷۸۲) آب و (۱۳۰) الیاف
و (۱۲۶) رنگ و (۱۷) بیاض البیض و (۵) دهنیت و ($\frac{1}{22}$) لحم آهن و (۸/۱۰) ه
املاح کربونیک از نطرون (بوره) و قلیا و گوگرد و آهک و نیز و فسفر.

اما فرق ما بین دم شریانی و وریدی آنکه دم شریانی سرخ و حمرت بیشتر و وزن کمتر دارد و در آن
حرارت حیاتیه دم وریدی سیاه و وزن بیشتر در او حرارت [illegible] مانند دخان و دغال

و اما کیلوس نضیج و صافی غذا است که در امعاء تولید گردیده و بواسطه عروق ماساریقا
در شحم و غضون صفاق واقع اند جذب میگردد و لون ابیض مایل به صفرت است و چون قریب [illegible]

صورتش مثال کمثری است که چون او را بتجزیه نمایند جز ابریشم مانند دم است ؛
و تجزیه محسوس است **لیکن** سیاه و رطوبت شفاف و مایل بصفرت که در جنین تجزیه اش مانند خون است
و جسمی است که دو کلیه عضوی از اعضاء و دفعی در وی ... حل میشود و از آن بعضیه مر بسر و بواسطه غدد
یکی از خون جدا و بیرون دفع میشود ؛

اما قلب که مرکز و منبع حیوانیه و عروق و سلطان مملکت بدن است جسمی است عضله ... و مجوف
و صنوبری شکل و بر او غشائی است محیط و در جانب ایسر بقدام الصدر واقع میباشد و او را دو بطن است ایمن
و ایسر بطن که بطن ایمن منبع خون وریدی است و بطن ایسر منبع دم شریانی و چون صنوبری شکل است او را
قاعده و نقطه است و سطح مقدمش محدب و سطح موخرش مسطح است و قاعده آن در کنار راس عظم قص از جانب
خلف واقع گردیده و نقطه اش میل دارد بطرف ضلع ششم و بطن ایمنش را نصف مائل بقدام و بطن ایسر را
نصف مائل بخلف است و سطح خارجش ... از غشاء و از جانب قدام و خلف ... شیار بطنی و یکی شیار عرضی دارد
و بواسطه ... که محل عبور شریان و ورید و سطح داخل او از غشاء و ... موسوم بغشاء داخل
قلب پوشیده شده است جوف قلب او بواسطه حجاب بدو قسم گردیده یکی ایمن و دیگری ایسر
هر یکی از این دو جوف بواسطه حجاب دیگر بعرض واقع است دو قسم به بطین و دهلیز گردیده است و
دهلیز او در فوق قاعده آن و قاعده جرمشان دقیق و رخوتر و هر یک کیسه او گوشه است که بهم
مکان موسوم به آذان قلب و در جنین مابین دو دهلیز این باب میتواند عبور نماید ؛

اما بطون قلب جرم سخیف و ... سطح زیادتر است و در جوف و فقرات آنها تارهای عضله رابطه است
که از آنها دو تار رقیق تقسیم و یعنی ببر پوشهای قلب بوسته اند ؛

اما تفصیل قلب و دهلیز قلب که سه تا در نهایت جزاد دهلیز ایمن است که در قاعده قلب واقع و در
دریدین مجوفتین و ... گردیده و جوف صاعد او در موضع جنبی دهلیز فتحه و در ورید است موسوم به
قشرا ... منفذ صغیر دیگر دارد که بسد در هر دو دم و وریدها قلب جای نقبض گردد
خون در ... داخل و ببطن ایمن میگردد ؛

و اما بطن ایمن که در نقطه او و قلب واقع است و ثقبه دارد و ثقبه از آن به دهلیز ایمن است
و غشاء جوف قلب و ثقبه ... و ... و قشر از او ساخته شده موسوم به قشر ... که شده تا در
انضمام انقباض بطن ... از رجوع نمودن دم ... دهلیز و ثقبه دیگر ... است که از بطن ایمن شریان ... ریه
داخل میگردد و ... عروق نیز ... قشر است ... که تا نع ... مساوی و در جنین آن جا
بطن ایمن ؛

اما دهلیز ایسر که بجانب خلف مایل است و مابین ... قطعه از ریه پنهان است و هر یک از اطراف
آن و ریه ... داخل میشود و در حین انقباض خون ... در او است به بطن وارد میگردد ؛

اما بطن ایسر عظم از دیگر ... قلب و تقعر ... بر ابر جرمش ضخیم تر از جرم بطن ایمن است و او
نیز دو مجری است **اول** مدخل مابین بطن و دهلیز ... قشری است ... که شده مانع است از رجعت
خون ... دهلیز ایسر در حین انقباض بطن **ثانی** مجرائی است مابین بطن ایسر و آورطی و او را
قشری است که گوشه که در حین انبساط بطن ایسر مانع آید از رجعت نمودن دم و هر دو قلب ... خون
غشائی است مانند کیسه ... است به غشاء محیط قلب و این غشاء نیز صنوبری شکل است
لکن بعکس خود قلب یعنی قاعده آن نقطه قلب و مماس است بسطح فوقانی حجاب حاجز و نقطه اش در

فوق قلب واقع و محیط است بر عروق آن و غشاء ... طبقه خارجش لیفی است ... و طبقه داخلیش کیسه
مایل از ... نیز غشاء ... غشاء ... خارج ... لیفی و مخاط ... مماس است بسطح خارج
قلب و از ... رطوبت از برای ... تا بواسطه او حرکت قلب سهل گردد ؛

طریق دوران دم در بطن یمین و ... حاصل از بطن ایسر قلب دائم در حین انقباض
او با آورطی وارد آنجا شده ... و از شریان ... بعروق ... داخل میگردد که تغذیه و ... از آنها است
و ... باقیماند از خون ... بورید ... شده و در حین انبساط دهلیز ایمن بواسطه جوفین ... وارد میگردد
و چون ... صلاحیت تغذیه اعضا را ندارد ... تصفیه ... بر اعوان الطبیعه ... بواسطه
از دهلیز ایمن ببطن ایمن وارد شده و از آن بواسطه شریانی ... ریه ... اکنده ... بواسطه
مجاورت نفس ... حیاتی ... و هوای فاسد که در او ... است ... بواسطه
مجرای ... نفس خارج میشود ... صلاحیت تغذیه در آن ... گردیده ... بواسطه چهار
شعبه وریدی ... داخل دهلیز ایسر قلب شده و از او به بطن ایسر و بواسطه آورطی در اعضا ... خواهد
جنبید ... و ... حرکت ... آن ... تا میل
... ازو ... بطن ایسر ... دهلیز ایمن ... از بطن ایمن تا ریه و از
از او به دهلیز ایسر ... صغیر موسوم ... جنین ... غیر ... است ... و
دم او بطریق دیگر ... در باب مخصوص ... چنین است بیان خواهیم کرد ؛

اما قلب را دو حرکت است یکی حرکت انقباض و دیگر حرکت انبساطی و ... دهلیز
حرکت ... بطون است ... یعنی در حین انقباض بطن دهلیز منبسط میگردد و بعکس ... و در حین ... حرکت

... علامت ظهور ... که آن ... علامت ... بواسطه قوت سامعه و لامسه ادراک میشوند ؛
یکی آنکه چون گوش فرا دهند بقطعه او ... مسموع میگردد **و ثانی آنکه** چون مابین
ضلع پنجم و ششم ... لمس ... ضربان قلب احساس میشود ؛

اما حرکت خون در بدن بر دو وجه است **اول** بواسطه انقباض و انضغاط بطن ایسر مانند ...
و ثانی انبساط و جذب دهلیز ... مانند آب ... **و ثالث** بواسطه انبساط و انقباض ... عروق
که حرکت نبض از آن در وجود آید ؛

فصل ... در شرائین بدانکه از قلب دو عرق روئیده است **اول** از بطن ایسر به آورطی
موسوم گشته اند و **عرق ثانی** از بطن ایمن به شریان وریدی نامیده شده است و جمله این
عروق منبع شرائینی است که ... عروق ... فلهذا اشریان و وریدی خوانند ... بواسطه
این عرق از قلب روئیده ... دقیق ... در حین حرکت قلب ... بنابراین ... مانند
... محکم ... گردیده ... بدانکه این عرق از جانب ایسر روئیده اما در قلب بآورطی ... نموده
... قسمی ... از قلب در جانب ایسر آورطی واقع است ... او ... است
... آورطی ... شعبه ... ایمن او ... مقطعه ... داخل
... واقع ... شعبه ... گردیده ... قطعات ... شعبه ایسر
... آورطی نازل ... اسم ... شعبه ... قطعه ... است ؛
در جنین ... آورطی و شریانی ... مجری ... موسوم بمجرای بوتالی ... بعد از تولد ... مسدود میشود
و تفصیل ... در ذکر ... عضو ... خواهیم کرد ان شاء الله تعالی ؛

اما عرق صاعد که از بطن ایسر قلب رسته مرسوم به ابهر است و این عرق ... ساق ... کلمه ... است
و در بدو رسته ... و ... با شریان ... در مبدأ تقاطع کرده و از جانب ایمن صعود کرده و ...
تا نصف رقبه ... مرسوم به قوس ابهر ... از جانب ایسر ... تا سطح فوقانی حجاب
حاجز ... حجاب ... عبور نموده به بطن وارد می‌شود و قطعه فوق حجاب را ابهر صدری
و تحت حجاب را ابهر بطنی خوانند و چنین ... در ... به دو شعبه
منقسم گردیده است ؛

اما از ابهر صاعد ... دو شعبه خارج گردیده که جهت تغذیه ... به شریانان اکلیلی قلب موسوم است
و شعبه ... او از ... قلب نازل ... با شعبه خلف قلب ... منقسم گردیده و شعبه اکلیلی ... قلب
از ... خلف او ... شعبه ... و ... شریان ... جانب ایسر
... جانب ایمن ... است ؛

اما شعبه ابهر ... جهت ... سبات ایسر است و شعبه ایمن او موسوم به شریان
لا اسم له ... موسوم ... ابهام ... که در جانب ایمن در خلف عظم قص واقع است
و در همین موضع منشعب به دو شعبه گردیده یکی شریان ... ایمن و ثانی سبات ایمن است ؛

اما سبات ایمن که ... از ... عضله ... از طرفین قصبة الریه و مری صعود نموده
جهت تغذیه ... و فکین و دماغ ... گردیده ... از جانب ... و مری ... و ...
و ... حلقوم ... منشعب به دو شعبه گردیده یکی را به سبات ظاهر و فکین ... و دیگری را
به سبات دماغی یا سبات غائر ... شعبه ... خارج

آنها

به سبات غائر موسوم داشته اند ؛

اما سبات ظاهر که ... از سبات غائر است از خلف عضله ... عضله ... و ...
نموده ... ابن قطعه ... فک ... در ... غدد ... به ...
وار او خارج ... شریان ... و منقسم گردیده ... عبور ... شعبه ... اقسام
و چند شعبه از خلف و چند دیگر ... خارج و متفرق گردیده اند ؛

اما شعب فوقانی ... از اول شریان ... موسوم به شریان فوقانی ... که از قرب ... ضلع
... سبات ... منحرف ... غدد ... است و از این شعبه ... خارج
گردیده موسوم به شریان فوقانی حلقوم که در ... عضلات حلقوم متفرق گردیده است

ثانی شریان ... که از ... عضله ... بطنین ... تا ضلع عظیم عظم لامی ... رسیده ...
... در جرم او ... از ... شریان چند فرع ... عبورش خارج گردیده است ؛
... عظم لامی ثانی ... تحت لسان و ... این شریان ... لسان ... و ... متفرق گردیده
و ... شریان ضفدعی یا ذوذوی موسوم داشته اند ؛

ثالث شریان ظاهر فک ... از ... زاویه فک ... صعود نموده ... در موضع ... که ...
... رسیده ... لب ... از دو ... و ... شریان مقابله ...
منقسم گردیده و در ... عبور چند فرع که به عضلات ... فک ... خارج ... و ... از
آن ... و فرع دیگر ... که در گوشه ... و ... و ... از ...
منقسم ... از ... اطراف ... اکلیل ... از آنها ... چند فرع ... که ... مساویه

واما ... شعبه از سبات ظاهر ... است یکی شریان ... حلق ... در عضلات ... و ...
آن متفرق گردیده **ثانی** شعبه ... که ... عضله ... عبور نموده تا رسیده ... و ...
در عضلات ... عبور شعبه ... عضله ... و فرعی ... دماغ داده
و فرع ... آن که ... شریان ... منقسم گردیده ... شریان ... در ... انتقال ...
ثالث شریان خلف اذن که ... فوق ... شریان ... و ... اذن و عضلات
... و در حوالی عبور شعبه ... از ثقبه ... اذن ... جهت تغذیه ... در ...
واقع اند و جای عبور از غدد و ... اذن شعبه عظیمی داده که به شعبه باطن فکین موسوم داشته اند
و این شعبه عظیم ... فک ... اذن ... و ... با ... در چنین
عبور شعبه ... دماغ فرستاده که شعبه اوسط ... است و ... شعبه از ثقبه ... عظم
... و ... جهت تغذیه قرار یافته ؛
و فرع دیگر ... فک ... فرستاده ... از ... فک ... عبور
نموده و ... از ... ثقبه ... فک ... و در ... انتقال ...
و فرع دیگر که ... و ... از ... تغذیه او
... و ... دیگر ... حفره چشم عبور ... خارج و در ... چند ...
متفرق گردیده و فرعی ... عضلات ... شریان ... که ... متفرق شده است
و فرعی از آن ... ثقبه خلف ... و ... و ... شریان
سبات ... که ... خروج ... اذن ... صعود نموده که ...

موسوم

... موسوم است شریان ... از ... فرعی ... عضله ... فرستاده و از
اول شعبه ... و شعبه دیگر ... فرستاده ... شعبه از ... خلف ... اکلیل شده
... و فرعی ... از او ... و چند ... جهت تغذیه عضلات ... واقعند داده ؛

واما سبات غائر که ... سبات ... از ... حلق صعود نموده تا مجرای واقعه در عظم
... شعبه از آن ... و ... رسیده ... بر ...
... واقع است و در این موضع چند شعبه از او جدا شده است ؛

اولین شعبه ... که به شریان حفره چشم موسوم نموده اند از ثقبه ... از فوق عصب ...
حفره چشم ... گردیده و ... از ... تا ... شریان اطراف حفره
چشم ... در حوالی عبور فرعی فرستاده که ... دیگر از جوف عصب بصر ...
و در ... شریان ... و چهار فرع که ... طبقه عنکبوتیه محیط ... از او ...
در طبقه ... متفرق گردیده اند و چند ... از آنها ... و چند شعبه در ... طبقه عنکبوتیه ...
... محیط ... طبقه قرنیه فرو رفته و در طبقه عنکبوتیه ... متفرق ... و در طبقه عنبیه
بعضی از ... ا ... گردیده ... از آنها ... کبیر او ...
... در ... اطراف ... شعبه دیگر داده ... عضلات ... که ... جزء او ...
عظم ... آمده اند ؛

بدانکه در ... دماغ شریان سبات ... که ... از ... آمده منقسم گردیده اند ...
در دماغ ... از شریان ... موسوم ... و ... با هم ... از ... آنها

اعانه نموده اند از آن جمله اول شریانی شبیه به مثمین شریان است که از جانب شوخ فرق است به سمت که بالا نموده
و آنرا شریان ملتوی مؤخر مرسوم نموده اند که این شعبه بسوی خلف ستام است از شقوق شریان جمجمه
دیگر شعبه سیم که بجهت تغذیه دماغ است از مجمع الوریدین با زوج خود محاذی سلوک تمام نموده و در
سطح فوقانی مقدم دماغ پراکنده شده و در حالین عبور شعبه نازک بسته که با شعبه زوج خود اتصال یافته و جانب
مقدم دایره مذکور را بنا نموده به نحویکه ذکر آن در بیان عروق خلف دماغ خواهد شد انشاء الله تعالی ❊
چهارمین شعبه شریان اوسط دماغ است که بجانب خارج سلوک نموده و در بطن اوسط دماغ مفروش شده
و شریانی که از قوس آورتی خارج گردیده شریان ساعد است که بجهت تغذیه عنق و صدر خلق
گردیده بعد از جانب ایسر از شریان آورتی و از جانب ایمن از شریان لااسم بر آمده شده و در جنب ثانی با عصب
مع ساجر و زوج دهم از اعصاب دماغ تقاطع نموده و چون از فضای صدر برآمده قوسی بجانب
خارج صدر ساخته یار نیش ای عضلات السکالینوس و از مابین الکالینوس قدام و وسط عبور نموده
و در زیر ترقوه در راه از نهاد در موضع جدا شده و از قدام عضله الکالینوس مقدم عبور نموده تا رسیده نزد نقطه ای با تقدم
ضلع اولی و ترقوه و از تحت عضله صغیر و عظیم صدر آمده تا ابط اکثر قبل از رسیدن عضله الکالینوس چهار
شعبه از آن خارج گردیده ❊
اول شعبه باطن ثدی که از خلف عظم ترقوه و عصب حجاب حاجز نزول نموده تا خلف غضروف
خنجری و در راه مفروش گردیده و منتهای این شعبه بشریان فوق بطن اتصال یافته و در حالین عبور فرعی که به
قصبه الریه و غدد طیموسی و غشاء محیط بقلب رسانیده دهم فرعی که بجهت عضلات مستبطن اضلاع و فروع
چند از آن در عقدهای ثدی مفروش گردیده است و فرع دیگر از او بقدام حجاب حاجز آمده است

ثانی

ثانی شعبه تحتانی درقیه است که بطور قوسی بجانب داخل صعود نموده است و نزد و غده درقیه رسیده است
دهم فرعی داده که در قصبه الریه و حلقوم مفروش گردیده است و نیز فرعی دیگر از آن صعود نموده از
طرف عنق بجهت تغذیه ثدی الاثنی که در راه او واقع اند ❊
ثالث شعبه است که بجهت عضلات مابین فرج و ضلع اولی که با بغلی قوس نموده و در عضلات
مابین ضلع اولی و ثانی متفرق گردیده است ❊
رابع شعبه است عظیم در ثقبه اجنحه فقرات عنق داخل و صعود نموده تا ثقبه عظم قمحدوه و از او داخل جمجمه
راسی شده و در قاعده دماغ با زوج خود ملتحم گردیده و بلین از آنکه داخل شده بریشه مسموم بشریان قاعده دماغ
شعبه است و قبل از آنکه با زوج خود منضم شود چند شعبه به قدام و خلف نخاع فرستاده که در جرم او مفروش
دهم مانند شبکه باطراف و محیط اند و فرعی هم بجهت خلف غشای امنین داده است ❊
دهم فرعی دیگر نیز صغیر بجهت غدد مفروش شده و از شریان قاعده دماغ شعبه دارد و نقره و چند
شعبه دارند که از ایشان گردیده و فرع عظیمی در بطن مؤخر دماغ مفروش شده که چند جزء از آن به
نخاع رسیده دهم شعبه از او روییده که با شریان ملتوی مؤخر اتصال یافته نوعی در رکن مؤخر دایره
ویلیس از او بنا گردیده است ❊
جمل شریان ساعد از عضلات الکتف عبور نموده شعبه علوی از خلف و نیز تا الکتف در عضلات
واقع و در قفا مفروش شده اند و جمل شریان ساعد با ابط مسمی بشریان ابطی مرسوم نموده اند
که کمی ظاهر است از ستر گشته جدا آمده و شعبه از عصب شعبی از شریان ابط روییده چهار فرع اند
که بجهت خارج صدر آمده و بعضی ظاهر و در جمی غایر بنا و آن چند جزء از او بر دوران الکتف آمده

دهم بغدد ثدی مفروش گردیده است **ثانی** شریانیست مرسوم به شریان تحت الکتف عظم است
از جمله شعبات شریان ابطی و بکتف و خارج الکتف رفته و تا رسیدن نزد کتف و وسط آن به دو جزء انقسام یافته
جزئی از آن به تحت عظم الکتف رسیده بطور تقدیر آن و جزء دیگر نزول نموده در عضلات
تحت الکتف مفروش گردیده **ثالث** شریانیست محیط بقدام عضد که قریب بعظم عضد در راس او محیطه غدد
دهنده است او سوی عضله دالی **رابع** شریان محیط خلف متصل عضد از جانب خلف است
عضد محیط و غذا دهنده است عضلات او سوی آنها و شریان چنین با یکدیگر متصل شوند مسمی اکلیلی بالای عضد کامله
نامیده و بلا آنکه چون شریان از ابط خارج گردید او سوی بشریان عضد مرسوم نامیده از شریان ابطی
در طرف عضله ذو راسین قریب باوریده و عصب مرفقی نموده تا آنکه بتقعیر مرفق رسد که در جانب انسی عضله
مذکور واقع است و در حالین عبور سه شعبه از آن خارج گردیده است ❊
اول شریان غایر عضد همراه عصب زند اعلی در خلف مابین عظم عضد و عضله ذو ثلاثه رئوس بجانب
از جانب انسی و وحشی و قریب بمر ساق و وحشی عضد متفرق گردیده است و این شریانیست غذا دهنده عظم و عضلات
که در کتف واقع اند **ثانی** شریان فوق مرفق که از جانب وحشی خلف عضد به مرفق رسیده
با شعبات مرسوم به شریان تحتانی مرفق شعبات مخلوط گردیده بسبب شبکه و غذا دهنده عضلات مفصل
مرفق است و چون شریان عضد از تقعیر تحت مرفق گذرد است بر است منشعب به دو شعبه گردیده شعبه اول
به شریان زند اعلی و دیگری مرسوم به شریان زند اسفل می باشد ❊
اما شعبه زند اسفل که در جنب انسی محیط است از عضلاتی که از جهت انسی عضد روییده اند و همچنین در
میان شده با عضله تا بقرب نزول نموده تا بید و در حالین عبور فرعی از آن خارج گردیده که بمرفق رجوع

نموده

نموده با فرع دیگر آن اتصال یافته دهم فرعی دیگر داده که از فرج مابین زندین عبور نموده است و جمل شعبه
مذکوره قریب به رسیده از رباط واقع در خلف بید گذشته بکف رسیده و با شریانی واقع در کف اتحاد
نموده و در کف مفروش شده دهم انتهای این شعبه از طرفی از عظم مشط
بکف وارد و به دو شعبه منشعب گردیده یکی غایر و دیگری ظاهر و این دو شعبه از جانب انسی الکف بجانب
وحشی آن قوس نموده اند بنحویکه در کف دو قوس از شریان بوجود آمده یکی غایر و یکی ظاهر ❊
اما شریان زند اعلی که شعبه ثانی شریان عضد است تا بید رفته نموده و جمل نقطه چند از زند اعلی رسیده
از قعر عضلات خارج و تحت جلد تا بید در حالین عبور فرعی از آن رجوع بمرفق نموده و بشریان او متحد
و جمل این شعبه با شعبات زند اعلی رسیده منشعب به دو شعبه گردید یکی بکف بید و دیگری بکف آمده و شعبه کف بسرانگشتان
در آمده قوس ظاهری که از شریان سابق بود و شعبه دیگر عظیم و بکف بید آمده و با شریان سابق اتحاد نموده و چند
فرع از او خارج گردیده بجهت عضلات بید و تا با مرجعت نموده از مابین سلامیات انگشتان اصابع
و عظم مشط است بکف رسیده و فروع چند بعضلات سلامیات داده و چون قوسین کف فرعی از آن ذکر نموده
بکف در چهار اصبع گردیده از هر قوسی چهار شعبه روییده و هر یکی از شعب آن آمده اند تا ابتدای
اصابع میرود و به دو شعبه انقسام یافته و از طرفین اصابع برآمده اند تا سرانامل و با یکدیگر اتصال یافته اند و بجانبی
قوس خلف الکف الطرفی مذکور شعب و در سرانامل متصل گردیده به نحویکه هر یک اصبع دو کمند از چهار شعبه
شریان بهار سوم از مقعر کتف آورتی چند فرع روییده که بجهت قصبة الریه و قائم الصدر و عنق و قوس عضله احجاب و غلاف
در بیان آورتی نازل بدانکه جمل آورتی قوس نموده بفقره چهارم رسید از جانب ایسر
فقره مذکور نزول نموده تا فقره دوازدهم ظهر در خلف قاسم الصدر واقع است و مری در جنب

از جانب ایمن آورتی و چون قدری نزول نمود در قدام او واقع است و بعد از در هوا آورتی بفقره [illegible]
ظهر از فقره تا این [illegible] حجاب حاجز بطن داخل میشود و از آورتی صدر چند شعبه شریانی روئیده است
اوّل شعب قصبة الریه که جهت تغذیه و تنمیه او میباشد و باید چنان القصور نمود که شریانیه
از عقب ریه رفته بجهت تغذیه و تنمیه او است بلکه برای تصفیه و تنقیه رفته است و تغذیه از این شعب نمیباید
ثانی شعب مری **ثالث** شعب غشاء محیط القلب **رابع** نه شعبه شریان است که از فوقانی
آورتی روئیده بود فرج اضلاع مابین ضلع اعلی و ثانی از شریانیکه سابق ذکر نمودیم تغذیه نموده اند
و هر یک از شعب مذکور در مبدء فرعی خلف فرستاده که از مابین فقار بجوف آنها رفته و بعد دیگر
انجمه بجهت تغذیه نخاع و غشاء املس که با او همراه اند و از این شعب چند جزء جدا شده بجهت
تغذیه عضلات ظهر و هر یک از شعب مذکور چون قدری بقدام آمد از فرج ما بین اضلاع منشعب در دو
شعبه گردیده و شعبه از آن راه غضروف ضلع و شعبه دیگر از آن راه حدود ضلع تحت او عبور نموده و بعضلات
متصل اضلاع پیوسته و منتهی گردیده و فوقانی آن با فوقانی شعب ثدیی که از خلف عظم القص عبور
نموده اتصال یافته اند **خامس** شریان فوقانی حجاب حاجزه قبل از در هوا آورتی بحجاب
شعبه داده که در سطح فوقانی آن مغروش گردیده است ❊
در بیان آورتی بطنی بدانکه چون آورتی از شکاف حجاب حاجز بطن وارد گردید از قدام
فقار قطنی یاری جانب ایسر مجاور با **اجوف صاعد** نزول یافته در فم معده و لوز المعده و قطعه
اخیر ظهر **اثنا عشری** در جانب ستم او واقع اند و چون بفضا ما بین فقره چهارم و پنجم قطنی رسید
منقسم بدو شعبه عظیم گردیده که ایمن و دیگری ایسر دو شعبه صغیر از وسط او خارج گردیده بجهت تغذیه

نمانا چشاه و مراق و حجاب حاجز و در حین عبور چند شعبه از آن خارج گردیده است ❊
اوّل شعبه شریانیست که به سطح تحتانی حجاب حاجزه در حین عبور از شریان مذکور خارج و در میان خلفی حاجز متوزع
گردیده است و بعض از فروع او تا به اقدامی حجاب مذکور آمده اند ❊
ثانی شریانیست قصیر موسوم بشریان آلساعاقی در مبداء او قریب و محاذیست بفم معده و چون قدری برآمد
سه شعبه منقسم میگردد **اوّل** شعبة الکلیلی الیسر معده که تا جوف فوقانی معده و باب اثنا عشر آمده و در فم معده و جرم او
مغروش گردیده و در این جوف ملاقات نموده است با شعبه دیگر که هم است تاجیه الکلیلی فوقانی معده و از آنها
مجموع گردیده است **ثانی** شعبه کبدیست که از خلف معده عبور نموده بباب الکبد رسیده و در حین عبور
بامرید باب و مجرای صفراء او در یک غشاء واقع اند و قبل از در هوا بکبد جزئی داده بجهت تغذیه اثنا عشر و محیط
تحتانی معده سوا از ملاقات بعلاجزء شریان طحالی الکلیلی تحتانی معده بجوا آید چنانچه قبل ذکر یافته بعد از
ادای شعبه کبد حین بباب الکبد رسید بدو شعبه منقسم یافته یکی در بطن ایمن و دیگری در بطن ایسر کبد مغروش شده
و هم فرعی از آن همراه آمده است **ثالث** شریان طحال است که از فوقانی لوز المعده عبور نموده
و حین رسید الطحال در او مغروش گردیده و در حین عبور فرعی بعضی از لوز المعده و فرعی ما بجهت قوس تحتانی معده
فرستاده و چند فرع صغیره از او در قسم معده مغروش شده است ❊ **رابع** شعبه از آورتی بطن او
موسوم است بشریان ما ساریقای علیا که از تحت شریان آلساعاقی تمه او مابین دو طبقه صفاق
که مساریقا او تحت الطبقه قوس نزول نموده و از این شریان قریب بانزده شعبه خارج گردیده بجهت امعا
و هر یک شعبه او قبل از در هوا بمعاء بدو جدول منقسم شده که با یکدیگر ملاقی و متحد گردیده و قوسی از آنها مجوف
گردیده و قوسی اجزای منقسم بجداول گردیده که با یکدیگر ملاقات نموده اند و هر فرعی قبل از در هوا بامعاء [illegible]

قوسی مانند شبکه از آنها ساخته شده و در سطح معاء علیا مغروش گردیده و هم از این شریان فرعی جدا شده است
که او نیز جداول شبکه ساخته و در قولون صاعد و [illegible] متفرق گردیده ❊
خامس شعبه که از آورتی بطن روئیده شریان کلیتین است که هم موسوم به طالعین نیز نموده اند از قدامی
آورتی از تحت شریان فوق روئیده بعرض میرود از خلف ورید کلیه و با عجزی کلیه داخل و بطن ظاهر او مغروش شده
سادس شعبه از آورتی روئیده و شریانیه دقیق و طویل نزول نموده و در مجرای بخیاء عروق
و عصب منیه گذار در یک غشاء بسته اند و بعد از در هوا بخصیه در او مغروش گردیده اند و در نسوان این
شعبه شریانی بچهره دان و عنق رحم متفرق گردیده است ❊
سابع شعبه دار از آورتی بطن روئیده شریان ما ساریقای سفلی موسوم نموده اند که از قریب بموضع
انشعاب آورتی روئیده و برعقب مرد شعبه منشعب گردیده است یکی صعود نموده بطور جداول و قوس شبکه قبل یاد
نمودیم در قولون نازل مغروش است و دیگری نزول و در معاء مستقیم بر کشیده او ساو شریان **فوقی**
بو اسیر موسوم نموده اند ❊
ثامن شعب آورتی بطن شعبی باشد که مانند آورتی صدر که از طرفین شعب داده بجهت اضلاع
همین قسم آورتی بطن سه و چهار شعبه از طرفین خارج گردیده بجهت تغذیه نخاع و عضلات ظهر در [illegible]
در بیان شریان عام خاصرتین چون آورتی بفقره خامس قطن رسید بدو شعبه منقسم گردیده
و شعبه عظیم طرفین موسوم بشریان عام خاصره نموده و شعبه صغیر دیگر که از وسط عجز و عصعص فرو
رفته است محاور خود مغروش گردیده و دو شعبه طرفین یکی از جانب ایمن و دیگری ایسر مورب نزول نموده و بعضی
قریب کلاه الفخذ هر یک شعبه مرتب جزئی منشعب بدو شعبه میگردد یکی از آنها شعبه غائره و دیگری شعبه

ظاهر خاصره موسوم نموده اند ❊
امّا شریان غائر خاصره شریانیست که در فضای حوض موسوم به بوکه نزول نموده و در حین عبور فرعی چند از
او خارج گردیده بجهت تغذیه عضلات سواس و عضلات سفل حرقفتین و عجز و هم در فضاء مذکور مغروش گردیده
و از او چند فرع خارج شده **اوّل** شریان سره که در ابتدا در عمق مثانه بر کشیده و در جنین این شعبه سره آمده
و از آن بمشیمه رفته و در ان بر کشیده و کیفیت او در باب ارش دم جنین عنقریب مذکور خواهیم داشت ثانیه [illegible]
و هم فرعی از او مستقیم آمده که موسوم است بشریان اوسط بواسیر و در نسوان ما فرعی برحم رفته است ❊
ثانی فرعی است موسوم بشریان سدودی که از ثقبه سدودی فرو رفته و غذا میدهد عضلات فخذ سادوم و در سطح
انسی او مغروش است و غذا میدهد غشاء و مفصل فرج سو ❊
ثالث فرع فوقانی سرینی که از ثقبه ذوقن او بجانب خلف رفته در عضلات سرینی و نشیمنگاه بر کشیده
رابع فرع شریانی تحتانی سرینی است که هم از ثقبه مذکور فرو رفته در مابین عضلات مغروش گردیده
و این فرع در باطن عضله مخروطی از یکدیگر امتیاز یافته اند ❊
خامس شریان حیای آلات تناسل است که هم از ثقبه مذکور نفوذ و از فضا و برکه خارج گردیده
و الیه از ثقبه تحتانی نسا و در جهت و از تحت نی عظم ورک و عانه صعود نموده تا اصل قضیب منقسم بدو جزء
گردیده یکی بجهت اصل قضیب و **ثانی** بجهت خلف او که با زوج خود بقدام آمده و در حشفه مغروش گردیده
که در حین نفوذ جاس ضربانی از او میشود و جزو **ثالث** در جرم قضیب مغروش شده و شبکه در تشریح دلیل
او منصوب بیان خواهیم کرد انشاء الله تعالی ❊
امّا شریان ظاهر خاصره شریانیست ملازم با ورید و در تحت رباط فلاپو و ثقبه ذهی او عبور

نموده، قدم و در این شریان قدم معلوم نمانده اند هر چند عصب ... فرع از او خارج شده اند ❊

اوّل شریان نافذ که عبارت از شریان فوق مراق و این فرع از شریان باسلیقه انشعاب ... از

خلف ترقوه طلوع نموده ... از خلف عضله مستقیم بطن صعود نموده با ... فوقانی ... منتهی ...

شریان ... واقع ... ذکر کرده ... این شعبه ... واقع اند و چند جزء

از او ... عضله ... عروق ... مغروس گردیده **ثانی** شریان محیط ... که از ... رفوقه

... خلف ... مغروس گردیده ... عضلات ... ❊

و امّا شریان قدم ... این شریان ... قدم از عضله ... و عضله مقربه ... تشعب یافته

... قطعه ... از عضله ... و ... عضله مقربه ... نفوذ کرده

تا تحت رکبه که ... شریان تحت رکبه موسوم گردیده ... و از او چهار شعبه ... شده است ❊

اوّل شعبه ظاهری فوق بطن ... شعبه ... صعود ... بطن نفوذ ... گشته است

ثانی شعبه ... صغیر ... ظاهر ... در فرج مغروس گردیده

ثالث شعبه ... داخل ... قدم ... شریان ... خارجی ... حاصل

... **رابع** شعبه غائره قدم شعبه ... اعظم از شعب ... عضله ... و ...

... شعبه ... غائره و ... جانب ... از

فروع ... خلف ... عضلات خلف قدم مغروس گردیده ... فرعی ... ایکلید

خارجی ... قدم ... خارج قدم ... نموده است ❊

در بیان شریان مخصوص رکبه ... عضله

ماق

ساق ... فرو رفته ... شعبه ... در قدام ... ساق ... رکبه ... چند

که چهار ... و جنس ... **امّا** در قدام رکبه ... فرع دیگر از خلف ... نموده

با استقامت ... عضله ... ساق ... ❊

امّا شریان قدام قصبه شعبه شریان ... قصبتین نفوذ ... عضله قدام ساق

و عضله ... انشعاب ... فرعی از او ... فرع ... دیگر

آن ... مغروس گردیده ... قدم رسیده ... اقدام گردیده

... عظم ... مغروس گردیده ... چهار

... شعبه دیگر ... **فوقانی قدم** ...

شعبه از او خارج ... اصابع مغروس گردیده ... فرعی از او ... شعبه ... اتصال یافته

و امّا شعبه خلف ساق ... شعبه ... جانب ... ساق ...

امّا شعبه ... قصبه ... فرعی چند از او خارج گردیده ... عضلات ...

... عقب رسیده ... شعبه مغروس گردد ❊

امّا شعبه ... عظیم ... خلف ساق و عضله ... اصابع ...

... عضله ... قدم ... اصابع ...

... شعبه ... صغیر ... قدم ... کف ...

چند از او خارج گردیده ... اصابع ❊

فصل ثالث از مقاله ثالث در بیان اورده

که ... عروق غیر ضوارب ... بر یک مقدمه و سه جمله ❊

امّا مقدّمه بدانکه ... عروق ... در بدن ... اوردهٔ ... قسم ...

اورده ... مستقیم ... اورده ... قسم از آن ... و صاعد

... قلب ... شریانی ❊

قسم ثانی اورده ... اعضا ... قلب وارد ... ❊

قسم ... اورده ... باب الکبد ... جوف ... ❊

جمله اوّل در بیان ... شریانی ... مؤلف از ... طبقه مانند جرم ... است

شریانی ... این عروق ... قلب ... قلب ... لهذا

لازم بود که جرم او مانند جرم شریان ... عروق جمع

... از رئه ... قلب ... واسطه ...

... قلب ... ❊

جمله ثانی در بیان اورده ... بواسطه ... جوفین ... شریانی

... ساق ... عروق ... اورده ... جوفین ...

... قلب ... اورده جرم قلب بواسطه ... کرده

... واقع ... در ... غاز

... اورده ... دماغ ... جمع کرده اند اورده

... اندر ... عضلات ... جلد واقع اند و چون

زن

... اورده ... عضلات ... عضو ... مطلق ...

اورده ظاهر ... اورده ... ظاهر ... فوقانی

... اورده ... اورده غائر ... ❊

امّا تفصیل آنها ... وریدالکبد که ... شریان ... قرب ... اجوف ... نازل ...

... ورید جوف ... اجوف نازل ... و ... ایهام ... عظم ...

... قوس ... وریدلا اسم له ... **امّا** ... لا اسم له ... شریان

... و ... لا اسم له ... جمیع ... عروق

... اجوف نازل ... ورید ... اوراج غائر ... از

اورده ... ❊

امّا اوداج غائر که ... واقع است ... منقسم گردیده

... اوداج فکی ... اوداج دماغی مانند شریان ❊

امّا اوداج فکّی ... شریان ... لهذا ... از

... ورید ... شریان ... مجتمع ... فوق ...

... ورید ... ❊

امّا اوداج دماغی ... دماغ ...

که ... ورید ... اوداج ... منحصره ... غشاء

ام الغلیظ واقع ... طاهر ... از فوق ... عظم

وبالای آن بسیار و در میان قیفال باسلیق است و واقع است در زاویه داخل مرفق و در آنجا بر دو قسمت
بر سطح واقع اند نازل میشود از بین اوداج داخلی شده و عدد آن بسیار است و شعبه صغیر میباشند که هم
از هم صغیر و بعد از آن جمع شده و بعد به سر شعبه باسلیق و اخلی میآید ❊

اما وداج ظاهر ورید است که در تحت جلد از زاویه فک اسفل نازل میشود تا ضلع وحشی عضله ترقوی
و ترقوه بر فوق اوداج غائره داخل گردیده و در بعضی امراض مانند سکته و خفقان از این ورید
فصد مینمایند **واما** اورده یدین نیز بعضی از آنها در روی عضله اسکا
لینوس و شریانی که در بین الصلعین اوّل و وسط عبور نموده وریدی از قدام آن ❊

اورده ید دو قسم است قسم ظاهر و قسمی غائر چون اورده غائر با جلد مانند با شریان
فقط ذکر شریان آنها نمودیم و مراد که بالاتر داخلست و در بعضی از مواضع در طرفین شریان ورید غائر
اما اورده ظاهر که در تحت جلد واقع شده اند یکی در فوق یدکه مبداء آن از ابهام
و موسوم است به **قیفال** و صعود نموده است تا فوق مرفق و ثانی وریدی است که مبداء
و موسوم است به **باسلیق** و مابین در وسط مرفق از این دو ورید شعبه خارج و با هم دیگر
متحد گردیده در تحت مرفق نامیده شده است به **اکحل** و چون فرع از ورید اکحل اورده غائره
و به باسلیق صعود نموده بیرون مرفق در فوق مرفق در شعبه در عضله داخل میگردد
اما ورید قیفال از ضلع وحشی عضله ذو راسین صعود نموده تا رسیدن بمابین عضله
دالی و عضله عظیم صدر در تحت ترقوه بورید عمیق داخل میشود و بیاید دانست که در جانب
این ورید اکحل شریان مرفق واقع را یکدیگر تقاطع نموده اند و ترا دقتی در این امر [illegible]

مجاز

هم تا زود داننده که در حین فصد سهواً اکحل شریان مذکور مجروح و مرض ابوریسم حصول یعنی بهم
اینها ایند اسقام فصد این عرق احتیاط کلی بعمل آرند که بر شریان آسیب نرسد و جراحتی وارد نیاید ❊
اما ورید فرد عبارت از وریدی است که در بین شریان نیست و جوف اعلی سوانازل
مقدس ابراه نعرست مثل آنکه اگر سد در یکی از جوفین نیز بسد بواسطه این ورید دم حرکت میتواند
نمود و دوران او ممنوع نخواهد بود واین ورید را مبداء در بطن و از اسفل بر نزول آورده صعود نموده
تا سد سطح خلفی اجوف نازل داخل گردیده است ❊

در بیان اجوف صاعد این عرق با آورتی که در جانب ایمن واقع است بعضی از شعب
شریانی که در تحت جلد و بعضی از شعب او باب الکبد داخل شده و این ورید در تقریر فم خلف از
و شعبه خاص بیش مرکبست و بعضی شعبه است که شعبه اسفل اجوف خوانند و با شعبه ایمن اوزنی تقاطع
نموده و چنین شعب او با شعب شرایین معاود است تنها ذکر شریانی لازم نیست مگر آنکه در جلد [illegible]
در تحت جلد که یکی را موسوم ساخته اند به **ورید صافن** و دیگری را نامیده اند به ورید مابض ❊
اما ورید صافن از اصبع ابهام در جلد است و از قوزک انسی تا سطح داخل قصبه کبری
عضو از جلد پوشیده شده است و از جانب انسی زانو صعود نموده و در میان الدرت با طلاقی
نفوذ نمی کرده است به ورید فخذ داخل شده است ❊
اورده مابض از جمیع عضو است الا قوزک حشی عبور نموده از تحت جلد ساق مابین
اینها تا رسیدن به تحت زانو که در ورید او داخل گردیده و جوف در مرض رحم و احشا از این
ورید فصد مینمایند لیکن اعرف آنها بر طبیب بسیار لازم و از فرائض است ❊

جمله ثالث در ذکر اورده منوط بباب الکبد و حوف داخل میگردد **بدانکه** چون اورده
جهاز هضم و از عضو اردی میشود و بقدر وحدود شعب نهایت نیستند بنا، **علی هذا** این عرق بعد
یعنی تصفیه شد و از کبد با جوف سفلی داخل گردد چون میدانی که این عرق از صدا اول صغیر بست
مجتمع گردیده و یک عرق از آنها ساخته و بباب الکبد داخل و در جرم کبد متفرق گردیده است لهذا
بشجر شبیه نموده اند صاحب اصول و ساق و شاخهاست و از آن جمله است ورید طحال و اورده ما ساریقا
علیا و ورید الکبد فوقانی بسیار ❊
اما ورید طحال از ورید ایسر و صغیر معده و ورید لوز المعده مرکب است و ورید ما ساریقا علیا از معا
صائم و قولون و چند شعبه از ورید مستقیم و ترکیب یافته و ورید کلیه فوقانی معده مرکب است از ورید معده
و باب اثنا عشر و جرم او و چنین این اورده جمیع کرده میشوند ملازم با شریان کبدی و عرق جاری صعود نموده
تا رسیدن بباب الکبد و در شعبه منشعب در جرم کبد از جانب ایمن و ایسر او متفرق گردیده اند و از دم محمول این عرق
صفرا تولید و ترشح مینماید و باقی دم آن که حسد حیاتی صفرا نشده اند مانده و با جوف داخل گردد از کبد وقتی
و خلفی کبد از جرم او عبارت است و الطرف یا رسته منفذ داخل میگردد ❊
بدانکه در جنین وریدی است موسوم به **ورید سره** و نهایت او ابتدای که دم شریانی را از جفت
و مشیمه یا در سره جنین میرساند و از آن بواسطه جوف که در کبد جنین است داخل در ورید حامل میکرد
و بعد از آن در جنین و دوران دم جنین عنقریب بیان مینمایم ان شاء الله تعالی ❊

فصل رابع از مقاله ثالث

در بیان عروق جاذبه و بدنی الیمفاتیک نامند **بدانکه** در بدن انسان دو قسم عروق

جهانم

جاذبه موجود است قسمی از آن جاذب دم هضم لطیف و نضیج غذا بسیار مینامند **کیلوس** مینمند
و قسم دیگر جاذب میباشد رطوبات متفرقه اعضا را سوی بدن مینامند **لینفا** که ترشح یافته از طرف جسم
عروق جاذبه منجذب و بواسطه مجرای عظیم و صغیر لینفا با دم در ورید ممزوج و به شرایین قلب و اعضا داخل گردیده تا بعضی
از آن عمل با تحلیل گردیده و بعضی در خون داخل از برای حیات و اصلاح و تغذیه بدن و سایر اعضا فایده میشوند
و این عرق جاذبه که سابق بیان نمودیم کیفیت و چگونگی که در حین سلوک منشعب و دقایق گردیده و بعد
از بواسطه لحم و شحم مجتمع میگردند ابن کلولی موسوم اند به شبکه جذابه در جوف این بعضی از امراض مثلاً آنها بروز
و ظهور بلهذا معرفت آن بر طبیب حاذق لازم میباشد ❊
اما مجرای عظیم جذابه که مجرای صدری و صاعد میباشد از جوف بموضع انشعاب آورتی
ابتدا او از جانب ایمن او صعود نموده تا جانب ایسر است در خلف قاسم الصدر و چون بر فوق ترقوه
ایسر رسیده در موضعی که وداج بورید تحت الترقوه داخل میکرده این عرق عامل است لطیف و نضیج غذا و
نزد جمیع عضو سوار راس و ید ایمن ❊
اما مجرای صغیر جذابه که عبارت است از لمفاوی راس و عنق و ید ایمن سوی بموضع اتصال وداج ایمن و ورید
تحت الترقوه داخل گردیده و او عروق جذابه کیلوس با اصول دقایق از خمل معا ... معای علیا ابتدا او از عضو
صفاق و بنازی چون نام مثل بر آن یکدیگر حیث ملاطفه و شبکه کثیری از آنها بوجود آمده و بعد به مجرای عظیم لینفا
در فقرات قطنی واقع است داخل گردیده و چون اوعیه و عروق جذابه لینفا با اورده ظاهر و غائر ملازم
لهذا ذکر آنها عصبی لازم نیست الا آنکه باید دانست که شبکه جذابه بر جمیع مواضع در بغل و هر دو مراق ضیع
غائر از آن جمله در طرفین عنق شبکه کثیری از عروق جذابه واقع شده و جمیعی در مراق کین

یا مرض خنازیر و غیره شبکه مذکور متورم میگردد و دیگر در مرض التهاب قصبة الریه شبکه اسود اللون میباشد
دیگر در حوالی بطن نیز از این شبکه جمع میشود که در مرض خنازیر مجتمع و عظیم گردند و بعضی از عظم آنها متورم
در جزء بطن بهم رسد و دیگر در رابط این شبکه است محیط به حدقه او و دیگر در تقعیر مرفق که عصب ساعد
است واقع اند و بعضی از آنها در اصابع و حتی رسغ شبکه مذکور متقدم گردند و دیگر در منابض و در تحت
رکبه هم شبکه کثیری واقع میباشند ❊

مقاله رابع در تعریف و تشریح دماغ و نخاع و کنگلیان و اعصاب با ابتداء آنها

مشتمل است بر مقدمه و سه باب **اما مقدمه** در تعریف عمومی اعصاب و کیفیت منشأ آنها بدانکه
منشأ اعصاب سه میباشند و قوه متفکره و حساسه و محرکه بوده و بسبب نظام تغذیه و تنمیه بدن حق تعالی
هذا اعصاب را منشأ حیات و بقای آلات ساخته عضلات و عظام فانی میشد از اینجهت یکی از منشأ است که چون
عصب عضوی مقطوع شود باز نمیشود و اشتراف عارض او گردد و قوه نامیه و حساسه و محرکه او ناقص شود
بلکه بالمره فانی گردد و اعصاب در جمیع بدن و اجزای آن متفرق اند با رابطات کمی در ترکیب یافته اند و زاده
مخصوص بر اعضا در بدن با هم بهم بر دو قسم تقسیم میشود ❊
قسمی است که معبر از دو کمیت عظیمی در یک موضع از بدن مجتمعند مانند **دماغ** و **نخاع** و **شبکة الاعصاب**
و قسم دیگر است که مانند تارها میباشند و از آن ست که اعصاب و بدانکه در بدن دو جنس اعصاب موجود است
جنسی از آنها اعصابی باشند از نشان آنها است علامت قوه متفکره و حساسه و محرکه و منبت آنها دماغ
و نخاع است که مجموعه آن جمیعه او است دماغ را و بواسطه آنها است ارتباط انسان بر عالم است دیگر
جنس دیگر اعصابی باشند که قوه غاذیه و نامیه بدن بواسطه آنها است و این اعصاب جنس ثانی از ...
جزء

منبت از شبکه و کلوله ها است که در اطراف فقرات و خلف معده واقع و موسوم به کنگلیان و چون عصب از منبت
خود جدا میشود حرکات ارادی اعضا و نماء ممکن نمیشود ❊
اما نسج اعصاب بدانکه ماده آنها جسمی است رخو و لین که لون بعضی ابیض و برخی دیگر رمادی
زمکتری و لون ها ایجاد است و قسم ابیض در ظاهر دماغ و در کنگلیان غالب است و چون ذره بین او را
ملاحظه نمایند در او کلوله ها دیده میشود با نهایت صغر و در قسم ابیض او الیافی است که چون با یکدیگر مجتمع
گردند تارها بوجود آید ❊

باب اول در تعریف دماغ و اغشیه و اعصاب با ابتداء آن

مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در تعریف حجم و هیئت دماغ **اما** دماغ را در
پارسی **مخ** نامند جسمی است سفید ملکی ... در جوف سر واقع است و مبدء و مرکز و منبت جمیع اعصاب
حساسه و محرکه و قوای ظاهره و باطنه است از سه غشاء دارد و سه قسم ساخته اند به **دماغ کبیر** و **دماغ
صغیر** و موضع اتصال این دو که بر مبدء نخاع خواهد بود ❊
اما دماغ سه طبقه و مماس قحف است که بسبب التوای ملتف به دو بخش کرده یا ایمن و ایسر
اسیر و غشاء ام الغلیظه ایمن را بخش کامل جدا واقع است و در بین سطح او از بهم رسد که
بهر سه آنکه تقعیر است مانند ... بالکه یکدیگر پیچیده باشند برزم به نور زبد و حلقات
نموده اند که در کل مکشوف نور زبد دماغ از آنها عمیق است عقده در شان بکثیر حلقه بود و دماغ و
قاعده است که در قاعده جمجمه واقع و بواسطه ملتف است بطن بیضی ام اسیر از مقدم و اوسط و مؤخر ❊
اما بطن مؤخر آن در فوق دماغ صغیر واقع و بواسطه حجابی مانند خیمه در فوق او واقع است

اگر حد بر آن تشبیه نمایند دارای عمق او در قطع زوج عصب رؤیه و نزد تار عصبی از مبدء که نخاع رو نهاده شده و در بر
دماغ متصل گردیده مسمی به **نخذ الدماغ** و در جانب مقدم از آنها بر که ... ست مانند ... کرسی
در به **زائده حلمه** موسوم داشته اند و در قسم زائده مذکوره جسمی مسمی به جسم ... و قمع
الدماغ قرب به وسط که میدود در قدام او مسمی **مجمع النورین** میباشد ❊
اما دماغ که از خارج او بهم است ره دو جزء او مانند دیگر است ایمن و ایسر و در باطن است
چهار جوف که در وسط و در طرفین بواسطه مجرائی با یکدیگر ارتباط دارند و سطح داخل آنها از غشائی
موسوم به مشیمه پوشیده شده است علاوه بر آن اوعیه و عروق که در تجاویفات مذکور با یکدیگر
آمیزش است به **خلط مشیمه** موسوم گردیده ❊
اما تفصیل تجویفات دماغ چون در حین تشریح بخش دماغ سه از یکدیگر جدا نمایند تا حد اتصال
از طرفین جوفی است موسوم به جوفین طرفین دماغ در هر یک از این دو جوف سه شعبه بهم است و شعبه
دیگر تلف شده دو شعبه از او ... و در شعبه مؤخر آن در جرم دماغ عضوی ... است که بواسطه
شباهت بپای اسب بر **رجل فرس الماء العظیم** نامیده اند و این عضو در شعبه نازل او ... گردیده
و در آن موضع سه موسوم به **رجل فرس الماء الصغیر** نموده اند و در طرفین او و جسمی واقع از یکدیگر
منبت عصب محرک چشم جبل ... و دیگر رسوبی **مخطط** موسوم ساخته اند ❊
اما الجوف ثالث او که در وسط دماغ است بواسطه مجرائی با جوفین طرفین مربوط و سطح او بواسطه
تارهای عصبانی موسوم به ... با یکدیگر التصاق یافته دو از این جوف مجرائی که بجوف سوم رفته است
و مجرای دیگر از او نفوذ نموده که بواسطه شباهت او بقیف **قمع الدماغ** نامیده از و کلف مجمع النورین
جوف اول

متصل گردیده و بجهة رؤیت آن گمان کرده اند در غده دماغی از این قسم نزول مینماید و در او کیسه است صنوبری
شکل که در او ... دماغ در او قرار گرفته موسوم به غده صنوبری و در ما بین جوف ثالث و رابع
دماغ و مبدء نخاع واقع است دو زوج جسمی بهم سیاه زوج مقدم عظیم و زوج مؤخر صغیر و در زوجی قدام از
جبال اربعه او در دماغ صغیر رفته است ❊
الجوف رابع واقع است ما بین مؤخر دماغ و مبدء نخاع و شکل قلم را شبیه است که قاعده او بطرف تحت
و اما دماغ صغیر که در ... مجوف دور تحت مؤخر دماغ واقع است او بواسطه ملتف به دو بخش
یکدیگر ... است از قسمت دماغ و ... او هم است چون ماده رمادی او در جوف ماده
ابیض مانند شجری ... باعلیه ابه **شجر الحیات** موسوم نموده اند و قطعه اوسط او بواسطه
شباهت به دود و ... الدماغ نامیده اند و هم سه زوج تا روموسوم تفجیر از او خارج گردیده است
و زوج بمبدء نخاع و یک زوج با ربع جبال بر سر ... ظاهر است که بواسطه این تارها است ربط
ما بین دماغ اکبر و دماغ اصغر و مبدء نخاع ❊
اما مبدء نخاع که در قطعه سطحی تجمع ... در خلف ... واقع است منحنی بر ...
او ... و ... او جسمی است مانند حلقه که به بیلوروذ موسوم نموده اند ... و بواسطه این
اعصابی با دماغ اکبر و اصغر متصل شده است و بعضی که قبل مذکور نکردیم لکن از اعمال آنها ...
زیرا که ... اعمال آنها در ... واضح و معلوم گردیده است و سکوت نمودن او لی است از بیان خبر یکه
حقیقت آن محقق نبوده لکن از تشریح حیوانات ... و حال حیات بعضی از جراحات که بر
دماغ وارد آمده است استنباط کرده اند که در سطح فوقانی دماغ حس و حرکت نیست و امکان دارد که جوف

از سوراخ دماغ ضرر نماینده و حواس و حرکت بسیار رست نه هر در حیوان و علامت تشنج فراوان بظهور رسد مگر اینکه
علاج مهلت آن کسی که عقل و مغز رگ [illegible] زایل خواهد شد ❊ اما چون فی الجمله ضغطه بر ارواح
حامل و مبدء نخاع وارد آید جمیع شدید و تشنج فوق العاده عارض گردد و بمرور مدارک گردد
بناء علی هذا اسلام میگردد در قوه حساسه و محرکه در این جزو از دماغ و عقب و مغز که در جزو از عقب

فصل ثانی در بیان اغشیه محیط بدماغ بدانکه دماغ سوی سه غشاء احاطه نموده است اول
ام الغلیظ عبارتست از غشای ضخیم و غلیظ که از طرف راس سوی پوشیده است و سطح خارج آن
سطح داخلی جمجمه قدری ملتصق [illegible] و سطح داخل او با سطح خارج ام الرقیق محکم بسته شده است
و این غشا در روی لاقحفی [illegible] و بخش دماغ زینت نموده بنحویکه ده بخش دماغ سوا از
یکدیگر امتیاز داده و موسوم است به **حجاب ام الغلیظ** چون شباهت تامی به آن دارد
داس برای نامند و از [illegible] این عضو این غشا [illegible] و در میان [illegible] مینامند و آن سطح به
معصره دماغ مسمی داشته اند و این بطن فر دماغ کبیر و دماغ صغیر قطعه ای از این غشا
مانند خیمه کشیده بنحویکه آنها را از یکدیگر امتیاز داده و موسوم است به **خیمه دماغ صغیر** ❊

ثانی ام الرقیق و آن غشائی است از جنس صفاق مانند [illegible] که در جوف او [illegible] نشر
شده بجهت آنکه دماغ سوی ملتصق گردد [illegible] و سطح خارج آن [illegible] با سطح داخل
ام الغلیظ ملتصق یافته است ❊

ثالث غشاء موسوم بعنکبوتیه که با جرم دماغ ملتصق یافته است و این غشا [illegible]
کثیر [illegible] بجهت [illegible] دماغ [illegible] از این غشا پوشیده شده است

نفوذ

فصل ثالث از باب اول در بیان اعصاب نابته از دماغ

بدانکه اعصاب دماغی بر سه گونه اند قسمی از آنها اعصابی باشند متعلق بحواس خمسه ظاهره که آنها را
نه قوه حساسه و نه قوه محرکه است و اگر صدمه بر آنها وارد آید حالت [illegible] بهم رسانند مثل آنکه اگر ضربه بر عصب
محرک وارد آید نه متالم و نه متشنج گردد بلکه شعاع [illegible] میشود و از این جهت که این قسم اعصاب را اعصاب
حواس خمسه موسوم داشته اند ❊

قسم ثانی اعصابی باشند متعلق بقوه حساسه محض **قسم ثالث** اعصابی باشند متعلق بقوه محرکه محض از
دماغ هر از ده زوج عصب روئیده است **زوج اول** عصبی است مخصوص بقوه شامه و اول از
سایر اعصاب دماغی و منبت او از مقدم دماغ با سر احلی است و در [illegible] دماغ با زوج [illegible]
عظم مصفات که قدری عظم بهم رسانیده عصب شامه مسمی گردیده و از عصب [illegible] رقاق روئیده و از
ثقب عظم مصفات عبور نموده تحت غشاء [illegible] انف منفرش شده است بجهت ادراک شامه ❊

زوج ثانی از اعصاب دماغی عصبی است مجوف مخصوص بقوه باصره و منبت او از اربع حبال [illegible]
و نخن [illegible] و حبل [illegible] تا آنکه در عظم و [illegible] رسیده با زوج [illegible] ملاقات نموده و بعضی [illegible]
آنها با یکدیگر تقاطع [illegible] و بعضی دیگر بعد از ملاقات [illegible] تقاطع تباعد جسته و از یکسو به مجمع النور [illegible]
موسوم داشته اند و چون بکعب چشم رسید از خلف [illegible] عصب [illegible] و طبقه صلبیه و عنبیه نفوذ
نموده [illegible] یکدیگر اشتباک بهم رسانیده و طبقه شبکیه را از [illegible] آورده است ❊ **زوج ثالث**
از اعصاب دماغی عصبی است محرک [illegible] جمیع عضلات چشم [illegible] عضله [illegible] فوقانی و مستقیم و [illegible]
و ازاده منبت او از [illegible] دماغ و مبدء نخاع و [illegible] منفرش گردیده [illegible] عصب مجوف از

ام الغلیظ نفوذ و از شق فوقی [illegible] چشم وارد و در [illegible] منشعب [illegible] عضلات [illegible] و [illegible]
و طبقه عنکبوتیه [illegible] بجهت تحرک او **زوج رابع** از اعصاب دماغی عصبی است مخصوص بجهت تحریک
عضله [illegible] و موسوم است به **عصب دوار** از خلف مبدء نخاع [illegible] روئیده [illegible]
و از فوق زوج ثالث از شق فوقی [illegible] چشم وارد و [illegible] عضله [illegible] منفرش گردیده **زوج خامس**
از اعصاب دماغی [illegible] موسوم است به عصب [illegible] و [illegible] از مبدء نخاع روئیده [illegible] یکدیگر [illegible] و
[illegible] عظم و [illegible] شعبه [illegible] شعبه [illegible] عصب [illegible] و شعبه دیگر [illegible] شعبه [illegible]
[illegible] بجهت حس و حرکت ❊

اما شعبه اول از شق فوقی [illegible] چشم [illegible] و [illegible] آنکه فروع [illegible] یکی عصبی [illegible] از
خانه چشم [illegible] تا [illegible] عضلات [illegible] منفرش شده است و دیگر فرعی است
موسوم به **عصب انف** که از سطح [illegible] چشم عبور و از ثقبه [illegible] عظم جبهه و مصفات [illegible]
بانف [illegible] و [illegible] انف [illegible] عصب [illegible] طبقه عنکبوتیه مسمی نموده اند
بطبقه [illegible] و [illegible] طبقه [illegible] طبقه عنبیه ❊
دیگر فرعی است موسوم بعصب [illegible] منفرش [illegible] بعضی [illegible]
اما شعبه ثانی از زوج خامس [illegible] عظم [illegible] خلف [illegible]
و در [illegible] چشم [illegible]
[illegible] خارج و منفرش گردیده [illegible]
[illegible] فلهذا [illegible] بطبیب لازم میباشد ❊

ثانی

و فرع دیگر او منفرش [illegible] انف [illegible] از خلف [illegible] منفرش [illegible]
و فرع دیگر او از جرم فک اعلی [illegible] منفرش گردیده و فرع دیگر [illegible]
از انف عبور نموده [illegible] ❊

اما شعبه ثالث از زوج خامس شعبه ایست [illegible] فک اعلی [illegible] واقع در فک [illegible]
[illegible] خارج و منفرش گردیده و [illegible] از او [illegible] که در عضله [illegible] و فروع
دیگر در شحم الاذن [illegible] منفرش و فرع عظیمی از او [illegible] به **عصب لسان** از تحت [illegible]
[illegible] و منفرش شد و از این عصب [illegible] قوه حاسه [illegible] ذائقه و محرکه او [illegible]
[illegible] چنین عبور [illegible] خارج گردیده [illegible] زوج [illegible]
زوج سادس از اعصاب دماغی عصبی است بجهت تحریک عضله مستقیم [illegible] از مبدء نخاع و از
[illegible] واقع و از شق فوقی [illegible] چشم عبور کرده [illegible] عضله مذکور منفرش گردیده است
زوج سابع از اعصاب دماغی عصبی است محرک و وجه که از مبدء نخاع و از اربع حبال روئیده [illegible]
[illegible] به **عصب سامعه** [illegible] و از ثقبه [illegible] عظم [illegible] عبور و [illegible]
جرم عظم [illegible] ثقبه سامعه [illegible] خارج [illegible]
منفرش گردیده بجهت تحریک [illegible] عصب [illegible] و [illegible] از جرم عظم
حجری [illegible] از او خارج و از خلف **صماخ** [illegible] موسوم است **بتمم صماخ** و با عصب [illegible]
[illegible] منفرش گردیده [illegible]
فرع از او خارج و در عضله [illegible] متفرق گردیده است ❊

زوج ثامن — از اعصاب دماغی عصبی است مخصوص بحسّ سامعه و منبت او از زاویهٔ [illegible] رابع دماغ
بنحویکه بیان نمودیم با عصب زوج سابع آمیخته داخل در ثقبهٔ عظم حجری شده در بطن اذن منتشر گردیده است
زوج تاسع — از اعصاب دماغی عصبی است که بلسان و حلق [illegible] از قرب منبت زوج ثامن روئیده
[illegible] داخل خارج بعد از خروج عظم حجری [illegible] شعبه [illegible] از آن در حلق و
دیگر در لسان منتشر گردیده و این شعبه مخصوص است به قوّهٔ ذائقه اگرچه [illegible] اعصاب دیگر [illegible]
زوج عاشر — از اعصاب دماغی [illegible] عصب ریه و معده [illegible] که [illegible] تنفس و قلب
و معده [illegible] است و این عصب [illegible] از [illegible] زوج سابع روئیده [illegible] و داخل
از ثقبه و داخل خارج بعد از خروج فرعی از زوج حادی عشر [illegible] و [illegible]
از گردیده و از [illegible] موضع فرعی فرستاده که در بطن اوسط اذن منتشر و بعد از ما بین [illegible]
شریان سبات [illegible] نزول [illegible] فرعی [illegible] منتشر گردیده و چون [illegible] غضروف درقیه رسیده
از او خارج گردیده [illegible] شعبه فوق حلقوم [illegible] مخصوص است بعضله [illegible] او در حین [illegible]
عصب [illegible] شعبه از او خارج گردیده با شعب اعصاب [illegible] آمیخته در قلب منتشر
گردیده [illegible] و بعد از [illegible] نزول [illegible] حلقوم [illegible]
شعبه از او خارج گردیده [illegible] حلقوم [illegible] عضله مضیقه او مرسوم است بشعبه راجع
تحت حلقوم و در حین [illegible] عصب شعبه [illegible] عضله [illegible] که با یکدیگر [illegible] و بعد از ثقبه
[illegible] عصب [illegible] بطن [illegible] گردیده و عصب [illegible]
[illegible] منتشر و عصب [illegible] در [illegible] و چون [illegible] عصب [illegible] از

ریه

حیوانی [illegible] آلات تنفس او از کار [illegible] و دفعةً خفه [illegible] و اگر یکی از این دو عصب [illegible] قطع [illegible]
[illegible] عارض شده و جرم [illegible] او مانند [illegible] بوسته و خشونت [illegible]
زوج حادی عشر — از اعصاب دماغی [illegible] مرسوم به عصب [illegible] نموده اند [illegible]
و این عصب از جملهٔ اعصاب [illegible] است و منبت او از نخاع و از ثقبه و داخل خارج گردیده و چنین عبور
از ثقبه [illegible] فرعی داده که با زوج عاشر آمیخته بنحویکه قبل بیان نمودیم و [illegible] شعبه از عصب [illegible] خارج
[illegible] عضله [illegible] و عضله [illegible] منتشر گردیده و چون منبت این عصب نخاع و [illegible]
از دماغ خارج میگردد لهذا او را [illegible] الاعصاب موسوم نموده اند ؛
زوج اثنا عشر — از اعصاب دماغی عصبی است که [illegible] لسان منبت او از تحت مبدء نخاع [illegible]
[illegible] و از ثقبه [illegible] قریب به [illegible] اقسام [illegible] لسان منتشر گردیده و از [illegible] عصب
فرعی [illegible] نزول [illegible] با [illegible] اعصاب [illegible] آمیخته است و در [illegible] منتشر
گردیده و موسوم است بشعبهٔ نازل زوج اثنا عشر ؛

باب ثانی از مقالهٔ رابع در تعریف نخاع و اعصاب ناشیه از او و مشتمل بر دو فصل

فصل اول — در تعریف جرم نخاع — اما نخاع [illegible] و مانند [illegible] دماغ [illegible]
از او دماغ طویل نامیده جسمی است عصبانی [illegible] در مجرای فقار واقع و شبیه است [illegible]
مقدّم و مؤخّر [illegible] عریض باشد [illegible] نخاع بنحویکه [illegible] بیان نمودیم مادّه [illegible] در سطح خارجی
و مادّه [illegible] در سطح داخلی او غالب است و در وسط سطح مقدّم و مؤخّر او شیار [illegible] او [illegible]
[illegible] نموده لیکن بواسطه [illegible] عصبی [illegible] اتصال [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] و [illegible] رقیق و [illegible] از ثقبهٔ عظم [illegible] قطعه [illegible] فقار قطن [illegible]
[illegible] و در قطعه [illegible] عصبی است و [illegible] نخاع [illegible]
[illegible] فقار [illegible] کتاب [illegible] و از این جهت است [illegible]
او در فقار قطن [illegible] عصب [illegible] است ؛

فصل دوم از باب ثانی در بیان اعصاب ناشیه از نخاع

بدانکه از نخاع سی و یک زوج عصب روئیده هشت زوج از فقار عنق و دوازده زوج از
فقار ظهر و پنج زوج از قطن و پنج زوج از عجز و یک زوج از عصعص ؛
زوج اول از ما بین رأس و فقرهٔ اولی از فقار عنق و زوج [illegible] از ما بین قطعهٔ اولی و ثانی عصعص خارج
گردیده و جمیع اعصاب نخاعی [illegible] یکی از اقسام [illegible] از خلف و [illegible] خلفی [illegible]
[illegible] و [illegible] و احد [illegible] اوّل و [illegible] که [illegible] در حیوانات
دیده شده [illegible] جهت قدامی او [illegible] جهت خلفی او [illegible]
[illegible] و این [illegible] در ثقبه [illegible] از فقار [illegible] با یکدیگر [illegible] و خارج گردیده
[illegible] بعد از خروج [illegible] منقسم به دو شعبه گردیده [illegible] جلد [illegible]
[illegible] در خلف [illegible] و [illegible]
نخاع در [illegible] است [illegible] اعصاب [illegible] از موضع [illegible] نمایند ؛
و اما اعصاب عنق هشت زوج اند که زوج اول از ما بین رأس و فقره اولی و زوج [illegible] از ما بین
فقار [illegible] عنق و اول ظهر خارج گردیده چهار زوج [illegible] با یکدیگر [illegible] شعبه [illegible] اعصاب [illegible] در

طرفین

در طرفین [illegible] و از این [illegible] شعبه روئیده [illegible] و شعبه دیگر [illegible]
و شعبه دیگر در جلد عنق منتشر گردیده و شعبهٔ عظیمی از او نزول نموده از قدام [illegible] و [illegible] حجاب حاجز
منتشر گردیده و چون حجاب حاجز از [illegible] الات تنفس است بناءً علی هذا اگر [illegible] فوق رقبه وارد آید
[illegible] از تنفس [illegible] دفعةً و زوج خامس و سادس و سابع و ثامن و زوج [illegible]
[illegible] عضله [illegible] با یکدیگر [illegible] و [illegible] موسوم گردیده نصف از این [illegible] در فوق و نصف دیگر
در تحت ترقوه واقع است و از فوق ترقوه اعصابی روئیده که [illegible] و [illegible] از او [illegible]
[illegible] عضله [illegible] و از [illegible] تحت ترقوه [illegible] عصب عظیم روئیده [illegible]
[illegible] دیگر در تحت جلد واقع [illegible] در تحت جلد [illegible] شعبه [illegible] عصب [illegible] از
تحت جلد [illegible] عضله [illegible] و خلف عضله [illegible] منتشر گردیده است ؛
و شعبهٔ دیگر از اعصاب [illegible] و [illegible] عضله از ما بین عضله [illegible] العضد فرو رفته [illegible] جلد [illegible]
[illegible] سابق ذکر [illegible] اعصاب [illegible] تقاطع نموده اند لهذا [illegible] در [illegible] فصد [illegible]
جرّاحی [illegible] وارد آید [illegible] و جع شدیدی عارض گردد ؛
اما اعصاب [illegible] — از آن جمله است عصب [illegible] عصب محیط عضد [illegible] و این عصب [illegible]
شریان محیط [illegible] عضد از جانب [illegible] و در [illegible] محیط [illegible] عضد منتشر گردیده است
ثانی عصبی است اعظم از سایر اعصاب [illegible] عصب [illegible] شریان ساعد نازل
[illegible] عضد [illegible] شریان مذکور واقع [illegible] تقاطع نموده بنحویکه در [illegible] از جانب [illegible]
و از مرفق از وسط سطح مقدّم ساعد [illegible] ظاهر [illegible] واقع [illegible] نازل است

و خارج منشعب گشته شعبه گردیده شعبه از خلف ابهام عبور نموده، نخله او شعبه دیگر بر پشت ما بین اصبع ابهام و سبابه در
مرتفع و شعبه گردیده شعبه از ابهام بر آمده و شعبه مذکور در نخله ابهام [illegible] یافته و شعبه دیگر از اصبع سبابه با
نخله او بر آمده و شعبه دیگر هم مانند شعبه مذکور چنین ما بین اصابع رسیده هر یک از آنها منحرف گردیده و شعبه
شعبه گردیده و هر شعبه از یک جانب اصبع بر آمده تا نخله او چنین است تا اصبع خنصر و اصبع بنصر [illegible] عصب
شعبه یافته و مخصوص بود اطراف این شعب اعصاب قوه لامسه ادنی است ؛

ثالث عصب زند اسفل و ام عصب رقیق هم نیز بوده و از پس [illegible] عضله زند رقیق منتهی گردیده تا ریشه ما بین
[illegible] عضله و رقیق چنانچه ذکر بر این موضع شده و از دایه [illegible] حرکت نمانده بهم رسانند در اصبع خنصر و نصر
و این عصب ملازم شریان زند اعلی نزول دیگر ابهام و در فوق عظم حمص رو شعبه منشعب گردد شعبه از سطح
خارج و شعبه دیگر از سطح داخل کف [illegible] شعبه خارج هم به شعبه منشعب شده شعبه از آن باصبع خنصر و شعبه
دیگر بنصر فرستاده و شعبه کف هم شعبه بخنصر و دو شعبه دیگر ببنصر داده ؛

رابع عصب زند اعلی در بلادرست شریان [illegible] عضله مدور [illegible] ما بین عضله [illegible] راس و زند
اعلی نازل و از زیر [illegible] عضله [illegible] خارج گردیده و چند فرع از او در ریشه کف تحت عضلات [illegible]
و جلد همین موضع و بعد با عصب زندی [illegible] متصل گردیده و چون [illegible] رسید بکف کف منحرف و چند شعبه از او
خارج میگردد که بجانب طرفین اصبع ابهام و سبابه و وسطی و شعبه نیز بجانب طرف خنصر ورا رساند ؛

و اما اعصاب نابتة از نخاع و اقع در فقار ظهر از ما بین فقرات ظهر و آن بیست و دو عدد اند و هم
خارج گردیده اند هر یک از آنها قریب بعمق اضلاع رسیده و بشعبه انقسام یافته شعبه مقدم و شعبه دیگر مؤخر
شعب دیگر که مقدم و اعصاب فرج اضلاع مانند هر یک از آنها چنین قدری از فرج مذکور عبور نموده بشعب نزد

گردیده شعبه از شیار تحتانی ضلع سالک است تا عظم قص و شعبه دیگر او از عضلات مستبطن اضلاع فرو رفته در عضلات
فوق صدر و جلد و غشاء مرقق متفرق گردیده است ؛

و اما شعبه مؤخر او در عضلات ظهر و صلب متفرق گردیده و این شعب با یکدیگر و با گره لها اعصاب اتصال یافته اند

اما اعصاب نابتة از نخاع و اقع در قطن پنج زوج اند ـ زوج اول ما بین فقره آخر ظهر و فقره اول قطن و زوج آخر
ما بین قطنیه آخر قطن و عظم اول او خارج و هر یک از آنها بدو شعبه منقسم گردیده شعبه مقدم و شعبه دیگر مؤخر ؛

و اما شعب مقدم آنها در تحت عضله قابض فخذ مرموم است بعضله [illegible] با یکدیگر جمله ملاقات یافته و از او
چند شعبه خارج گردیده یکی عصب فخذی که از میان عضلات بطن ما بین عقدتم صعود نموده مجاور جانب
اعلی بطن متفرق گردیده است و دیگر عصب خاصره منابن که مجاور عصب مذکور تقدم است تا [illegible] خاصره
و منابن پراکنده و دیگر عصب منابن و هم عصب انثیان نامند ملازم با اوعیه دم و منیه بعضله نزول و در آن
متفرق گردیده و تودیه منی منوط است بر این عصب و هم بواسطه او نسبت است ما بین صلب و منیه و دیگر عصب تحت
جلد فخذ از قریب برابر فوق خاصره بر فخذ و در جلد فخذ متفرق گردیده است و دیگر عصبی است که از ثقبه مدوره
در تحت عانه و اقع است خارج و در عضلات مجاور حجم پراکنده و دیگر عصب فخذ که از سایر شعب اعظم است
و ملازم با عضله [illegible] از سطح داخل خاصره از تحت رباط فخذ برفخذ نموده و بعد از خروج از ثقبه مذکور چند
فرع از او در ریشه که در عضلات و جلد قدام فخذ متفرق گردیده و شعبه عظیم از او بجانب ساق نازل است ؛

و اما اعصاب نابتة از نخاع و اقع در عظم عجز پنج زوج اند و از دو بالا که نخاع رو شیه و شباهت
تمام بدم اسب دارند و هم منشعب و شعبه گردیده است یکی مقدم و دیگری مؤخر و شعب مقدم از ثقب مقدم
عجز خارج گردیده با یکدیگر [illegible] یافته و بکلیه عجز یان متفرق شده اند و شعب مؤخر از آنها [illegible]

مؤخر عجز و بعد از آنها [illegible] نخاع خارج و در جلد خلف متفرق گردیده است ؛

و اما از فرع ساق چند شعبه عصب خارج شده اول عصب فوقانی سریری که بلادرست شریان از ثقبه فوقانی
خارج و در عضلات سرین پراکنده ثانی عصب تحتانی سرین و هم از ثقبه مذکور از تحت عصب سابق
خارج و در میان عضلات پراکنده و هم شعبه از این عصب خارج و برفتن نموده در جلد خلف فخذ تحت
رکبه متفرق گردیده ثالث عصب است اعظم جمیع اعصاب بدن و موسوم به **عرق النساء** و از ثقبه عظیم
نساء و فایح و امتداد تحت از سطح خلف فخذ نزول نموده و قریب از رسیدن بر رکبه منقسم بدو شعبه گردیده
شعبه بجانب قصبه کبری و دیگری بجانب قصبه صغری ؛

اما شعبه قصبه کبری از تحت رکبه بعمق عضلات خلف ساق نزول و بلادرست شریانی تعوذ که
و الدین تا کف پا رسیده و منشعب بچند شعبه گردیده و بهر یک از اصابع دو شعبه فرستاده مانند شعب در اصابع ید
بیان نمودیم **اما شعبه قصبه صغری** از تحت رکبه بجانب وحشی منحنی گردیده و از تحت راس قصبه صغری تقدم
آمده دو شعبه انقسام یافته شعبه غائر و دیگری ظاهر و شعبه غائر او در عضلات مجاور و حجم متفرق و شعبه ظاهر
که نازل است تا کف قدم هم چند شعبه باصابع فرستاده مانند شعب در اصابع ید ذکر رفته است و از اشهر غلط
عصب خارج گردیده که ملازمت با شریانها و در عضلات قصبه و حجم او پراکنده چنانچه اگر این
عصب بآفتی عارض گردد و تحفظ دست و پا و ادا و از نخاع و اقع در عجز زوج عصب دقیق اند
که از اشهر مجرای نخاع خارج و منشعب در عضلات مستقیم متفرق گردیده اند ؛

باب ثالث از مقاله رابع در بیان کنگلیان و تمام شبکة الاعصاب نامند و اعصاب ناشئه
از آنها و کنگلیان عبارت است از اجسامی است که الی الشکل و در طرفین فقرات ریزد اید [illegible]

و در خلف صدر واقع و مرکز و منبت اعصابی که از آنها تغذیه و تنمیه بدن متعین گردیده اند و چون تغذی و نمو
بدن هیچ جا همیشه لازم است خواه در هنگام تفکر و خواه در وقت نوم و تیقظ بنابر **علی هذا** امر اداره اعصابی
لازم است که حکم دماغ نباشند چنانچه این اعصاب محکوم حکم دماغ نباشند بلکه محکوم اند بحکم **کنگلیان** و چون شعب
این قسم اعصاب با شعب اعصاب دماغی آمیخته اند لهذا ما بین دماغ و این اعصاب نسبتی پدید شده چنانچه
اگر اهتمام و غم بر دماغ وارد آید بواسطه آن نسبت دماغ سو ما این اعصاب در عمل تغذیه نقصانی بهم رسد و بعکس چون
فرح و سرور بدماغ رسد عمل تغذیه نیکو و کامل تر میگردد چون نسبت و ملکه ما بین بعض عضلا باشد
و بواسطه این حس اعصاب بار را نیز اعصاب مجهوله نامیده شده است و این اعصاب با اعصاب دماغی
و نخاعی در بعض از مواضع اختلاط یافته و در طرفین فقار جسد پنج کنگلیات واقع گردیده و اعصاب نابتة
از آنها بر تقسیم است که اعصاب نابته کنگلیان واقع در طرفین فقار عنق بلادرست شریانهای سباتی
سالک هم با او به سو در راس و حلقین و بعد به قلب متفرق گردیده و از کنگلیان واقع در طرفین فقار
ظهر اعصابی از ریشه بجانب تنمیه قلب و ریه و قصبه و حجاب سا جزء هم از حجاب حاجز فرو رفته و در جمیع امعاء
متفرق گردیده و از کنگلیان واقع در اطراف قطن و عجز اعصابی در رو ریشه است که با عصب آورده در
بطن و در میان متفرق گردیده و کنگلیان نیز اسکیده خلف معده واقع اند اعصابی رو ریشه دار با یکدیگر اختلاط
و از آن جمله بکل شکل شمس مرسوم داشته اند که در مبدا شریان [illegible] واقع و از او شعب چند رو ریشه
کرده و مع معده و کبد و اعضا بر انگیخته است ؛

دیگر شعب است که بطحیه است در اطراف او متفرق گردیده و حلقوی دیگر که در فضای صدر واقع است چند شعبه
و از آن بالا دست تو المرة تا نهر آنکه دور از آنها بر انگیخته است ؛

مقالهٔ خامس در تشریح و تعریف جمل احشاء و اغشیهٔ آنها — مشتمل است بر مقدمه و دو باب
اما مقدمه در تعریف عموم احشاء — احشاء عبارتست از اعضائیکه از عروق و آلات مختلفه
ترکیب گردیده و بواسطهٔ لحم با یکدیگر متصل شده و از آن جمله است جلد ظاهر و باطن اعضاء و آلات
حواس خمس ظاهره و آلات تنفس و آلات غذاء و آلات بول و آلات تناسل و چون آلات
مختلفهٔ احشاء بواسطهٔ لحم با یکدیگر اتصال یافته اند بنابراین مجموع آنها را از نسج لحم الحکماء نامیده اند و نسج لحمانی را
نسج متخلخل و ملتصقه نامند عبارتست از جسمی رقیق و لین و قابل انقباض و انبساط بار خادار است
شفاف و از جهت که مرکب است از الیاف و تارهائی شبیه بنسجه (دایره) یا خانه زنبور بطوری که رطوبت
هوا در مجاری آن حرکت تواند نمود چنانکه در مرض استسقاء چون این جسم سطح و منفذ شیم سهل و
دور جلد و فرج او در سوفته متکمن است که بعد از طعن و سوراخ از او خارج میگردد و فائده آن در
بدن سه چیز است **یکی آنکه** ملتصق سازنده آلات مختلفه بدن است **دیگر آنکه** از این نسج
بعض اغشیه ساخته شده مانند غشاء امعاء و اوعیه دم و غیره **دیگر آنکه** در تحت جلد بدن واقع گردیده
رونق او و این نسج از جمیع آلات بدن سهل الالتیام تر است بلکه اگر در عضوی از جسم زائل یا ساقط
شود یا شیئی ممکن است عروق شاد و مرتبه اخری تکون یابد بعض آلات که بعد از انقطاع ان اجزاء ملتحم گردد ظاهر شد

باب اول در بیان اغشیهٔ بدن و مشتمل است بر سه فصل

فصل اول — در بیان جلد ظاهر عضو او و جلد عبارتست از غشائی که در ظاهر عضو است سوده تنیده منسجمت
از لحم و عروق شعریه و کمیته عصبانی و غدد کثیره که در جوف بعضی سوراخ و بعضی دیگر عروق واقع است و حول
الیاف عصبانی از یکطرف او قرار گرفته اند آنها ارجحی وانها در جلد ظاهر است مخصوص در سر انامل و دو کف

بانی

ستان و در بعضی مواضع بدن جلد بسیار غلیظ تر و در بعضی کمتر است از آن جمله جلد راس و خلف غلیظ جلد وجه و قدم
میان رجای بنات اوس اطراف رقیق تر است و جمیع مواضع جلد جفن و حوالی اوست که با جلد باطن مرسوم به غشاء
مخاطی اتصال یافته مانند شفه و غیره و در جلد منافذ و مسامات کثیری است که انها غدد و دو نوعست
غدد عرق اند و غدد دهنی که صغیر و عمیق اند و از اطراف آنها شعر رسته و **فائده** این دو نوع این است که
جلد را نرم و لطیف دارد و فائده عرق نیز اخراج بعضی فضولات بدن است غدد و سومت نهایت صغیر و
واز هر ولی در بعض اوقات که یکی از آن سن طوبخ باشد در طرف مبنی عظیم و جمع گردند چون نقش زیر
دهن منجمد با **حدود الکحل** خارج گردد و جلد سوفائده است که بدن را پوشیده **دیگر آنکه** حس لمس
بواسطهٔ او است و بروی جلد مانند قشر استخوان غشائی دقیق کشیده است موسوم به **قشره** و چون این غشاء
حس نیست بعد از زیر سوزن آن نقش او مانند بتنش قرن سوخته است لهذا ماده جلد سوم **ماده**
قرنی نامند و این بشره همیشه تجدید و از شستن بدن میریزد و **فائده** این است که جلد سوم فقط
سکینه تا لذت فی الجمله موذی تالم نگردد چنانچه دیده شده است که هنگامیکه بواسطهٔ شمع زردی جلد سوداء شد
نموده از از رخلول بهوای خارجیه بلاتالم و متاثر میشود و در تحت جلد لحم کثیری واقع است که با دور مت
متمع گردیده سیما جلد بطن و غشاء بیضه در تحت اول جفن تعقب کسی سیه دور مت نیست چون مرکز
ذات حس از جنس بشر شد که ماده رنگ وام الذهم قرمزیست لهذا اولاد آنها را ام قلدم و اشیم و این جسم سوء
حس نیست بلکه اگر مرئی گذشته تالم او بواسطهٔ حس جلد ظاهر او است و شعر نیز جزء فرعیت جلد او
که به **اصل الشعر** مرسوم شده اند در تقعیرات جلد ظاهر دور دوم است تقعیر است که جزء صغیر از
سرِّ آن دور ریده و عصب در او قرار یافته و جدار او صاحب حیق دنواست که جهد و دیده میشود در جوف خصائل

مانند سر استخوان غیر مدید است فرع او استوانه مجوفیست که در جوف او دهن رقیق واقع است با لون
مختلف لون شعر آما بواسطهٔ لون دهن واقع در جوف او است مثل آنکه شعر خرا سفید میشود بواسطه فانی
شدن دهن مذکور است و جوف او از دو طرف بنحو ظاهر است و فائده موی زینت بدن و حفظ
میان دو طرف است از آنها را بسر دو قوف و حاجب و مژگان و منخرین و اسبدای آذان و اباط و زهار و در حسم
تر انها صغیر و دیده میشود مگر در بعضی مواضع راحه و اخمص و میانه کف و غیره و در الکام از جنب و غیر متخلف
و شبیه است با قالیم و اصناف و سن و اشخاص و غیرها

و اما ظفر — عبارتست از ورقه طبقه ایست رقیق و بعضی از آن فی جسن و منحنی در خلف سلامیات
تیم اصابع در عضو از بشره قرار گرفته و در تحت او جداراو عروق و اعصاب کثیری واقع و نمالاق و حس او
بواسطهٔ اعصاب و عروق مذکور است در اصل او است و چون بعضی مری سلامیات تیم اصابع منقطع ساخته
قادر تبارک و تعالی در سلامیات تیم اصابع شاخن قرار داده

فصل ثانی از باب اول در بیان جلد باطن اعضاء در هم او سوء جلد مخاطی نامند
عبارتست از غشاء لینی است با لحمی رخوی که از او لعنم مخاطی میشود و در این غشاء عروق کثیری از شرایین
داورده و اعصاب و غیرها واقع در جوف اعضا سوء مانند معده و امعاء و الات تنفس و بول و غیره و شبیه
و نسج او مانند جلد ظاهر است الا آنکه در غدد دهن او بلغم مبلغ شده و بروی او قشر نیست که از ماده
قرنی مجوفه و این غشاء سوء بسیه جزء تقسیم نموده اند جزئی از او در جوف دماغ متعدد و پوشیده است
و از حلق تا انف رفته و از او بواسطهٔ مجرای دمعه نشیب شده و طبقه ملتحمه سوء و جداگردیده است
دوم از حلق بواسطهٔ مجرای استاخی که سابق بیان نموده ایم تا خلف اذن رفته تا اذن طبلی برسیده

دوم

مجرای قصبتین را پوشیده و جزء ثانی غشاء مخاطی است که از اوعیه و عروق بدن واقع در کلیه و شعبات مشبه مثانه کرده
و این مجاری سوء پوشیده و در اناث این جزء غشاء مخاطی از فرج بمجرای نعه در جوف رحم سوء پوشیده است
و جزء ثالث غشاء مخاطی است که مجرای لبن را که در ثدی واقع اند پوشیده و بقیه غشاء مخاطی را عنقریب
در باب بیان جوارح مذکور نشود ان شاء الله تعالی

فصل ثالث از باب اول در بیان غشاء مائیه در تعبیر لاتین صربین نامند و او عبارت
از غشائیست رقیق و لین از جمیع اغشیه بار زجت و شفاف و سه سه الالتحاق و این غشاء مانند کیسه
بی دهن مقلوب است اگر چه بر بعض احشاء را احاطه نموده ولی محاط او در جوف آن واقع نیست بلکه خارج
از او است مانند آنکه کلاه ثانی سر را حاطه نموده ولی سر در جوف کلاه واقع نیست بلکه در جوف آنجا او میشد
و این غشاء و از افایده آن است که احشاء و امعاء سوء حفظ نماید از اصطکاک در حین حرکت و در جوف این
غشاء رطوبت تر شح است و این رطوبت یا رقیق و مایع و یا غلیظ و فرج است که بلغه لاتین سینوویا
نامند و غشاء مذکور سوء بواسطهٔ رطوبت واقع در جوف او دو قسم نموده اند قسم اولی در جوفش رطوبت
رقیقست مانند غشاء سر زنظیم در سر واقع و تامور ام الوضیق مانند **دیگر** غشاء سرزی است
که بر دو رئه و جنبتین احاطه نموده است **دیگر** غشاء سرزی است که محیط است بر قلب **دیگر** صفاق بطن
دیگر غشاء سرزی بیضه و قسم اخیر در جوفش رطوبت سینوویا واقع است مانند غشاء محیط مفاصل
و لکنه در بعض از مواضع مانند مرفق و رکبه و غیرها واقع اند و بواسطه آنها در حین حرکت اصطکاک
قلیل میشود و چون رطوبت در جوف اغشیه مذکوره غلبه نماید در او مرض استسقاء بهم رسد

باب ثانی از مقالهٔ خامس در تعریف حواس خمس ظاهره و آلات آنها و مشتمل است

پنج فصل **فصل اول در بیان قوه سامعه** — سمع عبارت از قوه ایست که بواسطه آن
ادراک میکند اصوات را و این قوه بواسطه عصب و اذن آلت است برای چنانچه اگر عصب او معیوب باشد
ادراک نمیکند قوه سامعه ناقص یا فاسد خواهد [illegible] ⁂

در تشریح اذن — اذن سه بطن است اول مقدم دویم اوسط سیم مؤخر ⁂

اما بطن مقدم اذن بواسطه پرده صماخ از بطن اوسط جدا است زاویه [illegible] غضروف
پره گوش واقع است و از غضروف منحنی [illegible] و چند کج [illegible] و تقعیر است و فائده آن است
که صوت را مجتمع و قوی نماید و اگر این غضروف نباشد قوت سامعه [illegible]
گوش نگذارد [illegible] استماع اصوات [illegible] بعد [illegible]
شحم الاذن مانند [illegible] بطن [illegible] که [illegible] غضروف نباشد و بعضی دیگر
او از مجاری واقع در عظم حجری است [illegible] غشاء [illegible] که از غدد [illegible]
تشریح [illegible] [illegible] منحنی است [illegible]
پرده صماخ را [illegible] غضروف پره گوش [illegible] تام [illegible] گردد
و در [illegible] بطن [illegible] صماخ [illegible] در عظم حجری [illegible] است و صماخ عبارت
از غشاء [illegible] است که [illegible] بطن [illegible] اوسط [illegible] بطن اوسط در خلف [illegible]
[illegible] عضو واقع است [illegible] صماخ [illegible]
[illegible] صماخ [illegible] عضله [illegible] صماخ [illegible] اذن که در خلف صماخ در
جوف عظم حجری واقع است [illegible] قطعه [illegible]

و درین بطن [illegible] مجاری [illegible] جاری است [illegible] مجاری [illegible] که [illegible]
[illegible] قوه سامعه [illegible] بواسطه [illegible] بطن مؤخر [illegible]
[illegible] مختلف در [illegible] واقع اند ⁂

اول [illegible] شبیه [illegible] صماخ [illegible] مطرقه الاذن **دیگر** [illegible]
شبیه به سندان **دیگر** [illegible] شبیه [illegible] رکاب [illegible] بطن [illegible] است **دیگر**
[illegible] بطن اوسط و مؤخر اذن [illegible]
و در حلق [illegible] مجرای [illegible] از غضروف [illegible]
[illegible] مجرای [illegible] گردید

اما بطن مؤخر اذن — که در جرم عظم حجری واقع و عصب سمع [illegible]
باشکال عجیبه [illegible] از غشاء [illegible] که [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] **حلزون الاذن** [illegible] بطن [illegible]
مؤخر اذن [illegible] بطن اوسط بواسطه ثقبه [illegible] بطن [illegible] مجرای
[illegible] **بناء علی هذا** [illegible] بطن [illegible] مجاری [illegible]
[illegible] مجاری [illegible] که [illegible] آن [illegible] مجرا را
حلزون الاذن [illegible] ⁂

اما طریق عمل سمع و شنیدن — شنیدن [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] استماع [illegible] متحرک [illegible] بواسطه [illegible] گوش

[illegible] بطن مقدم گوش [illegible] صماخ [illegible] حرکت [illegible] صوت [illegible]
و عظام واقع در بطن اوسط [illegible] بطن مؤخر [illegible] بطن اوسط [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] استماع اصوات [illegible] عصب
مخصوص سمع [illegible] بطن مؤخر اذن [illegible] صوت [illegible] مدرک اصوات [illegible]

فصل ثانی از باب ثانی از مقاله خامس در تشریح عین [illegible] آلت بصر است و مشتمل است بر چند
بدانکه چشم مرکب از آلات مختلفه است که در جوف خانه چشم و اطراف آن واقع اند بعضی از آنها
مخصوص بصر نه مانند مقله [illegible] طبقات و رطوبات ترکیب [illegible] بعضی حافظه مر آلت بصر را
مانند حدقه چشم و [illegible] و جفنین و دمعه و آلات مولده او و ماقین و غیرها ⁂

جمله اول در بیان الات حافظ مقله از آن جمله است خانه چشم [illegible] تشریح عظام [illegible]
دیگر حاجب که [illegible] عظم جبهه واقع [illegible] شده [illegible] چشم [illegible]
محفوظ [illegible] عضلات [illegible] عضلات [illegible] **دیگر** جفنین [illegible]
[illegible] در فوق و تحت عینین واقع [illegible] از جلد [illegible] از طبقه لحمیه [illegible]
[illegible] غشاء [illegible] غضروف [illegible] در فوق [illegible] عضله [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] چشم [illegible] واقع است که [illegible] ⁂

دیگر [illegible] از [illegible] که از طبقه لحمیه [illegible]
[illegible] **دیگر** الات مولده دمع [illegible] غده [illegible] که در جانب [illegible] چشم در تقعیر [illegible] عظام

[illegible] قرار گرفته و مرکب است از جسمی غددی [illegible] تولید دمعه و تشریح
و [illegible] وقیق از [illegible] خارج [illegible] مقله [illegible]
تا در حین [illegible] چشم [illegible] ماق اکبر در جفن اعلی
و اسفل [illegible] ثقبه [illegible] بر نقطه دمعیه [illegible]
که از فوق و تحت [illegible] [illegible] در تقعیر [illegible] ماق
اکبر واقع است [illegible] دمعه که در انف واقع است و از آن
بطن [illegible] چشم [illegible] ظاهر است که اگر [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] عظم [illegible]
[illegible] جفن [illegible] مقدم [illegible] غشاء مذکور [illegible]
جفن [illegible] ملتحم جفن [illegible]
و چون [illegible] قطعه [illegible] در ملتحمه [illegible] بعد از جفن
بطبقه [illegible] و چون [illegible] قطعه [illegible] و بعد از
بطبقه قرنیه [illegible] ⁂

جمله ثانی در تشریح مقله — بدانکه مقله مرکب است از سه طبقه [illegible]
آنها غشاء صلبیه [illegible] رطوبت [illegible] رطوبت زجاجیه قرار گرفته ⁂
اما طبقه اول قطعه [illegible] صلبیه [illegible] مانند صلبیه غشاء [illegible]
[illegible] است که عصب مجوف [illegible] طبقه قرنیه [illegible] (قدام)

و او واقع است که در پیش بیشتر است از طبقهٔ صلبیه لهذا شبیه بشیشه است که بروی ساعت واقع گردیده باشد
و این طبقه غشائی است کثیف و شفاف و سطح ظاهرش محدب است از غشاء ملتحمه پوشیده و سطح باطنش
که مقعر است مماس بقشری است رقیق که رطوبت بیضیه را دارد و واقع و هم انداد میگردد ؛
طبقهٔ ثانی عبارت است از مشیمه و جلیدیه و مشیمه را باطن طبقهٔ صلبیه ملاقیست عبارت است از غشائی
دقیق و لین منسوج اند از عروق و اعصابی که بر سطح لحم بیکدیگر التصاق یافته و بعد طبقهٔ اول از اوردی
نفوذ نموده و ترتیب یافته و از این طبقه بطبقهٔ عنبیه منتهی گردیده عضونی بهم رسیده متصل بجانب شبکیه
یا عنکبوتیه واقع است که عضوی که در او لحم کثیر ولی نفوذ نموده و از انتهای مشیمه غشائی با اعصاب
نزول نموده که آن را طبقهٔ عنبیه نامند و این غشاء نیز مرکب است از عروق و اعصاب و لحم و چند تار
عضله و در خلف او طبقه از لون اسود واقع است و در وسط این غشاء ثقبه ایست موسوم بثقبهٔ عنبیه
که وسعت و تنگی توانند بهم رسانید و در این طبقه چند تار از عصب کشیده گردیده است ؛
طبقهٔ ثالث غشائی است عصبانی و عبارت است از شبکیه و عنکبوتیه و این غشاء از منتشر شدن
عصب مجوف بحجم آمده و ملتصق است با سطح باطن مشیمه و این غشائی است بسیار رقیق بالنسبه و با طول در
جانب بنوعی فرو رفته که تب کوچک است که موضع دخول عصب است و موضع ورود این عصب در محور چشم
نیست بلکه در اندرون محور است و در محل محور چشم نقطه زرد واقع است و شبکیه قریب عنکبوتیه
منتهی شده هم در عضوی او واقع است که آن را الطبقه لاتین داشته و پلیس نامند بنام حکیمی و در خلف طبقهٔ
عنبیه جلیدیه که بلاتین کرسطالین و هم عدسی جلیدیه نامند واقع است و جلیدیه جسمی است عدسی
شکل و شفاف مانند جلیدی و مانند بصل مؤلف از چند طبقه بهم پیوسته و در خلف عنبیه واقع است

و کلا

و محاط او بحجیه است از غشائی موسوم بکپسول جلیدیه و در خلف جلیدیه رطوبت رقیق قرار دارد و جوانب جلیدیه
با کپسول او که در سطح سابق نموده ... نزول است و در فضای ما بین جلیدیه و قرنیه بواسطهٔ
طبقهٔ عنبیه دو بطن منقسم گردیده که در آنها رطوبت رقیق و شفاف واقع است موسوم برطوبت بیضیه
و بطن مقدم او ما بین قرنیه و عنبیه واقع و بطن مؤخر ما بین عنبیه و جلیدیه واقع است و در خلف جلیدیه
رطوبتی است که احشه بلون و قوام بیاض بیض قرار گرفته موسوم برطوبت زجاجیه و از این غشاء
مانند پرده های زنار حجب کثیره اندر رفته تا رطوبت مذکور از آنها خارج شود مثل آنکه اگر
جراحی رخ داده مذکور قطع گردد بواسطهٔ حجب مذکور جمیع رطوبت خارج نگردد بلکه بعض از آن باقی ماند
در طریق عمل بصر — بدانکه ابصار نیست مگر رسیدن شعاع از شئی مرئی بطبقهٔ شبکیه و از شبکیه
شعاع بدماغ رسیده دماغ درک میکند و از علم طبیعی استعلام نموده اند که شعاع چون بسطح مستوی غیر
شفاف رسد بالمره منعکس میگردد و از ... نقطه ... مانند آنکه در آئینه یا صفحه ...
شعاع ... منعکس میشود و ... شعاع رسیده و برگشته زاویه ...
پیدا نماید اما شعاع چون بسطح شفاف رسد مانند آب از جرم او گذشته لکن منکسر میگردد چنانکه ...
چوبی در آب ... شکسته مینماید ... قسم است چشم را چون شعاع از شئی مرئی بشفاف او
رسیده منکسر و بعد بیک نقطه از طبقهٔ شبکیه مجتمع گردیده و در این مواضع شکل او عکس انداخته و بدماغ
دماغ میرسد ...
شبکیه میرسد ... جواب گوئیم ...
ابصار باستقامت ...

استقامت ... مانند آنکه اطفال ...
بعضی دیگر قائل اند بر اینکه ... در مجمع النورین ... تقاطع عصبتین مجوفتین ...
جمع گردیده ... استقامت در دماغ نقش ...
این مطلب ... نقطه شعاع ... چشم ...
ادراک ...
مانند آنکه اگر ... چشم ...
فصل ثالث از باب ثانی در بیان قوهٔ شامه — شم عبارت است از قوه ای که بواسطهٔ آن
اشیاء ...
در تشریح انف — بدانکه انف ...
...
...
...
جبهه و ...
... که زوج اول از
اعصاب دماغ ...
...
عصب ...

بلاواسطهٔ ... بدماغ میرسد ؛
در تعریف عمل شامه — بدانکه اشتمام ...
...
...
...
... کند ؛
فصل رابع از باب ثانی در بیان قوهٔ ذائقه و آلات او — بدانکه قوهٔ ذائقه عبارت است
از قوه ای که بواسطهٔ او ادراک طعوم ... میگردد ... و اعضاء واقع در دهان مانند شفتین و اسنان و لسان
و حنک و صلب و لین و غدد ...
...
...
...
...
در ...
و غشاء مذکور ...
...
و آن بواسطهٔ ... منقسم ... مقدم ... مؤخر ؛

اما شقفتین و در خارج دهان واقع اند که بهت غذا طعمه و شرب و تکلم حروف شفویه اما ادراک آنها علو
مربوط ... مانند ... که فضای مقدم دهان را کشوده و می‌بندند یکی از جانب اعلی
دهان و در وسط او تقعیری است و یکی از جانب اسفل او و در هر دو نقاط آنها از جلد رطوبت
از عضلات جلد پوشیده و فائدهٔ آنها ... فائده آن تکلم و تنفس ... است و در بعض
از اوقات ... و اسباط احوال ... در طرفین شقفتین واقع
و هم جهت تکلم و ... غدد اند در وسط ... طواحن ... که ...
مجرای ... است از ... اذن جاری است ؛

در بیان اسنان — دندان عبارت است از جسم صلب در فضای دهان واقع و در تن انسان
شانزده عدد در ردهٔ فک اعلی و شانزده در ردهٔ فک اسفل ارتکاز دارد و هر یک ...
خاص است ... چهار در وسط سوراخ از هر دو جانب ... قرار دارند بتازی **ثنایا** نامیده اند و چهار
دیگر در طرفین آنها واقع است بعربی **رباعیات** خوانند و بعد از آنها چهار دیگر موسوم است به **انیاب**
و بعد از آنها بیست دندان دیگر موسوم به **طواحن** یا **اضراس** گویند و دندان سوراخ است
در ردهٔ فکین مرکوز و در او مجرائی است که ... عروق دم و اعصاب حساسه ... و هم دندان
حسن ... که ... تقدیم ... حس تصور ... و بواسطه ... عصب ...
که بجوف آن ... چون ... عصب ... حساسه دندان ...
میگردد و از ... است آنچه خارج است از ... **تاج دندان** می نامند
و موضع اتصال ... تاج ... بتازی **عنق الأسنان** خوانند و فرق بین

دندانها بقراری است که در ذیل ثبت شده است ؛

عدد	ثنایا و رباعیات	انیاب	طواحن
	هشت	چهار	دو
تاج	پهن و تیز	مانند ناب نوک تیز دارد	انهار الحدید و تقعیر
اصل	واحد طویل کند	واحد طویل مخروطی	جدا اصل دارند ... تا عده ... مقدم ... و باقی از ۳ تا ۴

اما نسج دندان را حکمای متقدمین از جنس عظام شمرده اند لکن خلاف است بواسطه آنکه نسج
مثلم ... است و نمو آنها ... است و جرم ... از وسط ... ماتم
ظاهر ... که از طرف ... پوشیده ... نمود ... است و
مبنای دندان ... جسمی است صلب و شکننده ترین جمیع آلات بدن و در وسط ... است
مخصوص ... موسوم به **مادهٔ عاجی** و دیگر ماده ... که خارج ... دندان
پوشیده است و از جنس ... ؛

ذکر طلوع و نبات اسنان — ... در سن طفولیت ... دندان میروید که از ... ریزد
اسنان رضاعیه ... خوانند ... دندان شیری ...
دندانها ... ریخته ... میروید ... روئیده ...
اسنان مستقل خوانند و چهار دندان در سن شباب میرویند موسوم به دندان عقل و بتازی نواجذ
خوانند و ... دندانها ... بعد از ... اسنان رضاعی ... در سن بلوغ و شباب ...
... ایشان ... است ... قرار ...

لهذا ... مکان ... که ... دندان
... دندان ... آنجا ... دندان ...
... دندان ... قادر ...
و وقت ... اسنان رضاعی ... اسنان مستقل ... اسنان رضاعی ... قطع ...
... دندان ... در ... طفولیت ... بعضی ...
که ... بیرون ... نموده ... بواسطه ...
... خارج ... دندان ... (دیوار دندان) ... **ثنایا** ...

اما فائده و حکمت دندان مضغ (خائیدن) و سحق (خرد کردن) غذا و ... تکلم و
اسباب ... برآمدن ... و ... که ... دارند ؛

در تعریف لسان — بدانکه — زبان عضوی است عضلانی و مخروطی ... قاعده ...
دهان واقع ... و نقطه ... به ... عضلات ...
در سطح فوقانی او (روی زبان) چند کتب (برآمدگی) زرد ... بتازی **ثوکول ...**
نامند ... که ... آنها ... جنس ...
در ... **ثوکول حصادی** ... نامند ...
آنها ... که بتازی **ثقبة عوره** ... خوانند و ... اللہ
... مانند **فادج** و ... دیگر ...
در جمیع ... که ... زبان ... در ...

... که ... موسوم به **ذوذین** ... جرم زبان عضلات است
... جمیع ... زبان ... جمیع ... دندان ... واقع است
... فوقانی ... پوشیده شده است ؛

واما حنجره صلب که از عظام ... تشکیل شده ... عظام ... نموده اند
از غشاء مخاطی پوشیده شده و ... واقع و مانند شراع ... کشیده شده است و او را
... **شراع الحنک** نامند و ... حنک ... طبقه غشاء مخاطی ...
غشاء ... از فوق ... حلق ... و ... دندان ... ازدو
... است ... بتازی ... نامیده اند و در وسط حنک ...
... موسوم به **لهات** ؛

فایده حنک آن است که ... فضای دهان ... در ... تکلم نماید و هم معین است
... غذا و تکلم ... نشده است ... آنکه ... از ... تکلم ... ؛

در بیان لحوم غدد لیه ... (...) از ... است بدانکه غدد ... اللعاب
... اند ... اذا ... غدد ... نسیج ... واقع ...
... غدد ... از ...
(...) ... تشریح ... اللعاب
اللعاب که ... غدد ... دهان ... اول ... اسنان
طواحن ... دهان وارد میگردد ؛

ذوج ثانی — غضروفی است صغیر که زوج هستند که در تحت آن ... واقع شده در قفای غضروف درقی
و شبیه اند بشکل غضروف ... و ... و ... که [illegible]
داخل حنجره ... که ... [illegible]

ذوج ثالث — غضروفی است ... از زوج ثانی که در تحت ... واقع
مجرا ... در ... و لعاب دهان ... [illegible]
... و غضروفی ... در ... [illegible]
غضروف ... [illegible]
... در غشاء مخاطی اطراف ... (... [illegible])

فصل خامس از باب ثانی در بیان قوهٔ لامسه — ... عبارت است از قوه‌ای که ادراک ...
... حرارت و برودت و خشونت و لطافت و ملاست اشیاء ... [illegible]
... جلد ... [illegible]

باب ثالث از مقاله خامس در بیان آلات تنفس — ... مشتمل است بر ... فصل ... [illegible]
... ریه ... عبارت است از ... حلقوم و قصبه و جرم ریه ... [illegible]

فصل اول در تشریح حلقوم — حلقوم عبارت است از عضوی که ترکیب یافته است از غضاریف ...
و عضلات ... غشاء مخاطی اما غضاریف ... زوج ... اول غضروفی است ...
که ... حلقوم واقع ... غضروف ... غضروف ... در ...
... [illegible]

... از ... آدم خوانند.

ذوج ثانی غضروفی است ... که ... آن ... حلقوم واقع ... است
غضروف لا اسم له ... غضروف ... زوج ... غضروف
... غضروف ... که ... حلقه ... در ...
... غضروف ... و حلقه ... [illegible]

اما فرد دیگر از ... غضروفی است شبیه ... در قدام حلقوم واقع ...
غضروف مکبّه خوانند و این غضروف ... مانند سرپوشی ... حلقوم ... [illegible]

در بیان رباطات حلقوم — ... غضروف ... و حلقه ... [illegible]
... حلقوم ... [illegible]
... [illegible]
... غضروف ... [illegible]
... رباط ... غضروف ... [illegible]
... صوت ... [illegible]
... رباطات حلقوم ... [illegible]
... کثیر است.

در بیان عضلات حلقوم — ... حلقوم ... عضلات ... [illegible]
عضلات ... حلقوم ... [illegible]

... است . اول عضله ... غضروف حلقه ... که در قدام حلقوم واقع ... غضروف
... غضروف ... [illegible]
... حلقوم ... دیگر عضله ... غضروف حلقه ... [illegible]
... غضروف ... غضروف لا اسم له ... [illegible]
... رباط صوت دیگر عضله ... لا اسم له ... غضروف
... رباط صوت ... غضروف لا اسم له ... غضروف لا اسم له ...
... رباط صوت ... غضروف لا اسم له ... [illegible]
... [illegible]
دیگر عضله ... عضله ... غضروف ... [illegible]
غضروف ... [illegible]

در بیان غشاء مخاطی حلقوم — ... حلقوم ... غشاء مخاطی ... [illegible]
... [illegible]
... غضروف لا اسم له ... [illegible]
... حلقوم ... رباط صوت ... [illegible]
... رباط صوت ... [illegible]
... حلقوم ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... حلقوم ... قصبة الریه ... است.

در بیان غدد ثائله — ... در تحت حلقوم و قدام قصبة الریه ... واقع است ... [illegible]
... [illegible]
... بناءً علی هذا ... [illegible]
... [illegible]

فصل ثانی از باب ثالث در تشریح قصبه و جرم ریه — اما قصبة الریه ...
... [illegible]
... حلقه ... غضروف ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

اما دیگر — ... عضو ... قصبه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... قصبه ... مرسوم به اصل الریه
... [illegible]

اوست بدو قطعه منقسم گردیده یکی از جانب اعلی و دیگری از جانب اسفل واقع است و در بین الطرفین عضو
بیشتر است که ریه ها بیرون با واسطه حرکت خفیف این قطعه انقسام یافته و لون سیاه در اطفال رنگ گلی
و در سن شباب رنگ زرد است ؛

اما نسج دیگر نحویکه قبلا مذکور گردید شبیه از جسم رخو متشکل است ... بسیار
مرکب و حجابی نمودیم ... منقسم ...
که عروق و ... حاطه نموده اند ... غشا ... حاطه نموده ... غشا از
جمیع جهات ... و ... اضلاع ... قطعه ... غشا ...
نموده ... خارج ... خارج ... واقع است ...
فضائی است که بنام **قاسم الصدر** نامند و فضا مذکور بواسطه عروق ... دو فضای
شده است فضای مقدم ... قاسم الصدر مقدم و فضای مؤخر ... قاسم الصدر مؤخر نامیده اند ؛
قاسم الصدر مقدم ... قرار گرفته ... عصب ... حجاب ...
مؤخر ... نازل ... مجرای عظیم ...
واقع اند ... عبارت از ... مرکب ...
خوب ظاهر و واضح است ...
خاصیت ...

فصل ثالث از باب ثالث در طریق عمل تنفس — تنفس ...
و تصفیه ...

خروج آن در حین فرو رفتن ... حجاب حاجز ... و اضلاع ... فضای صدر
وسیع گردد تا هوا ... و در حین خروج نفس حجاب حاجز ... فضای ... اضلاع
و ... صدر ... عضلات صدر ... عضله حجاب حاجز ... عضلات ...
تنفس ... در مرض ضیق النفس جمیع عضلات ... صدر ...
مانند آنکه در مرض ذات الریه ... عضلات ...

اما هوائی ... تنفس ...
... **اکسیژن** نامند ... هوای ...
... **نیتروژن** (...) ... هوای ...
نموده اند ... هوا ... قسمت ...
اکسیژن ...
هوائی ...
...
...
...
دم ...
بجهت آنکه هوا ... (کاربن) ...
... هوا ... خارج ... هوا ...

گردیده ... غذا ... اعضا ...
... نفس ... خارج میگردد ؛

باب رابع از مقاله خامس در تعریف و تشریح آلات غذا و ...
اما مقدمه — ...
میگردد ... علی هذا
...
...
...
...
... **آلات اخذیه** ... غذا را
... و اسنان و عضلات مضغ و غدد مولد اللعاب
... حلق و مری — قسم دیگر ...
... **کیموس** نامند ... معده — و قسم دیگر آلاتی
... **کیلوس** نامیده ...
... کبد ... معده و طحال — ...
... ؛

فصل اول از باب رابع در بیان آلات اخذ غذا — ...

... شروع ... حلق ... ؛

اما حلق — عبارت از فضائی است که در خلف ...
...
...
...
... **عضله ...** ... حلق ...
... دارد ؛

اما مری ... **سرخ روده** ...
...
...
... میگردد ؛

اما طبقه داخلی آن ...
و طبقه اوسط آن ...
... ؛

و طبقه خارجی آن ...
...
... خارج نمود ؛

فصل ثانی از باب رابع در تشریح معده در آنکه کیموس است اما معده که عبارت از عضوی است کیموس و [illegible] شبیه است بکیسه انبیق مانند و فم [illegible] در قطعه اعلی بطن مابین مری و اثنا عشر و [illegible] میباشد (اثنا عشر روده ایست که [illegible] ازو شصت است بطول او است) و [illegible] و زم [illegible] ازو [illegible] اعضاء و قطعه سفلی [illegible] که در [illegible] معده نامیده اند [illegible] تعریف تعیین نموده اند [illegible] سطح [illegible] و سطح [illegible] ضلع [illegible] و ضلع [illegible] و قطعه [illegible] سوی [illegible] ضلع اعلی [illegible] بطن [illegible] قطعه [illegible] واقع [illegible] رسیده [illegible]

در تشریح معده — بدانکه معده [illegible] طبقه داخل او غشاء مخاطی و قیق است رنگ [illegible] طبقه [illegible] و [illegible] رطوبت [illegible] و [illegible] مانند [illegible] و طبقه اوسط [illegible] عضلانی [illegible] و [illegible] او [illegible] هذا الباب المعده [illegible] و [illegible] واقع [illegible] ظاهر شد

و طبقه اخیر معده — از صفاق [illegible] معده [illegible] نزول [illegible] سطح مقدم [illegible] صفاق بطن [illegible] بطن [illegible]

رباط

میانه [illegible] بر رباط آلات بطن [illegible] بعضی [illegible] رباط [illegible] بعضی عظم [illegible] از [illegible] رباط کبدی معده نامیده اند و [illegible] بعضی دیگر [illegible] طحال موسوم بر رباط معدی طحالی و بعضی دیگر [illegible] و [illegible] رباط معده و قولون نامیده اند و این عضو از صفاق [illegible] والله تعالی اعلم

فصل ثالث از باب رابع که در بیان تشریح آلاتی که کیموس را تبدیل بکیلوس و مستعد جذب نمایند و مشتمل است بر پنج جمله

جمله اولی در تعریف و تشریح امعاء — امعاء در قطعه اوسط و اخیر بطن واقع و [illegible] اگر [illegible] بیک [illegible] پنج یا شش طول آدم [illegible] و منقسم [illegible] اند [illegible] علیا و سفلی

امعاء علیا عبارت از اثنا عشر و صائم و دقاق

اما اثنا عشر عبارت از روده ایست که از باب المعده ابتدا و بصائم [illegible] او [illegible] قطعه او [illegible] واقع [illegible] قطعه او [illegible] سطح [illegible] کلیه ایمن [illegible] واقع [illegible] و قطعه [illegible] کلیه ایمن واقع [illegible] قطعه [illegible] و قطعه [illegible] موازی [illegible] اثنا عشر [illegible]

آن اجزاء او از سه غشاء است [illegible] غشاء مخاطی [illegible] و طبقه اوسط او عضلانی [illegible] طبقه

خارج او [illegible] صفاق است [illegible] صفاق [illegible]

اما صائم و دقاق از [illegible] اثنا عشر [illegible] ابتدا [illegible] صائم و دقاق [illegible] قطعه اعلی [illegible] صفاق [illegible] معاء صائم نامیده اند [illegible] بعضی علماء [illegible] طبقه داخل او غشاء مخاطی است [illegible] طبقه [illegible] از [illegible] طبقه اوسط او عضلانی است [illegible] و طبقه خارج او از صفاق است [illegible] صفاق [illegible] واقع [illegible] ناری [illegible]

اما امعاء سفلی [illegible] عبارت است از معاء اعور و قولون و مستقیم

اما اعور [illegible] طبقه [illegible] خلف اعور [illegible]

مرسوم

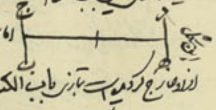
مرسوم بزائده دودی [illegible] طبقه داخل غشاء مخاطی و طبقه اوسط غشاء عضلانی است [illegible] قولون [illegible] صفاق است [illegible] قولون [illegible] قطعه [illegible] قولون [illegible] قولون نازل مرسوم [illegible]

اما قطعه صاعده [illegible] و طبقه داخل او غشاء مخاطی است [illegible] عضلانی [illegible] و طبقه خارج او [illegible] صفاق است [illegible] مستقیم [illegible] سین [illegible]

اما معاء مستقیم — عبارت است از [illegible] مستقیم [illegible] نازل [illegible] از صفاق [illegible] و [illegible] طبقه طبقه اول و داخلی غشاء مخاطی است [illegible] طبقه اوسط

غشاء عصبی است که الیاف طولی او محکم نشسته‌اند [illegible] و طبقهٔ خارج او صفاق است لکن [illegible]
[illegible] قطعهٔ [illegible] صفاق [illegible] لازم است [illegible]
مستقیم [illegible] موضع [illegible] عضله [illegible]
[illegible] عضلهٔ خارج او [illegible] مشتبه است [illegible] معده [illegible]
[illegible] جمع کرده [illegible] ظاهر [illegible]

جملهٔ ثانی در تشریح کبد — اما کبد مراد صفرا است عبارت است از غدهٔ اعظم غدد
بدن [illegible] است چنانکه در [illegible] است و در تحت حجاب [illegible] فوق قطعه
سطح [illegible] است و [illegible] سطح فوقانی او [illegible]
حجاب [illegible] است [illegible] صفاق [illegible] ضلع [illegible]
و [illegible] ضلع [illegible] مقدم او [illegible] است [illegible]
[illegible] سطح تحتانی او [illegible] مقعر [illegible] ظاهر است [illegible]
کرده [illegible] شده است



اما شیار [illegible] که عروق [illegible] از او خارج کردیده است [illegible] باب الکبد [illegible]
[illegible] ج [illegible] احرف [illegible]
[illegible] د [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] است و [illegible] است و [illegible]
در [illegible] واقع کردیده است و [illegible] است [illegible]
[illegible] در فوق [illegible] واقع [illegible]
[illegible] واقع است [illegible]

در بیان تشریح کبد — [illegible] خارج آن در صفاق [illegible] است [illegible]
صفرا [illegible] عروق [illegible] باب الکبد
[illegible] عروق [illegible] صفرا [illegible]
[illegible] صفرا [illegible] است [illegible]
[illegible] باب الکبد خارج کردیده [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]

اما مراره [illegible] صفرا است عبارت است از کیسه [illegible] صفرا [illegible] جمع [illegible] صفرا [illegible]
[illegible] جمع کردد [illegible] صفرا [illegible]
[illegible] طبقه [illegible] طبقهٔ [illegible]
[illegible] صفاق است [illegible] صفرا [illegible] خواهیم [illegible]

جملهٔ ثالث در تشریح لوز المعده و طحال — لوز المعده [illegible] بانکراس [illegible]
عبارت است از غده [illegible] شبیه است [illegible] صورت به غدد [illegible] اللعاب [illegible]

در [illegible] طحال [illegible] واقع [illegible] است و [illegible]
[illegible] لوز المعده است [illegible] صفرا [illegible] میکردد
اما طحال عبارت است از عضوی [illegible] عروق [illegible] است [illegible]
[illegible] قطعه [illegible] واقع کردیده [illegible] است
[illegible] سطح خارج او [illegible] سطح داخل او [illegible]
[illegible] میکردد

اما تشریح طحال [illegible] سطح خارج او از غشاء [illegible] صفاق [illegible]
[illegible] طحال [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] شاه [illegible] عضو [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] طحال [illegible]
[illegible] میکردد

جملهٔ رابع در بیان عمل هضم — بدانکه [illegible] غذا [illegible]
[illegible] غذا [illegible] بواسطهٔ [illegible] لعاب [illegible]
[illegible] بواسطهٔ [illegible] لعاب [illegible]
[illegible] غذا [illegible] دارد

[illegible] است که [illegible] است [illegible]
[illegible] الاثنا عشر [illegible] بواسطهٔ عصیر [illegible] حرکت [illegible]
حرکت [illegible] حرکت دودی [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
[illegible] غذا [illegible]

و بدانکه [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] جرم [illegible] اثنا عشر [illegible]
رطوبت لوز المعده و صفرا [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] غذا [illegible] کیلوس [illegible]
عروق [illegible]
[illegible] عروق [illegible]
[illegible] غذا [illegible]
[illegible] غذا [illegible] عروق [illegible]
[illegible]

اما صفرا — عبارت است از رطوبت [illegible] مراره [illegible]
[illegible] باب الکبد [illegible] غذا [illegible]

دهوّیست جزب بتمامیه و کبد میرسانند و در کبد تغییری یافته و گاه داخل میشوند که از آن با تمام صفرا
در منفذ میگردد صفرا که بت [illegible] کیموس کیلوس مهیّن است در طوبت لوز المعا [illegible] گیموس و رقیق
در هضم و منافات است نامیده که اگر لوز المعا سو عمل روی دهد در لوله معا [illegible] میشود بدون تغییری
غیر منهضم با براز منفع میشود و بعلاوه اکنون ثابت شده [illegible] بعلاوه [illegible] چند
وقف مینماید که هضم حمدی یابد بعد بواسطه حرکت در معا مذکور مرور مستقیم شده بصورت
براز منفع میگردد و براز ذنبیست که فضول غذا آنچه با هضم صفرا و رمین دفع گاب و عضلات
بالاتفاق منقبض اند بنحوی که فضای بطن سو ضیق میسازد و این عمل را **معصره بطن** نامیده اند
و هنگام عبور براز از معا اغلاط گازی مرکب از بخار و غاز که بیشتر از آن حاصل میشود بنحوی که اگر تهی و دور
منتقل شود و بدانکه در معا امعا نیز قوه جاذبه بود خفیفه است [illegible] ادراک جزء و یاء
الکم تا چند روز [illegible] نگاه داشته اند ؛

جمله خامس در تعریف صفاق — صفاق عبارت از غشائیست از جنس غشاء مصلی
نیز ما [illegible] سابق مذکور داشتیم و سابق گفته شد که جدار را با علی باطن بطن اعضا را مرافق بوده
و در تب [illegible] به جهت نموده [illegible] و خلف بلیو مشترک گشته بود از این موضع و حجم
مذکور کمیتی است [illegible] عظیمی ساخته که جهت معا علیا مرسوم و بر مزان نوون
و بتاز [illegible] بنحوی که قسمت [illegible] سم از جانب امعا و حجاب [illegible] غضروف
و کبد [illegible] و سواد پشته است و بعد [illegible] و سطح [illegible] بعضی پوشیده و از ان تا
بطن ملخ [illegible] ما ازدهی مینماید تا ترتیب به غائط و این نسبت بنحوی که [illegible] عموما [illegible]

[illegible] ازنکه بعد از آن ثبت شرب او و بعد از جانب آن جهت صعود نموده قطعه کلیتین و قولون را
پوشیده و باغشا صفاق مطلقا متمم میگردد و لهذا معلوم گردیده که ترشیت کم چهار لای صفاق ؛

باب خامس از مقاله خامس در تعریف و تشریح آلات بول و مشتملست بر دو فصل — بدانکه
جمیع آلات بدن متصدی تغذیه میباشند و مواد آنها سالها بمرور چون اکثر از غذا را بدن در اوان
تصرف نمود دو جزء خود را بجذب و دفع غذا آنرا برای رشد ارجاع نموده دفع کرده سعما را
بدن نهادند از نفوذ [illegible] بعالی آلات بدین وضع نمود مانند کلیتین که اعضا نامیده اند که اسلاف از
دم شریانی و مجرای کلیه که آنچه بول دایم تریزد و مراد سود عاجی است مرسوم به مثانه ؛

فصل اول در تشریح کلیتین — کلیتین عبارت از دو غده اند که با کثف اسم از بول یکی در
جانب ایمن و دیگری در جانب ایسر در فضای بطن و تهیگاه از طرفین فقار قطن در قدام عضلات صلب
واقع و هر یک [illegible] اطول است طول مترو سطح مزخرفه بادی محدب و ضلع مقعر با تغییر که بوده و قدام بر
وضع و اوعیه بول از آن خارج میگردد موسوم به اصل کلیه و کلیه ایمن به واسطه کبد فروتر است
از معاء اثنا عشر و قطعه صاعده قولون پوشیده و کلیه ایسر در تحت طحال واقع است و قطعه نازل معاء
قولون پوشیده **اما منبع آن** چون کلیه را از وسط قطع نمایند هم در آن در درون شش یک خارج دو گر
داخلی و هم خارجی او احمر و عروق در او کثیر و هم داخلی اشفت مخروطی واقع است محرم شده عروق
او بعض است این ماده مرکب از مجاری صغیره بول که جهت دار آن [illegible] جمع میشوند بطوری که مخروطی
در جهت آورند و ابتدای این مجاری صغیره در قاعده مخروطی
واقع و هر یک مخروطی منتهی گردد در [illegible] او اطه نموده



غشائی و در عرف اطبا [illegible] مشهور است و در کیلاس کلیه بود و بول بین کیلاس حایل میگردد و کیسه را ابر دی تند
با اصل کلیه موسوم به بوکره راسته آن مجری کلیه است و سطح مقعر کلیه از صفاق و شحم کثیری پوشیده شده است و کلیه
از جهت لیفیتهای عضده برای احاطه نموده بنحوی که در کلیه تمام است که میشود و لیکن از دم شریانی است بواسطه
شریان طالعین بکلیه رسیده بعد باقی خارجی از مخرفش شده است و از عروق شعریه که منجذب و منفع میگردد
و اما بول — رطوبتی است صفراوی که در ان اب زاید بشر است و مرکب است از ارکان و دراو تغییر
املاح مانند ملح طعام و املاح و فسفور و کبریت میگردد و علاوه بر آنها ملح مخصوصی است و کلی آن و بعد
ماده بول مشتق به ترشی بول قسمی شده است و املاح مذکور در رنگ گاه قند و جیوه کثیف است که از آن با کرده
سوزش خود از ان مرور در بول و یا مخمر کردیده و جهات مثانه بوجود آمده و در فوق هر یک کلیه جسمی تعدد جنس نیز
مرسوم بر ذائده الکلیه و لیکن از آنها را مجرائی که ثابت نیست و فایده آن مفهوم نیست و مجرای کلیه عبارت است
از لوله تیغت که بعد از نزول با زوج خود قریب بکدیگر در وسط رودها از طبقات مثانه فرو رفته
و مجوف آن را داخل گردیده و مؤلف است از سه غشاء طبقه داخلی از غشاء مخاطی و خارجی آن غشاء عضلانی است

فصل ثانی در تشریح و تعریف مثانه و مجرای بول — اما مثانه در وضع (وعاء) بول است
عبارت میان کیسه که در فضای حاصل از خلف زهار واقع است و در اناث در حجم و در ذکور مهای مستقیم
خلف آن قرار یافته و شکلش کلابی است که قاعده آن در جانب اعلی و سطح آن مهمّت الی پیش و
و جهت تعریف آن او منقسم به قطعه ساخته اند از آنها (۱) قاعده (۲) تعر (۳) عنقی ؛ **اما قاعده** آن
و کشش آن در خلف زهار واقع است از صفاق پوشیده شده است و قعر او در اواسع سمیع قطعات او است
بمعا مستقیم و در کشیده و عنق آن در فوق عجان واقع است از جانب خلف عظم عانه ملاقات نموده

و این قطعه سو صفاق نیست و در خلف او مخزن منی قرار گرفته و مجرای کلیه بطور و راست بر و فرو رفته است و
مؤلف میباشد از دو غشاء و هر طبقه داخل آن غشاء مخاطی و طبقه خارجی او غشاء عضلانی است
الیاف و بطول بود سواب و داسته او و قوی های عضله عنقی او سوقوه انقباضیه و انبساطیه منتشر است
بنحوی که مثل از عنق او سو منقبض نمود ؛

اما مجرای بول در ذکور بنوع دیگر و در اناث بقسم علیحده است — **در ذکور** که سواری بسکار
نفوط قبل از بلوغ بطول سه گره است بلکه اطول از سه گره است قطعه نقسیم یافته است **قطعه اول**
بطول یک بحرو از فوق غدد و کذی فرو رفته است و ام موسوم است به قطعه وذی و این تحت زهار واقع
و در جوف و غشاء مخاطی برآمده است و بطریقی او مجرای منی و مجرای غده وذی داخل شود و **قطعه اوسط**
که عضلات ذکور بروی محیط اند بطول یک بحر و نیم است **قطعه عضلانی** نامیده اند **قطعه حجابی**
چون به تحت قضیب پیوسته است **قطعه قضیبی** نامند و چون این قطعه سو بعید بعظم است **مجرای
بول** هم نامیده شده است و این مجری انحنی یافته و به حشفه منتهی گردیده و لیک قریب به ختنه گاه و سعت
بهم رسانیده و ملاحظه مجرای بول ذکور بجهت از دوس عانه خارج گردیده قدری صعود نموده نزول مینماید
چنانچه اگر قضیب او کشیده شود انحنای او مرتبه و اگر طبیعی نگاه دارند یک مرتبه حلاوه بود لهذا الحکام
اندچه گفته شد نه لازم است که قضیب سو طبیعی نگاه دارند بواسطه انکه انحنای مزید کم مرتبه است
اما مجرای بول در نسوان — بطول یک بحر و نیم است که در تحت قوس عانه با تقاضای در
فوق مهبل واقع در واسطه نقبه با ابتدای فرج تحت بظر خارج میگردد ؛ (منحصر چهار به ترنیه)
باب سادس از مقاله خامس در تعریف و تشریح آلات تناسل که جهت بقای نوع ایجاد شده

و این باب مشتمل است بر دو فصل است

فصل اول در بیان آلات تناسل ذکور از آن جمله است بیضتین و صفن و مجاری منی و غدّه و ودی و قضیب ؛ **اما بیضتین** دو غدّه‌اند واقع در صفن و بیضه اثر عظیم در تولید [illegible]
اما نسج آن [illegible] مانند [illegible] حالت دور [illegible] و عروق منی
[illegible] و اوعیه منی [illegible] بسیار [illegible] پیچیده [illegible] لوله [illegible] طول [illegible]
و اوعیه منی [illegible] بیضه [illegible] و از این شبکه [illegible] خارج می‌شود در خلف
بیضه [illegible] و [illegible] متصل گردیده [illegible] بیضه مانند [illegible]
[illegible] و مجرای [illegible] مجرای عظیم منی [illegible] بیضتین [illegible]
[illegible] طبقه داخله [illegible] طبقه [illegible]
بیضه و طبقه [illegible] عضلانی است [illegible] بیضتین جنین در بطن تحت کلیتین [illegible]
[illegible] مجرای [illegible] و در حین [illegible]
از بطن [illegible] بیضتین جنین [illegible]
[illegible] بیضتین [illegible] در بطن مجرای [illegible]
[illegible] مجرای [illegible]
[illegible] از بطن [illegible] عارض گردد ؛
اما صفن عبارت از کیسه‌ایست که از جلد و لحم [illegible] در قدام [illegible]
قرار گرفته و بیضتین را احاطه نموده و در وسط او خطی واقع است موسوم به خط صفن [illegible]

روغنی است [illegible] بیضتین [illegible] حرارت [illegible]
و مجاری منی [illegible] خارج [illegible] بیضتین [illegible] واقع [illegible]
مجاری [illegible] مثانه [illegible] مثانه [illegible] واقع [illegible] **مخزن منی** و مجاری
[illegible] خارج [illegible] و [illegible]
بول [illegible] **و بدانکه منی** محض [illegible]
[illegible] قطره [illegible]
[illegible] نطفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **کهو لرمعانی** [illegible]
من بین الصلب والترائب (ترجمه [illegible])

اما مادهٔ منی عبارت از رطوبتی لزج (چسبنده) و ابیض که بوی آن [illegible]
[illegible] شبیه به [illegible] النخل [illegible] خرما) قطرات منی [illegible]
آن جوان



چون [illegible] ذره‌بین [illegible] حیوانات [illegible] در آن
[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] تحقیق نموده‌اند که اگر این حیوانات [illegible]

[illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] ؛
انبساط [illegible] بیضتین [illegible]
[illegible] متصل گردیده
[illegible] **بیضتین** [illegible]
[illegible] مجرای منی [illegible] ؛
اما غدهٔ ودی عبارت از غده شبیه به شاه بلوط [illegible] چهار مثقال [illegible]
[illegible] مجرای بول و مجرای منی [illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] **یا** [illegible]
مجرای بول داخل می‌گردد **و خاصیت ودی آنکه** از رطوبت [illegible] منی رقیق گردد
[illegible] منی دفع می‌شود ؛
اما قضیب [illegible]
[illegible]
[illegible] مجرای بول واقع [illegible]
[illegible] **نسج لغوظی** [illegible]
[illegible]

[illegible] حشفه منتهی گردیده ؛
اما نسج قضیب در خارج او از [illegible] پوشیده [illegible]
[illegible] عضو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قضیب [illegible]
[illegible] حشفه [illegible]
[illegible] حشفه [illegible] ختنه‌گاه است
و این جلد [illegible] قضیب پیوسته [illegible] ختنه‌گاه ؛

فصل دویم در بیان آلات تناسل زنان و از آن جمله است **تخمدان** [illegible]
[illegible] **قرن الرحم** و [illegible] **لوله فالوپین** [illegible] رحم و مهبل و فرج
و ضمیمهٔ اوست **مذبت** ؛
اما تخمدان [illegible] **خصیة النساء** [illegible]
[illegible] رحم واقع [illegible] تخمی [illegible] قرار گرفته [illegible]
[illegible] **رباط عریض رحم** [illegible] تخمدان [illegible]
[illegible] هفده حباب [illegible]

مرسوم به غشاء کراف نام حکیمی را از اطبا ... داشته و در هر یک از این حباب‌ها طاو لحمی است که در او نقطه ظاهر است که آن نقطه مبدء تکوین و مرسوم است به نقطهٔ تکوین و هر تخم در آن ... غشاء حامله نموده آن طبقهٔ داخل غشائی است لیفی و طبقهٔ خارج صفاق است .

اما قرن رحم را اسم لوله فلاپین نهاده‌اند و آن عبارت از دو لوله است که از طرفین رحم ... [illegible] ... و در جایی ... منفخ ... طبقهٔ داخل او غشاء مخاطی و طبقهٔ خارجی غشاء عضلانی ... در بعضی صفاق مرسوم به رباط عریض رحم قرار گرفته و عمل آنها اخذ نمودن تخم از تخمدان و رسانیدن به رحم است .

اما رحم عبارت از عضوی است ... در فضاء حوض ... خلف مثانه و ... مستقیم واقع و در او تخم منعقد و جنین می‌گردد و دو قسمت قطعه ... قطعه اعلای او ... و اوسط او ... اندام ... عنق رحم ... [illegible] ... تنگ است ... مقدم و مؤخر ... [illegible] ... رحم ... [illegible]

دور تنیم

دور ... که ... رحم ... تجویف ... [illegible] ... عنق ... طبقه ... [illegible] ... غشاء ... مرسوم است به شجرهٔ بکارت و ... [illegible] ... مرسوم به تخم نبات نام حکیمی و طبقه ... غشاء مخاطی ... [illegible] ... طبقهٔ خارجی آن صفاق است ... مرسوم به رباط عریض ... [illegible] ... خارج ... [illegible] ...

و اما مجل لوله‌ای است ... مجرای بول و معاء مستقیم از فرج تا وسط عنق رحم قرار گرفته ... [illegible] ... رحم ... [illegible] ... پردهٔ بکارت و طبقهٔ خارجی او غشائی است ... عروق و اعصاب کثیر .

و اما فرج در قدام ... ما بین ... [illegible] ... شفتین ... در فرج و شفتین اصغر ... مرسوم به بظر ... [illegible] ...

چاک ... ظاهر ... [illegible] ... غشاء ... [illegible] ... مرسوم به ... [illegible] ... مجرای بول ... [illegible] ...

ذکر طریق عمل آلات تناسل نسوان ... تخم ... رحم ... [illegible] ... مجرای فلاپین ... لوله فلاپین ... رحم ... [illegible] ... مجرای فلاپین ... [illegible] ...

دم طمث عبارت از خونی است که از فضای رحم ... [illegible] ... از دم مخصوص است به نسوان .

ذکر تشریح ثدیین ... عبارت از ... [illegible] ... مرسوم به حلمه الثدی ... [illegible] ...

دو ...

دور ... [illegible] ... مجرای ... [illegible] ... گردد .

فائدهٔ پستان ... [illegible] ... نیست .

اما لبن رطوبتی است ابیض ... [illegible] ... مرسوم به کلولة الالبن ... [illegible] ...

مثلاً در یکصد قسمت شیر آب ۸۸ جبنیه ۲ دسومیه و املاح ۱۰

... [illegible] ...

باب سابع از مقالهٔ خامس در طریق تکوین جنین ... تخم (منی) ... [illegible] ... رحم ... [illegible] ... برحم ... [illegible]

بجهت انعقاد نطفه و ارکان بنیان بر قسم عروق منعقد شده در رحم بجهت دم و از آنها تغذیه میکند و از جرم آن رطوبتی
بسهولت بخار تر ترشح میگردد بنحویکه غشاء جسم جنین عشائی مر پوشانده و چون در رحم نماه این غشاء پاره
فانی میگردد لهذا **غشاء فانی رحم** نامیده اند و از این جهت نطفه داخل رحم گردید غشاء مذکور را
فرو گرفته میگیرد و در آن قرار گرفته و متکون میگردد ❊

اما نطفه را دو غشاء حاطه نموده است مرسوم به **مشیمه** و غشاء خارجی آن را لوازم نامند **خوربان** و
واقع آن را **امنیان** خوانند و در جوف این غشاء واقع رطوبتی را قرار است مرسوم به **رطوبت
مشیمه** و بدانکه بجهت جنین چند حالت معین گشته اند از زمانیکه نطفه از وضع مرسوم تجدید
خارج میشود الی حین بیرون آمدن از رحم ده یا چهار حالت است **حالت اولی** نامند و از آن وقت
جنین با نهایت جلیدی و کشکی مرتبا مرسوم به **علقه** و الی هفته نهم فوق مصور شده در آن حالت
او مشکل میشود بغیر امعاء و دست و پای ظاهر شده مرسوم به **الآن نوبیس** و اینکه جنس او
عروق او پیدا آمده و در طرفین عنق او چند رشته ظاهر که عروق دم داده تغذیه کرده بیان شانه ها
در سرهای میباشند که بعدی تدریجا ظاهر شوند و در این باب که بعضی از حکما گفته اند جنین در حالتی
ابتدا بیان سمک است و در فوق راس باز کولل کوچک گردد و نقطه سیاه در موضع عینین او مر
آید لکن از حالی قلب او فقط رشته است که در فوق شانه ظاهر است و از مشیمه در غشاء محیط که
اکثر خارج گردد بنحویکه نطفه شکل خلق میگیرد بظهور رسد و این **حالت ثانی** میباشد و از ابتدای این
هنگام الی هفته نهم جنین تقریبا یک درهم است و داغ و نخاع او موجود و کبد او و غضاریف
و غضروف و اعصاب بنا شده و ریه و کلیتین و آلات تناسلی در جنین پیدا شود و بعضی در جلد او رنگ

و این هنگام را **حالت ثالث** خوانند و از ابتدای این هنگام الی هفته سیزدهم جنین تقریبا
نود و تقریبا هشت درهم گردد بنوعی که ذکر یافت غشاء مشیمه فانی و در موضع آنها جفت که هم
جنین بواسطه عروق سره با جفت اتصال یافته و جمیع آلات او متمایز و طرف سر در نمو در ترقی که
ولی راس در فوق تقریبا یک ثلث جمیع بدن جنین است و **حالت رابع** نامند و از ابتدای این
هنگام الی هفتم هفته در ضمن آلات بدن جنین ابتدا بهم رسیدن غضاریف که عظیمیت پیدا گردید
و در مکین او ضمن ثانی ظاهر و ظفر (ناخن) در او پیدا آید در فوق سر او ذو موی رقیق
آمده است و در امعای جنین فضله اسود اللون که مرسوم است به **مامیزه** خوانند و این هنگام را
حالت خامس خوانند و از ابتدای این هنگام الی هفته سی و دوم اگر جنین متولد گردد نفس
تواند کشید و زنده بماند و در این هنگام نضجی جنین که در بطن تحت کلیتین او قرار داشته اند از
مجرای مغابن نزول کرده خوش گرفته در وقت چشم او که با غشاء بسته بود باز شده و الی ابتدا غشاء
پوشانیده شده باز و اگر متولد گردد و در این هنگام در ولادت جنین تقریبا بیست و پنج سیر است **حالت
سادس** نامند و از ابتدای این هنگام الی هفته چهلم جسم او نمو نموده و قوت بهم رسانیده
متدارک تولید مینماید **حالت سابع** گویند و جنین از ابتدا در رطوبت واقع در جوف مشیمه
متحرک و شناور است تا اکثر نمو نموده و قرار گرفته موافق عادت حال است که راس او در جانب
اسفل و وقتی او در قرب الصدر و اطراف او منضم و کیفیت اجتماع بهم رسانیده که کاهی اتفاق میافتد
بعکس قرار گیرد و دور تغییر است در وضع حمل از اول والده بسیار صعب شود و جنین بواسطه
جفت برحم ملتصق است و چون قبل گفته شد مشیمه از حمل گیرند و پوشیده است و ال

میگوئیم و حمل مذکور در سمتین یافته با موضع جمع میگردد و در این هنگام از جرم رحم عروق کثیر با لحم خارج
خمیر مذکور بجنبه داران زیادتی نموده بجنبه داران جفت از آنها وجود آمده لهذا مفهوم میگردد در تعریف
جفت ان آنم را بغض از جنین بهم پیوسته است ❊

فائده جفت جذب نمودن دم است از عروق رحم برای تغذیه جنین و دم او این تغذیه را منتسبه است
از عروق کثیره بواسطه لحم با یکدیگر متعقد و ملتصق جفتی است که جفت در یک از طرف رحم خلاف آنچه
امر قرار داشته میشود لی در بعض اوقات میرزه بعض رحم اتصال یافته بود در صورت اگر هنگام تولد قابله
التفات ننمایند طفل و مادر هر دو در خطر اند زیرا هر هنگام تولد عروق قطعه ای از قطعه جفت جنین
جدا شده با مشیمه جنین ساقط گردد قطعه جفت در رحم آن بهم رسیده بوجب ضعیف وفانی میشود و باعث
عروق رحم که با خم مشیمه اتصال زیادتی بود از یکدیگر جدا شوند و جفت در رحم بماند و تعفن یافته مورث
هلاکت مادر شود و بهر صورت خطر جفت در حالت عدم خروج قابله زیاد است ❊

اما بند سره که علاقه میانه ام و جنین مرکب است از دو شریان که خالی اند از دم و در میان ورید که
خالی است مشابه سی دو این بند در بعض اوقات باشد و سه طرف در گردن طفل پیچیده و کاهی خیال
اتفاق میافتد در انتها در کردن طفل گره خورده و او را هلاک سازد ❊
اما طریق دوران دم در جنین بدین نحو است که دم از قلب باور ته رسیده و بجمیع بدن شعریه گردد
و در شریان عظم و شریانها از اورته و خارج شده صعود نمود و در تنه جنین صعود میکند و بجفت
و عروق شعریه متفرق گردیده و دم در این موضع جذب این عروق شده با عروق دم مادر
مجاور کثیره و پاک میگردد و بعد از اصلاح بجمیع و ریدی تمره که قبل ذکر شد داخل جنین

شده و بکبد او رسیده و از آن با جوف صاعد و جوف نازل اتصال یافته قلب وارد میگردد و دم در جنین ماین دهلیز
ایمن قلب و دهلیز او بحیث بنا، علی هذا دم از دهلیز ایمن بواسطه رسیده دهلیز ایسر وارد میشود و بهمه
دیگر دم هنگام قبض قلب بواسطه شریان و ریدی به ریه رسیده از ریه دو بار رگ و تعالی شریان اکلیلی اورته
و ریدی جنین میشود در ایام حمل که دم قلب شریانی ریدی داخل گردیده با اورته میرسد و جهت
دانی مجری رشته عوای **بتالی** نامیده اند چنانچه گفته شد تاچه است و بعد از تولد جنین مجاری
مذکور انسداد یافته لهذا مفهوم شد در جنین مابین دم شریانی و وریدی تفاوت کلی نیست و در کثرت
حرکت و ضربان قلب جنین محسوس است و بعضی از زاده شدن گوش بر رحم آم صوت حرکت قلب
مدرک و مسموع و حیات و ممات جنین مفهوم و معلوم خواهد شد و در هنگامیکه طفل متولد میشود هوا
در شریان یه اول محسوس است در این هنگام نفس کشد و چون در ریه تصفیه و تنقیه با هوا تنقیه
یافتن در جهت اتم از دم ریه بنا علی هذا از حرکت خواهند افتاد فتمّ الرساله بعون الله
الملک المتعال فی عشر اول شهر رمضان المبارک
سنه هزار و سیصد و هشت
من الهجرة النبویة
۱۳۰۸

رساله تشخیص مرض کوفت

(از تألیفات مقرب الخاقان میرزا محمد دکتر کرمانشاهانی)

(بسم الله الرحمن الرحیم)

شفابخش حقیقی حکیمی است که بمحض میل و بدون استعمال ادوات و آلتی در استقامت اعضای کاینات آن گونه
صنعتی حاذق و حیران مانده — معالج دقیق طبیعی است که بی ترکیب ادویه و تمهید مقدمات در صحت ابدان
موجودات بساط عمومی [illegible] و رنگ برآورده از حیز ادراک بشر خارج باشد — هر ادای سپاس حکمت
بالغه اش اثری با اخلاص صمیمی داده و برای هر مرض فرمنی دری از علاج مخصوص گشوده — بیماران علقه جهد و سعی
بتعمیم علم سزاوار کرده و با ابداع عجایب آلات و اختراع غرایب ادوات دست تمهید علاج را مهیا نموده
طب شعبه ناچیزی است که از سرچشمه فیض مشعب گشته — و طبیب نقطه ناچیزی است که از آن شعبه
آب افاضتش قطعه ای دیده — حفظ صحت معمول و دفع آفتش ممکن نیست و ازاله مرض مجهول و دوتش
لوعی از اوهام است — بلی ترتیبش سزاوار و درگاه او است که درمان مفرز است و داروی پوست
بهوش علیه لذتش سابق و دارت متعه بغیش ربانی ندارد — و فکر عمیق و کنه ماهیتش خواب پیهوش آرد امی
جهد و سعیم تقیم است و فهم عالم عاجز حالیکه از عالی تقصیر است و من که عاجز متبحر در ؛
مراد تعلیم آنست که پیرایگی بغیر باشم رب زدنی فیک تحیرا فرموده بلکه رفع علل ظاهر و باطن
ابدان و الوالیاب عرب بیان معجزبیان به برتری سید رسل مرسل خاتم انبیا آینه صفا محمد صلی الله علیه
وآله و قانون ابدی پیروی و شرح اسباب آن از حرمت تمسک بولای آل اطهار و شفاعت ائمه اثنی عشر است که خلعت
زرکار سپاه اعضای ایشان نه بهجم آسمان سید اجل ستیم امیر المؤمنین یعسوب الدین علی بن ابیطالب علیه السلام

دبم

والعبد مرض کوفت سالها در تمام ملل طبا مرض متعدی شهرت دارد و فرقه معتقد شده اند که
در ابتدا امکان آن مسطور است که یا **شانکر نرم** یعنی آتشک یا **شانکر سخت** یعنی کوفت ظاهر گردد
و هر نحوه ظهور بدایت نوع واحد دانسته اند ؛
پاره ای قائل بر آنند که شانکر نرم و سخت دو صورت نوعیه داشته و سوزاک مرض است جداگانه و بعضی گویند
شانکر نرم و سایر آثار در مزاج ندارد بلکه جراحتی است موضعی و سری که از قدیم الایام مرجوع و معروف است
کوفت شانکر سخت که اولین علامت متعدی بودن مزاج است بمرض کوفت ؛
مدت چندین قرن گمان آنکه کوفت و آتشک و سوزاک یک نوع از امراض اند قول ابوعلی و متقول
کلیه مردم بالاتفاق در سنه ۹۳۷ هجری تمیز و تفریق این هر سه مرض بشتابه از میان برخواسته همه اطباء و حکما
قائل بر سرایت یک علت آنها شدند و بعضی از اطبای مدت تسعید و چند سال در میان مردم دایر و شایع بود تا در سنه ۱۱
هجری سوئدیان نام [illegible] که معتقد بر آن گردید سوزاک نیز متعلق بمرض کوفت دارد و هم چنین استنباط نامی
طبیب معروف [illegible] از سوزاک جراحت ریم آن را بر نقطه سالمی از بدن خود مریض زخم ساخته بعد از روزی مسکینه و عیال
از سوزاک و سرایت جراحت آن در آن طاسه ایام مبتلا بزخم کوفت زخم دیگری نمود و نگرد و دام بر دوام
گمان یکی بودن کوفت و آتشک سوزاک تقریبا ثابت و در این برخورد علمای مسلم شده است بر جمیع روی زمین
کوفت و آتشک و سوزاک مرض جداگانه اند مورد علاجات و نتایج معالجات مختلف و تنها با یکدیگر تولید دو سه
طرز معالجه است مخصوص و استعمال دستور علاج یک از آنها در دیگری بی ثمر بلکه مورث ضرر و آزار است
و شانکر سخت از امراض جدیده است که پس از کشف امریکا به نقد شاید و از ازمنه قدیمه ... مملکت
و بلاد دیگر سرایت نموده است و در تصانیف قدما چیزی در دلالت بر قدمت بودن کوفت نمانده یافته اند

مرض کوفت در فرنگستان در سنه ۱۴۹۲ مسیحی بروز نموده است و بطور وافر متفرق بسیار زیاد متعدد نمود که
دو تاریخ نگار سمت آن زمان عجب شکایت از این مرض می‌کنند مانند بدن ناکهان بمردم رسیده است
اما اطباء به منشأ آن پی نبردند و که ام قطعه ارض بود چند وقت بسیار است ؛
بعضی گویند بهمراهی کرستف **کولمب** از امریکا آمده است زیرا که جمعی ملاحان آنجا را از زنان سکنه آنجا
در حمله شهر **ناپل** دیدند در هر حال مطلب محقق است که ابتدای مرض کوفت در آخر مائه پانزدهم میلادی
بوده است و هیچ اثری از سابق از آن زمان معلوم است ؛
جمعی گفته اند که سبب اصلی بروز این مرض از مقاربت مردی جذامی با زنی مبتلا به آبله شده است
فردینان پیر کرتیف کلمب با رفقاء وهمراهان سفر تا به جزایر سوم الکیان ذکر میکند که در سنه
۱۴۹۳ مسیحی مردم امریکا از آن مرض دچار شدند وارد شهر مدخله نمود در نصف مستغرقی
در در عهد سابق این ملاحان مرده بودند با آنکه کسید و بعضی نفر مرد بودند که تماماً مبتلا به مرض کوفت
شده اند و مورخ رز کی از اطبای فرانسه هم همین قول را تصدیق است ؛
حاصل کلام آنکه به روز نشر کوفت از هر جا منحول باشد حرفی آنکه ثابت و محقق شده است کوفت
در اروپا در آخر مائه پانزدهم بسیار است و اما پیش از آن اثر و نشانه از این مرض پیدا نموده در طب
معلوم است که این مرض معروف قدما با هم در هر کسی از آن ذکر و شرح نموده است و دلایلی قرینه قاطعه بدست آنکه
بلکه کوفت و امثال آن مرض را اطبا نه اندو هر یک معالجه مخصوص و علیحده دارند ؛
کوفت و بعد آن **سیفیلیس** گویند مرض مزاجی مخصوصی است علامات آن با
انتظام معینی نمودار شود که از مجموع آنها معرفت تامه در تشخیص مرض حاصل کرد و منشأ آن از

سرایت یا از ارث است سرایت بواسطه رسیدن رطوبت مرض یا خون است پس از مدتی کم یا زیاد در مکان
تأثیری ظاهر شود و پس از آن ... و همراهان است با حجم سخت غده غده‌ها که متعدد در او رگی متورم شوند و چندی
پس از آن ... بر خورد ... مختلف منتشر کند در جلد نمایان کردد و چندی لعاب ... در دهان و حلق
التهاب ... اعضا ... و حلق بهم می‌رسد ؛
کوفت — در تمام التهاب بروز کند و فرد دیگر در جمیع اعضاء و از علامات مختلفه اسکلت و عضلات
و احشاء آشکار شود و این هنگام درد استخوان و صداع و تشنج و ریقان است پس از چندی ورم و عفونت
و ورم ضمیمه ضعیفه پیدا شود (هنگام دوم) ؛
تا این وقت علامات مرض ... و ... است و بر طرف شوند و بعدها آنچه از آن اثری باقی ماند
و علامات بعد از آن (هنگام سیم) تفاوت کلی دارند زیرا که هیچ ... و هیچ بنحو ... از
آن نمایند جز جراحتهای بزرگ در جلد و غشاء مخاطی و ورم و تقرح عظام و ماده مغز و جوف ... و
نشانه زرد ... که در بدن ... جراحات سابقه بماند و خراب ... کام و لهات و حلقوم ... فرو
رفته که بینی ... خراب ... التهاب ... و ... صرع ... شدن جگر و کلیه
و فلج و خرابی مزاج اینها علامات عمده کوفت است ؛
اما باید دانست که ... جمیع علامات در یک نفر ... اما کوفت معین
نیست ... اوقات ... از آن سریع است چنانکه ... شناخت ... علامات ...
پیش از چند ماه نیست ... در وقت دیگر ... علامات ... مرض ... مدت ...
تا صحت کامل و ظاهری و کوفت ... بطور ... ۲۵ و ۳۰ و ۴۰ ... و همچنین ...

و بسیار علامات ... که شخص از این مرض خلاص شده هرگز ... بطور ... علامات ... را
شخص مبتلا شود ... معالجه نموده در ... اما المزاج ... از ... دیبرس کوفت ...
مبتلا گردد — در کوفت ارثی ... بطور ... از ... طفل ... سرایت ... علامت
در هنگام ولادت در طفل ... نیست ولی چند زمانی پس از تولد علامات کوفت ... بروز نماید
و سرایت در این دایه و طفل ... دایه از طفل کوفت ... و ...
بالجمله کوفت مرضی است که حادث میگردد از ... زهر مخصوص ... را بلغت فرانسه ...
دیروس نامند و ما بعد از این ... زهر مخصوص ... در این کتاب همان لغت فرانسه ذکر می‌کنیم ؛
در حقیقت این زهر مخصوص ... بسیار نموده اند ... شیمیائی و فیزیکی ... از
از تجزیه ... تعریف ... قول ... دلیل است که ... معلوم
دیروس ... در مواد ... خلاف ... مخصوص در مواد ... دعابی ...
... زیاد شدن ... مرض ... مخصوصه ... مواد ... ؛
... تا مدتی ... و اثر دیروس ... خارج شود ... که ... خون ... سم
مانند ... زهر آلوده ... استعمال ادویه ... قبل از ... مرض ... جمع
... است آن ... مواد ... سابقه ... بصورت ... ظاهر ...
... زهر دیروس ... است ... شخص مبتلا
تا ... شخص دیگر منتقل کند و حال آنکه زهر ... کشنده ...
... شخص مسموم ... شبیه ... دیگری ...

دیگر اینکه سمومات حیوانی و غیر حیوانی هر چه در اثر شبیه اند و در شدت و ضعف اثر آنها تفاوت بسیار
از حیثیت کم و زیادی مقدار ... بدن ... شود و در دیروس مقدار هیچ چیز معتبر نیست و هر قدر اندک باشد
همیشه همان اثر را کند ؛
دیروس کوفت هرگز خود بخود داخل بدن نشود بلکه همیشه بواسطه ... داخل بدن گردد و بطور
سرایت ... تحقیق ... شده است که آیا فقط کوفت در هنگام اول ... یا آنکه در ...
... سم ... سرایت ... یا رطوبت ... در بدن شخص سالم ... کوفت
سرایت ... سال قبل ... کامل ... گفتگوی ...
... امروز ... رفع شده ... نموده ... انکار ... نموده است
هرگاه بخواهیم ... دیروس ... هنگام ... اشخاص سالم ... نموده اند ...
... هذا ... هنگام ... تجربه و تحقیق ...
... سرایت ... مانند ... دایه از طفل ...
... بسیار ... شده است ... آنها کوفتی بوده است
... اشخاص دیگر ... کوفت شده اند
... استعمال ... سرایت ... آنها ...
... همیشه ... است ؛
سؤال — آیا ... هنگام ... سرایت ... تماماً ...
... تفاوت میباشد ؛

جواب [illegible] که از [illegible] مسری است و در مرتبه سرایت اولاً [illegible] کاذب [illegible] شبیه
بوقلمون است پس از آن **الکتیما** و **امپتیکو** و **اکنه** در اصطلاح [illegible] خوانند [illegible]
(الکتیما مانند اکنه است الا آنکه و ماهیت الکتیما [illegible] از اکنه است و امپتیکو [illegible] بسیار صغیر است
در [illegible] ظاهر شود و [illegible] بعضی زرد رنگ شود و بعضی [illegible] رخم کرده [illegible] سطح
عوام از [illegible] اشتباه نمایند و اکنه [illegible] جلد [illegible] بصورت [illegible] صغیره ظاهر شود)
سرایت کوفت در [illegible] بطور [illegible] ممکن است اما نحو دیگر [illegible] [illegible]
باب [illegible] است [illegible] امروز [illegible] باقی [illegible] است که از [illegible] و [illegible] خون [illegible]
[illegible] شخص سالم کوفت سرایت نماید و علاوه [illegible] تجارب [illegible] در ختنه کردن اطفال بسیار شاهد
شده است [illegible] جنین [illegible] اطفال کوفتی با اطفال سالم نیز سرایت غریب [illegible]
دیواثنا [illegible] مرتبه [illegible] اوست که [illegible] از آنکه یک نفر [illegible] مبتلا
[illegible] بوده [illegible] مبتلا [illegible] کوفت [illegible] اند [illegible] سرایت کوفت [illegible] خون کوفتی
در [illegible] شده است اما خون [illegible] مسری [illegible] [illegible]
فراوانی [illegible] قصد [illegible] تمیز [illegible] است که [illegible] خون شخص مبتلا
به مرض کوفت [illegible] مسری [illegible] مجهول [illegible] [illegible]
[illegible] کوفت [illegible] شدت [illegible] خون کوفتی [illegible]
[illegible] قصد [illegible] مبتلا به مرض [illegible]
[illegible] قصد [illegible] مرض [illegible] همچنین [illegible]

[illegible]

صورت [illegible] اینگونه [illegible] است [illegible] شخص مبتلا
به مرض [illegible] شخص کوفتی [illegible] بعضی [illegible] در سر و روی او [illegible]
در [illegible] وقت [illegible] کرده و در آن حال [illegible] خون کوفتی [illegible]
حجامت کرده [illegible] حجامت کرد [illegible] الجمله [illegible] در میان داشته
به مرض مبتلا [illegible] کوفت [illegible] است که از [illegible] که [illegible] است [illegible] تهمت [illegible]
[illegible] و اقوام [illegible] تحقیق [illegible] از طرف [illegible]
[illegible] گذاشته [illegible] کوفت [illegible] شد
[illegible] قول [illegible] شد
مختصر [illegible] در صورتی که [illegible] خون کوفتی [illegible]
[illegible] سرایت کوفت [illegible] بواسطه [illegible] سرایت [illegible] بواسطه
آن است که شخص کوفتی با شخص سالم ملاقات [illegible] بواسطه [illegible] کوفت [illegible]
سرایت بلاواسطه طرز [illegible] از قسم [illegible] بواسطه جماع است و [illegible] سرایت
مرض کوفت [illegible] صورت [illegible] ده نفر کوفتی [illegible]
[illegible] جماع مبتلا شده اند [illegible] که کوفت در حال جماع [illegible] شرط
سرایت [illegible] **اول** [illegible] کوفتی [illegible] از [illegible]
دوم [illegible] جماع [illegible] قرار [illegible] واسطه
جماع از این شرط [illegible] **سیم** استعداد مزاج [illegible] از کوفت [illegible]

[illegible] همچنین [illegible]
[illegible] کوفت [illegible] است [illegible]
و کوفت [illegible] است از [illegible] شخص کوفتی [illegible] کوفت [illegible]
سرایت از دهان [illegible] کار [illegible]
[illegible] در [illegible] از این [illegible] اروپ
[illegible] طفل [illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] معتقد [illegible] سرایت [illegible] مرض [illegible]
[illegible] مانند [illegible] طاعون [illegible] بعضی دیگر
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] این مرض [illegible] بودند
[illegible] تحقیق معلوم [illegible] است که کوفت [illegible] واسطه [illegible]
[illegible] نموده ایم [illegible] چنین
[illegible] شخص مبتلا [illegible] که سالم است [illegible]
[illegible] شخص کوفتی استعمال کند [illegible] ظرف [illegible]
[illegible] است [illegible] واسطه است که [illegible] مرض در [illegible] ظرف [illegible] چند نفر
استعمال [illegible] فراوان است
[illegible] سرایت [illegible] قصد [illegible]

[illegible]

[illegible] تجربه **فورنیه** نام حکیمی [illegible] است که [illegible] استعمال [illegible]
مبتلا [illegible] کوفتی [illegible] شخص کوفتی [illegible]
[illegible] کوفتی [illegible]
[illegible] کوفتی [illegible] است
[illegible] **خلاصه** [illegible] حکم [illegible]
[illegible] شهرهای ایران است [illegible]
مثلاً در بعضی [illegible] شهرهای ایران آب [illegible] مردم [illegible] شهر [illegible]
[illegible] از بالای شهر تا پائین [illegible]
در هر کوچه [illegible] آب [illegible] و [illegible] نشسته [illegible]
[illegible] آتشک [illegible] را [illegible]
[illegible] قوام [illegible] است [illegible] آتشک [illegible]
[illegible] از صورت [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] **سبحان الله** [illegible]
[illegible] اطلاع [illegible] است
بادی [illegible] خداوند [illegible] سلام الله علیهم [illegible] تطهیر [illegible]

و اکثر ره کرات و حال اینکه ما سعی مینمائیم و هر قدر ممکن و میسر شود بیان کرده شود [illegible] ؛

در کدام مذهب شنیده ام قانون و آئین و کدام عقل روا است [illegible] نموده در همه روزگار

چنین نفر مستبد [illegible] بر اید [illegible]

[illegible] مظلوم بیچاره بی اطلاع [illegible] مبتلا شده [illegible] انواع و اقسام

[illegible]

[illegible] بقوله تعالی **والله یحب المطهرین** [illegible]

[illegible]

[illegible] شانکر بخت [illegible]

[illegible] نماید ؛

پس شانکر نرم یا ساده [illegible] بعضی است که در آن [illegible]

[illegible] جرم جراحت [illegible]

لهذا [illegible] مرض [illegible] مستبد [illegible]

[illegible] شانکر بخت [illegible]

[illegible] **مثلاً** [illegible]

[illegible] ؛

پس شانکر بکنیم [illegible]

[illegible]

شانکر [illegible] مزاج مستبد [illegible]

[illegible] شانکر **ساده** (آتشک) [illegible]

[illegible]

[illegible] ؛

فصل - در شانکر بخت - شانکر [illegible]

[illegible] **مقعد الجنس** [illegible]

[illegible]

[illegible] **اما** [illegible]

[illegible] ؛

علامات شانکر بخت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شانکر [illegible]

[illegible] ؛

ملک محمد بن صادق الحسینی [illegible]

ذی القعده ۱۳۲۳

[illegible] ؛

[illegible]

سایر مواضع است [illegible]

[illegible]

نمانند ... [illegible] ... دوبار رقمی صیبو ... مثلعات

اول شانکر مبتوسی **دوم** شانکر خراشی **سوم** جراحتی **چهارم** شانکر طالی ... ادمات

... (سیفلیس – خراشی) ؛

چند کلمه اسم ... شانکر ... [illegible]

در این باب ... **فرض کنیم** ... شانکر ... [illegible]

[illegible]

... شانکر ... [illegible]

... واضح است که ... شانکر ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ...

... بطور [illegible] رسد ؛

[illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

شانکر ... [illegible] ... زیاد است ؛

قدر معلوم شانکر سخت ... شانکر سخت ... [illegible] ...

... [illegible] ... شانکر ... [illegible] ...

... صد نفر مبتلا به شانکر ... نود و پنج نفر ... شانکر ... بوده است ؛

مثلا ... شانکر ... [illegible] ...

مواضع شانکر در ... آنها ... است ؛

سطح داخلی غلاف حشفه	۶۳	حلقه دور حشفه	۱۷۰
سوراخ غلاف	۳۵	بند زیر حشفه	۱۴
حشفه	۱۲	سوراخ حشفه	۳۳
پوست ذکر	۵۸	جلد بیضه	۳
زاویه مابین بیضه و ذکر	۵		

... [illegible] ...

... شانکر ... [illegible] ...

شانکر حشفه ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... شانکر خارج ... [illegible] ...

... [illegible] ... شانکر خارج ... [illegible] ...

ده نفر هم از قرار ذیل **لب** ۵ **زبان** ۱ **نهار** ۲ **ران** ۱ **جفن** ۱

شانکر ... [illegible] ...

... [illegible] ... شانکر ... [illegible] ...

... [illegible] ...

یکی از براهین بزدل ... شانکر ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ۱۲۵ ... ۱۲۰۰ و

... ۹۵ و ۹۰ و ۷۶ و ۵۸ ... [illegible] ...

... [illegible] ...

شانکر ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

شانکر سخت یا کوفتی (۱) زمان بیرون آمدن آن ... (۲) ... [illegible] ...

شانکر سخت ... [illegible] ...

(۳) ... (۴) ... [illegible] ...

... (۵) ... [illegible] ...

... (۶) ... شانکر ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... (۷) ... (۸) ... شانکر ... [illegible] ...

... (۹) ... [illegible] ...

... (۱۰) ... [illegible] ...

... [illegible] ...

شانکر ... (۱۱) شانکر سخت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... (۱۲) ... [illegible] ...

شانکر نرم ساده یا اتشک (۱) ... (۲) ... شانکر ساده ... [illegible] ...

... (۳) ... (۴) ... [illegible] ...

... شانکر ... (۵) ... [illegible] ...

(۶) در هنگام ... شانکر زخم آن عمیق است و عمق آن مملو است از چرک ... فاسد شده نسج عضو مخلوط با چرک
کرده است (۷) ... (۸) در بعضی اوقات سخت ... بهم رسانده لکن ... شانکر کوفتی
پیدا نماید (۹) غدهٔ ... همراهی با ورم فلغمونی ... به چرک ... آبه ... جراحت
چرک است (۱۰) مرض ... بسیار ... شانکر ... یا ... برای ...
آن بسیار منظم است ... شانکر سخت ... اشتباه نیست (۱۱) مخصوصاً مرض است ... و ...
کوفت ندارد (۱۲) در بعضی حیوانات ... ابتدا ... اتفاق است ؛

در صورت اشتباه ... شانکر سخت و نرم ... اشتباه ... باید ... معالجه ...
... رفع اشتباه ... مرض ... تشخیص ... در صورت ... معالجه شانکر
... در صورت اول ... شانکر سخت ...
... معالجه کوفت ...
... در صورت ... شانکر ...
در ... شانکر ...
و ... ؛

... اول ... مرض ... تشخیص ... نوع مرض ...
... معالجه ... کوفت ...
... ؛

اما تشخیص شانکر کوفتی با **هرپس** (تبخال) و **اپیتلیوما** و غیره ممکن است که در ...

کوفتی ... اشتباه ... تشخیص ...
... کوفت مفرد است ؛
تبخال در اول ... شانکر کوفتی ...
... **سبوقوید بیضه** علامت ... تشخیص ... مرض ...
... در اطراف ...
... شانکر کوفتی ... تمام است ...
همراهی ... غدد ... شانکر ... سرطان ...
... شانکر کوفتی ... زخم سرطانی ... کوفتی ...
... کوفت ... ؛

تشخیص ... شانکر کوفتی ...
سرطان ... **اپیتلیوما** ... شانکر کوفتی ...
... تشخیص ...
... ؛

علاج شانکر کوفتی ـ ...
... شانکر ...
... شانکر ...
تقدمة المعرفة شانکر کوفتی ...

... مزاج ...
... شانکر کوفتی ... مختلفه کوفتی ...
از کوفتی ... علامات ...
... شانکر کوفتی ... (**هنگام دوم**) و (**هنگام سیم**)
کوفت) ... حکیم ... کتاب ...
... علامات کوفتی ...
... علامات هنگام دوم و سیم ...
و ... ؛
باید دانست که ... اوقات ...
... کوفت ... علامات هنگام دوم و سیم
... شانکر ...
... علامت ...
... شانکر کوفتی ...
داخل کوفت ... ؛
... شانکر ... مزاج ...
هنگام دوم و سیم ... علامات هنگام دوم و سیم ...
... علامات ...

... علامات ...
... علامات ... حکیم ... شرح آن ...

اشکال مرضی	زمان بروز ...	زمان بروز ...	زمان بروز دیررس
سرخک	۴۵ روز	۲۵ روز	۱۲ ماه
بثور طاولی	۶۵ روز	۲۷ روز	۱۲ ماه
طاول مخاط مرطوب	۷۰ روز	۳۵ روز	۱۸ ماه
اخلال ...	۷۰ روز	۵۰ روز	۱۸ ماه
بثور ...	۹۰ روز	۵۵ روز	۶ ماه
بثور حبابی	۸۰ روز	۴۵ روز	۴ سال
روپیا	۲ سال	۷ ماه	۴ سال
ورم عنبیه کوفتی	۶ ماه	۵ و ۶ روز	۱۳ ماه
سرطان بیضه کوفتی	۱۲ ماه	۶ ماه	۳۴ ماه
ورم غضروف	۹ ماه	۴ ماه	۲ سال
بثور دانه‌ای	از ۳ تا ۵ سال	۳ سال	۲۰ سال
بثور ...	از ۳ تا ۵ سال	۳ سال	۲۰ سال
گره صمغی (صمغ کوفتی)	از ۴ تا ۶ سال	۴ سال	۱۵ سال
تغیر ناخن	از ۴ تا ۶ سال	۳ سال	۲۲ سال
ورم روی استخوان	از ۴ تا ۶ سال	۲ سال	۲۰ سال
ورم استخوان و تغیر استخوان و غضروف	از ۳ تا ۴ سال	۲ سال	۴۱ سال
سوراخ شدن ... و فاسد شدن کام	از ۳ تا ۴ سال	۲ سال	۲۵ سال

بعقیده ما بدرجه ۱۱ اهتمام در مشروبات و کمی غذا در این باب فرقی ندارد و در فصل زمستان توقف در بستر و حرکت
خفیف روی تخت و پوشیدن ماننده شراب معطر و رنگ چشم کمی آب بمالند بعد اگر زنور و گوشت با درد و
التیام دهد **طرز ساختن شراب معطر** آن است که کمی از نباتات معطره مثل پودنه و نعناع
و فودنج و افسنتین ۱۲۸ در هر از شراب قرمز مدت چهار روز خیسانیده صاف کرده ۲۰۵ تعفین
الکل اضافه و بعد از آن سازند .

اما صداع تقریبا همیشه در ابتدا بطور خفیف عارض شود و کم کم زیاد گردد و در عصرها محرومیت بیشتر است
و شقیقه ها است و غالبا پیوسته است و گاهی بطور نوبه است و در شب بواسطه حرارت جنجاب افزون شود
دماغ در سر هر کجا تنها برخیزد و بر خود در دیگر زود هم شنیدن است و صداع بعد از ابتدا بر حسب کوفت مخفف
عارض نشود و گاهی همیشه قبل از عروض صداع ابتدا ضعف مزاج و کسالت عارض گردد و مریض در این ایام از
زود خسته از کار شود و چیزی از تفکر و تعقل از برای وی غیر مقدور گردد و در بعضی اشخاص خواب نمی‌شود و از
و گاهی تب داخله که رنگ و اعراض و پیری کند ز کبیر و شهای خود بعضی از مرضای اغلب ا عقیلات با عارض
شده و بعضی قبل از ده سیزده روز علامت ظاهر شود .
در صورتیکه صداع یا دیگری از علامتیکه ذکر نمودیم هشت روز بعد از ظهور زخم بعضی شود بدو باید استعمال
ادویه خسته کوفت شود که بر قوی علامات مذکوره بر طرف گردد و غالبا در دفعه اولی چنانچه
جلدی یا جماع بر دز کند علامات مذکوره سائل بکلی محو و مفقود گردد .

ذکر دوم مفصل ...ی در هیچ در نوعی از جهات فقرات کردن و کمر است و گاهی مانند صداع در شب
زیاد شود و گاهی بطور نوبه عارض گردد و غالبا بعد از چند ساعت ... که در هنگام حرکت ناخوش عارض

شود بر خلاف کوفت بر هوا ... و گاهی اهم بر خلاف باعلامات مذکوره همراهی کند و هنوز روز بروز زخم کوفت در بدن
علامات ملتهم ... مذکور گردید بروز نماید .

فصل دوم ذکر سیفیلید (یعنی ثورات کوفت) بعد از این بثورات کوفتی اسم عامه ما بلفظ
سیفلیند ذکر کنیم و علت که الحکمای حمیع ادوار و ملل این بثورات را بلغت هائی که الیه سیفلیه خوانند
دکیا مکیه جون اختلالات ... علاج هم و اسم کوفت ... بشود و ... ثورات است مانند تهیج و گاه و اسهال
و درشت و کره ها خمیر و غیر آن و حالات ... شد و ... آنها مناسبت ندارد سیفلید بلفظ عام را شامل جمیع
اقسام شد و نهند اسم ما هم لفظ سیفلید را اصطلاح نمودیم .

ذکر سیفلید بطور عموم سیفلید عبارت است از بعضی بثورات جلدی را با بثورات معروف برای
مانند آبله و سرخجه و غیر آنها بی شباهت نیست و این بثورات از امراض مخصوصه جلدی است که صفت مشترکه
در بین تمام اقسام مختلفه آن بسیار شبیه اگر چه در نظر اهل فن تمام آن مختلف اشکال با دقت صفت مشترکه فیما بین
تمام آن دیده شده و آن صفات عبارت است از رنگ و شکل بثورات و عدم علامات عمومی و جمعی و طرز
رفتار این بثورات — رنگ صفت ممیزه بسیار خوبی است از برای بثورات کوفتی و این رنگ در بعضی
بثورات زود رس سرخ است مانند سرخی گوشت خام است و بعد رنگ و اهم حبلی کرو بعد ... مانند است
سیفلید که از جنس است — و در بثورات زود رس کاهی فی الجمله تب و کمی عارض شود و لیکن در بثورات
دیر رس تغییری از نظام مزاجی بظاهر نشود زیرا که مفقود است و علامت عمومی خفیف میشود که کاهی در بعضی
موقت روز نمای نشود و نه درد دارد نه خارش مگر در وقت رس دیر و در جنسی عارض شود که اندک خارش دارد
سیفلید نه درست شده بروز نماید بلکه اغلب اوقات بسیار ... و قت ... بالکل ... تعریف

مخاط و رجع نماید و غیره و در صورت تاخیر همراهی نماید و مرض اشخاص از تقیب ... نمودن و رسیم شدن آن
و بعضی شدن غایه مرض چشم .
تشخیص بسیاری از و کلای هست اهتمام در ممیزات بسیار ... در تشخیص سیفلیدی که با خبر و اشکال قسم دارند که
سیرهای رنگ و در جاهای نه حساس ... است — اثر زخم ... در بعضی که از مهم ممیزات و شخصات مرض
مبالغه سلام شده رنج است تمام دارد و سیفلید زود رس و دیر رس رتیم در سیفلید دیر رس از جمع اشخاص دیده
رفتار سیفلید مزمن است و مزمنیت آنهم یکی از صفات مشخصه است تمام زود رس و دیر رس و برابر
مزمن است اگر چه رفتار بسیاری از امراض جلدی غیر کوفتی بطور ... است و دوام سیفلید همیشه طول
در هر قسم ... آن از ابتدای عروض کوفت بیشتر است در مدام آن بیشتر است و اشخاص سیفلید گاه شفا است
در کلیه زود رس مشهور بکلی و در صورتیکه هر یک جداگانه اهتمام است سیفلید ... تجدید شود هر گاه محو و اگر آن
بحسب جهور از چند ماه بر طرف شود بر خلاف صورت ... جمع هر کاه معالجه نکند سالها دوام نماید .
کوفت مانع سیری گرام از امراض نمی‌شود و بلکه شخص مسلول مستعد ابتلای بسیاری از امراض میباشد چنانچه امراض جلدی نیز
که از وجود جواب ... صفار هر سه مانند جرب و امثال آن .
سیفلید عوارض بسیار امراض تشخیص داده ایم اولا بواسطه علامات مشترکه مذکور نمودیم ثانیا بواسطه علامات
خاصه هر یکی از اقسام آن هر باید بطور ... علامات سیفلید و سایر بثورات جلدی ... است و جمع
با بثورات کوفتی سواء از غیر آن متوالی تشخیص داده و چنانچه بیان نمودیم از صفات عمومی سیفلید رنگ ... است
و هم چنین ... بثورات است که در آن علامات عمومی مرض ... داده و مزمنیت و عروض بعضی از اقسام
آن در نقاط مخصوص و بسیاری جهت ... آن و از بعد در آن — هم یکی از علامات ... باعتبار تمام ...

مانند ... همچنین از علامات قطعیه مرض سیفلیه بر شکوک علامات دیگر مانند ملاحظه حالات سابق مریض و کثرت
زخم ... بسیار به این که در بعضی تشخیص مرض جلدی ... شبهه باقی نگذارد و هر گاه ... سوابق مخصوص مرض ...
مبالغه در نظر داشته باشیم و دیگر آنکه با بسیاری امراض جلدی مشتبه نشویم اگر چه هر یکی از امراض جلدیه ... است
بعضی شباهت با سیفلید بهم رسانند ولی از جهات دیگر با آن متفاوت است بنابر این همیشه جهت اختلاف باید
در نظر داشت و ما از برای تشخیص سیفلید از هر یکی از امراض جلدی دیگر در بیان هر نوع جداگانه از سیفلید
طرز اختلاف و امتیاز آن را بیان خواهیم نمود ولی بر سبیل اجمال در اینجا میگوئیم در تشخیص سیفلید **اول** بثورات
قرباء و خشکی که غالبا ارثی است بروز آن بطور مخصوص است چنانچه کلیه در هر دست دو باز و در اطراف کردن
و غیر آن عارض شود و در مدت عارض شدن زیادی که در شب است ... و گاهی بطوری است که خواب و آرام را ... بعضی قطع نماید
و قوت زوال و عود آن بسیار است و گاهی بواسطه فی الجمله افراط در چیزی و از خوردن بعضی اغذیه مانند ماهی و توت
و امثال آن بروز کند و این امراض همیشه در جلد بیک صورت عود و بروز نمایند و اگر ما بصورت آنها دو حال
آنکه در سیفلید ... بطوری نیست بلکه هر شکل از آن هر زمان گردد با ... دیگر بصورت است ... دیگر بروز کند
چنانچه از نظام ... یک اسم جداگانه و مدت مخصوص است و دیگر آنکه امراض قرباء هر گز ... فانی کند
مخصوص ... بعد صورت ... از التیام اثر و نشانه ... در محل آن ... باقی نماند .
اشخاص قرباء خشک ... است و غالبا از امراض عصبانی متبدد ... مانند در ... صداع و خفقان و غیره
و علامت ... ظاهر است و ... آنها بسیار خوب است **دوم** بثورات ... همیشه در سن طفولیت
و قبل از بلوغ است و زیاد بزرگ شود و دور ... محروح ... و صورت عارض شود و کم در
مباشر ... از علامات ... در ... و درد را ... ا ... است بطوریکه در بعضی ... از ...

آن شود در فشار آن مانند سیفلیه نیست بلکه با ابهام است و این قسم کم است و از برای شناختن بثور ثبوت خارجی
در صورت چهار را یا به نظر پاکی و شبیه آنها می‌آید ؛
نحو خارجی نقش زکیت و کنار جراحات آن ناهموار و با حدت وجه اشتباه از نوع زیرا است و چرک رقیق چند یک
از آن ترشح نماید که بعضی اجزا اشبه به پنیر در آن معلق است بخلاف سیفلیه که در دو بریدگی ها که دو گ
رنگ در اطراف آن و رطوبت غلیظ از آن ترشح نماید که به زودی مبدل القشر کلفت سبز رنگ شود و محل آن نیز ...
جراحات خارجی ... و صحیح است و در سیفلیه خلاف آن و با خارج تمام از نوع عضو است و علاوه مزاج خارجی
هم از جمله مشتقات مرض است ؛

بهمی بثورات یا قرحات نقرسی و مفاصل مخصوصاً در عضوی که فقط عارض شود و بالجمله در دلت عوام
آثار آن کیفیات و کوری نمودن مانند و غالباً چند مرض ها عارض شود مانند جرب و معقد و غیرها و سهل ک
عود نماید و مسمی است در همان محل که رتقاً بهم است و در بین آنها بثورات جلد سالم است و مایل سرخ و یک
شدن محدد سفید و غالباً در وسط بثورها کاهی حصبه و دیده شود و اشخاص مبتلا زیاد عرق کنند و اغلب موی فرق آن
قبل از وقت ریخته شده است و زیاد از بدن ای در مرض اکثر دارند و معالجه قلیانی که خوب تغییر در
بثورات منظم می‌دهد ؛

علت سیفلیه — سیفلیه از امراض جلدیه است که از اثر و بیل در کیفیتی عارض می‌شود و در سبب اصل
این بثورات که می‌شود ولی بعضی شرایط فیه بیولوژی و فرهنگی مرضی است که ترغیب در بروز
آن دارد و در آنها سبب موکول است ولی این اسباب بروز و بروز سیفلیه را زیاد کند ؛

آما شانکر حب یخچه هر که شکسته ام اتفاق نشانه و اول علامت فساد و ابتدای مزاج است که بکوفتن شده

یعنی مزاج مستعد بکوفت بوده است قبل از بروز شانکر و مرض کوفت موجود است که چون شانکر هم بروز نماید خیلی که
گاهی دیده می‌شود ولکن بسیار نادر است و خیلی کم ؛

اسباب این مرض در این شاید هر چند از زنانش و ذکور عارض می‌شود و در علت زیاد عارض شدن آن در سن بلوغ
حول و اوقع الذین است لازم باستدلال نیست بکره و سرما در آن مؤثر است چنانکه گرمای شدید
یا سرمای شدید سبب بروز رکیشن سیفلیه مخفی و باطنی آشکار شود و هر گاه این سبب منضم بطوری تا نی ذو ملاحت و
خمار و فشار منضم و دایم چنین اتفاق دارد و حمام بسیار گرم و صورت خیلی روی سیفلیه در اقالیم قصی البلاد در خیلی
زیادتر است و در ممالک معتدله کم تر است اگرچه در شهر بقاع ضعیف است و افراط در هر چیز چنانچه دیده شود
که از افراط در غذا یا در شراب یعنی حریف و لیف یا پس از حرکت دو خستگی زیاد یا پس از خرمی یا اندوه مفرط
هر دو بعضی از بثورات سیفلیه پوشیده شود و هم چنین پس از تب و پس از ضرب بستر دیده بوده بعد گرم ان
تشش و گک نیز بروز نماید ؛

تقدمة المعرفة — تقدمة المعرفة شدید است سیفلیه در دو دیس خطرتر از اقسام دیگر است
و اقسام جراحتی خیلی با خطرتر از اقسام خشک است ؛

علاج سیفلیه علاج آن مزاجی و موضعی است علاج مزاجی علاج کوفت است و از حیث
صور زهره‌سی و غیر رسی تفاوت دارد و در صورت اول ادویه زیبقی است و در صورت ثانی یدیدو
دوبطاسیوم یا یدور دوبطاسیوم و زیبق با هم است ؛
معالجه موضعی در صورت زهره‌سی بیشتر است احتیاج بمعالجه موضعی بهم رسد ولی در صورت قرحه باید معالجه
موضعی اقدام نمود از حمام ساده یا کوکردی و قیل آنی فضه حمام یا دارد شکسته و طلاهای روغن نیز و قلیانی

و در با شخص مرکبیه است و در بعضی مریض را پرهیز مخصوص داد و اینطوریکه در ایران متداول و معروف است ازاله
در ایران هنوز عقاید باطله از اربابی قدیم از این مریض بیل از اغذیه مقویه مانند گوشت و کباب و امثال
آن منع می‌نمایند و حال آنکه خطای بزرگ است زیرا مزاج مریض را بواسطه مشروبات مفرحه و اغذیه لذیذه و کولاک
مقویه تقویت نماید و اما تردد و حمی خفه شده و گاه که در میوه‌ها اریم اما اجتناب معتبر میکنیم منظور از پرهیز چیزیکه
کالات از افراط در هر چیز مثل از خستگی و بیداری زیادی که مزاج را ضعیف نماید و سبب انشقاقات ... فرقه
و مرقات لذیذ و شیره و حبوب چینی و غیرها بهیج وجه اثری و فایده ندارند مگر بسبب اعتقادی فرضی بعضی عوام است
در صورت حبوب نباتیه و هم که هر چیز معرقه مانند چای و بنفشه و امثال آن را نوشته هیچ فرق و تفاوتی
با چینی و عشبه نخواهد داشت ؛
داروهای که ترشح ریخ های در بعضی صور بیرون از رفع سیفلیه در حمامی است که با قیامه بهتر از همه آن است که شمع ...
بکار آن که است و حرارت کند و پس از شفا یافتن این جراحت دیرتر رنگ سرخ سیفلیه مثل جواف بود
یا اگر از اجتناب و تنفع نظر بطوریکه در جراحت معمول است و هر گاه هر محل ... بواسطه کار رایج ... بحس نمایند
و پس از آن تنفع برنشتام مریض در ... دهم کمتر جاری شود ؛

سیفلیه تقسیم می‌شود بر دو نوع و هر نوعی از آن منقسم است بچند صنف **نوع اول** سیفلیه زهره‌سی است
نوع دوم سیفلیه در ریس می‌باشد و تمام این اقسام را بدانیم و چیزی است زیرا که هر یک از این دو نوع معالجه
جداگانه دارد و حضور در صورتیکه طبیب تشخیص نماید که سیفلیه از نوع اول است و فوراً معالجه مخصوص آن را اقدام
نمود مریض خیلی شفا یابد از مرض و حال آنکه در هم چنین است نوع ثانی و چنانکه منظور گردید در زیبق
معالجه نوع اول است و در نوع ثانی یدور دوبطاسیوم تنها یا بسیار زیبق باید داد ؛

کمترین نوع سیفلیه بقرار تفصیل ذیل است ؛
سیفلیه زهره‌سی یک نوع از آن سیفلیه **سرخجه** مانند (سرخجه کوفتی) از این اقسام بثورات است که
کوفتی از زهره‌سی زود هم و فراوان تر است این لکه با مبتدی سرخ است بلکه بر رنگ گل و کمرنگ است و بعد از غوانی می‌شود
و مثل رجا بروز کنند که چند عدد و اینکه بروز جلدی بر ران شود این علامت شیوع و عمومی است و فارش فرود
حرارت دارد و غالباً در این احساس مریض بروز نموده و زایل گردد **دوم زیگلی** لکه‌های آن بعد است رنگ قرمز
دارد شاید است که لکه‌های بزرگ شود و در اثنای معالجه زیبقی کرده باشند ممکن است که دیرتر بروز کند هر گاه از کبوتر
و اگر در چند ماه طول کشد تا باید شود و اما زیبق آنرا در چند هفته رفع نماید و گاهی سالها از بروز است بروز کند
سیم سیفلیه آبله این مرض بسیار نادر است عبارت است از حبابهای کوچک مملو از رطوبت شفاف است
و بعد از ترکیدن و افتادن آن خشک شده و روی آن را مانند مثل سیاه زرد کاهی پوشاند و بعد از ترکیدن تبدیل رسوب این
جوش در همه جای بدن ممکن است بروز نماید **چهارم قطبی** این سیفلیه بر دو صورت است اول صورت سرخ ... صورت
قرنی و بهتر شناخته شود و از بدگمانی است و قرمز تیره رنگ است و مبتلا که بعد آن معتاد است بعد است کوچک تر
از یک عدس سیاه است و فرق این لکه در کوفت سیاه عارض شود و در ابتدا الله به یک قرمز ... عارض است پس از آن
زرد رنگ و تحجیم شود و در زیر قشر بهم می‌رسد بهم بر ... گاهی در پا از کف پا هم ... هر گاه مریض عاری
بر عضو علیل جراحت مانند مرض ابنیه در بروز بعد از چندی قرحه گاه از کار کردن و شاید آن داروها آید
از وقت ترشح جلدی افرط شده و علامات این قسم ... چند تغییر کرده و گاهی ... از خون ... مریض کند
و در بار کار آن مانند اول ... و سیفلیه ... و مشکل ... نفی ... کوفت عارض شود اما خیلی
دیرتر از سیفلیه‌های سابق اندکی بروز نماید سیفلیه ... پس از ... معالجه رفع شود و هر گز عود ... کند

تشخیص آن از بهق اگرچه بسیار مشکل است ولی با دقت میتوان فهمید زیرا که بهق بعد رفع علیه شروع نماید و در بین ورازنو و بنابر رسد دربی اضلاع دیگر بروز کند **پنجم سفلید دملی** عبارت است از دملهای کوچک بی درد ممکوس شده از رطوبت کوری و غالبا مردان محترمه بروز کند و گاهی در اطراف ساق او بروز کند و بعد از التیام آن اثر سفید و سیاه جز زرد است

ششم کشفی بر دو شکل منقسم و ممتاز است اول قسمی که دارای رطوبت سبز رنگی است میتوان شبیه نمود او را بطلاء ایجاد از آن چنین شمع زرد ایشان از تحقیق عضو با طه آب جوش بخیه جلدی است و قسم دوم طلاء آن محلو از چرک سبزی قسم آنرا رسمی شده مگر در اطفال جهرا بوده و قسم ثانی را از ابتدا الکه قرمز است با اندک درد دمی رنقلی زمانی نیشره رویی اگر مرتبه بلند گردیده و در زیر آن رطوبت سبزرنگی جمع شده و گاهی در بعضی بیش از آن شکه عدد با حرف شده و بعضی اوقات متعدد نمود زیر اطفال و اللهم تمام بدن سلامی نشان دور قشار آن طاول کیل طور ازمان است چنین با طها گشته و گاهی مائل اشتداد باید خود مشها آن شفات **هفتم سفلید دانه** دانهای کوچک است بر دوم و نظاهر با غیر قرمز بمنزله است ممکنست که انتهای آن دانهای کلیتی پاکیزه جسم هر صورت جهتی کلفتی این قرحه سیاه بیشانه و بکار این رخم بربه و رجا کیک است ❊

اما سفلید دانه دو در سی تشخیص آن بر اساطه بر آمدگیها کوچک است که متمایز بخود صاف و قرمز دار سوسی میبارند که بر شبیه است این بر آمده که بد نبوده است ابرا همیک از علامت تکمیل معنی فارش و حرارت دیر ایشان خارد دوش پاکم کوچک جلدی شاه هست زیاد و دارد بصورت دو میاه طور که میتوان این نوع است الکی قسم سیفلید مسلم شمرده در سفلید طوما در جاهای زیادی از جلد بر اکنده است مثل این دانها را زیاد یکدیگر جدا شده غالبا قسم دیگر از سفلید مخلوط اند بخصوص با سفلید سیاه و صاف و خشک اند و هر گز مفتوح نشوند و از اینرو با نهی که در سقوط در رشد این سوسن غالبا نشوید زیرا که آن در به نوشه در تشخیص مرض سر لکه را آورد و پس از چندی دانها

خواهیم رفت دیدیم نمود و جمله آنها که صدا را بسته نقش دارد بعد رنگ قهوه کمرد باقی بماند و از آنهم بر در روی کرد

دویم سفلید دانه جرب در تصویر است دانه که بهترت متفرق و اسم اچه اصابت شده بلکه بر خلاف در شته دسته بهم پیوسته و مجتمع اند بنا بر رفتار و بنابر حالت این سفلید در حرکت باقی نماید با اینکه مفتوح شود و از خلفیت اینکه قرمز آنجا دو نیابت نیست باشند اینکه تمام در سطح با هم عضو کامه است در این سفلید دانه در رسم تقسیم در قسم نمود اند مابر سیدی چه صبر سال منبهم اقسام آن سلام ❊

اول سفلید دانه در شته شده و محدود ازین قسم بیش از شروع دارد و پس از فراط در سیر باحتکاک زیاد و گاهی با برد سیاه سطح دو میه شود صدا در یک نقطه از بدن یکدانه برمشه و مهدار گرد و پس از آن در پهلوی آن دانه دیگر پهلوی بکم که دانه با هم پیوسته شکل مجالی شده جسم این دانها مقادیر شده نحو کوچک تا با بلکه فتنه قو دوره شده این دانها در یکی حلقه و دایره است و گاهی نیمه نصف دایره دیده هاست شکلی بهر ایشان تعداد و در سطح این جلد با الم است گاهی بر آن بلند شده نوده بلکن بالکه مقتضی شده بهم سیاه و صورت جهت بالوی جمله شده از اشکالی **۲** و قریب آن دایره خواهند رفت و این دانها در روی آسم کار زیر اطراف جلد سلیسه بالا آنکه از قطعه ها امله تر شوند دور اطراف دایره آن دایره جدید از بزرگتری بر رزکه و بسا که پیغام کند نقطه آن به شود فضا دایره از بزرکترک شده درگر بیش از خلاصی از جمله آنها با قیه بیماری و هر گز محو و سیاه پیشینی شده الیم اغلب آن از این داغ دانه تمکین سفلید سواد رود در صد که امالیم است هم چنین جذب این را ابن سیار دارای که در رود که شکل و مشکل در رود پاکیزه سطح آن بر زرکی از هر آن سیاه و قرمز کبیر دو قسم سفلید بدن تقبات برورکند در همین باید از علامت مخصوص مزاجی دارای حیاهای شاید و نموده آن با آنی است در مشکل طولانی و حلقه هم تحلیل نشود و نمود آن سفید است باقیماند از آنکه بلکه سفید سیاه نشود ❊

نهم سفلید دانه متفرج مانند قسم سابق در زیر است اما دانها پیوسته و گرد با دانها متفرق بروز میکند و هیچ دانها پیاله بزرگتر ظهور است و در دور از سیاه شده و رنگ قهوه و منتهی قرمز گردیده بود فوق آنها یک نقطه زرد شده و پس از آن سیم ترشح مایل بهاین کلفت سبز رنگ شود در سرعت زیاد شده و مایل ازمان است باطه ضماد بر در از این جنه در دلها بر عیب با ره است بند و مدور زیر این با جزئی قرصه گردی آنها آنکه منتهی رزی با همواره است با در کرد نظیف دائل جرح یکی کیسه از جوانب این است و توقف با بازدید تا این تمام بهیئت بود کنه و گاهی بطور زرد است و زکیش و مخصوص طرح با بقیه زر سوخت با سرعت نبوده و خلاصه سفلیده خورنده

سیم سفلید دانه خورنده (یا سفلیده خورنده) هیات آن گاه بطور دانه و گاهی بطور دمل است و در قرصه که از این دانه بهم میرسد پارچه آبکه مانند قسم سابق رزکه که کوشش زیاد دارد با طور در سطح خاکستری مثل و طول و خاکی در عمق و در صورتیکه خراب ورم است کردن آن جمر ویکه شود در فصد شده جلد و عضلات خوانش ریود از آن

سفلید مارپیچی گونه نوع از صورت تقریبی کرد که عقب قطعه از جلد اشیاء ندید و لیکن از قطعه دیگر تمدید شده بطور بسیار با خم و پیچ در جنه رفته و نباته آن بهات انداکا الیتام یافته و از آن عقب کند دور در حلوق حالیه یافته بیک از محصول مانند یاف شده و نوار پیچیده و دور رنده و جهه مارپیچی نهیان است اینجا حد شماری از نقش مرابی شروع دارد یا آن لفظ و دوره آن بیک کلفتی است شده بیش از سقوط آن می منبهم که زیر آن ملتئم شده است و در لکه نقش مرابی منتظم در مهد آن باقی مانده ❊

برد کشته ای حد جهان مشده و بسلطان این نیست که از یک طرف ملتئم جراحات شفا یافته از طرف دیگر کم کم جلد سالم سو دو کرده و نیز بر زخم طاعم بکند با آنکه بطور پیوسته سیم است که بهار النام و جراحت سلیم یافته باشد در پهلوی آن و ملحقات تنزه با دانهای تازه بروز کنده و از آنها هم لعمه مانند و ماهی دانهای تازه متفرج گردد

گردیده با همان طور رفتار کنند و بهمین طور نقشهای بیچ در بی مدت طولانی بپهن آمده از مرض چند نیاید اطول کشد خلاصه هر گاه معالجه نانیه مرض سو ازین رفتار طبیعی باز بدارند ❊

و گاهی بر حسب اینکه در سطح بدن منبسط شوند در اثبات تحقق نموده در صورت دایره شود غلاف قصد نیز دیه عضله ها و با بیند و منجر از انجوا شده و جزء است تعیین که در صورت انشتاء تجمل آن گرد و سر ترکیب بسیار است بسط از صورت سفلید متقلب گونه (نیز برسوخ کنند) و این صورت بسیار از اتفاق نیفتد ❊

سفلید دانه دبوری در همه جا بدن ممکن است عارض شود و لیکن در بعضی اعضا استعداد قطعی دارند برای بود این مرض در اینجا غالبا در صورت پلو کاره بینی و دور لب بالا بروز کند و پس از آن در کف داخل و اطراف سابقا است نور اطراف ممنوعی قسم خورنده زیاد است زندگی و قسام بروز می کند و رفتار آن با تاثی است اگر بجوره لذار زیاده تا به بسیار حرام کند تا وجود معالجه ناتکاسم هر گز کمتر از چند ماه معالجه نشود ❊

عود آن با دو رشت و غالبا در مهم در سالم با بدیهایت سبب تکه در این قسم سفلید تعلق است با اینکه این روی که خیم تیز بهیت

تشخیص آن از جذام آن است رنگ جذام قرمز است و کد مرض جذام ابدا حس ندارد و تو قدر از وقت رسیدن تا با عدد از حد سیاه یکقشه عضو گرفته و تغیر با مید و از نقاط آن بعد در قشار این مرض است از ان تمود مسکه آید که چیزی در جذام مرض بخیال تشخیص داده میشود ❊

اما قرحه خنازیری شکل آن غیر منتظم و لی رزق جبه او کنه و رنگ آن کمود بسفید جایی که است جای این زخم با فکر بنی شرح و با آنکه خوت از آن جاها گردد و دایره نقش آنرا احاطه ملدو این است عموما کالینها نهایت سر از خنازیر نیز دارای برد آگاه است ❊

اما قروحات جذامی پس از ظاهر دل یا خوش با دانهها ظاهر شوند شکل آنها غیر منتظم و لی رزق او

نازک و چابک کبک ولی متعفن از این جرحت بشام میرسد و بعلاوه دارای حاشیه مخصوصی است که در هر یک از اقسام
زخمهای جذامی یافت شود و اکثر این جرحت بطوریکه بارها ملاحظه شده نفوذ زیرا با دست یا اسباب دیگر
لمس نمایند هیچ احساس درد نکنند ؛

اما قرحه سرطانی بطوریکه شناخته شده در نزد کاران بهش در گرسنه و تا آن کاسه می رسد و اطراف
دارای حاشیه سخت از آن جاری شود و بوی تند آن متعفن است و بعلاوه چرک آن مربوط با بدن ریزد کرده
و منها جرحت سرطانی فرد است بعلاوه قرحه سفلیسی غالبا در صورت است و از علامت خطرناک
علامت های تقویت باقی ماند ؛

اما تشخیص ادرشمه و سر آجبد که خصوص در صورت است که مزمن باشند بطور یاد داده شود از اول
در خط تمیز شوند با سنه و مریض و در آن زنند که نماید مثلا هر ماه از اشخاص است که مبتلا است یا
خوش شده است و واضح است که مشمشه و سر آجبد است و باید چنین باید دانست که در مشمشه ابتدا
جوش پر مسیلد کشود منفجر پس رطوبات است و هیچ قسم مبتلا در آن ثابت نماند ؛

نقطة المعرفة در قسم سفلیسی بعضی از صورت های قروح آن جلیه است و مانند سفلیسیه و علائم
دیگر سر بهمیه ولی در سرخی و مبرحی بسم گردی است و به واسطه ازالجه اطراف آن متشعر
حلقه کرده و اغلب با مرض مزاجی شدید همراه است و پس از شفا اثر آن محل آن محو
گردیده و هر قسم جوش تشکل عضو تغییر کند ؛

فصل سیم در اختلالات اجزاء متعلقه بجلد و پیش و مو های بدن

اهم الابتدا اهم در اواخر گرفت بعضی با سفلیسات زود رس و یا دیر رس ملکس است مرا آن چند در یک
دیگر

و ملکیت که هر روز در مدت ریخته شود بنا بر اینکه مرد بود یک قطعه از و سر عضو می گردد بلکه غالبا ریزش در اول
موی سر در ریزش حاصل شود و در ریزش مو هر گز یک قطعه سوی لکه فرو نمیرود بلکه سقوط آن بطور پراکنده است
که بالای واسطه موکه افتاده به نقطه پیدا شود و در ریزش زودرس چندی پس از ریزش و بالای موها غیر از ام
نمو نماید و بر خلاف در ریزش دیررس محل آن طاس مانده و از برای علاج ریزش مو باید مو سر را تقراض
نمایند و کمتر شانه زنند و معالجه داخلی اکثر ریزند که بر فوق تقاضا در وی بعد از مو گردیده نشود ؛

فصل چهارم اختلالات غشاء مخاطی تحت پولک های کوفتی پولک مخاطی یا صفراتی
المنبه عبارت است از اختلالات درجه دوم در غشاء مخاطی بروز کند و چون بصورت مختلفه است شود لهذا
بهر صورتی آنرا اسم خاصی داده اند چنانچه طاول مخاط و دانه مخاط و طاول بوذک مرطوب
و غیره و این اختلالات متعلق به بشره مخاطی است ؛

دانستن و شناختن این تغییرات مخاطی از جمله مطالب واجبه و لازمه است زیرا که یکی از علامات
مسلم و قطعی کوفت است و هر وقت که آنرا مشاهده نمایند و تشخیص دهند بطور جزم یقین در تشخیص
کوفت است اولا بطور اختصار پولک جلدی را بیان مینمائیم و پس از آن پولک مخاطی را بیان استعمال شود

پولک جلدی اول دانه برآمده است بطوریکه کنار آن ناکهان یا محدود است عموما و اطراف آن فرو رفته است
و در ابتدا این پولک قرمز است و در زیر آن رطوبت با چرکی ترشح نماید که بر فوق آن طوری بانک بازک
که کنار آن برآمده و محدود و وسط آن فرو رفته است حاصل شود و پس از افتادن این پولک بشره تو تیه
گردد و اثری از پولک باقی نماند و این پولک ممکن است در هر قطعه از جلد بروز کند و گاهی عمومیت یافته
تمام بدن را فرا گیرد و در هر صورت یا همراه با نوع دیگر از سفلیسیه دارد یا ندارد و در وقت آن

پولکهای جلدی شاهد شود تعیین باید نمود که در مخاطی مخاطی ولادت شاهد و در مقعد نیز موجود میباشد
و تشخیص آن آسان است و کمتر در این کافی است هر چند در ابتدا ممکن است آنرا اشتباه به سرطان نموده
با جمله دقت در آن نظر رفع اشتباه توان نمود ؛

پولک مخاطی عبارت است از تغییرات غشاء مخاطی مشابهت تمام با سفلیسیه جلدی دارد و از لحاظ
و مقابل آن بروز کند و پولک مخاطی هم پولک جلدی گاهی میباشد **اولا** پولک مخاطی مخصوص برآمده کمی
تورم و رنگ غشاء با طعم یکنواخت و محیط آن منتظم و رنگ آن قرمز تیره تر از مخاطی است و در چرک زیاد
میدهد این چرک گرانتر از آن شده بماند که بوی مخصوص گردد که تقریبا همیشه مخصوص در تشخیص مرض
کافی است و اغلب همراهی با سایر پولکهای جلدی و مخاطی مینماید و این پولکها کثیر الوقوع است سفلیسات
و محل آن در مردان عموما در اطراف حشفه و ختنه و در زنان در بر وی آلات تناسلی است و اگر
معالجه ننمایند گاهی در مقعد و فرج بزرگ گردیده چرک زیادی از آن جاری شود ؛

علاج از درد خمیر زیبق و از خارج شستن است با شکن جوهر و با شیاف طبی بلسیوف کافی
ثانیا فی الجمله برآمده که دارد و دانه قشر سفید رنگ پوشیده شده است که شبیه است به باند مرا تو جوش با
محلول سنگ جهنم جلا کرده و غالبا بدون بر آنکه کمی است بلکه با ماده آن که قشر مخصوص است و مناسب
با هر نقطه دارد و در این قسم شاهد شود در لوزتین و کنار زبان و کام و اطراف داخلی لبها و حلق و مری
نادر است که یک مریض مبتلا به پولک مخاطی باشد بلکه غالبا در یک نفر چندین عدد بروز نماید اما
محل آن عموما در مخاط حلق و مقعد و در زنان فرج و مهبل است ؛
و غالبا ابتدای این پولک قرمز شده مخاطی است و بعد بلند گردیده و ترشح رطوبت دست دهد

و هر روز در آمده که این سکه را اثر کرده و تشخیص آن از شانکر سخت غالبا همراهی با سفلیسیه و دیگر دارد
هر قسم از فرق آن قرمز رنگ است که در بیاض پولک مخاطی نیست بالجمله در هر حال و در هر صورت تشخیص
و هم این پولک سوا از سایر زخمهای مخاطی و جلدی که تمیز داشته شبیه بودن شود تا بجای نشانه علامات
متقدم و همراه با آن تحقیق نموده پس از تحقیق دیده شود و دیگر با شناختن پولک تشخیص داد ؛

معالجه آن اصلاح انفرادی از درد زیبق از درمان و عرق سنبل با سنگ جهنم از خارج رفع آن باید
و در صورتیکه جمع بزرگ شده باشند آنرا با مقراض بر دارند ؛

دوئیم پولک کوفتی هنگام دوئیم کثیر الوقوع است در ۲۷۴ مریض که حقیر در مریضخانه
پاریس رسیدگی نموده ۱۵ نفر از آنها مبتلا بپولک کوفتی بوده و پولک در علامات مذکوره کوفت
عبارت است از سرخی مخاطی و بدن برآمده که در اثر غشاء کاذب سفید خاکی رنگ پوشیده است و کنار آن
اندکی کلفت و چسبیده است پس از بریدن یا پوشش غیر عرق هر چه تمامتر ظاهر صورت بنفش دو بهمین اثر غشاء
کاذب منفصل است و به واسطه معالجه از مرکز رو بمحیط نازک و پنهان گردد و پس از سقوط این غشاء آن
متعدد است و در صورت کوفت و گاهی یک لکه بهم بزرگ است

پولک مانند پولک سابق الذکر بود که مخصوص زرد و در فرج با چرک زیاد است و این سفلیسیه
فقط با بعضی از سفلیسیه های ثانوی دیگر همراهی نماید ؛

سئوال فقط با شناخت که پولک کوفتی سرایت میکند و مسری است یا خیر **جواب** سابقاً
بیان نمودیم هر یک از سفلیسیه که جرح مخاطی است ام تمام مسری است و پولکها از همان نوع است
علاج منحصر باستعمال زیبق است از درون و بیرون بدن و استعمال با محرقات بلکه نور ازدیاد محرقات

باعث ازدیاد آن است و دوام این مرض عموماً از یک ماه الی سی و پنج روز است ؛

مخفی نماند که بروز کوفت در مقام اول در مرد و زن یکسان نیست بلکه از حیثیت ترتیب بروز شدید کوفتی مختلط و از حیثیت علامات تنها و از حیثیت شدت و ضعف تفاوت کلی دارد چنانچه [illegible] طفل‌ها و بروز آن در مردان اغلب حلق و در زنان فرج است علامات در حلق و لوزتین و لثه و لب و اطراف مقعد و عشق‌ها دیده می‌شود و این شدید سرایت است ؛

فصل پنجم در تغییرات مجرای هضم چون علامات مجرای هضم متعدد است و در هر قطعه جداگانه کوفت بروز کند صفات خاصی پیدا کند بنابراین هر یک را جداگانه مجملاً بر سبیل اختصار بیان می‌کنیم ؛

اول دهان بروز کوفت در دهان بسیار فراوان است بطوریکه [illegible] از جمله نوادر است هرگاه مریض مستعد کوفت دیده شود که در یکی از علامات مرض چند لک در دهان آن ظاهر شود و [illegible] دهان علامات هر یکی از [illegible] مشاهده نمود ؛

نخست اخلال بروز [illegible] کوفتی در دهان [illegible] و بیشتر [illegible] در لب پایین است [illegible] جزئی در دهان کمتر است **دوم** [illegible] صورت [illegible] بسیار [illegible] در دهان [illegible] که در لب و کنار زبان و زیر زبان و لوزتین و غیره عارض شود و [illegible] در [illegible] معالجه نموده [illegible] مقام [illegible] کوفت است [illegible] و رنگ [illegible] و [illegible] آن [illegible] تا [illegible] لوزتین و [illegible] آن شدید شود [illegible] خارج [illegible] حلق [illegible] از حلق [illegible] زخم [illegible]

بواسیر

بر ثبوت [illegible] از [illegible] که [illegible] خورند در دهان [illegible] عضو [illegible] [illegible] عضو حرکت [illegible] در [illegible] قطعه از عضو [illegible] صلاح [illegible] حلق [illegible] باقی [illegible] آب [illegible] حرف [illegible] خشونت [illegible] و معالجه [illegible]

رفتار و دوام آنها در اعراض کوفتی دهان [illegible] و [illegible] که در دهان [illegible] تنفس [illegible] بعضی [illegible] از ترک [illegible] طالب [illegible] بسیار [illegible] مقام [illegible] مرض در دهان [illegible] ؛

تشخیص تشخیص امراض کوفتی در دهان بسیار [illegible] است بعضی [illegible] ممکن نیست [illegible] مرض دیگر [illegible] سابقاً [illegible] زیرا که [illegible] مخصوص [illegible] در [illegible] بیان نمائیم ؛

زخم دهان کوفتی [illegible] که در [illegible] و [illegible] آن [illegible] علامت [illegible]

[illegible] کوفت است [illegible] در بعضی اوقات [illegible] بالآخره [illegible] [illegible] اولاً [illegible] تشخیص [illegible] امراض [illegible] واقع [illegible] که [illegible] المرض [illegible] [illegible] ثبوت [illegible] المعرفه [illegible] [illegible] خارجی [illegible] [illegible] مقدمه المعرفه [illegible] و نیز وضع آن بطوری است که [illegible] زیرا که [illegible] امراض جراحی [illegible] و [illegible] لوزتین و [illegible] و [illegible] انواع [illegible] [illegible] در خطر [illegible] از حیثیت [illegible] [illegible] خطر [illegible] است ؛

علاج [illegible] کوفت [illegible] علاج [illegible] استعمال [illegible] [illegible]

[illegible] عضو از حیثیت [illegible] مرض [illegible] بعضی [illegible] [illegible] و [illegible] صورت [illegible]

تغییرات [illegible] [illegible] و [illegible] علاج [illegible] است و [illegible] ؛

[illegible] استعمال کنند [illegible] ؛

بروز کوفت در مری و معده و امعاء را بعضی ذکر نموده‌اند [illegible]

اما معده [illegible] کوفت [illegible] در [illegible] [illegible] تمیز [illegible] [illegible] [illegible] عضله [illegible] مقعد [illegible] [illegible] عضله [illegible] عارض شد [illegible] عضله مقعد است [illegible] نیز دیده می‌شود ؛

فصل ششم در تغیرات یافته در پلک چشم — غده صمغی عبارت از آنکه کوچک در ... پلک
آن رطوبتی از زیر نشتر نمایان شود بشکل غلیظ صمغ متعلق است با علامات ... و ...
بر تعیین ... این غده علامات ... التهاب ... شده علامات آن ... از حقیقت ...
و جه از حقیقت ... در آن عارض شده ... غده صمغی ... جلد و تحت ...
... و ... علامت ... علامت ... با ... علامات ...
غده صمغی در ابتدا مانند ... که ... مجتمع ... در زیر ... غلیظ و ...
و ... است و پس از چند وقت حرکت کرده ... نمایان شود ... جلد ... چسبیده و جلد روی
آن قرمز و ... که ... سوراخ کرده و از غده ... رطوبت ... مثل غلیظ مانند صمغ ... آید ...
... طولانی ... خونی ... از آن ... باید ... این التهاب ... شود ...
پس از التیام ... آن ... که ... مرکز ... سیاه ... باید ... این غده
... بار ... از علامات ... و ... چهار ... و ...
در ... بعضی ... از ... پس از ... عارض ...
دوام این غده بسیار ... است و ممکن است چند ماه ... باقی بماند و استعمال ...
... موجب رفع این غده است و ... در ... نرم ... با ...
نشود مگر با ... در ... و ... است ... التهاب ... و ...
... است ... در تمام ... شود و ... غالبا در صورت ...
... التیام آن محو نشدنی است ❊

علاج ... یکی از علامات ... التهاب ... کردن ... باید ... بعد ... التهاب ... شود ... در آن
... بر ... **بید سرد ... پطاسیوم** است باید داد و ... از اثر ... قوت ... مثقال
... در هر روز ... باید نمود و در صورت ... متوالی است و ... آهن ...
... اضافه کنند ... ظاهر ... شود ... منفجر ... در صورتی که ... متورم باشد
زیرا که در صورت ... میتوان ... منفجر ... میتوان ... خالص ... بعد از ... و در حالی ... که ... استعمال ...
... است و ... از ... همراه ... باید ... بلادونا ...
... استعمال کرد زیرا که ... است که ... التیام ... اثر کرده است ❊
فصل هفتم در اختلالات کوفتی چشم چشم ... مختلفه ... و ...
کوفتن شود و ... از ... عضو ... در ... است ... اختراع
آئینه چشم ... از ... رطوبات ... اطبا ... که ... بعد از ... اند
و جمع ... تغییرات ... که از ... در چشم ... تمیز داده و بیان نموده ...
چنانچه قبل از اختراع آئینه چشم ... نوع مرض ... ضعف ... از ... چشم ...
... اطبا ... اند ... که ... تغییر عمق چشم از کوفت ... از ... دیگر
... شناخته شود ... که ... چشم کوفت است ... کوفت ...
آن ... است که ... مرض ... دماغی ... علم کرده ... عمق چشم ...
... بسیار ... از ... دماغی ... که در ... از دماغ ...

فلان ... است ... از طبقه زجاجیه چشم ... در ... است الغرض ...
... چشم از کوفت ... در ... ظاهر ... در ... چشم ... اولا ... علامات ...
... از ... ظاهر ... از آن علامات ... چشم ... ولی ...
... آئینه ... اختراع ... مقعر ... است ... جواب ... نمیتوان ...
معمول ... از ... استعمال آن ... و لهذا ... بعضی ...
در ملتحمه کوفتی ... است ... از کوفت در ... علامات ...
علامات ... است ... در ... چشم ... زیر ... میآید ...
ولی رفته رفته ضعف ... خوف ... نظر ... طبیب رجوع نماید
... مرض ... که ... دایره ... غشاء ... که ... در چشم
... که ... گردد ... چشم ... قرمز ... شود ... است ...
... آن ... بالاخره ... از استعمال بلادونا ... میماند ❊
... دار ... و ... ضعف ... بالا ... زیاد ... ضعف ...
... در صورتی که ... مبالغه ... مرض ... باید ... که ... از مبالغه ...
... باید ... مانند ... صدمه و غیره ❊
علاج باید ... در معالجه ... در ... ورم ... باید ...
... ورم ...
... ورم ...

عارض شود و هر گاه ... شدید ... فصد ... باید ... اضافه کنند ...
... قسمت نموده هر گاه علامات تخفیف نیابد ... از ... میتوان
... مرهم ... به اطراف چشم بمالند ❊
مرهم ناپلیتن — بلادونا ... از ... هر روز ... از ...
در چشم باید چکانید **سولفات دو تروپین** از ... **آب سفیدآب** ...
... در حالت ... مشتمع ... اطراف چشم ... از ... مرض ...
... باید ... استعمال ... که مانع از ... آن شود ... نماید ...
... حاجت ... بعد ❊
اما علامات کبر ... آئینه چشم ... در ... اطراف ...
چشم و ضعف بینائی ... چشم ... نظر ... غلظت ...
... چشم ... و ... نظر ... پیدا شود ...
چراغ ... سیاه ... مختلفه ...
... علامات ... نعوذ بالله منه ❊
تقدمة المعرفة تغییرات خفیفه ... علامات ... عارض شود ...
شفا یابند ولی تغیرات ... از شفا ... چشم ... که ...
مرض ... از همه امراض ... چشم ...
... شفا باید ... از ابتدا رجوع بطبیب ... موافق ...

ایکه شفا یابد لکن اغلب از بین نمیروند و در مرض جذام زیاد دیده میشود و فاسد [illegible]

علاج تغییر کردن اجزای عمیق چشم مهیّه معالجه قوی و شایسته ننمود ولکن هر گاه مرض [illegible]

بطور مزمن باقی نیست اگر گاه در بیرون باید دید و [illegible] ایودوره پتاسیوم خورانید [illegible]

اثر زیبق سیاه زیاد میکند ولی در رفع مرض بازیاد دیده میشود زیبق استعمال نمود و [illegible] مرض

و در صورتیکه چشم سرخ و خونین باشد ادویه ضد ورم و مسهلات بکار برده و در آخر معالجه [illegible]

فصل هشتم در اختلالات آلات تناسل بعضی از اجزای آلات تناسل که بصورت مبتلا

گردیده [illegible] ذکر آنها [illegible] علامات

[illegible] چندان [illegible] احتیاج نیست

بیضه کوچکی [illegible] و علامات آن

در [illegible] مختلف است

[illegible] تا ۱۵ روز [illegible]

[illegible]

[illegible] خارج گردد [illegible]

[illegible]

[illegible] بجهت تشخیص

[illegible] تقاریت

[illegible]

دفاع و مداوم آنها بطوریکه دانسته شد [illegible] چند زمانی طول کشیده و هر گاه [illegible]

[illegible] شفا یابد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و باید [illegible]

تمیز داد ماده سرطانی، سلی، و ورم [illegible] ظاهر است [illegible]

شفا یافته [illegible]

[illegible]

[illegible] تعفین [illegible]

فصل نهم در اختلالات عضلات بروز کرده در عضله [illegible] و انقباض [illegible]

[illegible]

[illegible] عضلات [illegible]

عضله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و نواحی [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

همراهی میکند مانند علیل ضریع و استخوان [illegible] از آنها

علاج [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible]

زخم [illegible]

فصل دهم

در اختلالات ضریع و استخوان [illegible]

[illegible]

ضریع و استخوان [illegible]

[illegible] در تشخیص مرض

استخوان درد [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] استخوان [illegible]

مانند استخوان جمجمه و قصبه کبری و ترقوه و زند اعلی و زند اسفل و فقص [illegible]

[illegible] علامات [illegible] نصف شب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عضو [illegible]

[illegible] متغیر گردد [illegible]

[illegible] استخوان [illegible]

[illegible] استخوان [illegible]

علاج [illegible] مخصوص امراض استخوانی [illegible]

[illegible] ۳ و ۴ و ۵ گرم

[illegible]

[illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محفوظ باشد

فصل یازدهم در اختلالات مفاصل [illegible]

[illegible]

[illegible] (تومر بلانش) [illegible]

[illegible] علامات [illegible] معالجه

[illegible]

فصل دوازدهم در اختلالات مواد عصبانی اگرچه حکما از [illegible] پس از آن هم در [illegible] اهمیت را ذکر نموده اند لکن تا بطور جامع و هم غیر تحقیق نبوده است بعضی از [illegible] بعضی [illegible] کوشش ذکر نموده اند بعضی در مقام انکار بر آمده اند [illegible] معرفت کردن مواد عصبانی [illegible] از [illegible] امروز است و دیگر آنکه [illegible] تحقیقات [illegible] رنگ [illegible] ¶

تبیین در صل اول وب [illegible] که [illegible] رساله [illegible] کلاغ [illegible] [illegible] که [illegible] معرفی [illegible] که [illegible] بیماری [illegible] [illegible] مطلب را کشف کنند [illegible] مقدار [illegible] هر دو معنوی در مقام [illegible] مراجع [illegible] حکما و فضلا که [illegible] [illegible] [illegible] دور [illegible] [illegible] که تقدم [illegible] ([illegible]) [illegible] ¶

[illegible] اختلال [illegible] عصبانی [illegible] [illegible] شایع و فراوان [illegible] ¶

در قسم اول [illegible] عصب [illegible]

اختلال دماغ و غشیه [illegible] صداع [illegible] [illegible] دماغ است ¶

(۱) عارض شدن کوفت در مقام اول [illegible] دماغ [illegible] اختلالات آن [illegible] [illegible] ¶

(۲) اختلال [illegible] دماغ و نخاع [illegible] [illegible] کوفت [illegible] [illegible] [illegible] ¶

(۳) اختلال اعصاب [illegible] [illegible] [illegible] ¶

علامات [illegible] مواد عصبانی [illegible] [illegible] [illegible] ¶

(۱) **مشوش شدن حس** [illegible] علامت [illegible] عصبانیت [illegible] صداع [illegible] [illegible] زوال حس [illegible] ¶

مشوشی حرکت [illegible] مرض کوفت [illegible] زوال حرکت [illegible] [illegible] ¶

مشوشی عقل [illegible] مرض کوفت [illegible] اختلال عقل [illegible] زوال حافظه [illegible] ¶

باید دانست که کوفت [illegible] دماغ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ¶

[illegible] مواد عصبانی [illegible] [illegible] ¶

تشخیص [illegible] مرض عصبانی [illegible] کوفت [illegible] تشخیص [illegible] ¶

مثلاً [illegible] کوفت [illegible] (کوفت) [illegible] ¶

علاج [illegible] معالجه [illegible] کوفت [illegible] معالجه [illegible]

مالیدن موضع فاسد با مفید است چنانکه در جذامات دماغی مشمع زرنیخ [illegible] در روی آن را [illegible]
ترشیح نشده با روغن چوبی فاسد تری ولی نمودن مفید است و لکن [illegible] طبیب [illegible]
تقویت با دوائیه کوفتی علاوه نمایند ❊

فصل پانزدهم در نهایت خراب کوفتی خرابی نهایت در کوفتی نادر نیست [illegible] جذامات عمیق
در اکثر [illegible] رابطه و [illegible] کوفتی [illegible] در ممالک [illegible] در ممالک حاره که [illegible]
کوفت بلاواسطه [illegible] خرابی نهایت [illegible] مثلاً در بعضی [illegible]
که منحرف المزاج [illegible] کوفت [illegible] عارض [illegible] بدن [illegible] ❊
در [illegible] انتقال [illegible] یا [illegible] و [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] مریض [illegible] گردد و [illegible]
[illegible] و [illegible] مریض [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] جذامات [illegible]
[illegible] مریض [illegible] که [illegible] گردد و [illegible]
[illegible] مریض [illegible]
[illegible] و [illegible] مریض [illegible]
در خرابی نهایت [illegible] مریض [illegible]
در [illegible] مریض [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] شفا حاصل گردد [illegible] ❊

[illegible]

فصل چهاردهم در معالجه کوفت در [illegible] حکمای فرانسه [illegible] **زیبق**
و **یدور دو پطاسیوم** [illegible] جذامات [illegible]
در علامات [illegible] (در [illegible] نوع [illegible] جذامات [illegible]
حکمای فرانسه [illegible] در جمیع [illegible] ذلک [illegible] دارد) ❊
زیبق از [illegible] کوفت زیبق [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] حکمای عرب زیبق [illegible] امراض جلدیه [illegible] مرض جذام و [illegible]
از [illegible] تمام [illegible]
دالت زیبق [illegible] بطور [illegible] زیبق [illegible] استعمال [illegible]
(و [illegible] کوفت [illegible]
[illegible] جذامات [illegible]
[illegible] جذامات [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] مختلفه [illegible]
[illegible] (شرح [illegible] تمام [illegible]) ❊
زیبق را [illegible] استعمال [illegible]

نموده اند و بعضی مقامات بسیار مفید است و ترجیح بر سایر اطوار آن دارد ❊
در [illegible] مسیو [illegible] زیبق [illegible]
[illegible] مسیو [illegible] زیبق [illegible]
[illegible] خروج [illegible]
[illegible] زیبق [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] جذامات [illegible]
[illegible]
[illegible] مستعدی شوند ❊
طریقه مشعله [illegible] **دود خروج** [illegible]
شروع نموده از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ناپلیتن** (روغن [illegible]) [illegible] ❊
[illegible] (خوک) و زیبق [illegible]
[illegible] **دود داول** [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] مریض [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] شروع [illegible]
[illegible]
[illegible] زیبق [illegible]
[illegible] زیبق [illegible]
[illegible] ❊
[illegible] مرهم زیبق ناپلیتن (روغن [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] کرم [illegible] کرم [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] مرهم ناپلیتن [illegible] مرهم ناپلیتن [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] مرهم [illegible]
[illegible]
[illegible] مریض [illegible] ۴ کرم [illegible] ۳ کرم [illegible] ۴ کرم [illegible]
[illegible]
[illegible] زیبق [illegible] ❊
[illegible]
[illegible] استعمال زیبق [illegible]

تحمل توانند کرد و در این خصوص تفاوت کلی دارد در اشخاص نسبت بیکدیگر و باید ملتفت بود که اگر مداومت شود در خلال ظاهر شود مقدار آنرا
کم نماید و معلوم است که اگر زیبق بطور شدید بروز کند فوراً معالجه را قطع نماید و باید مریض سعی نماید
در مدت استعمال زیبق و ادرار و عرق و تغذیه بطور کامل اثر کند زیرا که بعضی اطبا میگویند در استعمال دوا
مبالغه لازم است که مریض از عوارض آن آزار شود و حال آنکه قطع نظر از اینکه علاج سرعت نماید
تا هر زمانیکه فی الجمله علامتی از کوفت باقی باشد باید ترک کند و نیز در صورتیکه ریشه‌ها کوچک باشد سرعت زیاد نماید
طریقه احتیاط این است که مقدار دوا را از معالجه کشته و نیز قبل از آنکه میگویند زیبق را باید بپوسته مریض
ملاحظه باید نمود که اطبا استعمال کرده در این مرض بطور تحقیق زیرا که از اطفال علامت تکرار کشته و هر گاه
مدت استعمال زیبق طول بکشد در صورتیکه ازو سوم شده باشد امراض دیگر سبب رقت خون گردد
و از قرار تجربه بعضی اطبا استعمال زیبق در مدت زیاد سبب خرابی کلبول خون شود پس باید به معالجه نمود
س از آنکه زیبق را باید چگونه و بچه قسم استعمال نماید ؟
ج منظور کلی نفوذ کردن مقداری زیبق است در بدن کوفتی به هر صورت و هر راه که بهتر باشد
رسانیدن زیبق در بدن استعمال نماید بصورت پوتو یا حب یا دوا گشته است و از ترکیبات مختلفه
بشرطیکه بمقدار کافی در بدن وارد شود در صورتیکه ادرار گشته ۱/۳۰ گندم است و هر گاه زیبق قرار
بطور حتم معین بشود نسبت باید است در آن ترجیح ندارد و باید احتیاط نمود در تجویز زیبق سیاه
و از بعضی رسته سیاه و در بعضی صورت مقدار تزریق اضافه نمود یا اسهال یا غذا مریض خوب نباشد
بعضی اشخاص احتیاج میشوند در مقدار زیبق که سبب اختلالات معده و دندان شود ولی اینکه
از اسباب است که مانع از معالجه گردد و اطبا این عقیده که زیبق مرکب با گوگرد که غیر محلول است

در مدت روز وقوع شود و در بعضی حالات باید زیبق را بطوری که داده شود در بدن نمو خواهد بطوریکه خواهد بطور ترزیق یا در جلد خواه
بطور حمام یا مالیدن گشته و مخصوص در اطفال خیلی اندرست که معمول است بهم دادن غلتیدن مخلوط نماید و ملاحظه کنند تا غذا طفل
در اطفال کودکان معمول است طرق مختلفه استعمال ترزیق بطور دوا از راه آن فرج معالجه کنند و مخصوصاً حمام دادن است و در ولادت
استعمال و اکثر در حالت طرز اطفال جمیع بطریق است از طریقه است در حقیقه برای چهار صنف معمول و متداول است
اما بعضی مقررات را در بعضی حالات است که در سنوات قلیل و بعد از آن در بعضی حالات معلوم است که اجبار است
بهتر آنست که اقدام در تعیین تکلیف در صورتیکه لازم است بطوری که با مرض مقاومت نماید و جاهائیکه مجرای ضعیف تحمل دارد
کمتر در سال اثر آن مالیدن زیبق مادر زیر جلد تا انسان در بدن بطبیعت رسیده است بدنه مخصوص دیگر معمول است
پس کیفیت تجویز در سن مادران معمول همان است که سابق ذکر شد و دیگر تکرار نکند ؟

طریقه تزریق زیر جلد طریقه ایست که باید بنام طرق دیگر در واقع بهترین نمود و در هر یک از مقامات که فرق باید
و آن است که در زیر جلد با زیبق شود از قرار نسخه ذیل است که در روی قواعد علمی نگاشته اند ؟
داداشکنه ۲۵ سانتیگرم کلرورو دامانیاک ۲۵ سانتیگرم نمک طعام ۱۵ سانتیگرم اسفنجه بلک عدد
آب مقطر ۲۵ گرم و مسهونه محلول دارا گشته است در بدن تزریق بعد و تکیه از فوق سبب زیاد
مرض ترزیق شود از برای حصول این نتیجه باید یک مثقال ترزیق نمود ؟
شیشه حجامی که از برای برطرف کردن موتورات جلدی زیر پوست نافع است نسخه ذیل باید بکار برد
داداشکنه آذه ۵ اتاه ۶ گرم الکل تبریکه آن سوختن نماید از آن در لفاف بسیار بزرگ چوب گذارد
که بر آن و در آن نشسته بزنند و بستن عضو سوختن با علامات متعدده نماید که دارد خانمه نسخه از آن سوختن
بخورات و وارد کردن زیبق بنظر نیست خوشتر است که آن شنجرف و کلال نافعی مخلوط با گل

در زیبق فشار بفرمایید استعمال نموده اند ولی بهترین و بهترین طرز آنست که مریض را در صندوق و در وسط
کرسی وارونه بنشانند و آنرا از شمع یا چراغ یا از پارچه که مثل پوشانند و در وسط آن یا ریگ گذارند
جز تورید که سر مریض از آن بیرون باشد و در بعد از آن دوای زیبقی را در پای صندوق گرم کرده
نماید و هر گاه بخور مرض شدید است حتم کند خلیط و سوزی که در زیبق دارد گرمی که صندوق را لازم دارد
استعمال جیوه در داخل ثابت است استعمال زیبق در اندرون متعدد بوده است و دارای طرق است
خالف بعضی اطبا مثل زیبق احمر قرمز (شنجرف) و داروی اثر رفتن استعمال آن معروف است
و امروز در فرانسه و قریبا در کل حکما بطور مختلف اکثر ادویه زیبقی معمول است و در بعضی ممالک آنچه است که
شایع و کثیر الاستعمال است ذکر کرده اند ترکیبات آن است که طالب است راجع بر نسخه‌جات خاصه تمام
داداشکنه - پروتو یدور دو ویبی یدور در مرکور مخصوصاً در فرانسه استعمال میشود آنرا بطور
حب یا بطور محلول مینه شربت داده گشته از ... تا ... گندم است در هر روز خاصه بطور محلول و
لیکور دو ان توپاتون ذرقه دریس ؟
داداشکنه اگرم آب مقطر ۹۰۰ گرم الکل طبی ۱۰۰ گرم در هر روزی قاشق یک
ترشی خوری یا از دو تا چهار قاشق میل نماید و حب دو پوتو نیز مرکب از دوا گشته است ؟
پروتوید و رد مرکور از نیم گندم تا پنج گندم هم در روز میتوان داد ولی مقدار مرکب اول آن یک
گندم است و استعمال این حب است در دو فرانسه حکما بیش از دوا حبوب دیگر استعمال کنند و نسخه آن این است
پروتو یدور مرکور ۴ نخود صمغ کاهو ۸ نخود از این حب سازند ؟
مقدار شربت لیب یدور یا بزلانه دارا گشته است و غالب از آن اضافه به یدور دو پتاسیم

سازند مسهل باین از آن سو استعمال کنند ولی ما غالب نسخه ذیل را استعمال نمائیم ؟
لب یدور دو مرکور ۱ نخود یدور دو پتاسیوم ۵ مثقال شربت ساده ۱۰۰ مثقال
هر روز از یک تا چهار قاشق ترشی خوری میل کنند ؟
طرز استعمال زیبق در مرض کوفت چنانچه گفته شد زیبق را میتوان از راه دهن یعنی از راه
جلد و هم از غشاء و دهن میل نمود در صورت تعلل و خول بواسطه آن و بعد و حمام و بستن و سوزن
صورت حیوانی بواسطه دهن نمود و ... از این اکثر معمول و متداول است زیبق را از راه معده دهن نمایند
ولی طرز تاثیر است که زیبق بواسطه دهن میل کرد و چنانچه زیبق با ترکیبات مانند حب و غیره
خورانیده شود بیشتر از حیوانات سوختن نمایند و هم چنین برای رفع کوتاه کنند که طفل شیرخوار بود باشد
و طریقه دیگر معمول نیست مگر از برای اطفال و مرده و بعضی از اطبای بزرگ و طرز چهارم آنکه جیوه
آنست که جیوه را بطرز زرق در بدن و دهن سازند ؟
اما طرز استعمال زیبق اول آنکه مدت مدیدی حکما زیبق را بنظر استعمال مینمایند که سیلان را
حالا منسوخ و لا امروز در این طریقه بکلی متروک و از درجه اعتبار ساقط گردیده است حد دیگر بطوری استعمال است
که سیلان زاید عارض میشد و سقوط عارض نمایند و پیوسته مراقبت نماینده مقصد اینکه اثر آن داده
که معین شد آن سو قطع نکنند و پس از رفع زحمات زیبق و به اندازه تجربه معین حال است
اما استعمال جیوه بواسطه ذوق اگرچه بسیاری از اطبا تجربه نمودند و فواید کلیه دیدند لکن خوب نه
شده است و مجرای این طریقه بسیار کمتر از مرض راضی میشوند مدت یکماه هر روز یا روزی
دو بار به پوست از آنها سوختن نماینده هر قدر که آنست زرق از کمتر از دو روزی است بنا برین فرض

نظر از قانون زیبق می‌نمائیم ؛

علامات صحت و عمومی که از استعمال زیبق حاصل بشود زیبق یا از راه ریه یا از راه جلد که مخصوص است هرگاه از آن در خارج استعمال نمایند مثل حس سوء هضم و حرکت اسهال و نبض لازم که تب زیبق می‌گویند و درد اعضای مخصوص یعنی دهن و بعد از آن که کم یا زیاد باشد هرگاه مریض از استعمال نماید از تمامی آن درد و حوله و درد اعصاب کند و هر یک میزان از استعمال زیبق چه اختلال و آثار درد آن و مجمل بعضی از آنها در هر یک از آثار از آن چند کلمه بیان نمائیم ؛

(۱) دق دم خون از اثر زیبق رقیق شود و هرگاه خون در رگی خارج شود مانند خون سالم بسته نمی‌شود بلکه کیفیت سیال باقی ماند و کلبول و بیاض البیض خون کم گردد و هرگاه مدت مدیدی مداومت به استعمال آن شود تمام علامات فساد دمیه حاصل گردد مانند باحث که دیر کنج جلد و نقص صورت و آماس با مشقت زمینی و طپش قلب و صدای میدان قلب و رشای وزنه التدم و در دم ... ؛

خرابی بنیه که از زیبق حاصل شود بیشتر است در حین معالجه که در حین حاصل شود و لکن گاهی دیده شد که بعد از ماه‌ها که عارض شود و از برای معالجه آن لازم است که زیبق را قطع نمایند و مقوی و مرخی و مسهلات خفیفه استعمال نمود و در این صورت مشاهده شود در خطر نمود گردد و از برای رفع آن مبادرت به استعمال مقویات و الاتو نمایند ؛

(۲) اتفاقات عصبانی اختلال عصبانی در حین معالجه کم است شایع تر و در اوائل آن از اختلالات خواب است و باید دانست که تغییرات عصبانی و اشخاصی که از زیبق رنجه شده ضعیف شده‌اند

عضلات و مفاصل لرزش و عقد ... که بیشتر ... حدت زیبقی و مبتلا شود که شبیه است به جنون ... و لکن ... تشنج و لکن اشخاص مبتلا به تشنج و دیده ... تمام ... تغییرات ... لازم و باید ... که اختلالات ... رنان هر طرز استعمال زیبق و بعد از شرب ... لازم در هنگام معالجه معلوم شده است ... بسیار ... است

(۳) ورم دهان ورم دهان از عوارض ... و بسیاری از اوقات در هنگام استعمال زیبق عارض شود و ضعف ورم مختلف شود در هنگام اول ورم رخی در آید که لثه عارض شود و مریض احساس طعم فلزی در دهان کند و بر عفونت زیاد گردد و در هنگام دوم ... سفید ... و ... لثه‌ها ... بزرگ کند و خون ... مانند ... دهان ... متورم ... در هنگام سیم ... غشاء ... رنگ ... گود که عمق یا عمق زیاد باقی میماند ؛

ورم لثه اول از ... دندانها ... شروع کند و هرگاه دندان کرم خورده باشد ولی هنگام دندان کرم خورده ... لثه اول از ... بروز نماید ... تغییر ... احمرار با طعم فلزی در دهان ... و کم ... مریض ... نماید که در ... کم و ... زیاد شود ... بعضی اوقات ... شود

(۴) علامات عمومی طپش قلب و حرارت جلد و عطش و تنگی ... بی‌اشتهائی ... سابق ... زیبق ... البطری ... تب ... در بعضی اوقات ... که ... آورد ... متوسع ... دندانها ... و ... فک ... و ... امروز ... اتفاق ... بعضی اشخاص استعداد ... دارد ... اثر زیبق ... که ... حساسیت زیبق ... ایشان ...

معالجه ورم زیبقی دهان در بعضی از منه و اوقات بسیار ... لکن ... است و عموماً کفایت مینماید غرغره نمودن با **کلرات دو پتاس** (۳ نخود در یک استکان آب) یا با کلرات دو سود در ... سه روز ... ورم ... ترک استعمال زیبق هم لازم نخواهد و غرغره ذیل برای ورم لثه و دهان مفید است **کلرات دو پطاس** ۵ گرم آب ۲۴۰ گرم **شربت توت** ۵۰ گرم و هرگاه علامت ورم شدید شد غرغره ملعقه ... نبات ... مسحوق ... سفید ... انگشت ... مفید ... و ... از استعمال ادویه زیبقی ... مکمول است در بدن عارض ... بعضی ... اطفال و زنان بیشتر از مردان عارض شود و ... حصول آن ...

(۵) اختلالات هاضمه و تب ادویه زیبقی ... محرک ... هاضمه است ... در امعاء ... اسهال ... بعد ... گاهی مریض ... از معالجه ... استعمال ... حاصل میشود و گاهی از زیبق ... عارض نماید که مبادا ... علاج آن ترک زیبق نمود ؛

(۶) بثورات زیبقی غالباً در وقت استعمال زیبق در روی جلد بثوراتی بروز کند و رنگهای ... جلد ... و ... شروع ... بثورات ... زیبق ... لکه ... است ... تیره ... بعد از آن ... کرد و از برای علاج ترک ... زیبق ... بعضی ... کافی است استعمال زیبق ... بروز ... بثورات زیبق ... ؛

یدور دو پطاسیوم در ... معالجه ... استعمال ... جسم ... زیبق ...

مختلف ... بر دوره ... بعد ... استعمال ... گوشش زیاد نمود ... بتوان اثر ... یدور دو پطاسیوم نمود ... یدور دو سود و یدور دو ... اثرات ... یدور دو پطاسیوم ... استعمال کردند ... تجارب ... اخص اختلاطات ... کردن آن زیبق ... مفید ... است ... استعمال ... روز ...

یدور دو پطاسیوم ۱۰ گرم **آب** ۲۵۰ گرم در روزی یک تا چهار قاشق ... خوری ... دو ... اثر ... آب ... زیادی ... جسم ... کرد و جمله ... آماس ... بعضی ... زیاد ... در ... ریزش ... رنگ ... و ... با طعم ... در ... ورم ... در ... معالجه ... ریه ... و ... معده ... استعمال ... و گاهی ... بروز ... کنند ... صورت دمع ... تمام ... رفع شود ... نشانه ... ؛

باید دانست که ... چوب چینی ... و ... در ... و نفع ... هرگاه ... مترتب است از برای چوب چینی ... بعضی ... مرحله ... زخم ... و ... گرد ... زیاد ... معالجه ... بعضی ... چون ... در ممالک ... و ... اطلاع ... ممالک ایران ...

برای رسید انفع طبیب بتوقف درآن بلد قرار دادیم و درود کشته کاملند و هرچند باشد مرحله اهم اطلاع مذکور
رجوع کنند فندد او بوحواله کنم و بخواندن آن شربت که معالجه تحقیق اگر مشتبه در بعض از آن
شد باز بواسطه دفعه دواتی زیبق و بدو دو یکصد و پنجاه سرسام است و این ساملاج آهنی با مرض آتشک
ملازمات را تقویت مزاج تناسب و با مواسطه نافع اند ؛

دستورالعمل کلی در معالجه کوفت معالجه کوفت هم است موضعی و عمومی موضعی بیان کرد
معالجه عمومی کوفت در فرانسه بسهولت دیگری تر از باقی طرق است و بعد از تجربه ملاطفت و بضد اختلاط
رفع سریع استعمال شد و در این مرض بسیار رفع و تر بر طرف کند و در صورتی که تشخیص مرض داده شد تا خیر در معالجه
جایز نیست و دوام آنکه آتشک مرض که روز بروز ترقی کند بعضی از اطبا که تجربه میکنند بر بعضی که از بلاد معالجه
این مرض است باید و به روز جستی ملایم مقدار شربت لازم است یا اینکه باید بکشد دوای زیبق را
استعمال کنی و اما ملطف زیبق نه در بیشتر زمان است و نه مقدار باید آنقدر داد تا مرض بکلی رفع شود که
در آن حین از آن باید داد و از این معالجه متفاوت اسم مانند حشفل استعمال حنظله و عصاره عشقه
و صمغ و غیره ماده است به مرور ملایم تا نه از آن تخود تا یک مثقال بطور محلول در ماء کنند لازم است
که در آخر ادراک تا و تو رفع تشود ؛

فصل پانزدهم در کوفت اطفال ثابت است هم کوفت از راه اطفال و هم کوفت مسری
اطفال از سرایت رسید کوفت ارثی است که طفل از کوفت با حمل به ما اورد که از پدر
یا مادر در شکم بود رسیده است و کوفت غیر ارثی آنکه پس از تولد به بنا حاصل در وقت تولد
هرگز پس از آن مادر کوفتی بهر و اسطه ای در بیرون سرایت بطفل نماید ؛

در فرنگستان اتفاق افتاد که در شهر جماعت بطفل ها از زنان حامله است که اگر در تشخیص آن جمعی زن شوند
رجوع کنند و هم چنین زنان رحمها و جسد که قوت بر جنین طبیب قابل بود و غذا رحمها مخصوص زنان حامله از انکام و ضع حمل
زنان شغل رجوع است تا در آن ده هم چنین تمام زنان و فراوانی شد و با نجست در انکام وضع حمل با عوض مرض معالجه
میرود و طبیب با او مرده انکار مشغول تا نه و اوده و اغذیه برون بجوار ان در صحت اطبا با یکی در این بحث تمام اسمی برون
اتمام تکلیف حال دیگر آنکه و همان سبب است این از آنکه هر زنی وضع حمل کند تا مرتب لازم است در آنکه از اتمام نکات پشت
طبیب حاضر در او بالیم او آنچه حالت و اوسوی که بیاید بعد تمام العمر نوعی غذا امید هر طفل او سوم کوفت اول
منقود در کار اوش زنها بود و اطفال متعدد هم در دلالت با صحت و طفل بی ادراک لازم است شیر میدهند و طبیب از آنکه زن شفا
و به بهبودی کامل یافت از ترشحات و بیرون میرود ؛

اما علامات اطفال طبیب ذوات با ترک اشکال است و چنانچه اگر مرض مشتری بلند مرحله که بیمار زنده هرگاه سالم بماند
و حصر در تکیه اطفال دارند بیشتر بخار از طفل ضرر مخصوص کلی به اندازه طفل شود و در حین بیمار زنده هرگاه فقیر و در انتقال
طفل سالم بیرون آید و دیگر از زبان مردم اطفال از جانب صالح بر باشد است برده درآتی پرورش از دایه و غیره
مهیا است با آخرت و بیش علت کوفت مرد و تشخیص از جمله سی هر است لازم است و حکمای جیب از جمله آن
اما کوفت اطفال در ارثی تا یک علامات است و مادر است بالعرض کوفت مستقبل شده بیمار ثابت یا کوفت
بالعین می‌دارد و مرد در بعض جزئیات که بعضی از آن اشکال در اثنای نظر در حضور ذکر میکنیم ؛
(۱) در کوفت اطفال مدت ماه است یا از مادر شیرها از هر راه است و مقدم سکه بر جنین شده بیمار مستقل کوفت
مشترک باید است از زبان طفل شتر است از اینکه مادر مستقل شود و به همه کس میدانند هر کوفت و هیچ طفل کوفت
بر بنا مادر زرده هرگاه مادر در ماه آخر حمل مستقل بکوفت شود احتمال دارد که جنین مبتلا بکوفت شود

کوفت بعد و طرزهایی که با بعضی سرایت معین در اطفال یک نمونه و دیگر آن علامات است که در مخصوص اطفال است جنگ
با طبیب حضار ترک اوست و نه کوید راریم ؛
(۱) سرایت در حال خروج بیرون ماه از فرج مادر قرحه کوفتی بیرون در مقام تماس طفل و سپردن تولید هرگاه
بدن طفل خراشی بیمار فرجی مادر به تعدد که کوفت گردد ولی احتمال بسیار است چرا که همیشه بدن طفل از
چربی و رطوبت در حین پوشیده است که مادر خود منافذ آن نفوذ کند ؛
(۲) سرایت از شیر حلمه و پستان شیر زن کوفتی ساعت طفل بلا واسطه کوفت تر در صورت خطر بسیار
نیست است و در آن زمان طفل و علت بیمار ایجاد بی اطلاع و در شیر زن کافی است مخصوص معتدی طفل و دایه امکان
اوست و در طفل آن با دو جراحت و تسیلی با شده ولی خیر مانند در بدن خود قابض روح از بدن اطفال
بدن زبان ممیز بی نهایت زیرا که اعضای طفل سیاه است و جو لکنه طفل و چند باره پوست در دهان و مکان شفق کوفتی و مستقل شود
و تجربه و امتحان مسلم شده است که خدا و دستی شفق کوفتی هرگاه و هر دو در بدن دیگر مستقل مستعدی کوفت شکل از هر
بکسی یا از طرف ترک و ایران است که قرائن بعد تجربه و امتحان و وقتی تا که طفل سالم را بی مرض سیار زند ؛
(۳) سرایت از کوبیدن مسلم است که هرگاه طفل سالم آبله طفل کوفتی کوبیده مستعد خواهد شد
چنانچه به همه کس معلوم و در مستان ماهیگاه و چند هزار آبله بهم رسید و هرگاه از رطوبت آن آبله نشان کاه در
طفل اطفال بکوبند از این آبله مخصوص چون ماهی محفوظ بماند در فرنگستان تا مقتدی هر طبیب که ملکی بود اطباء
از آن رطوبت بستانی اگاه که اثر او در لواهی نازک بیمار بر ضبط است در اندر طفل میکوبند در آنکه مانند
ایمان آبله سالم طفل کوبند بعد از آن هر کس آن خراش قصد نمود کوفتی نمود و هم چنین آبله طفل
هم سالم با شد خراش ساخته بیماری اطفال کوبیده و اضع است که اگر یکی از این اطفال کوفتی نمود باشد

سایرین را به آن تمام مبتلا میشود نمود به صورت ما بعد است که بعضی آبله کوبها از این جهت بر مقدمه مکلف بکار کردن از همه بدنی
صورت طفل کوفتی رنگ مخصوص دارد که طبیب ممکن در اول مشاهده بشناسد است یعنی زرد طفل مخروق کف قهوه
پیر مخلوط با آب بالیده شده و این رنگ به رنگ با خاک است و نه رنگ میتوان و نه رنگ گاه است که در اول
مراجعه حرارت با اسطه مرض دیگر دیده شود و این رنگ کمتر تا مدتی صورت بدان کنند و در جمیع قسم و دیگر از
اطفال دیده شود بعد بعد از آن رنگ مخصوص علامات دیگر هم پیدا است از جمله بموی سر و ابرو و مژه ریخته شود با نجنها
کم شود و قرض پس از آن صورت در حین بعد و چشمهای طفل گود افتاده و لاغر و اول محدود است بصورت اهمیت
بیرون شاد و کبر در طفل ما نشین و تیز آن حال بیدار نشود یا اینکه در جلد صورت و صورت به کبر و دو ایکس یا نیز
و هرگاه آثار اطبا بدست مو لجه تا نیست و با اینها علامات دیگر نشود و در بعضی با بی ای ابدان که آن ترسد
در اختلالات شکم و مخصوص (۱) در کوفت تراکم خیار کوفت اکز دیده نمی شود و بعضی دیدار است که
اینکه شناکوم در اطفال مستعدی کوفت ارثی پیدا نمی شود (۲) اختلالات جلد و مخاطی ترانند
بطور مخصوص در باطن ذکر نمودیم بر اینکه سرخچه و دوالی شروع دارد در جلد و تن زیاد است ؛
از همه قسم مرض و بثور صلبی و مخاطی که بیشتر و فراوان تر است جلد و ورقه ای مخاطی جلد اول
از علامات طفل کوفتی اول تر زیاد بثر و صفحات آن اگر در باطن دیده شود فرقه را دارد و آن را
مخصوص در کف تر اطبا ملاحظه نا سینه و در حروف آن و لکه های تمام جلد سر و زیر و ماننند
پوست مع قشره بالا سوی پوشانند و لیس از چند مدت کرانه های خود با ما جراحت بهم رسد که صورت
ثانوی مرض سبب در شود که حرارت عمیق با بسته تا آن خاکستری رنگ شود که خون زرد رنگ از آن
جاری شود و از دست آن حلقه لغزاید آید و مخصوص در اطراف مقعد و دهان بهم رسد و کالای در اطراف

ناف و آلات تناسلی [illegible] شده و گاهی مبتلا است [illegible] انتقال اخراجات و جوش [illegible] حادث شود
که [illegible] و [illegible] آن بسیار مشکل است (چه علامت [illegible] و [illegible] در کوفت ارثی نادر است)

در اختلالات مختصه بکوفت ارثی

پامفیگوس لفظ است فرنگی و به معنی حباب است و در کوفت اطفال پامفیگوس خوانده شده حبابهای کوچک
و مملو است از رطوبت زرد [illegible] و در روی کف [illegible] جلد بر زند که حجم آن [illegible] باشد
[illegible] و گاهی هم [illegible] مرتفع شده [illegible] تمام [illegible] که [illegible]
[illegible] شده [illegible] و خشک [illegible] گردد [illegible] زخم آن [illegible]
زخم عمیق [illegible] در طفل [illegible] ملاحظه نمود در [illegible]
[illegible] آن ::

[illegible] در کف پا و دست بروز کند و ممکن است در [illegible] گردد [illegible]
[illegible] علامات عمومی [illegible] طفل متدرجا ضعیف و نحیف گردد [illegible]
[illegible] طفل [illegible] معالجه نمود [illegible]
[illegible] ضعف است [illegible] طفل [illegible] خلاص نمود ::

پامفیگوس در غیر مرض کوفت [illegible] در طفل [illegible] المزاج [illegible]
[illegible] پامفیگوس [illegible] علامات [illegible]
[illegible] (پامفیگوس) [illegible] پامفیگوس [illegible]
[illegible] باقی [illegible] است ::

در بعضی پامفیگوس دو قسم است یکی [illegible] دوم [illegible] قسم [illegible] عمومی [illegible]
و تحقیقا [illegible] است و این قسم در اشخاص ردی المزاج [illegible]
[illegible] طفل [illegible]
و در اطفال صغیر الولاده [illegible] قسم [illegible] قسم [illegible] و تحقیق
[illegible] که [illegible] است اگر چه [illegible] در [illegible]
[illegible] پامفیگوس [illegible] پامفیگوس [illegible]
[illegible] که [illegible] خطر مرض گردد ::

اما زکام زکام کوفتی [illegible] از [illegible] است و [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] طفل [illegible] غلیظ [illegible] طفل از
[illegible] عروق [illegible] خون [illegible]
[illegible] خون [illegible] گاه [illegible]
[illegible] اثم [illegible] شود
[illegible] خارج شود [illegible] مرض [illegible]
[illegible] تنفس [illegible] طفل [illegible]
هرگاه طفل [illegible] معالجه [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] طفل [illegible] تغذیه [illegible]

[illegible] طفل [illegible] که در [illegible]
[illegible] واسطه [illegible] و تغذیه آن [illegible] ::

زمان بروز علامات جنین [illegible] از آن [illegible]
[illegible] در [illegible] علامات کوفت [illegible]
[illegible] علامات کوفت بروز [illegible]
[illegible] روز [illegible] ماه بروز کند و بعضی از اطبا ذکر نموده اند که
طفل [illegible] تولد [illegible] بسیار [illegible] ولی این [illegible] تولد
طفل [illegible] علامت [illegible] روز [illegible]
[illegible] علامات عمومی و جلدی [illegible] طفل [illegible]
ضعیف و لاغر شود و جلد طفل [illegible] صورت [illegible]
[illegible] ابتدای مرض [illegible]
[illegible] طفل [illegible] لاغر شود [illegible]
اسهال مزمن [illegible] علامات [illegible] طفل [illegible]
[illegible] طفل [illegible]
که در اطفال [illegible] کوفت [illegible] امراض جلدی [illegible] طفل
بروز [illegible] کوفتی [illegible] امراض [illegible]
[illegible] امراض جلدی [illegible] کوفتی [illegible]

[illegible] در صورت [illegible] طفل
[illegible] است ::
بسیاری از اطبا [illegible] که در بعضی اطفال [illegible] ادویه کوفتی برای طفل [illegible]
کرده اند [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] کوفت [illegible] تولد علامات [illegible] روز تا [illegible] ماه پس از تولد [illegible]
علامات کوفت بروز کند [illegible] علامات کوفتی بروز نماید [illegible]
[illegible] طفل [illegible] از [illegible]
علامات [illegible] زکام و [illegible] جلدی و مخاطی [illegible]
[illegible] که در [illegible]
بروز کند [illegible] لهذا [illegible] مرض ::

تقدمة المعرفة کوفت اطفال بسیار خطرناک است [illegible] طفل [illegible]
[illegible] جنین کوفتی [illegible] مبتلا کند [illegible]
سقط [illegible] مرض خطرناک است [illegible]
[illegible] در بعضی [illegible]
[illegible] طفل کوفتی [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] و تقدمة المعرفة [illegible] طفل [illegible]
از [illegible] جنین [illegible] معالجه [illegible]

یا آنکه طبیب هیچ علاجی در مقام استعلاج برآید چنانچه دیده شده که هر قدر مرض در بدو بروز کرده تر شود خطرناکتر
مزاوان و کم ضررتر در طفلی سالمست چنانچه زنانی در متقدم ابیوز بوده است طفل اول را دیدم با خشم طفل
مزمن شقط کند و در هر دو عمومیت جلدی بیشتر از دو نفر اول طفل کشته تا آنکه طفل را زائیده وضع
حمل نایبیه او بود در برش او که چه باشد نیز از آن ابتدای کوفت که آنچه بود خطرش کمتر خواهد بود
خلاصه خطر طفل بیشتر است هر قدر مرض در بیمار بودن که هنگام ابتدای دیگر است هر قدر
کوفت بیماری بود تر هنگام ختم و واضح است که کوفت هنگام تمام شدن سینه طفل و دنبال آن
مقام سوند علامات کوفت در اطفال در خطر مرض بسیار دخیل است چنانکه هرگاه در روزهای اول در نه
حکم کننده است و اما حیف که در بعضی روزها بکوهام رزند که تمام هرگاه در ترس می‌فند که خطر آن است
مثل علامت المعرفه نیست با قوام دارد ختانه (انهم عرفوا ارتقت المعرفت) بلازم است دانستن آن که در
وسط زمانی در ستم بایدکه با حرص الحانه شرحی کفایت در نبی اختصار مکفی رسم ؛

نخست نظفه شخص کوفتی چنانکه مذکور شد مقید بماند که او متبدع باشد **دویم** پس از استعداد
باشد هر جد و بسط و او سطوح یا باعث صدای دیفرست در بین زن و شوهر زاده آنکه کوفت طفل را
سیم بسیار مینماید که کوفتی بودن طفل سبب حیض شدن یک تسکیه زرک سرد و کمتر
چهارم صدای اولاد کوفتی زیر قوم است از آن بر عکس و نظیر که **پنجم** ماسه آن
که از طفل کوفتی گرفته می‌شود با صحی سالم ملکوی بند هم سوء متعدی کوفت تا انود بهتر است
انطلب از آن ابتدای حضرت از دوم بلید دو نقل منه المعرفة نیست بیشتر د همه فرض نمائیم هرگاه
طفل سالمی را به دایه داشت که از آن شیر د هر جور همه علامات ظاهر منحصر است

چیزی نشانه علامت کوفت در اوایل نموده در خصوصیت که سبب کوفت طفل بعضی اسباب یا دایه و سیاست
قانونی تعلق بکدام است کرد ؛
در هر زمانی سیاست قانونی بنا بر رای طبیبی بزرگ امانت محترمی گردید تا در جهارپای قدری از آن الشعور را
حکم خاصه شیوع دیگر در شیوع و بعد در رضاعه مبتلی و کثرت آن طبع موضع دایگی را کردند
وجیشان سیله برامیر که گذشته شد ؛
هرگاه شاگرد در شیر آن خاصه مرد کسی آن بیماری کوفت از طفل سرایت به دایه نموده است قدر شکست
درد آن طفل موشوی کوفتی ام باشد در خصوصیت مثلا مایه کوفت طفل بعد و بر خلاف هم که از طفل
در دهان یا درد آن طفل بعد سه طفل هر سه کرده سرایت کوفت از دایه طفل است و شاگرد ممکن است
از شوهر یا از رفیق دایه یا از طفل اجنبی دیگر عرض کرد ولی هرگاه دایه و طفل هر دو مبتدی بعلامات ابتدای کوفت
کوفت کودک بریده دیدن باشد نشان شاگرد در هیچ یک از آنها اگر مرض از دایه بطفل سرایت نموده است یا بالعکس در
خصوصیت مشکل بسیار مشکل است و بلامداد از علامات عوارض لات سابقه دایه و پدر و مادر طفل جست
بالاخره میکوشم هر روز هنگام اول در شیر آن دایه ولی افسوس کوفت از طفل به دایه رسیده است و پر علاج
اگر گاه شاگرد درد آن طفل تر آن شود ولی میباشم که در اینکه در اینجا کوفت است و از او طفل سرایت کرده
در معالجه کوفت اثری مرطبت د اتهام زائد لازم است و مانند کوفت بالعین بعنوان اسهال ام
در آن نمود زیرا که مرض در اطفال بسرعت تمام است و مکرر تا چند روز در آن سبب خطر کم می‌شود هر ماه
در کمر نمائید یا دوار در مقدار زیاد که نه هنه طفل علاجی فکنند بعید که بیشتر از برای آن علاج با مکرر
علاج معالجه کوفت در اطفال تقریبا ببهار اصلا است که در بعضی مباح زیرا که طفل و حامل

اما بجهت مزاج اطفال تحمل این قسم معالجات قوی را نمیتوانند و جهت دایه معالجه زیبق است و در باب
استعمال آن سه دستور العمل معمول است استعمال بلاواسطه و استعمال با واسطه و استعمال توأم
طرز با واسطه آن است که زیبق سیاه را به دایه یا گوسفند یا حیوان دیگر بخورانند که طفل شیر از آنها نوشیده هرگاه
الاغ یا بز سود بر بخور جهان بیش بند جان از شیر او به میده هر که باد بخورانند در اینجا علت امروزه تقریبا موقوف
و متروک است و تجربه حکما رسیده که زیبق سیاه که دایه بخورد و جهد و شیر در شیرش نمی‌شود مگر در صورت
مانند شش بعیدی دایه و این طرز برای آن قوی است که طفل به هیچ وجه تحمل ادویه زیبق سیاه را نمایند ؛
طرز بلاواسطه باید جلد و رنگ بسیار درست باستعمال زیبق نمود و اما طرز استعمال آن است که آنرا از دواجات
پالطور و ملک بیش هر کسی سوء عقیقی تر است دار یعنی این زیبق به بدن یا بدرد رساند می‌رسد طفل تحمل خوب ده
اثر آن نادر و بعضی هرگاه زیبق سیاه طفل بخوراننده دل درد و بی اشتهائی یا اسهال یا اختلال دیگر عارض شود
و چمار روغن جیوه کا سامی یا مضاعف استعمال نمائید و از پنج گرم تا نیم مثقال از این روغن از زیر ران
از ماهی کافی است و باید زمان مالیدن پنج تا دو دقیقه طول بکشد و مالیدن روغن در هر نقطه از بدن که باشد
تن و قسمی بزرگ در بطن کلیه طرف داخل آن ران ها که بیشتر زیرا که پوست آن نازکتر است و در
اطفال بعد پوست نازک است صدمه برای این بیان اطفال طفل حملا کشف ولکه بدن و خانه بطانا
بدن در اطفال خوب سهل آن سینه بطانه و باید که سر نقطه روز چند دیگر و مالیدن سبات نوبت گرد
در بعد و در دفعه که میمالند باید جزئی دفعه قبل را خوب پاک نمایند و اندک روغن مالی بار دیگر
طرز توأم عبارت است از اینکه هر دو طرز را با واسطه هم بدو واسطه باهم طفل معین را با او علاج
نمایند یعنی به او بدهند و شیر دایه را هم که مراقبت زیاد داشته باشند از دایه مبتدی بکوفت نزد د

و برای یک دو جرعه ابیوم تحمل زنند و ضرری برای بقیه ندارد و حتی این زرد فعل علامات که معالجه سوء کرد بارز بود
جوان طفل در ایام کمترین اسهال از نمیش شوند نفس میکشد و در بعضی برسوخ مبتدی شود و ادرار در
هر دقیقه تنگ سوء از تسکین که دیگر نفس با اندازه شرح خسته ولی آرام و متادی شود و از روی محبت
مبادا سوءتی مکرر در رفته مزاحش علاج و ملعقه در زمان علاج باید اولا جرم و خشکه و در بین
تبه شده است بواسطه زرق باجابات شسته و تمیز نمود و بعد از آن با محلول بسیار خفیف اسیدهای اسکه از آن
بشوئید (داد اسکند — اب مقطر ۱۰۰) بعد از آن که خشکه باید خشک کند بعد از روی بتنی و
بالای روغن چرب نمائید (کلمل یا پودر بلادونه — پیه گاو ۳۰) و از برای حفظ دانه
سنگ چشم نرم آب ها نه و هرگاه در لب طفل چرک در رقت لبهای کرفتی از آن را روغن بکمل چرب نماید
اما اگر از قبیل درد بین ورت بیاید اطراف مقعد و آلات تناسلی روند که نیز بهتر است اسکه از آنها
مداوا نمائید و بشوئید با محلول داد اسکند (داد اسکند — اب مقطر ۱۰۰) و در وضعها تعقیب کنید تا
دوام معالجه بنا بر شدت و حالت مختلف است و احتیاط اسکه سه چهار هفته بعد از رفع علامات آن
از آن ترک ننمائید و هرگاه علامتی بروز کند فورا معالجه اقدام ورزند خصوص در سال اول که طفل از
شیر و زمان دندان درآوردن که بروز کوفت در این اوقات بیشتر است ؛
تغذیه بد کوفت از همه چیز مهمتر است زیرا که هرگاه طفل بطور کافی و درست تغذیه نکنند به هلاک میرسد
در خطر شدید و از اهم لازم است باید طفل را شیر مادر یا دایه بی‌عیب داد که خیلی با دستور باید از
در حرارت نمود و بخصوص از سرما باید محفوظ داشت زیرا که سرما در کوفتی بسی خطرناک است خاصه در اطفال
و در اکثر اطفال کوفتی باید وجه بر ادوای تقاعید بواسطه درست برای آنها در چهار مرحله طبیب بهتر نمود

در امراض عفونی

فصل اول — مرض آتشک (شانکر ساده، شانکر سخت [illegible]، شانکر [illegible] بیماری که از این عمومی مرض است موضعی [illegible] کمتر [illegible] در جمیع سرایت و صفت آتشک

این است زخمی است نرم و غالبا همراه است با خیارک که بعدا نفوذ شود و از نفوذ آن این رطوبت غیر از این زخم آتشک [illegible] خود مریض و چه در دیگری همیشه زخم آتشک بروز کند

تلقیح خیارک از [illegible] الامام شانه مشهور است که در کودکان این مرض را [illegible] د

(قرن یازدهم [illegible]) [illegible] بسیار شده در این مرض غیر از [illegible] سوزاک

آتشک شود [illegible] دانسته [illegible] مرض همیشه [illegible] آن [illegible] چنانچه [illegible] مقدم

نوشته شده است [illegible] که [illegible] [illegible] آن عصر [illegible] سوزاک [illegible]

[illegible] شده [illegible] شانزدهم [illegible] آتشک [illegible] خیارک [illegible]

[illegible] مرض [illegible] یک نوع [illegible] یک مرض [illegible]

[illegible] این [illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible] آنها را [illegible]

علت — آتشک همیشه از آن [illegible] تولید شود [illegible] شانکر [illegible]

[illegible] عارض شود [illegible] شانکر [illegible] آتشک [illegible]

[illegible] مرض [illegible] قطعیات [illegible] شبهه [illegible]

[illegible] برای اثبات احتیاج [illegible] مرض [illegible]

سطح کوچک [illegible] که [illegible] شانکر [illegible] آتشک [illegible]

[illegible] زخم آتشک [illegible] و حال آنکه [illegible] شانکر [illegible]

[illegible] صفات [illegible] معالجه [illegible] علاج

شده [illegible] مرض [illegible]

آتشک [illegible] **اول هنگام بروز** [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] زخمی [illegible] اول

مرض [illegible] آن [illegible]

آن [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] که [illegible] بطول [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible] که این رطوبت [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible] روی آن [illegible]

[illegible] آتشک [illegible]

[illegible] عارض [illegible]

[illegible] زخم آتشک [illegible]

[illegible] خیارک [illegible]

دوم هنگام تزاید [illegible] مرض [illegible] جراحت [illegible]

و این جراحت را آتشک نامند و در [illegible] جزئی [illegible]

و دارای صفات ذیل است

جراحت مدور است و [illegible] که آن [illegible]

[illegible] زخم [illegible] زخم [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] زخم [illegible] خوش [illegible] است

[illegible] زخم نرم است [illegible] ورم عارض گردد

[illegible] و باز زوال ورم

[illegible] استعمال [illegible] استعمال

[illegible]

علامات [illegible] زخم [illegible]

[illegible] جراحت [illegible]

[illegible] بسبب [illegible] تفاوت

[illegible] احتیاج [illegible] است

[illegible] آتشک [illegible] تمام سرایت [illegible]

[illegible] تمام سبب [illegible] آتشک [illegible]

تمام [illegible] شانکر [illegible] شانکر [illegible]

[illegible] زخم آتشک [illegible]

[illegible] دارد

سیم هنگام التیام — [illegible] زخم [illegible] زخم [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] زخم [illegible] التیام از [illegible] زخم [illegible]

[illegible] زخم [illegible] التیام [illegible]

[illegible] زخم [illegible] رطوبت [illegible] خارج شود

امتداد و دوام آنها [illegible] آتشک [illegible] از چهار [illegible]

[illegible] هنگام [illegible] باشد

[illegible] آن زمان [illegible] زخم آتشک [illegible]

[illegible] التیام [illegible]

[illegible] التیام گذارد

[illegible] آتشک [illegible] عضو [illegible]

زخم آتشک [illegible] زخم [illegible] آن [illegible]

[illegible] آتشک [illegible]

[illegible] التیام آن شود

[illegible] زخم [illegible]

دیگر تعفن کنم در صورتیکه در غرمان هم مستعدی آتشک بود اما هرگاه کمی شود حالت مرض بطلبد نمی‌گردد
هرگاه بر ایشان کرده شد همان شرط است آنکه واقع شود دیگ یا در زخم از زخم یا جراحت
آنچه روند کنند همان طور رفتار نماید که هرگاه شدیها بود چنانکه ... [illegible] ... نماید و بعضی کنند و در
انجام از همه چیز حالت آتشک مریض معلوم نشود و هیچ جز علامت ... که زخم ... در زخم
نموده ... [illegible] ... یا دو سه روز یا ایام ... روند ... زخم ... [illegible]
مزاج ... [illegible] ... و مقدار ... [illegible]
اصلاح که آنکه ... علامت ... بدون ... و آتشک در جنس ... [illegible]
علامت ... [illegible] ...

محل آتشک بطور تحقیق ... [illegible] ... در آن ... و در ... [illegible]
در خارج از آلات ... [illegible] ... آتشک ... [illegible]
از جاهای دیگر است ... [illegible] ... مجرای بول ... [illegible]
... [illegible] ... مجرای بول ... [illegible]
... [illegible] ...

تفسیر المعرفه آتشک مرضی است که خطر آن بسیار کمتر است ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... تفاوت دارد ... [illegible]

... [illegible] ... آتشک ... [illegible]
... [illegible] ... مجرای بول ... [illegible]
... [illegible] ... مرض ... [illegible] ... معالجه شود

اما العلاج در معالجه آتشک مقصود اصلی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... زخم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... زخم ... [illegible]
... [illegible] ... زخم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... زخم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... زخم ... [illegible]
... [illegible] ... دارد ... [illegible]

... [illegible] ...
... [illegible] ... ذغال ... [illegible]
اما خمیر ذغال ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... زخم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خمیر ذغال ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... محقق ... [illegible]
اما خمیر کانکواق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible] ... زخم ... [illegible]
... [illegible] ... زخم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... زخم ... [illegible]
... [illegible] ... زخم ... [illegible]
... [illegible] ... زخم ... [illegible]
... [illegible] ... بشود باید ثبت

... [illegible]
... [illegible] ... اخرالدواء الکی

... [illegible] ... **اوّل**
... [illegible] ... **دوّم** ... [illegible] ... **سیّم** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... زخم ... [illegible]
... [illegible]

نا بر بادی و کمی چرک که زخم را شسته باشد ... زخم را آن چه منه شسته باشد با حال ماند که زخم عمق بلی منه بود که
متصل شده در کجا منقبضه و ورم باشد شود و جلد هر آینه شده در فرج آتش تازه نه ضرب سم متن منقبض و دو رو
آتشک تازه نه بهم رسیده باشد و اسطه زخم منتشر و زیاد تر شده ❊
معالجه آتشک از حقیقت ممد قوتی تا دست ... چنانچه در آتشک مجاری بول را باید با قسمی شاد ...
ترشح مجرای آن که اند و در آتشک مجرای بول آمل زرق با قفات ... لیل درزان با سر آب ... طعام
جدا ساخت منع از نوط ... که سبب بارشش زخم گردد یکی کافور ... و در آنکه در تا هر مهر
که ... در چشم است ... عاطل منع ... که ... فتیله ...
(در روز و مخصوص ... طور ... ممنوع ... از آب شربت ...) و از ... عمق زخم ... قدر ...
لبن ... منتشر ... ... از زرق با آب زیادی ... نیز از ... هر جرکه در
چیزها ... بایست ... از آن در آن ... ماند ... روی عمق ... بسیار بزرگ ...
... زخم ... زخم ...
... معالجه ... مریض ... ضعیف ...
... استعمال مقویات باید ... معالجات ...
که ... ترکیبات ... آتشک ... ❊

فصل دوم

در ترکیبات آتشک — ترکیبات ... آتشک ... آتشک ...
... آتشک ... ترکیبات ...

بلکه در بسیاری ... بهم میرسد ❊

اقل ورم — ورم ... زخم ... آن ... و ... اطراف ... نقرات
... بهم رسد هر گاه ورم ... علامات ورم ... حرارت ... و عطش ...
ظاهر شود ... صورت ... ورم ... ضعیف ... زخم ... بطور ... و ...
... آتشک ... ذکر ... معمول باید داشت ❊

دوم غانغرانا — هر گاه ورم ... غانغرانا گردد ... سبب ... ورم ...
و ... زخم ... رنگ ... بزرگ ... شده
و تمام زخم ... سیاه ... از ... که ... است ...
زخم ... غانغرانا ...
... غانغرانا ... غانغرانا ...
... مریض ... ❊
در غانغرانا ... زخم ... کرده ...
... مریض ... ضعیف ... زخم ...
گلو ... زخم ...
... غانغرانا ... آتشک ...
... معالجه ... ❊

سوم خوره — خوره از چیزهای خطرناک ... آتشک ... صورت ...
صورت ... صورت ... صورت ...
... صورت ...
آتشک ... ❊

علت — خوره ... آتشک ... مرض ...
... زخم و استعمال ...
... استعداد و مزاجی مریض ... خوره ... مزاج ...
و مزاج ... خوره ... مزاج خوب ...
... استعمال ...
... اسباب ... زخم آتشک ...
در مردان بیشتر است از زنان ❊

علامات — چون خوره ... زخم آتشک ... زخم ... آتشک ...
از ... آتشک ...
... زخم ...
... زخم ...
... زخم ...

خوره ... اعضای ... مریض ...
... مریض ...
... مریض ... ❊
محل خوره ... علامات ... زخم ...
... عضو ...
... خوره ...
...
... خوره ...
... مریض ... ❊

تفاوت المعرفة — ترکیب ... خوره با آتشک ... آتشک ...
... زخم آتشک ...
و کیفیت مرض ... مریض ... ❊

تشخیص — تشخیص خوره ... زخم ...
... خوره ... صورت ...
... اطفال ...
خوره در اطفال ... است ❊

علاج خوره — ... است ... است

و دیگر در علاج آنکه بالا نمودیم میتوان همه را در زخم خوراکی که [illegible] آلت خاص آن
با طوری باید باشد زخم شود و آن را از کنارات زخم بهم برگردانیده [illegible]
س آیا محرق مخصوص برای سوزانیدن خراب میباشد ج بطور قطعی [illegible] تمام نمود محرق کفو
از سوزانیدن آن [illegible] از محرقات [illegible] بکار برد [illegible]
که در بعضی جاها از محرقات بهتر است [illegible] محرق [illegible] تفحص [illegible]
آنها شود باید [illegible] طبیب [illegible] اثر [illegible]
در باب محرقات بسیار بکار برده شده است [illegible] همه را آنکه [illegible]
میانه آهن سرخ و ذغال و جوهر [illegible] است [illegible] زخم [illegible]
[illegible] زخم محرق [illegible] زخم [illegible]
[illegible] محرقات [illegible]
[illegible] آب سرد [illegible] شراب معطر و آب
کلر دار و محلول سنگ جهنم و غیره و در محرقات [illegible] زخم [illegible]
پس از آن [illegible] بپوشانند ❊
[illegible] زخمها [illegible]
[illegible] عضو [illegible]
س آیا در صورت [illegible] جراح [illegible]
ج [illegible]

چنانکه دیده شده است که زخم [illegible] روز شفا یافته است [illegible]
[illegible] کلرات [illegible]
[illegible] زخم [illegible]
علاج عمومی [illegible]
[illegible]
[illegible] دارد ❊

فصل سوم

مرض خنازیر — خنازیر عبارتست از تورّم غدد جاذبه و در مرض [illegible]
[illegible] غدد جاذبه [illegible] خوانند ❊
هر جراحتی ممکن است سبب ورم غدد جاذبه شود و از زخم [illegible] عروق جاذبه آن [illegible] غدد
جاذبه [illegible] ورم [illegible] زخمها [illegible]
جاذبه و غدد جاذبه [illegible] عروق جاذبه [illegible]
[illegible] زخمهای [illegible]
[illegible] زخم [illegible]
علامات خنازیر [illegible]
در این صورت ورم غدد جاذبه است [illegible] غدد [illegible]
که عروق جاذبه [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ❊
خنازیر [illegible]
[illegible] در صورت [illegible]
[illegible] عروق جاذبه [illegible]
[illegible]
[illegible] از چهار و پنج روز [illegible]
[illegible] خنازیر [illegible]
[illegible] زخم [illegible]
[illegible] خنازیر [illegible]
[illegible] غدد جاذبه [illegible] زخم
[illegible] سایر جراحات [illegible] ❊
[illegible] خنازیر [illegible] زخمهای [illegible]
[illegible] خنازیر [illegible]

[illegible]
[illegible] زخم [illegible] خنازیر [illegible]
[illegible] ❊
[illegible] غدد جاذبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ❊
[illegible] غدد جاذبه [illegible] خنازیر [illegible]
[illegible] خنازیر [illegible]
[illegible] که در ۷۸ نفر [illegible]
[illegible] ۲۹ نفر از آنها خنازیر داشته ۹ ۴ [illegible] خنازیر [illegible] ۲۹ نفر [illegible]
خنازیر [illegible] ۱۹ نفر خنازیر [illegible] (خنازیر [illegible])
تشخیص [illegible] خنازیر [illegible]
[illegible]
[illegible] خنازیر [illegible]
[illegible] زخم [illegible] تشخیص [illegible]
[illegible] خنازیر [illegible]

اما تمیز غده متورمه که غیر از خنازیر است از خنازیر در صورتیکه سر باز نکرده است مشکل است و بعد از باز شدن
اولاً از کوچکی و بزرگی آن مشخص می‌شود و ثانیاً از رنگ چرک و از رنگ زخم و در زخم خنازیر
تشخیص بسهولت می‌شود خنازیریکه سبب آن زخم [illegible] بسیار آسان است و آثار از علامات
دیگر می‌شود آن را شناخت ؛
و دلالات شاهدی بر تعدد حق مرجوح است و در همان وقت یک [illegible] از غده و گشتن آن
مستعلم شود و چون شش غده و مرض گوشت [illegible] است که بعلت آن از اشتباه با خنازیر است
چنانکه با خنازیر گوشت چند غده در زیر گوش و در دو [illegible] است می‌غلطد [illegible]
فرو [illegible] است تمام که [illegible] از آن غده [illegible] باید از تماس بر غده تا رحم و در آن [illegible]
[illegible] باشد و هرگاه چرک آن سوداوی [illegible] لکن [illegible] نماید ؛
و در غده‌های [illegible] زخم [illegible] است [illegible] شده [illegible] با خنازیر [illegible] و در غده که [illegible]
را هرگاه سبب [illegible] در ناحیه تشخیص آن آسان شود ؛
تقدمة المعرفة [illegible] از حیثیت اینکه خنازیر [illegible] با علامت مرض دیگر [illegible] باشد
خنازیریکه بسبب آنکه زخم سالم [illegible] همیشه [illegible] شفا باید [illegible] بعد از رفع [illegible] زخم
بتلیین [illegible] خنازیر [illegible] در التیام آن در هر حال مرض است [illegible]
تا خیر و معالجه آن [illegible] عقاید [illegible] رفته است که [illegible] باید خنازیر [illegible]
[illegible] است از آنجا [illegible] باید [illegible]
[illegible] از [illegible] مرض است [illegible]

[illegible]

[illegible] زخم و آن [illegible] آن کرده [illegible] که چرک آن [illegible] بدبو [illegible] است
خنازیریکه [illegible] شده است [illegible] موجب است [illegible] می‌شنید [illegible] ار
غده [illegible] متورم گردیده با چرک [illegible] در زیر آن چند غده دیگر هم و [illegible] ند ؛
علاج — [illegible] و ممتنع است که قبل از منفجر شدن خنازیر شناخته شود و [illegible] تا چرک آن [illegible]
[illegible] خنازیریکه [illegible] آن [illegible] و [illegible] آن [illegible] گردید [illegible] و خنازیریکه [illegible] از زخم [illegible]
[illegible] شدن آنها [illegible] و [illegible] از آنها [illegible] و [illegible] خنازیر [illegible]
[illegible] در تکلیف [illegible] آن ناحیه و [illegible] مسلم [illegible] و [illegible]
[illegible] های [illegible] خنازیر [illegible] نموده [illegible]
[illegible] خنازیر [illegible] هر جلد [illegible]
[illegible] زخم [illegible] و سایر چیزها را که ذکر [illegible] خنازیر [illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] تمام [illegible] تمام [illegible] منفجر [illegible]
[illegible] خنازیر [illegible]
[illegible]
نخست در وقتی که خنازیر [illegible] گردید [illegible]
[illegible]
دوم هرگاه خنازیر [illegible]
[illegible] ؛

سیم در ماده [illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible] شروع [illegible]
[illegible] است [illegible] استعمال آن [illegible]
قرار است که در روز اول [illegible] زخم [illegible]
[illegible] آب [illegible] خالص [illegible] هرگاه [illegible]
آب خالص ممزوج [illegible] در دفعه اول که [illegible]
اما در روزهای بعد [illegible]
[illegible] ؛
[illegible] معالجه [illegible]
زیرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
چهارم در صورتیکه خنازیر [illegible]
[illegible]
[illegible] خنازیر [illegible]
[illegible] خنازیر [illegible]
[illegible] ؛
پنجم در صورتیکه خنازیر منفجر [illegible]

[illegible]

[illegible] زخم [illegible]
[illegible]
[illegible] زخم [illegible]
[illegible] خنازیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و هرگاه [illegible] زخم [illegible] معالجه [illegible]
[illegible]
[illegible] خنازیر [illegible]
[illegible]
زخم [illegible] زخم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زخم [illegible]

سوزش است از ادرار و هرگاه ورم [illegible] باشد زرق ادویه محرقه مفید نیست بلکه باید [illegible]
و غسل [illegible] است که بر فور شفا حاصل شود ؛
معالجه عمومی بسیار آسان است [illegible] در خیارکی که همراه با مرض آتشک [illegible] در خیارک [illegible]
و آن عبارت است از حمام و مسهل نمک [illegible] یا سه بار بیرون کننده و غذای سبک [illegible]
تا هر وقت که احتمال [illegible] در خیارک [illegible] در بعضی [illegible]
[illegible]
خیار [illegible] مزاج [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] که باید در خیارک [illegible] استعمال نمود ؛

گفتار دهم از امراض مقاربتی

فصل اول در سوزنک مردان — سوزنک عبارت است از مرضی مسری [illegible]
ترشح چرک است همراه با علامات ورم حاد و محل آن در بعضی اغشیه مخاطی است [illegible]
سوزنک [illegible] از امراض [illegible] نام [illegible] اند مانند [illegible]
ترشح چرک غیر مسری و [illegible] کلاب زنان و غیره ؛
در مقدمه کتاب [illegible] متعلقه بتاریخ [illegible] در مطالب سوزنک [illegible]
مانند [illegible] و غیرها [illegible]
از آن [illegible]
پیش از زمان [illegible] حکیم [illegible]

علت

علت — چرک سوزنک [illegible] سبب [illegible] در مزاج [illegible]
[illegible]
سوزنک [illegible] است [illegible] که معالجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible] علامات [illegible] که [illegible] در [illegible] مجرای [illegible]
سوزنک [illegible]
[illegible] مزاج [illegible]
[illegible]
جماع [illegible]
[illegible] سوزنک [illegible] سالم مانده است ؛
طریقه [illegible] سوزنک جماع است [illegible]
سوزنک [illegible] مرض [illegible] باید [illegible] ؛
[illegible] سوزنک [illegible]
[illegible] سوزنک [illegible]
[illegible] در مجرای [illegible]
[illegible] ترشح چرک [illegible] سوزنک حقیقی نیست ؛

محل — محل سوزنک [illegible] در مردان مجرای بول است [illegible]
[illegible] مجرای بول [illegible] سوزنک [illegible] حشفه [illegible] است [illegible] مجرای [illegible]
[illegible]
[illegible] است که [illegible] صورت [illegible] است ؛

علامات — در زنان [illegible] مرض [illegible]
زنان [illegible] از [illegible] مجرای بول [illegible]
[illegible]
[illegible] مجرای بول [illegible]
[illegible] سوزنک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثانه [illegible]
[illegible] مجرای بول است که [illegible] حشفه [illegible]
[illegible]
[illegible] مجرای بول [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] بول [illegible]
[illegible]
[illegible] علامات عمومی [illegible]
[illegible] علامات عمومی [illegible]
در همه علامات [illegible] مثانه [illegible]
[illegible]
[illegible] علامات [illegible] فی الجمله ترشح چرک [illegible]
[illegible] ابتدای مرض ؛
مرض [illegible]
[illegible] جماع [illegible] سوزنک [illegible]
[illegible] مجرای بول [illegible] سوزنک [illegible]
[illegible] سوزنک [illegible] مجرای بول واقع شده باشد ؛
[illegible] علامات [illegible]
[illegible] مخصوص سوزنک [illegible]
صورت [illegible]

جمیع علامات سوزمی در زخم مشهود میخواهد بود حال آنکه اگر سوزنک شخص در آن وقت سلامت طبیعی علامات داشته و هر گاه
زخم مجرای آن شکافته از بین بیرون آید چرک غلیظ زرد رنگی یا با خون است و اگر فشار دهید خون و پیه رود است و آسوده رنگی دارد
هر روز یک نقطه محو و منقوط و از زوال یابد و بسیار اندک است و درد کمتر از آن یک یا چند نقطه و متورم گردد و
صورت اشکال سیاه و منفذ در مرض سوزاک خطر نیاید و از جهت شخص رسید استعلاج از مبتلای نمودن رطوبت
ترشحات مجری و حدوث علامات سوزمی در تلک و کمی و عدم اشتباه باقی نماند ❊

سوزنک از امراضی است که اگر از ... بطور شایسته معالجه ننمایند عموماً بین دو حصه یا منفذ روز شق یابد تا ماه
بطور منظم و با ترتیب منقوش هرگاه مریض کمتر رود اسباب سوء حضانه که باید ملح است صورت مزمن گیرد
و کاهی اوقات دیده میشود که سوزنک در حالت حاد میماند یعنی بواسطهٔ معالجه رفع گردیده تا ماه یا ماهها روز اول
با علامات مذکوره با اندک و حد باشد با انطور رفته و بصورت سوء الطبع سوزنک تکراری یابد
حالت مزمن که از این اجزای بدن و عموماً شایسته معالجه ننماید که تشخیص از یک ماه تا چند روز است و سوزنک مزمن
بروز آن ملایم و تقریباً بدون درد است عموماً با اندک طلوع ترشح استقرار دارد و از ماه بیست
بصورت اندازهٔ کلاهک سوزنک در اثر آن رفتار که تمام شرح حیات است در فوق شفا
سوزنک عادی به مقدار شفاف شفاف عادی فرو ریزد و گاهی اگر چه با در است ملح است که اشعه اشترات
خطرات که حال شدید مریض سوء هرگاه بواسطهٔ سرایت سوزاک موجب آن الکل فرود حد
متقابل که در ریه و غیره او را بصورت بسیار شدید است و از فوات ملحوظ محقق گردیده تقدیم
المعرفه سوزنک خطرش منحصر بصورت است و کمتر اتفاق افتاده بصورت مزاج کند ❊

بلونوره – سوزنک مزمن در دفتر سوزنک است اندک از ماه رسیده آن را بلونوره نامند

سوزنک میتواند مزمن شده هر گاه مریض مراقبت تامه رفتار نکند و القصهٔ طبیب معالجه نماید از دور آنها
مریض افراط در شراب یا کارهای بدنی نماید یا اینکه پرهیز از جماع و ... ننماید و از خوردن غذاهای ترش و نمکی
و همه در زمان این مرض پرهیز است و ممکن میشود (سوزنک مزمن) در قطعه نیز ذکر است در حوالی حشفه
دو دو دریا ممکن است یافت و در رخنه های مجاری ضعیف که آنها را ادویه در آن اثر ننماید ❊
در بسیاری از اوقات سوزنک مزمن شده محو میشود که درد ثبت آن شخص دانه دانه و روشنی که بهم غیر طبیعی
تأثیر ظاهر کرده جهت در عقب آن شده محبوس مانده ممکن رخنه نموده و اطراف سوء جراحت ندیده و لازم است
که در ضمیمه است قبل از اقدام به معالجه معاینه کرد که با ملاحظه کمی اند کسی در مجری سوء کمش نمایند ❊
رطوبتی که جاری میشود در سوزنک مزمن چرکی است یا مانند ... مخاطی سفید و با کمش است و بسیار
کم اند که و بعضی مسری است اگر چه ممکن است زیاد نیز نکند لکن عموماً بسیار کم است و در هنگام ادرار قطری
خارج شود که ادرار از آن سرایت میتواند و هر گاه در شب ادرار نماید پس از قطره زرد که بروز آید
سوزنک مزمن و سوزاک مزمن دیده میشود ابتلای آن احساس فشار در مجرای بول و عجله نمایند و یا احساس کاملاً
باید سوزش خفیف در یک نقطه معین از مجری در وقت ادرار بول یا انزال منی ❊

نقدة المعرفه – سوزنک مزمن (دموی) شدت به وضع جدا از رو نیست یا مراج حقیقی سالم
ایام ایشی مثل بیماری دیده میشود چه آن که در زیاد سبب ضیق مجرای بول میشود و بسیار با درد است
که شخص ضیق مجری داشته باشد و در یک وقتی از اوقات مبتلا به سوزنک نشده ❊
سوزنک مزمن بهیچ وجه منشایه نشود الّا آنکه اندک شخص حاد و در ماهیت مجری دارد اما درمان و کمک
و مقاومت آن با معالجه و تبدیل بهیچ یک از علامات سوزمی بیان تشخیص آن کافی نیست ❊

اما در مرض دیرو حفره مرض است که منفذی را زیاده خارج شده علامات سوزمی تریبه وارد شد و رطوبت
ترشحات مخصوص بارد و از آن بواسطه نقدة یعنی منفذ آن را تشخیص دهد ❊
از برای علاج سوزنک طرق مختلفه است که نه سوزنک سوء و بدو بواسطه معالجه کرده با بطریقه اول از اهم
جراحی و مقطع که بر قوف سازند که در زمان حدت مرض علامات زیاد بر زند و بواسطه استعمال
اعتقاد و تدابیر سه ماه که از هشت روز یعنی در از عمل نمودن جراحت سوزنک بر این سبب که از رفع و علامات
طریقه اول – این طریقه بسیار قدیم است و تجربه داشته اند که از این طریق اگر سنگ جهنم در آب کرم
لکه شکر از آن دارد و بدان این که از خارج نمیتوان از استعمال او از انگور بعد برسیم لذا ان رفته رفته
در بین اطبا شیوع یافته و در حالی قبلی یا در صحفات رساله طالب آقای تعیین نمایند که معالج
آن حالی که نافذ بیست دراین فصل که این طریقه را در ابتدای سوزنک بیان نموده است
با آخر و نکوئی که باید سوزنک تو قطع نمود بواسطه سوزاندن دلی باید محرق سوء در هنگام درم استعمال نمود
چون شرایط علاج طریقه قطع است ولی فقط در ابتدای سوزنک در استعمال محلول سنگ جهنم
ابتدا خطر ضعیف یار آسی بهم میرسد و آنچه میخیم از استعمال سنگ جهنم بسیار است محلول خراب
دهان و غیر آن فقط خاک و حرم مخاط سوء و غیر یافته زود رود که سبب هیچ کس خطری نمود و
که سوزنک سوء هر قدر زود تر بسیار کمک نماید کمتر باعث ضیق مجری گردد و هر است که طریقه قطع شود
رسم منافی بهار است و در جای دیگر باز زردی آن از اطلس شده نموده اند از زرد سنگ جهنم
سبب این که نفوذ کند تا داخل از قسمت کتابه چینی و سفیدی کتابهای دیگر بهتر در درد و
مخاط مجری اثر ننماید اما شایسته است که انواع بعضی از برای این طریقه ذکر نموده اند در دوا شنیده

دو مجرای و درم آن کمی و عمق شاید و درم ضعیف است ولی بیماری نباید است از جمله نوادر است مخصوصاً طریقه
قطع شیخه سرکه و فاسد بیع از زرای طبی بخشیده است شرط و در ابتدای سوزنک آن را استعمال کنند ❊
اما معتبر زرد دارد و با چهار نحو نقش بر اف و مر ذکر آن میباشد که در شش مثقال آب حل سازند و لازم است
در آلت زرق نموده سنه روز شبه درهم در مجری فرو کنند زیرا که همیشه در سه اول مرض مجری حساس است ❊
بعضی هم های اعتراف نمیدارند زرق کلرور دو فورم (۴ گرم مخدر در ۶ مثقال آب مقطر) و کلرور ... دیگر
دیگر سرب تعفین یا استعمال نموده اند ❊

طریقه دوم – تمر دفاعیه خوب شده که پس از زوال آثار حدت سوزنک – هر گاه مریض بطبیب رجوع
نماید خلاف از طبیب سوزنده ان نباشد با آنکه مریض در طبیب رجوع نموده باید از قرار ذیل و ستود العمل رفتار نمود
(۱) از حرکت مطلق آلت و اجتناب کلی از مقاربت و ملتق نگاه داشتن آلت رجوع در حرکت و در قیود
(۲) احتراز کلی از جماع باید پرهیز نمود از رسالهٔ روغن زیاد و بحزای دیگر از قسمت خستگی و کالت ❊
(۳) پرهیز از جمیع مشروبات سکره و محرکه و قهوه و چای و اغذیه ادویه دار و غیره در روز در هر جای شستشو باید
ادامه با نهار خفیف قائل کنند و در هر است روزی که بار حمام نماید مریض ... پس از قبل ریت لیمو و ما
الشعیر و لعاب بر زکه در شربت آلبالو و غیرها میل نماید و مقداری از نیم تا یک مثقال شورا در هر لیتر
از شربتهای مناسب اضافه نموده و قند زیاد از آن هم نشاید که ادرار سوزنک و وقت ادرار
سوزش تزاید کند زیرا که بعد از هر قدر بیشتر آب بدهد در سوزش کمتر خواهد بود و در صورتی که تب همراه
مرض باشد میتوان مریض را فصد نمود یا اینکه تا پانزده زالو بچسبانند یا حجامت نمود از غرور مرکز نمیداند
بخصوص ذکر که است و اگر مریض از حمام داخل شده بعد از حمام طبیعی استعمال نماید خواه با آب فاتر یا اینکه

باطبوخ خطمی یا آب بردهٔ قوری شکر سرشته در آن دخیل سازند *

در ذکر علامات سنوزنک جائی سابق نموده ایم و نقوط در آن زیاده دردناک است و از برای نقوط [illegible]

چنین حب ذکر نموده اند از جهت تسکین شیاف کتیرا انزروت بنج و کافور با طبرزد حب برای تسکین [illegible]

کافور و شیرهٔ کاهو از هر یک ده ... نخود آن را حب نموده ... یک حب [illegible]

نسخهٔ دیگر که آن نیز بسیار متداول است کافور یک نخود و نیم عصارهٔ بنج یک نخود

از آن حب نموده در شب از یک تا چهار حب از آن فرو برده تا آن میل نمود *

نسخهٔ دیگر - کافور و تریاک و رب السوس سه حب ساخته در شب یک تا دو حب قدر از آن

(۱۰ نخود، ۵ نخود، نخود ارک)

میل نمایند و از بلادن نیز فایده زیاد دیده شده است و در صورتیکه مریض عطش [illegible] از البطره

تدبیر کنند آن را ... کافور بدر ... نیم زرده تخم مخلوط نموده ... رفع نقوط خواهد کرد

عموماً از ادویه که از برای منع نقوط گفته شد ... (۲ گندم) ... بعمل آورد و ...

مانند ضماد ... روغن کافوری یا ... مثل ... و غیره ... از برای

مریض نقوط ... روغن ... آب کوه ... قیصوم و خشخاش کافی است در رفع درد نقوط

و یک از ... بسیار ... منع از نقوط ... که در دادن ... برومور سدیم یا بطاسیم ...

مانع از نقوط ... از ادویه مسکنه نقوط است *

نسخهٔ مرغوب ... - برومور سدیوم بطاسیوم ده نخود آب مقطر ۲۵ مثقال شربت قند

۵ مثقال یک قاشق ... خوری با ... از آن در شب ... *

لازم نیست که در اینجا ذکر نمایم که از طریقهٔ ... بنابراین ... تابع کرده ... [illegible]

نقوط از گوشت و ... رودهٔ نخستین گذشته ... روز آن ... سه زرد ... زیرا که ... استسقاء ... از آن

در بعض ... حب ... شیاف ... خطر ... مورث ... که ... از جهت ... شقه

در ... اسهال ... سرما کم ... کار ... نظر داده *

دستور العمل ... آنچه تجربه نموده ایم ... آن ... از ... منع از نقوط

... زرق یا کلرئیدرات دمرفین است ... در ... زرق یا یک ... سرکم

همیشه ... شفا یابد ... بهتر ... در ... یا یک

دو یطاسیوم و ... زرق کلرئیدرات دمرفین در ... نمایند *

و درد ... از ... نقوط ... و در ... کافور از ... منکه

همه ... بعض ... عموماً عبارت است از بلسان ات ...

و ... قاعدهٔ ... و متداول ... بلسان ات کپاهو و کبابه چینی است *

و ... جمع ... ریه ... بحران بول ... است ... آن از مخصوص ... در معده

... و ... معده ... سبب تهوع و قی شده ... از ... در معده ...

... سبب ... که ... در ... سوزنک ... مرجب قیئین و اسهال شده و ...

یا ... است ... قسط ... نموده ... بلسان ...

... آن ... شده ... آنها ... است ...

... شده و در بعض اوقات ... فرو ... و خارش ... شود و ...

... در بعض ... روز ... رفع ... بعض ... ما الجزء

چنانچه گفتیم از مخصوص کپاهو ... مجرای بول است و در ... باید ... بسیار زیادتر بود

و ... بول ... نموده و آنچه باید کپاهو ... داده ... در بعض ... مسکن ... کپاهو در

سایر ... شاهد ... از ... اسهال ... در مرض ... و ... و فرج ... و غیره ... بر سو

... سوزنک ... زرق ... یا ... امآ ... کپاهو ... بعض ... نه ... اول ... آن

که ... است در فرج و در زرق ... شفا ... که ... در ... مجرای ... بلسان ...

... که در سوزنک ... زیاد کردن ... ورشتن مجرای بول است چنانچه بعض ...

و ... برای ... مانند ... تغیر ... در بعض ... *

و ... است که ... سوزنک ... کلیه ... نسبت ... و ... از ...

مجرای بول ... بسیار ... و ... منع ... و اسهال ...

... که ... کتابت ... شده و ... استعمال آن که ... کرده *

... در استعمال کپاهو ... بعض بسیار ... و ... از ...

... کپاهو ... بعض ... از ... طبیب ...

مرض ... بعض ... بعض که ... گرم ... روغن ... از

کپاهو قوت ... است ... از کپاهو ... ترجیح دارد ... بواسطه ... سبب تهوع و قی شود

و ... اسهال ... و ... بعض ... و ...

... که ... در شبانه روز ... مثقال ... مثقال ... کپاهو ... از ...

در شبانه روز ... بعض ... قبل ... از ... قطران ...

... و غیره ... *

بهترین نسخه ... از ... کپاهو ... نسخهٔ شپاد است ... در ... نسخه ...

... مرض ... که ... بعض زیاده ... از برای ... بعض ...

... از ... بعض ... چندان ... بعض ... از

... که ... کپاهو ... *

از برای ... که ... در ... نسخه ... کپاهو ... مثقال

... تخم ... آب ... ۲۵ مثقال ... آب ... یک ...

... و ... از ... خوب ... *

از برای ... بعض ... نسخهٔ ذیل

کبابه ۵ مثقال کربنات ... یک مثقال ... بیسموت یک مثقال عصارهٔ ...

و ... مثقال کپاهو ... یک مثقال ... هر روزی ... دفعه ...

... از آن ... نسخه ... در ... الله ...

... و اسهال ... از قطع رطوبت ... سوزنک ... روز ...

... نسخه ... کبابه ...

هر یک ... که ... بعض ... نماید)

... که ... روغن ... است که ... مانند ... و قطران ...

... است ... تا ... حکم

درد و ضعف سوزنک بعد از معالجه ... صحیح نمود و ... ازرق بالا ... [illegible]
اینکه فقط ... باشد و بنابراین ... علامات ... [illegible]
چند روز پس از ... سوزنک ... [illegible] سولفات ... [illegible]
... کلاب ... مثقال سولفات ... [illegible]
... مثقال ... مثقال زاج سفید ... [illegible]
... (رجوع به آخر کتاب باید کرد)
زرق ... مثقال آب مقطر) ... [illegible]
سوزنک ... بعد از ... [illegible]
... [illegible]
... علاج ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

فصل دوم در ترکیبات سوزنک

ورم مخاط حشفه و مخاط غلاف حشفه — این مرض در اشخاص عارض شود که در اطفال ... [illegible]
... علامت ... اگر ... حشفه ... [illegible]
... سبب اول آن ... جماع ... [illegible]
... [illegible]

... حشفه ... [illegible]
علامات — چند روز پس از جماع ... حرارت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

رفتار و دوام و انتها — رفتار آن سریع ... [illegible]
... معالجه ... [illegible]
... [illegible]

تشخیص — ... حشفه ... تشخیص ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

تقدمة المعرفة — ... [illegible]
... [illegible]

علاج — ... [illegible]

... علاج ... [illegible]
... [illegible]
... (... مثقال) ... [illegible]
... [illegible]
... غلاف حشفه ... ازرق ... [illegible]
ورم ... در غلاف حشفه ... (در علاج باید ...) [illegible]

ورم عروق و غدد جذابه — ... ورم عروق و غدد جذابه ... سوزنک ... [illegible]
... ورم ... عروق و غدد جذابه ... حشفه ... غلاف ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... عروق جذابه ... [illegible]
عروق جذابه ... سوزنک ... [illegible]
... سوزنک ... [illegible]

و گاهی مرض پیچیدگی یا تنیدن رگهای حجم آن فزوده شود و گاهی آن در طرف حلق [illegible] بیضه است ؛
طبقه [illegible] قسم ورم غده رگهای [illegible] اند که عادت است که گاهی در غلاف مثانه و در پی فرج [illegible]
همگی [illegible] غده کوچک [illegible] است و بزرگی غده [illegible] آنکه باید است و قرار گرفته است در زیر
قطعه غشای مجرای در [illegible] طرف خط [illegible] از اطراف عضو و [illegible]
برنامه تا می [illegible] غدد (فرج و مهبل) زن [illegible] خواهد نمود در غدد فرج و مجرای
ورم و [illegible] آنکه ورم در آن است عارض شود بیرون است غده کوچک [illegible] با هم مستعد گردد
رفتار [illegible] است و عموماً [illegible] باز شود و تشخیص آن [illegible] بواسطه [illegible]
و چون رگ مجرای [illegible] عمق مثانه نیز ممکن است [illegible] عارض شود و این [illegible]
شود [illegible] سابق الذکر [illegible] بواسطه [illegible] مجرای [illegible] و بعد از انفجار و خالی شدن آن
از چرک [illegible] باید [illegible] ممکن است [illegible] از نو [illegible] مجرای [illegible]
و سبب [illegible] مجرای بروز نماید ؛

ادکیت – ورم بیضه

– ممکن است از قوت [illegible] مجرای مانند [illegible] و [illegible]
غیر آن در [illegible] ظاهر شود و لیکن ورم بیضه [illegible] است [illegible]
[illegible] در [illegible] مرض [illegible] است [illegible] و [illegible] ورم ضمیمه بیضه
[illegible] شود و بعد از [illegible] مرض [illegible] بعد از قطع شدن چرک [illegible] است ؛
[illegible] سبب ورم بیضه سوزاک است و عموماً [illegible] مرض [illegible] شود و از
[illegible] معلوم می شود از [illegible] است که ورم بیضه [illegible] سوزاک [illegible]

در [illegible] سوزاک [illegible] در [illegible] گاه [illegible] عمیق تر [illegible] اگر چه ورم بیضه
نیز ممکن است [illegible] در طول [illegible] پرهیز [illegible] باشد بروز نماید [illegible] فراوان است در
[illegible] بپرهیزی [illegible] افراط در کار [illegible] خسته کننده [illegible] در [illegible]
[illegible] مقاربت [illegible] افراط [illegible] (که این [illegible] است)
و چنانکه [illegible] است ورم بیضه [illegible] در [illegible] ورم
سوزاک [illegible] ورم بیضه [illegible] سوزاک [illegible]
ورم بیضه [illegible] است و عموماً [illegible] بیضه ورم کند [illegible] بیضه دیگر هم مستعد گردد
[illegible] که ورم بیضه [illegible] بیضه [illegible] است اما ورم [illegible]

علامات

– [illegible] بیضه [illegible] کند و بعد از درد
بیضه [illegible] حاصل شود چنانکه [illegible]
[illegible] در بیضه [illegible] علامات [illegible]
از [illegible] تب [illegible] بعد از چند روز [illegible] علامات [illegible]
[illegible] بیضه [illegible] حجم آن [illegible]
[illegible] از اجزای مختلف [illegible] بیضه [illegible]
بیضه حجم شود [illegible] ضمیمه [illegible] سوزاک [illegible]
بیضه [illegible] ورم ضمیمه [illegible] بیضه [illegible]
بیضه فی الجمله [illegible] ضمیمه و بیضه [illegible] است که از لمس [illegible] احساس نمود و هر دو

[illegible] تشخیص [illegible] است که ضمیمه در [illegible] بیضه واقع شود و [illegible] سالم [illegible]
همراه ضمیمه [illegible] و فی الجمله [illegible] حجم آن [illegible] بزرگی گردد ؛
[illegible] در جلد بیضه [illegible] است [illegible]
این رطوبت [illegible] احساس [illegible] بیضه [illegible]
صورت حجم آن [illegible] ضمیمه [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] قرمز [illegible]
[illegible] گردد ؛
[illegible] ورم بیضه [illegible] اجزای بیضه و جلد [illegible]
[illegible] ضمیمه [illegible]
[illegible] ضعف ورم ضمیمه [illegible] صورت [illegible] اول [illegible]
ضمیمه فی الجمله [illegible] جلد [illegible] صورت [illegible]
ضمیمه [illegible] علامات عمومی [illegible]
چنانکه در صورت [illegible] حرارت جلد [illegible]
[illegible] صورت [illegible] علامات [illegible]
[illegible] جلد [illegible] علامات [illegible] بروز کند ؛

دفاع و دوام و انتها

– در صورت [illegible] مرض [illegible]

و اگر [illegible] علامات [illegible] آخر [illegible] اول [illegible] مرض چند روزی [illegible]
[illegible] بعد از [illegible]
[illegible] مرض [illegible] علاج [illegible]
[illegible] آن [illegible] بعد از [illegible] ضمیمه
[illegible] ضمیمه [illegible]
[illegible] بیضه [illegible]
[illegible] مرض [illegible]
[illegible] ورم بیضه [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] بیضه [illegible]
چنانکه [illegible] ضمیمه واقع است ؛

تشخیص

– [illegible] ورم بیضه سوزاکی [illegible] سوزاک [illegible] علامات [illegible]
[illegible] از برای تشخیص این مرض کفایت میکند ؛

تقدمة المعرفة

– [illegible] بیضه [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] ضمیمه [illegible] رطوبت [illegible] ضمیمه [illegible]
[illegible] مرض [illegible]
عضو شود [illegible] بیضه [illegible] زایل نماید ؛

علاج

– چون [illegible] مرض [illegible] معالجه [illegible]

بسیار لازم است مرطب در علاج آن که مریض باید بستر استراحت نماید و خصیه بوسیله نگاه دارد
با نطوری در بین ران و زیر خصیه پارچه نهند بطوری که لازم است که خصیه بدون آن قرار گیرد و از
ضماد بزرگ یعنی زمین بازی پارچه مبلول در لعاب خطمی و یا ممطول لعاب آن ضماد بوشیند و هر گاه
در روز یا هر دو ساعت لو دو آب گرم ضماد و یا پارچه تر بپاشند و روی خصیه گذارند و روز افسد افصد کنند
که بهتر شود در یک مرحله است و رازده یا یک ده زلو خون را در روی جلد خصیه و حوالی در کشاله
بگذارند و یا نصف آن را در خصیه و نصف دیگر در کشاله ران در هنده و این طریقه نافع و بهتر است
و صبر و آن زلو را تا مرتبه که راغب بکند و در خون از آن که باید و یا بدن دخیل شده در بیمارد
به آوردن چای و این زلو بسیار رفع شود از آن سه رنگ که مشخص خطر روی در دل زرد الم شود
حتی بواسطه قوه آتش دکره و در گل و در فرم خون آن به نظر آید دباید جلب آن زالو را ز دل
محلول زاج و کات کبود و غیرها نمود و بعد آن بی فایده که در رشته فولادی درم خصیه گردد
همه روز در هر دو روز یک بار مریض را یک عمل در آب گرم در تمام بدن نمود فرو کرد دو ثلث
باید و این حمام را که در رشته کلی میدهد و از برای اسهال مستان فع است و بکنم شو بایدها کمالی
بمند خواره با آن ملین دخوال مسهل خفیف مانند روغن کرچک و نمک فرنگی در رفتار نمود و پر هیز
دستور العلاج غذایی سه یا سوارده اله به معدل طبق بخشد

هر گاه شدت ورم زیاد شود از فرار دستور العلاج ذی معمول دارند و بعد سه مایه درو بریت
خصیه رو نمیر آن که یک بار به نفر یا یک ست جزء آماس کرده شو کرده جلد آن را بعضیت
بکشید و رفع چرکین و با مدارس آن کردد و یا دست دیگر چند تیغ آن زنند و آن کرم رطوبت

بسیار کم خارج شود یا شیئه نافع ندارد کلافی است و فوراً بکلی خالی شود و در تکلیف زده
امروزه مستکن میدانند از زخم خصیه اسهیم خطر زیادی دارد و هر گاه این کار سوء مجروح نماید ابدا
خوف در میان نیست حتی آن که بعضی زیر زیر خصیه و ضمیمه آن پوست خصیه سوراخ زده اند و جلد
خشک ابهم زیر است با کلاه کنخوران بسیار خفیف است ولی در صورت که ورم در انتهای شدت یابد
و آن با نطوری که نیشتر در خصیه فرو برده و فشار دهند ضماد و در جرم خصیه شود انگشت حیرت نمایند
از حقیقه این عمل حکیم در بعض زود بمعرض ابداگت به دیر از چند ساعت تسکین یافته است
و شمار با شمع و یا حلبیون هم خیلی مفید است اما باید فشار محکم باشد ولا آله ضرر رشت از آن
هر گاه با وجود این معالجات مرض مقاومت کند و جایی آن بماند صورت مزمن گیرد باید بعضی
از ادویه محلله یکی از آن مانند روغن جیوه ربلادونه و بلسب و غیرها ۰

در ورم مزمن خصیه بادی دوی پتاسیوم از زدانی سیدار کم هست چند هفته بسیار منفعت دارد
در ابتدای مرض باید مریض غذای لطیف میل کند اما در وقت دیر روبه نقصان بگذارد زرد
غذای عادی سود میدهد اما مداز زیادی مشروبات الکلی مطبوخ زرک و مطبوخ مرتخ بسیار نصرت است

ورم مثانه — ورم مجرای تنگ است که جسم مثانه را فرو گیرد اما تقریبا همیشه در عنق مثانه ام گرم بود
و یا مزمن ورم لکند یک رسته مرطب نماینده که ایام ورم دست نهند زیرا که ضایع چه تنگ ورم
بول گوشت تمام ورم دار زیاد فرود کرده شی نیم مجرای و قطعه جا و در عنق مثانه سو و زنقدی ورم نیز
بعنق و مثانه باید از تحرک هر چه بیش و از افراط در شرب و جماع و حرکت شدیده و هر روز کار ها
پرزحمت جیبانه سبب ورم مثانه شوند ۰

و النزرق مجرای کیخ است ورم مثانه عارض شود و بواسطه تحرکات در مجرای سیه مرو بهمین سبب ورم زیاد
و مثانه سرایت نماید نه اینکه زرق و فی مثانه کرده زرد که هرگز این عمل سخم نشود ۰
ورم مثانه همیشه در آغاز آن احساس سنگینی در محل و قبل زیاد با درار بول است که مریض نتواند در هر دو قم
حکم سوخت که بیان لوردار قطره قطره را با کار مثانه چه سوخانکه در بنون احساس نقص کرد ابتدای بول رد کار از اول شود
و فشار سخت با بیرون در مجرای بول روز باید در آن قطره با در بول لازم یا بلکه بیرون رسته شود زیرا که در هر وقت بیش از
چند قطره ادرار غلیظ تیره رنگ خونی نمی‌تواند اخراج کند و در عبور از مجرای سبب سوزش بسیار میشود
در در عنق مثانه نقص بعقبه کرده و به خصیه و کشاله ران تیر کشد و گاهی در روز زیاد تر در مریض می‌تواند تحمل کند
فشار از ناف پائین باید ۰
ورم مثانه مخصوصاً در وقتی زیاد صدمت و اشتداد ترا همراه با علامات عمومی باید و لذت تب و کوبیدن گاه غش
لرزان و با استقلال در مریض بهم بسر بکار آیا هیچ وقت اما عموما این علامات خفیف اند و در بول است
بیرون ورد بعض بهم بسر در آغاز رنگ ادرار تیره است بیرون از آن خونی شده و چرک دار گردد و در آخر
مخلوط بعنیه رنگ در ربط آن شاد درست که در ته ظرف رسوب نماید و مملکش با بجیبوای فوری نیز تیره گردد
دوام — ورم مثانه حاد است از یک هفته تجاوز نماید اما هر گاه مرض دیر پاید در ترکیب مثانه
در بیشتر اوقات بطول از چهار تا پنج روز همه علامات کلیه باقیه و ادرار به نوعی که اول را قصانه
ادرار کم شده و در رفته رفته برطرف شود و تمام کیفیات طبیعی رجوع نماید ۰
هر گاه مرض پایان رسیده بطوری فشار که کیاست مزمن یا قیمتا نمانده مثانه که و مرض کی دوام همیشه تکرار
آن طولانی است و نیز هر گاه ورم سرایت بجسم مثانه نموده هر سه طبقه سود و از غشاء مخاطی سبب

حصول چرک بسیار شود که یا از طرف مثانه مستقیم و یا در بکن منفجر شود پس باید دانست که همیشه
خطرناک است و تشخیص ورم مثانه ابدا اشکالی ندارد زیرا که انحراف مشتبه بهیچ مرض دیگر نیست
با وسع غده وزنی لکن در این غده جمعی پوسته وجع آلت با و در ادرار با احساس حرارت و سوزش در عنق مثانه
علاج — استعمال ادویه ضد ورمی در اوقات فصد و زلو در پشت زهار و حوالی آن و نشستن
در آب گرم متعاقب ضماد لو داتم و ادرو مسهل مقیائی و شرب مسکن مثل تریاک و انواع جوشاندة تخم و زیر گل و
و در زمستان و در گرما کی بسیار مفید است و در صورتی که حبس البول عارض شود باید آن را با سهل خالی کرد
هر گاه بعد آن اینج مرض صورت مزمن گیرد ادویه قابضه باید داد مانند مطبوخ یا شربت قطران دو ایم
حسنبدو ثو با نظیم انسیکا لو مثقال در روز و از ادویه مخصوص در مثانه جوشانده سبوس
شبیار است و در صورت که در روز یاد زرق کلوهیدرات و دمرفین در زیر جلد دمی عمل
بسیار نافع است و شرط عمده واضح صبر در مریض و وقت طبیب در صبر بردن مرا ۰

ورم غدة وتدی — که از ترکیبات مخوف ورم مجاری بولی است و سبب این مرض تقریبا
همان اسباب ورم مثانه و ورم خصیه است مشروبات الکلی و زیاد خوردن بطور سعد و زتی کی
شوک و کثرت و افراط در جماع و حرکت نمودن زیاد کچنین وجود سو مزاج سبب این مرض است
ورم غده وتدی ورم مثانه ام یا شوم سوزنگ ظاهر شود و در ابتدا اعلامات که بروز کند اشتباهات زیاد
دارد زیرا علامات ورم مثانه مشتبه و در عمل تکرار بسیار در رادرار و قطره قطره خارج
شدن آن اما در ازمید زیاد ادرار و احساس حرارت و سوزش و سنگینی در عنق مثانه احرار
با بیرون زرد و هر گاه و گواهی میداند مثانه تا نیز بواسطه ورم غده ممنوع از دخول گردد

و درد ورم مثانه مطلقاً بیرون تعریف کنند اما در ایجاد فشار بر کفایت میباید از روی آنکه درد نموده بیرون از
آن مانع و از لمس در مقعد تقریباً نیم جلسه یک ابهام از عضله بیرون احساس حجم با ماده شود که باز
یا در کلیه طرف خط وسط یا در هر دو طرف باهم و هرگاه مرجع رانکه در بیننده و نوعی و سمت کرده باشد
در وسط آن نهایت زیاد است که آنها سوا از بلکه در حبه المثانه نگاه باید ملتهب است و گرم و در ابتدا
سمت آماس ازدیاد با تموج گردد و فشار بر آن باعث درد زیاد شود ؛
علامات عمومی تب شدید تر است از ورم مثانه چنانکه تب بسیار شدید و اشتها مفقود و عطش بسیار
میخواهد یا در در ابتدا امراض در بادی امراض بیش از حد رنگ شود و نشستن و یا بر روی افتاده ممکن
و دفع ادرار زیاد در روکی است و گاهی زیر شکم کشیده و یا بند و شود در حقنه و دفع بول زیاد در
مثانه محبوس شده و ممکن است بیرون زاید یا بطلان احساس حرارت و لرزش و سنگینی در عنق مثانه
تا یا بکرد و در مریض صورت حمات بر سانند و نفس صغیر و اضطراب بی اندازه درست در
اما تمام این علامات بر طرف شده مخصوصاً درد مثانه سوا از رابطه بیرون از بول خالی است ؛

دوام ـ ورم غده وذی عموماً حاد و با سرعت است و از شش تا هشت روز علامات شروع کرده
رو به تخفیف گذارند و اشتها آن کلیه تخلیص است در اقدامات سنگین عمقی و درد ورم از خارج
بر از روی بیرون کم شود و مریض میتواند بنشیند و یا بر سوی روی آرام بخوابد و بول دردش
و تب قطع شود و اشتها بازگردد و ادرار بتدریج آسان شود و جریان سوزاک هم موقوف بود
صاف از آنکه گردد هرگاه ورم منتهی به چرک شود از در مریض بروز کند با تب خفیف و لی ادرار
غیر ممکن یا در مقدار موقوف است خطر مرض بسیار ممکن است که چرک مسامات را باز کند و خون و کشی

آنکه ماده در مستقیم سرباز کند و این چنین است هرگاه در محل سرباز کند لکن اگر در مثانه یا در مجرای بول باز کند
خطر زیاد دارد و لواسطه آنکه بول داخل کانون و مدت خواهد شد و قرحه عود کرده و زیاد باید دو جوف
غده تا تمام مبتلا به جرک گردد و عفونت محیط آن در بدن است که ماده کنند بار دیگر بول در آن نمی آید
و هرگاه ماده در مستقیم و هم در مثانه باز شود نهر در این مثانه و مستقیم بهم آید ؛

علاج ـ معالجه ورم غده وذی مستعمل حبوب و آب زمزد و آب بر در درد ورم مثانه بکار برده شود چنانکه
المثانه غده آنجا که ورم و ادرار قبت ان ممکن میکند است که باید از آنجا حقنه شود و مدت غده و ذی
بعضی احساس تموج در آن پیدا شد فوراً و بلا درنگ باید آن را گشود و باید آن را از آنجا که جنس آن از آن
و فورده نجات است اگر شد و از برای دفع درد مثانه بار شد جراحی که خالی بهتر بیمار زرق ؛
تخفیف درد مثانه بی وسیله کاهی در ورم غده وذی بزرگ شده آن صعب شود و یا
بواسطه کاهی مانع ادرار است بسبب جنس انتهای گردد و بعد ضرورت باید از آلتکی بیرون دادن احتیاج
شد زود یا بعد دیگا میوم و روغن چراغ و پای مخصوص مکلات مریض است که شط کردن ادرار دل
آن سرخ یعنی بیرون در کلیه بیرون ماده نیاز رسد کند ؛

مفاصل سوزنکی ـ گاهی دیده شود در ایام ورم سوزاک یک یا چند مفصل ورم نماید
و ظاهر آن هیچ ربط بیشتر در میان سوزاک و ورم مفاصل نیست و از آن جهت نوعی بیدا شده
و از ورم مفاصل حاد او فرق نمیکنند و لی تا حقیقت معلوم نمودند بسبب مفاصل درین
امر خصوصیتی است و علامت مخصوص درین ورم است که در ورم مفاصل این سرخی که
بر گرفتن خواهیم بود است لهذا این مرض شهرت یافته است به مفاصل سوزنکی ؛

علت ـ هر کس سوزاک دارد در معرض خطر نخواهد بود بلکه استعداد مزاجی مخصوص است لیکن بعضی اشخاص است در
ایام سوزاک مستعد بورم مفاصل شوند و این است که اشخاص که مزاج مستعد باشد ترکیب مرض شده باشند در وقت
جریان سوزاک ایشان که پیدا شود غالباً ورم مفصل در آنها ظاهر است و علت خارجی این مرض سرما است و رطوبت و خستگی
زیاد مفصل و اشخاصیکه و جمع مفاصل دارند استعداد ایشان برای این مرض زیاده از دیگران است و زیادتر اوقات
در زنان بروز کند و لی امکان دارد که هم در مفاصل زنان و هم در مفصل کوچک ظاهر شود ؛
گاهی در ابتدا مفصل ورم نمود و در یکی و دو روز بیمار اوقات اول بعضی مفرمات عارض شود مانند حالت
عمومی و از دست اشتها و تب بعد از آن مفصل ورم نماید و گاهی تموج و ترشح رطوبت در مفصل ظاهر است
که از وقت نهادن تموج آن احساس شود و رنگ جلد ایشان طبیعی است و گرمی آن اندک و علامات
عمومی خفیف مقدار آن است و باید دانست که در مفاصل سوزاک درد چشم زیاده عارض شود و در زمین زهر سرخی هم
دو ورم طبقه عارض شود و گاهی در آن سر از روشنایی و زیر پشت اشک و سته هرگاهی یک و گاهی هر دو چشم را
یا یکی بعد از دیگری مبتلا شود و غالباً منتهی به تحلیل شود و گاهی در حدقه و رابطه خشک مکانی مسدود گردد ؛
دوام این مرض از یا چهار تا ۵ روز است و ممکن است که منتهی به تحلیل شود یا به تحلیل مفصل و سفید آمدن سفید در آن راه
یتیم شیخ زیاد است در صورت شد رفتار مریض مطول از زمان یا اینکه در شخص لمفاتیک یا خنازیری ضعیف المزاج
عارض گردد و غالباً از بر طرف شدن علامات عمومی ترشح مفصل با قیماند و ضعف مفصل کلیه تحلیل نمود ؛

تشخیص ـ مشخص سوزنکی عموماً در یک مفصل است و علامات عمومی و مرض آن خفیف است اما این
صفات لازم برای تشخیص کافی نیست چون ممکن است تغییر یابند پس باید علاوه ملاحظه نمود و این مرض
در جوانان بیشتر در وقتی که ترشح در مجرای بول مریض است باید از مریض احوال پرسی نمود و با سوزاک

بشیر از زمین هم ورم مفصل داشته است یا نه و از علامات بسیار مهم ورم ملتحمه است که در صورت عنوان نمود
در مفاصل سوزاک است ؛

تقدمه المعرفه ـ روی است چنانکه گفتیم ترشح مفصل غالباً تحلیل آن دشوار است و این مرض کوشش زیاد
بصورت مزمن و در بعضی اوقات منتهی به تیبس نیز و لمه شدن مفصل شود و اما با صورت آخرین دیر بمارد
بخصوص در اشخاص لمفاتیک و خنازیری مزاج ؛

علاج ـ سبب مخصوص ورم مفاصل سوزاکی پس باید بهر جا که ممکن است سوزاک را بر طرف نمود
کبابه و کپاهی و پرتلید زیاد استعمال نمود و از برای او ادوات آن زرق یا تنقیات هرگاه قابل نباشد
نمایند و محلول نیترات دارژان زرق کنند و علاج مفاصل همانست که پیش گفته شد و برای سوزاک را کافی قطع نمود
هرگاه بخواهند رفع ترشح مفاصل خلاص شود و جایش دفع جریان حرکت و النه بیوسته نمکین باید و در بعضی
اوقات که سوزاک را متوجه بوسیله لمبه موحد نیز بر درد هر ازقرار زدن ترشح در بهره خصوص فصده است
لازم شود را تا یک یا چند زالو یا حجامت چند روز روی عضو باید گذارد و نیز و بعد از چند روز مفصل سو با
شمع زنبور بهیم بر چند و از گشید طوالت که ورم بار آن سو کم چند با نیمه و در بعض بار روغن ملح
مانند روغن نفت یا و دهد باید دیگال اندودن باشند و در هوای زمانی منبسطات کنیم
کنند و هرگاه ترشح رطوبت زیاد بود بالا بردن مفصل سو کم فشار بدهند و هرگاه با این هوا پیر و در ورم متعادی
داشته باشد یا مفصل را با نوار گچی بی حرکت سازند و نوار گچی با رخیه تا زمانی است که منفذ الدمه و درد
آن کم کرده و بعد از عضو یکه میخواهند بیحرکت باشد کند و زند و با نوار از دیگر بر آن پیچید خشک کرد
در آخر کار که همه علامات حاده زایل گردید حمام گوگردی و روغن مقیده است در مریض ضعیف المزاج

احوج آنهم و رخسار زرین مزاج روغن جگر ماهی و دوم عنبیه چشم را یابستی دوم عنبیه بغیر سوزاک معالجه نمود

رمد سوزاکی — این مرض را ... ادویسی نام در ۱۷۵۲ علیوی منقلب ... بیان نموده است
این مرض رسیدن رطوبت سوزاک است بواسطه دست آلوده به آن یا چیزهای دیگر به ملتحمه چشم و علامت
این است که جفنها آماس کند و تیره رنگ شود و جفن اعلی همیشه آماسش زیادتر است و در روی ملتحمه چسبنده
و درد ابتدا اتر ... و ریزش اشک زیاد بعد از آن زرد و چرکین گردد و بسیار چرک ... و باد ...
شود و در برق ... شاهست ... رطوبت سوزاک جوان ... و اگر ... روی ... ایام ...
از این چرک بسیار ... شبیه است بلکه چرک سوزاک ... ابتدای ... تا در ... آنها که ...
و این چرک ... است چنانکه گاهی از جریان آن گونه صورت مجروح می شود و در ... ابتدا
به شدت ... و از ... بسیار ... و درد ... گردد که ... مریض ... آورد
و چرک ... خفیف ... و ... در ... سیاه ... چرک ... می ...
و باید طبیب بسیار احتیاط نماید از این چرک که ... و در ابتدا قرنیه سالم است و هر گاه
مرض ... سخت و قوی معالجه نمود ... از آن رفع کرد ممکن است قرنیه مبتلا شود
و کاست ... بخلاف ... مرض مقاومت کند قرنیه ... و شقاف ... ایام
و ... نازک ... در سطح آن ... پیدا ... کوچک ... ورقه ... از آن ...
و طبقات آن ... و ... شود ... لکه ... رطوبت زجاجی چشم از آن بیرون
بیرون ... چشم خالی ماند (یعنی ... کور شود) ※
عموماً ... سوزاک ... از ... مختلفه ... و ... قرنیه ... شود

... بود (دوم) ... بعضی ... که ... است ... ممکن است که مرض ... باید ...
چشم ... کور ... علامت ... مرض شده است ... ایام ... خطر ... ملتحمه ... چشم
آن مریض کور شده است ※

تشخیص — رمد سوزاکی بسیار صعب است تشخیص آن ... در ... چشمها ... دارد
اگر چرک ... کند ... سود ... در ... شبیه ... و باید ...
شد ... و تشخیص این رمد از ... مشکل است ※

در ... تشخیص سوزاک چشم ... خفیف ... باید توجه تام و اهتمام کامل در علاج
آن نمود زیرا که ... آن ... خلاف ... بواسطه ... ممکن است ... خفیف ... و ...
شود ... صورت ... آن ... خاطر ... مریض ... مرض باید ... از آنه
... و فصد ... ممکن ... بگذار ... ایامیکه دقت ...
از ... و ... بعد از ... چشم ... باید ... خوب ... آنکه ...
محلول ... در آب ... چشم ... آماس ... باز ... نباشد باید از ...
... قرنیه ... دیگر ... هر گاه ... و ... از ... بواسطه ...
هر ... در ... نزد ... در ... منه ... وقتی ... چشم
... نباید ... زیرا که ممکن است ... قرنیه ... زخم
در طوبت زیرا ... از ... رطوبت ... ※

فصل ششم در رمد سوزاکی زنان

و در زن ... سوزاک ... ابتدا ... مجرای بول و در ... ممکن است ... و مهبل و عنق رحم و بظر و غدد های
فرج و مهبل ... در ... ورم فرج و مهبل و عنق رحم و بظر و غدد فرج و مجاری ... و
در مجرای بول ... مذکور می داریم ※

ورم فرج — ... در بیان ... فرج ذکر نموده اند و ... ورم ...
... است ... ورم حاد ... فرج (ورم حاد ...) ...
از ... سوزاک ... بواسطه ... سوزاک مجرای بول ... بظر
یا مهبل یا عنق رحم باشد و فرج و مجاری ... ※

علامات — شدت آن مختلف است از حیثیت آنکه ورم ... یا ... عضو ... گردد
در صورت اول فی الجمله ... لبهای ... و ... فرج ... آن قرمز و آلوده رطوبت
... در فرج ... در صورت ... علامات شدید است و لبهای کوچک فرج
زیاد ... متورم ... قرمز ... رطوبت ... زرد ... رنگ ...
و حرارت و خارش ... طاقت ... و ... در ... شود
... ورم ...
عموماً همه لبهای فرج ... ورم ... لبهای فرج
... و ... آن ... متبدل شود
و ... از فرج ... و ... است
و ... فرج ... دارد ※

تشخیص — ... تشخیص ... زیرا که ... ورم ... علامات ...

ورم مزمن فرج — ورم مزمن ... حاد ... توجه ... از ...
... مزاج ... مزمن ... لبهای ...
مهبل ... علامات ... در صورت حاد ... و حرارت و خارش ... رنگ ...
در ... فرج و مهبل ... رقیق ... از ... صورت ... ※

علاج — معالجه ورم ... ورم ... است ... بیاید ...
اما در صورت ... سوزاک ... باید ... محلول ... و در صورت
... و ... داده ... رحم ... سنگ جهنم ... محلول آن
... مانند ... سنگ جهنم ... محلول ... زرق نمود
اگر ... ورم ... علامات ... مریض شفا یابد ※

ورم مهبل — ورم مهبل ... کثیر الوقوع است ... تشخیص ... بیرون از
جراحی ... (آئینه رحم) ... ورم ... سوزاک ...
مانع ورم فرج و مهبل سوزاکی ... دارد ※
ورم مهبل یا حاد است یا مزمن ... در فرج ... خارش ... (فیالبنی کمت
جلبیالمداوینا) ... بواسطه ... بول ... مهبل ...
خروج ... و ... مهبل ... فرج ...
... آن از ... است ... در ابتدا ... باشد

قرار دادن زرده ی تخم مرغ بشود در صورتیکه زیاد در اجزای خارجی فرج رسد آنهم سائیده سبب بشود از فرج نیز شود و گاهی در دهن رحم [illegible] افشره ی از نخستین زرده زنگ است ؛

ورم محبسی مخفی — همه آن سوزش و تیر [illegible] زنان سود و گاهی [illegible] عنق رحم شود در [illegible] عنق رحم مجروح است [illegible] متبدل شده قرمز رنگ [illegible] اجزای خارجی فرج و [illegible] را آلوده شدن [illegible] محبس آید [illegible] رنگ [illegible] مطبوخی شوند و از زور کردن [illegible] فرج اگرچه میتوان آورد [illegible] محبس [illegible] دیگر با [illegible] جراحات [illegible] معلوم کند [illegible] رحم [illegible] است [illegible] در معالجه ورم محبس [illegible] فرزجه [illegible] فرزجه [illegible] آلوده [illegible] سینه با مرهم [illegible] در محبس [illegible] نفوخ [illegible] سوخته [illegible] در محبس [illegible] فرزجه [illegible] نیز [illegible] است [illegible] علامات [illegible] روز [illegible] [illegible] زرق [illegible] مطبوخ [illegible] حمام [illegible] [illegible] زرق [illegible] [illegible] سولفات [illegible] مطبوخ [illegible] میتوان [illegible] زرق در محبس [illegible] [illegible] زرق [illegible] فرزجه [illegible] آلوده [illegible] معمول [illegible] ادویه ی مقویه [illegible] کنند [illegible] حمام [illegible] آب سرد [illegible] زرق [illegible] ؛

ورم رحم سوزنکی — [illegible] است [illegible] رحم [illegible] و گاهی [illegible] رحم [illegible] شود در [illegible] رحم است [illegible] ورم عنق [illegible] ورم جسم رحم [illegible]

ورم عنق رحم ورم سوزنکی است که [illegible] یا [illegible] دانه دانه عنق [illegible] ورم عنق رحم است یا جراحت [illegible] دانه ؛

جراحات عنق رحم همیشه [illegible] است چنانچه اطراف [illegible] رحم سرخ گردیده [illegible] روز [illegible] آن کنده شده جراحت [illegible] عنق رحم [illegible] کار [illegible] است [illegible] گاهی [illegible] است [illegible] [illegible] است [illegible] زخم سوزنکی [illegible] غیر [illegible] ؛

دانه دانه عنق رحم سطح رحم دانه دانه و قرمز گردیده [illegible] دانه ها [illegible] است [illegible] [illegible] در [illegible] است [illegible] ترشح خواهد بود ؛

ورم جسم رحم — [illegible] عنق [illegible] جسم رحم [illegible] رحم [illegible] از لمس میتوان [illegible] احساس [illegible] زیاد شود [illegible] ورم [illegible] در [illegible] و گاهی [illegible] نیز [illegible] شود ؛

از [illegible] تشخیص [illegible] ورم رحم [illegible] لمس [illegible] استعمال رحم نما از لمس [illegible] ورم رحم میتوان [illegible] رحم [illegible] [illegible] ورم رحم [illegible] حمام [illegible] زرق در محبس [illegible] مطبوخ [illegible]

[illegible] علامات [illegible] فصد یا زلو [illegible] حرارت [illegible] [illegible] ([illegible] جزء [illegible] جزء آب [illegible]) و در صورتیکه [illegible] [illegible] بهتر آن است که [illegible] آن [illegible] زرق ؛ [illegible] آب سرد [illegible] رحم و زرق در [illegible] رحم [illegible] [illegible] رحم [illegible] بهتر آن است که [illegible] ؛

خاتمه در باب ادویه کوف

ادویه مختص بکوف — [illegible] کوف [illegible] دستور العمل [illegible] معالجه [illegible] که منظور رفع و زوال ماهیت مرض است [illegible] معالجه [illegible] مطلوب [illegible] [illegible] است [illegible] دو [illegible] بیان نمائیم ؛

سخن اوّل در [illegible] داخلی — [illegible] معالجه دافع [illegible] ؛

اوّل **جیوه** ؛ ثانی **یدور دو پطاسیوم** [illegible] است که در معالجه [illegible] از [illegible] جیوه [illegible] یدور دو پطاسیم خوانند [illegible] دیگر [illegible] [illegible] است [illegible] جیوه و یدور دو پطاسیوم [illegible]

دوای اوّل — جیوه — جیوه [illegible] استعمال میکنند [illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible] استعمال [illegible] جیوه و یدور دو پطاسیوم [illegible]

[illegible] جیوه [illegible] میتوان [illegible] متداول و معمول تر است مذکور میداریم ؛

جیوه فلزی — جیوه زنده امروز استعمال جیوه فلزی متروک است زیرا که [illegible] جیوه زنده [illegible] ضعیف و اطفال و زنان [illegible] [illegible] است ؛

جیوه صمغی بلانک — [illegible]	۴ گرم	خمیر نموده و منقسم بحبوب ۱۵ [illegible]
صمغ عربی	۹ گرم	نموده [illegible] ۲ و ۴ و ۶ و ۸ [illegible]
نشاسته	۳۰ —	[illegible]
شربت کاسنی	مقدار کافی	[illegible] خواهد بخشید ؛

حب بلُ

ذیبق ۳ گرم **کل قند** ۳ **رب السوس** ۱ حبوب [illegible]

[illegible] ؛

حب بلت

ذیبق ۲۴ گرم **صبر زرد** ۲۴ **ریوند** ۱۲ **سقمونیا** ۸ **فلفل** ۴

عسل مقدار کافی — حبوب [illegible] ساخته [illegible] روزی ۵ حب [illegible] [illegible] است ؛

حب سدیلت

دوغن زیبقی ۹ گرم صابون طبی ۶ نشاسته ۳ حبوب بیست سانتی گرمی از هر حب

ازده الی هشت حب در شبانه روزی میل نمایند ؛

حب زیبق صمغی بایع

زیبق ۱ گرم صمغ عربی ۳ شهد دیاکود ۴ از نیم گرم تا ۵ گرم آن را سود در یک فنجان

شیر داخل ساخته صبح میل نمایند ؛

دوتو املاح زیبقی ــ کلمل

در معالجه کوفت بندرت کلمل استعمال می‌شود زیرا که تهوع و سرعت موجب سیلان بزاق گردد و [illegible] در

صورتی که باید زود اثر کند چنانچه در ورم عنبیه در این صورت مانند تنقیه و [illegible] استعمال شود ؛

سفوف کلمل

کلمل ۱ تا ۳ سانتیگرم قند ۵ گرم یک نموده در [illegible] روز میل نمایند ؛

حب کلمل

کلمل ۳ گرم نشاسته یک گرم آب مقدار کافی ۲۴ حب ساخته در شبانه روز ۲ تا ۴ حب میل نمایند

داداشکنه

[illegible] بسیار مستعمل است و بصورت محلول [illegible] نمایند و [illegible] حب استعمال

میشود ــ **لیکوران سویتن** داداشکنه یک گرم الکل ۱۰۰ گرم آب مقطر ۹۰۰ گرم

[illegible] در الکل حل کرده آب مقطر را علاوه نمایند و یک قاشق آش خوری صبح و یک

قاشق در شام در یک فنجان شربت یا در شیر یا در [illegible] داخل نموده میل نمایند ؛

لیکوران سویتن تغییر یافته

داداشکنه ۰،۲ گرم نوشادر ۱ نمک طعام ۱ آب مقطر ۵۰۰ [illegible] آب حل نموده

یک تا دو قاشق آش خوری صبح و شام در یک فنجان مطبوخ بنفشه یا شربت داخل کرده میل نمایند ؛

حب دوپویترن

داداشکنه ۲۰ سانتیگرم عصاره صمغ تریاک ۲۵ سانتیگرم عصاره صمغی گیاک ۳ گرم

بیست حب ساخته یک تا دو حب در روز میتوان تا چهار حب میل نمود ؛

حب داداشکنه با گلوتن

داداشکنه ۲۰ سانتیگرم گلوتن ۵ گرم جهت حب ساخته از یک حب تا شش حب در روز میل نمایند

حب داداشکنه با آلکیت

داداشکنه ۱۰ سانتیگرم عصاره الکلی آلکیت ۱ گرم بیست حب ساخته از یک تا شش حب در روز [illegible]

[illegible] در [illegible] مانند شربت [illegible]

پروتیدور دو مرکور

پروتیدور یک گرم شیره کاهو مقدار کافی جهت حب ساخته از یک تا چهار حب در روز میل نمایند

[illegible] کمتر [illegible] مستعمل است در معالجه کوفت [illegible]

حب ریکر با کاهو

پروتیدور دو مرکور ۲ گرم عصاره گیاک ۴ گرم شیره کاهو ۳ گرم

شربت باکودعشبه مقدار کافی ۶۰ عدد حب ساخته روزی از یک تا چهار حب میل نمایند

[illegible] در [illegible] حب [illegible] که تغییر در آن [illegible] را [illegible]

[illegible] حصول اثری که از آن منظور و مطلوب است ؛

بی‌یدور دو مرکور

[illegible] که بی‌یدور در [illegible] کوفت مقام خیلی یافته و در صورتی [illegible] نمودن آن

بیدور دو پطاسیم [illegible] است ؛

حب بی‌یدور

بی‌یدور دو مرکور ۲۰ سانتیگرم شیره کاهو یک گرم عصاره گیاک یک گرم

جهت حب ساخته و در روزی از یک الی چهار حب میل نمایند ؛

محلول بی‌یدور

بی‌یدور دو مرکور ۲۰ سانتیگرم الکل ۲۰۰ گرم آب مقطر پانصد گرم

[illegible] از یک تا چهار قاشق آش خوری در روزی میل فرمایند ؛

محلول لانیو

بی‌یدور دو مرکور یک گرم الکل نود درجه ۲۵ گرم از ده الی بیست چکه

در هر روز در شربت داخل [illegible] اثر [illegible] ان‌شاءالله تعالی ؛

شربت بی‌یدور یددار ــ شربت ژیبر

بی‌یدور دو مرکور یک گرم یدور دو پطاسیوم ۵۰ گرم آب مقطر ۵۰ گرم

[illegible] از کاغذ صافی گذرانده [illegible] و در آن [illegible] نمایند شربت قند که

در حالت ۳۰ درجه [illegible] ۲۴۰۰ گرم و یک قاشق آش خوری از این شربت [illegible]

یک سانتیگرم بی‌یدور دو مرکور و نیم گرم یدور دو پطاسیوم است و میتوان از [illegible]

[illegible] این شربت [illegible] میتوان [illegible] شوند حتی اطفال [illegible] ؛

شربت بی‌یدور مسیو بازن

بی‌یدور دو مرکور ۲۰ سانتیگرم یدور دو پطاسیوم ۱۰ گرم شربت پانصد گرم

از دو تا چهار قاشق آش خوری در روز میتوان به مریض داد ؛

حب بی‌یدور مسیو ژیبر

بی‌یدور دو مرکور ۱۰ سانتیگرم یدور دو پطاسیوم ۵ گرم صمغ عربی [illegible] ۵ سانتیگرم

عسل مقدار کافی [illegible] حب ساخته از یک تا دو حب در روز میل نمایند ؛

[illegible] نسخه [illegible] که [illegible] بی‌یدور [illegible]

بی‌یدور دو مرکور ۱۰ سانتیگرم یدور دو پطاسیوم ۱۰ گرم شربت [illegible]

[illegible] ۳۰۰ گرم حل نموده از یک تا چهار قاشق آش خوری در روز بدهند ؛

یدهیدرارژیرات یدور دو پطاسیوم

[illegible] ترکیب [illegible] ترکیب [illegible] دارد [illegible] مانند [illegible] مجرب [illegible]

[illegible] که [illegible] در علاج [illegible] را [illegible] داده شود (سیفلید دوریس)

شربت مسیو پوش

یدهیدرارژیرات یدور دو پطاسیوم یک گرم تنقیع زعفران ۱۰ گرم شربت قند ۴۸۹ گرم

در ۵ ۲ گرم آب شربت ۵ سانتی گرام شربت از یک تا سه قاشق در روز میل نمائید ؛

سایر ترکیبات زیبقی

سایر املاح زیبق مانند سولفور و اذات و سولفات و استات دو مرکور و ... اکسید استعمال می‌شوند مگر در قدح در بعضی نسخ است که ما به کمتر آنها را می‌نگاریم ؛

حب تارترات دو مرکور

زیبق نوشادری ۱ گرم تریاک ۳ گرم چهل حب ساخته در روز از یک تا دو حب میل نمائید ؛

حب زیبقی بیت

فسفات دو مرکور ۲ گرم عصارهٔ شاه تره ۴ گرم مخلوط ساخته چهل و هشت حب نمائید و در روزی از یک تا دو حب میل نمائید ؛

نسخه‌جاتیکه از برای تزریق در زیر جلد بکار می‌برند

استعمال ادویهٔ زیبقی بطریق تزریق در زیر جلد بیش از چند سالی نیست و اطبا بعضی از حالات سیفلیس را که شفا نمی‌یافت در معالجه بخشیده و عمده نسخه‌جات را با بعضی اول الذکر ذیلاً است ؛

نسخهٔ اسکادانزیو

کلومل ۲۰ تا ۳۰ سانتی گرام گلیسیرین یا آب ۱ گرم یک بار تزریق از برای زوال چند علامات کافی است (شانکر - ورم ضریع - درد استخوان - توبرکول و غیرها) اثر سودمندی ظاهر می‌شود که هشت یا پانزده روز بعد از تزریق ؛

نسخهٔ لبرشوا

ازتقا

آب مقطر ۹ گرم یا داشکنه ۲۰ سانتی گرام کلورور دو مرفین ۱۰ گرم هر یک گرم آب به یک سانتی پیش از تزریق در زیر جلد ... دارای یک گرام دارا گشته است و هر روزی دو مرتبه تزریق نمائید مدت زمانی ... نیش انفشه از زهوار برطرف نمودن حکت لازم است ؛

نسخهٔ سبواسبلیمانی

بی‌یدور دو مرکور او ید دو پتاسیم ۱۵ سانتی گرام کلرهیدرات دو مرفین ۵ - آب مقطر ۱۰ گرم در هر روز یک بار ده قطره تزریق نمائید و باید ممزوج نمود بی‌یدور دو مرفین را که در حال استعمال که احتیاب از رسوب نمودن ؛

نسخهٔ دیگر

پی‌یدور مرکور او دو سودیم یک گرم و نیم آب مقطر ۱۰۰ گرم یک یا دو بار در روز تزریق نمایند و در هر مرتبه تزریق می‌کنند از پنج الی ده قطره ؛

نسخهٔ میوبلوم

پیودنفا عفن زیبق و مرفین نیم گرم آب مقطر ۳۰ گرم هر روز از ده الی پنج قطره تزریق نمایند

ادویهٔ بدل زیبق

اغلب اطبا گشته‌اند در پی از برای بدلیت این داروی شد است بنزیله اثر تیسنه بعضی از آنها ذکر می‌شود

حب بی کربنات دو سود

بی کربنات دو پطاس ۲۰ سانتی گرام عصارهٔ تریاک ۲۰ گرم عصارهٔ حنظل یا ۳ گرم چهل حب ساخته در هر روز از دو تا چهار حب میل نمائید ؛

حب کلرور دو اُر (محلول طلا)

کلرور دو اُر نیم گرم نشاسته سیب زمینی ۴ گرم صمغ عربی به قدر کافی بیست حب ساخته از یک تا پنج حب در روز میل نمائید ؛

شربت محلول طلا

کلرور دو ار دو سدیم ۱۰ سانتی گرام شربت قند ۳۰۰ گرم یک یا دو قاشق ... و مخلوط و طلای ... استعمال ... از آنها نشده است ؛

ضمایم زیبق

ادویهٔ ... این ضعف ... در بعضی حالات مخصوص استعمال ... استعمال ادویهٔ زیبقی ... قوای مریض ... رفع نماید مانند ... زیبق ... بسیار ... صحت ... استعمال مقویات بنیه و قوی ... و املاح ... آهن ... ادویهٔ زیبقی ... مانند ... عشبه و غیرها ... و آب ... و بعد از آن ... ژابراندی ... که معرق حقیقی و ضد سیلان بزاق است و بسیار مفید

مطبوخ عشبه

ع.

عشبه ۶۰ گرم آب ۱۰۰۰ گرم مدت نیم ساعت بجوشانند و پس از آن با یک ارز شربت ... ؛

جوشاندهٔ انگور خرس

انگور خرس ۱۰ گرم آب ۱۰۰۰ گرم جوشانیده ... ؛

دم کردهٔ عشبهٔ مرکب

عشبهٔ سحق شده ۶۰ گرم چوب کیاک و ساسافراس نیکوب ۳۰ گرم حب السوس ۱۵ گرم ... آب جوش ۱۵۰۰ گرم مدت شش ساعت عشبه و کیاک را دم کنند ... روزی از یک تا ... فنجان بنوشند ؛

دم کردهٔ ژابراندی

برگ ژابراندی ۴ گرم ... در یک استکان آب جوش دم نمائید ... ساعت ... و در روز ... ؛

حب چهار چوب معرق

عصارهٔ عشبه ۶ گرم عصارهٔ کیاک ۴ گرم عصارهٔ چوب چینی ۲ گرم عصارهٔ ساسافراس ۲ گرم مادهٔ چسبنده به قدر کافی ... حب ساخته روزی از یک تا ده حب میل نمائید

نسبت به موشتا نزه ها شکه از برای تعریق استعمال شده است نیز شربتها و جوهریات معرقه و مثال آنها را
استعمال کرده اند و معروف ترین جوهرها که بسیار مقدم دارند شربت کوفنینیه و کودکان فولادی است
در هر روزی مقدار آن ماهیچه دست گرم استعمال می شود در صورتی که ساده هر گاه ۵۰
زیاده بر آن نمی شود ده تا ۳۰ گرم باید داد نه زیادتر ؛
هرگاه در شربت عشبه گرز سیبه چند قطره عطر نارنج بریزند مطبوع و گوارا شود عشبه و پلستل هر دو
از ادویه بسیار معروف یک قسم از این ترکیبات و پاپاس یکی از داروهای معروف امریکا است

نسخه دیگر

عشبه ۵۰ گرم پاپاسی ۳۰ گرم قند ۶۰۰ گرم چوب چینی ۵۰ گرم سنامکی ۳۰ گرم
گوث امریکا ۶ گرم آب به مقدار کافی ؛

مقویات

ترکیبات آهن و کنکینا و کوکا عقب از رحال در سرطان من جمله اسفلیس استعمال شده اند و از ادویه
در فرابی مزاج و ضعف که از ادویه زیبق حاصل شود فائده کلی بخشند و نسخه جات معتبر و معروف آنها این است

حب سیغرات دو فر

سیغرات دوفر ۱۰ گرم عسل ۲ گرم رب السوس به مقدار کافی پنجاه حب نموده از دو
الی چهار حب میل نمایند ؛

حب آهن و کندکنه

تونرات فرانک پتاسیک ۵ گرم عصاره پوست کندکنه ۱۰ گرم رب السوس مقدار کافی

دو بر

در حب ساخته اند و تا ده حب در روز میل نمایند ؛

شربت سیغرات دو فر

سیغرات دو فر آهانا ناکی ۱۰ گرم شربت قند ۳۰۰ گرم حل نموده از یک تا سه قاشق آش خوری میل نمایند
باید دانست که جمیع نسخه ها را مذکور داریم باید دانست که هر یک از ادویه آهنی را که مناسب حال باشد میل نمایند
در احتیاج این دوا باید به حال کند در مزاج آن مطبوخ و مقوی و شربت در باب آنها استعمال نمود و ترکیبات
کوکا را که زمانی در فرانسه اول کرده اند نیز از مقویات مفید بسیار نیکو است ؛

دوای دوم یدور دو پطاسیوم

یدور دو پطاسیوم با قسمت بسیار بزرگ در رفع علامات در زیر کوفی استعمال شده است هم چنین فائده زیاد در علاج
صداع استبدالی کوفی شد نیز در رفع صداع شبانه کوفی مشهور است ؛
در یدور ترکیبه این کار را در علاج علامات در زیر نقطها شده در سه دوره اول، هم علامات آن از علامات
ابتدائی صورت یافته و در نوع رجع کوفی باید آن را تنها استعمال کرد و اگر بخواهند صداع در درجه
شبانه و کوفی آلات عمیقه را رفع کنند باید زیبق با آن اضافه نمود ؛
استعمال یدور به طور محلول یا شربت است و صورت به طور حب استعمال نمایند و از آن جمله است

محلول یدی

یدور دو پطاسیوم ۱۶ گرم آب مقطر ۳۰۰ گرم روزی از یک تا چهار قاشق در یک استکان
آب قند یا یکی از تیزانهای دیگر میل نمایند اثر نیک بخشد و اثر نقصانی ؛

شربت یدی

یدور دو پطاسیوم ۱۶ گرم آب مقطر ۲۵۰ گرم شربت پوست نارنج ۵۰ گرم
حل نموده شربت پوست نارنج را باید اضافه نمایند و متعدد شربت مانند نسخه فوق است ؛

حب یدور دو پطاسیوم

یدور دو پطاسیوم و عصاره جنطیانا به مقدار مساوی حبوب پنج سانتی گرمی ساخته از
یک تا دو حب در روز ـ نیز این دوا را به طور قرص و شربت هم آن استعمال نموده در بعضی صورت از
یدور دو پطاسیم نتیجه منظور است بعضی زیادی می توان اقدام در استعمال یدور آمانیوم و یدور سدیوم نمایند

محلول یدور دو سدیم

یدور دو سدیم ۲۰ گرم آب مقطر ۳۰۰ گرم از یک تا پنج قاشق در هر روز بنوشانند

شربت یدور دامانیوم

یدور دامانیوم ۱۵ گرم آب مقطر ۲۰۰ گرم شربت ۱۰۰ گرم از یک تا چهار
قاشق آش خوری در روز بخورانند ـ در صورت کوفی مبرم یدور دارسنیک استعمال باید نمود
و با کمال رجحان و فائده زیاد در علامات نسخه ذیل استعمال نموده ام و سود مند فهمیدم ؛
یدور دارسنیک ۱۰ سانتی گرم آب ۳۰۰ سانتی گرم بی یدور دو مرکور ۱۰ سانتی گرم
یدور دو پطاسیم ۱۰ گرم تفتین زعفران به مقدار کافی حل کرده و صاف نموده
از یک تا چهار قاشق آش خوری در روز میل کنند و مسعود الملوک بجهت رفع طعم نامطبوع
یدور دو پطاسیم نسخه ذیل را استعمال نموده است ؛
یدور دو پطاسیم ۱۰ گرم آب مقطر ۱۰ گرم رم ۸۰ گرم یک قاشق آش خوری در یک

بیاکن

استکان چای خوری ممزوج نموده بنوشند ؛

سخن دوم در استعمال ادویه از خارج

معالجه موضعی سیفلیس دو قسمت کنیم (۱) علاج شانکر کوفی و علاج تهییج عضوی که با آن همراهی نماید (۲) علاج
علامات متوالیه ؛

قسم اول در علاج شانکر کوفی و غدد متحجران

مخصوص آن که تشخیص مرض داده شد بسیار کم مناسب است که معالجه موضعی کنند و لهذا فرق بعلاج شانکر نیز بسیار لازم
در باب شانکر کوفی مواد مختلفه را که در باب شانکر ذکر خواهیم نمود بکار برند ولی در اغلب حالات دو غن
زیبق بسیار کم و مرجح است و زیبق سفید با هر یک از چربیها مانند کره و پیه و پیه شیر و نشاسته توان ساخت

مرهم تریاک داد

روغن جوه ۱۰ گرم مرهم تریاک داد ۱۰ گرم در شانکر کوفی معمول و مفید است

مرهم کلمل

کلمل ۱ گرم پیه گاو ۲۰ گرم مخلوط نموده معمول دارند ؛

مرهم پروتیدور دو مرکور

پروتو یدور دو مرکور ۱ گرم پیه گاو ۲۰ گرم مخلوط ساخته استعمال نمایند

محلول نیترات دار دژان

نیترات دار دژان ۱ گرم آب مقطر ۳۰ گرم حل نموده بکار برند
از برای تهییج عضوی که همراهی با شانکر کوفی نماید عموماً معالجه مخصوص لازم نبوده و تنها حرزدنی کافی است

و از برای ... آنها ... مرضعی ... بعد ... تنها ... ضخم ...
بکار برند و در روی ... از مرهم ... از مرهم سابق الذکر ... طلا ... کنند ؛

قسم دوم اختلالات متوالیه

... بکلی ... ساییده ... سفید ... بازی ...
... استعمال ... خواه خلاف طبیعی ...
هیپوکلریت دوسود ۱۰۰ آب مقطر ۲۰۰ صبح و شب شوینده ... از آن ... باشند

شستن با داداشکنه

داداشکنه ۱۰ سانتی‌گرم الکل ۸ گرم آب مقطر ۲۵۰ گرم ... آن شوینده ؛

مرهم کلمل

کلمل ۱ گرم پیه‌کاو ۲۰ گرم ... جراحتهای متوالیه ... بکار برند ؛

گرد کلمل

غبار کلمل ۵ گرم غبار نشاسته ۵ مخلوط نموده ... بپاشند ؛

شستن جراحات مبرم

داداشکنه ۴۰ سانتی‌گرم آب ۱۲ گرم ... جراحات ... بکار برند ؛
بعضی در این آب ... آب آهک نیز (۱۲۵) علاوه کرده فواید ... اند ؛

محلول یدی

تنطین ید ۲ تا ۵ گرم آب ۱۰۰ گرم ... جراحات ... نموده ؛

مرهم پروتیدور دومرکور

پروتیدور دومرکور ۱ تا ۳ گرم پیه‌کاو ۳۰ مخلوط ... سفلیس ... بهم ... ؛

مرهم بی‌یدور دومرکور

بی‌یدور دومرکور ۱ گرم پیه‌کاو ۲۰ گرم در ... مذکوره ... مستعمل است ؛

کلدیون زیبقی

کلدیون ۱۵ گرم داداشکنه نیم گرم ... سفلیس ... نمایند

مرهمی که از برای ریزش مو مستعمل است

نخاع کاو ۳۰ گرم تنطین ذرادح ۳ گرم داداشکنه ۵ گرم عطر ... نمایند

نسخه دیگر

پیه‌کاو ۳۰ گرم عصاره کنکینا ۳ گرم ... ۶۰ سانتی‌گرم عطر ... بکار ؛

قطور ضد ورم عنبیه

آب مقطر ۱۰۰ گرم سولفات داتورین ۱۰ سانتی‌گرم در ... روزی چند قطره در چشم بچکانند ؛

غراغر

در جای ... غرغره ... نسخه ... ذکر ...

غرغره داداشکنه

داداشکنه ۱۰ سانتی‌گرم مطبوخ خطمی ۲۵۰ گرم در ... حلق غرغره نمایند ؛

غرغره ضد کوف

لیکور دولاتریانی ۲۰ آب مقطر ۲۵۰ شربت ۳۰ ممزوج نموده غرغره کنند ؛

نسخه دیگر

تنطین ید ۲ گرم یدور دوپطاسیوم ... آب مقطر ۲۵۰ گرم شربت ... ۵۰
در این عصر ... احتساب نمود
... کلرات دوپطاس ...
... غرغره ...
جوهر نمک ... استعمال کلرات دوپطاس ... است ؛

غرغره کلرات دوپطاس

کلرات دوپطاس ۸ گرم آب مقطر ۲۵۰ گرم شربت توت ۵۰ گرم ممزوج نموده ... غرغره نمایند

غبار کلرات دوپطاس

کلرات دوپطاس ۸ گرم قند مسحوق ۸ گرم ... آب ... بکار برند

غرغره جوهر نمک

آب کاهو ۵۰۰ گرم عسل صاف کرده ۵۰ گرم جوهر نمک ۱۵ قطره ...
... است ؛

تبخیر و استحمام

از برای ... حمام ... است

بخور شنجرف

شنجرف ۸ حسن لبه ۱۰ مخلوط نموده در مجمره از برای تبخیر ... ؛

قرص شنجرف

شنجرف مسحوق ۵۰ گرم ذغال چوب مسحوق ۱۰۰ گرم حسن لبه مسحوق ۲ گرم لعاب ...
۲۵ قسمت نموده هر قسمتی را یک قرص کنند ؛

قرص پروتیدور دومرکور

پروتیدور دومرکور ۲ گرم غبار تخم ذغال ۵ گرم حسن لبه مسحوق نیم گرم از برای ... قرص
خمیر ... حلقوم
... مرکور ...
... شده ؛

سیگار زیبقی

پروتیدور دومرکور ۱ گرم آب مقطر ۲ گرم جوهر شوره ۱ گرم ... در آب ...
... (۲۰ و ۱۵) سانتی‌متر ...
...
حمام ... از برای معالجه ...
کربنات دوپطاس ... سولفور دوپطاسیوم ... از برای ...
... جلد ...
... حمامات ... از برای دفع ... علاج ...

حمام داداشکنه

داداشکنه از ۱۰ تا ۳۰ گرم الکل ۱۰۰ گرم حمام سینه و اغرجه محلول را در آب حمام ریخته در ظرف چوبی کرده در آن بنشینند ❊

نسخهٔ دیگر

داداشکنه ۱۵ تا ۳۰ گرم کلورئیدرات داماناک ۲۰ تا ۵۰ آب مقطر ۲۵۰ را در اوائل اطفال از ۲ تا ۵ گرم و در پیشگیری و ثابت بیشتر و نفع تمام می بخشد انشاءالله تعالی ❊

باب دوم

در نسخجات متعلق بامراض مقاربتی

این باب از نسخجات منقسم بدو جزء گردد جزء اول در نسخ متعلق بمرض آتشک و جزء دوم در نسخ متعلق بسوزنک و بلنوره و ورم خصیه و سایر متعلقات آن مرض ❊

جزء اول نسخجات آتشک — شانکر ساده (آتشک) همیشه از امراض مسری است و هرگز نباید بمداوات ضد کوفت در آن بکار برده شود و باید در دستی این جراحت احتیاط نمود از آنکه مبادا ...... بطوری مداوا نمود ...... هم در بازار تا مدتی ...... باید در صورت ...... بگویند ...... دهن متعدد ...... بواسطه ...... محرق ...... دکان کوان) استعمال کنند و نیز ...... جوهر نوشادر ...... و غیره ...... مستعمل نمایند ❊

در صورتیکه سوزنک ...... شده آن ...... بواسطه ...... و لازم است ...... حقیقت ...... احتیاط تمام ...... خون اندفم ...... نشود ...... زخم ...... شانکر ...... از عروق ...... ❊

یدفرم

یدفرم ۳ گرم باید ...... شانکر را با این ...... مکرر ...... روزی یک مرتبه یا دو مرتبه ...... یدفرم بهترین دوائیست برای شانکر ...... و اثر ...... است ❊

کافور

کافور بپاشند ۳ گرم ...... مقدار کافی ...... استعمال نمایند ❊

محلول نیترات دارجان

سنگ جهنم ۱ گرم آب مقطر ۳ گرم استعمال آن بطوریست که در فوق ذکر شد ❊

محلول کلرال

کلرال نیم گرم آب مقطر ۳ گرم باید بمالند بروی زخم ❊

محلول کلورور دوسود

جیب کلورور دوسود از ۵ تا ۳۰ گرم آب مقطر ۶۰ گرم بطریق مزبور بمالند ❊

محلول کلورور دوزنک

کلورور دوزنک ۱۰ تا ۵ گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم مالیدن بطرز معمول است ❊

محلول اسید فنیک

اسید فنیک ۱ گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم بطرز معهود است ❊

شراب معطر

شراب ادماتیک ۳۰ گرم لودانوم سیدنام ۱ گرم ...... شراب معطر ...... استعمال کنند

پنبهٔ دوی نوم — بستن خشک

۳۰ گرم ...... با پنبه ...... کافی ...... با رجی

تمام بستن خشک فقط استعمال ...... در ...... زخم ...... در ...... کرده ...... بواسطه ...... قطع نموده ...... مرض ...... کمتر شود ...... شانکر ...... همراه با خیارک ...... مرکاه و ورم ...... محلول ...... ❊

ترکیبات شانکر

اول ورم است — ورم ...... بواسطه ...... محلول ...... استعمال ...... عضو ...... کنند ❊

محلول تریاکی		نسخهٔ دیگر	
عصارهٔ تریاک	۶ گرم	شراب معطر	۴۰ گرم
آب کاهو	۱۰۰ گرم	آب	۱۰۰ گرم
بالله		لودانوم دوسیدانم	۱۰ گرم

دو تیم غانغرانیا — شانکر غانغرانیا ...... بطرز ...... ❊

کود مقوی — ذغال ...... مسحوق ...... اوقات ...... دارد

ایضاً شوید — محلول لابالاک ۱۰۰ گرم آب ۲۰۰ گرم زخم را خوب شستشو دهند ❊

ایضاً نسخهٔ دیگر پرمنگنات دوپطاس ۱ گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم زخم شو بشویند ❊

سیم جزء ...... بواسطه ...... آهن ...... محرق ...... بهتر است ....

محلول آهنی		محلول راتانیا	
ترتنبت فرلیتاسید	۱۰ گرم	عصارهٔ راتانیا	۲ گرم
آب مقطر	۱۰۰ گرم	آب	۳۰ گرم

خیارک

در صورتیکه شانکر همراهی با حجم شدن غده و جدا ...... (در صد نفر ......) ورم غده عارض است و ...... در صورت اول ...... دارد ...... که هیچ چیز مانع ...... کامل ...... و ...... ورم ...... منظور ...... باید ...... است ...... ❊

و ملاوت و ضماد در روغن ویرسو ساق نمایند ؛

بذر هوچیطا	۳ گرم	**بذر و ویطاسیعم**	۲ گرم
پیرکاو	۳۰ گرم	**کافور**	۱ گرم
		پیرکاو	۳۵ گرم
عصاره ئوباک	۱ گرم	ضماد سبک	
عصاره بلادن	۳ گرم	ضماد دیگر	تعدادگی
روغن نابلیتن	۳۰ گرم		
کلیدون السنتد	۳۰ گرم		

هر صبح و شام روی مالیم سوء کلید و بن سوء شانه حلقه آنکه ازکی رقیم هم تجاوز لکننده و این عمل را بعضی اطبای فاش کرده است که مقدار امید نموده و خیلی خوب است مرضی سوء علاج رفتی باز و لازم دارد برای این مرض مثنی و حرکتش نوعی از معالجه است ؛

در صورتیکه خون یک حلو یکجو در ار ثو یا بواسطه حجم ری اکلا مقطع بار نظر معالجه لازم است می کند از حیثیت اینکه در جهت سایر بیمار است در صورت اتی معالجه که در دوره خفه و نه اول است بنا به دور صورت ستة معالجه شده سوء معمول بلادن جنابکم ذکر کرده ؛

شانکر چاره کبیره هر بیماری است نمازی دور علایم بلادن و معالجه جنون معالجه عمومی هم نماید فیست مزاج مریض هر گاه که خون ضعیف المزاج بر تهیه ادویه مقوی (تقویه کننده) برای سوء استعمال نماید و در حالتی مزاج مریض هم ادویه متضمه آن سوء بکار برند ؛

جزو دوم در سوزنک

فصل اول در سوزنک مردان — معالجه سوزنک با علاج تبرید و قبل از یک اول دو روز اول مرض میشه اما علاج تبرید فقیر است دو ساعتهای تقطیر آمرد است از مرض منافعیه در سوزنک

نوشتم

حاشیه:

۲

هنگام ورم ... در مانی ادرار کرد ... و در شیر مریض خفیف ... نماید اقدام ... حرکت و رطوبت ... دور خوشونی ... ملکام ... ملامات ... در ... قطع ... تجویز ... شیر

نسخه کردن درات که نوشته

مثوره ۵ کرم قند ۲۰ کرم ... ۲۵ کرم عصاره ... ۲۰ کرم صمغ عربی ۱ کرم ... از آن دریک ... اب ... نوشته ؛

نسخه دیگر

بی کوبناب ... (۵ حلوا) ۵ گرم اصل السوس ۲۵ کرم ... ختمی ۲۰ کرم ... بلادن ... کرده در روزی از ... تا چهار بار ... کرده نوشته ؛

نسخه دیگر

ختمی مسحوق ۱ کرم ... اکرم ... ۲۵ ساس کرم کافور ... ۱ گرم ... شیر ۱۰ کرم مخلوط ... در روز ... ۳۰۰ کرم ... نوشته ؛ ... ازانکور ... قطران ... صنوبر ... تخم ... آب قطران

قطران نوروژ ۱۰ کرم آب ۱۰۰۰ کرم

نمودم و نه در حقی و نه در دوست ... عمل شده ... از مقام ... صبر ... باقی است

ذکر باشد که چنین

اذنات حارذان منکور از ۵ گرم آب مقطر ۱۰۰ کرم در روزی یکمه ... نمایند و گاهی یک دفعه فقط کافیست نماید و هر گاه ... قیم شفا ... باید از این معالجه دست کشید ... اقدام نمود ؛

بعض از اطبا ... تاده و ... ۱/۱۰۰ ... ۲ جزو ... کی بورن ... علاج ... مرض ... از برای سوزنک ... ملکام ... وقف ... ۳۰ ... سوزات ... کوپاهو و کبابه است (... ازاجزا ... کبابه ...)

معجون ضد سوزنک

مهم ترین فتح ... بو بسیار ... و لی ... نفع ... گلفوی السندلی ... فقط نفس سوزنک نمایم بهتر ... است ؛

معجون تاپاکی

کوپاهو ۳۰ کرم کبابه ۷۰ کرم عصاره راتانیا ۴ کرم توباک ۲ کرم ... در روزی سه مرتبه از آن ... و در هر مرتبه ... ۱۲۰ حب ... در روزی ۱۲ الی ۱۵ عدد باید ...

معجون آهنی

حاشیه:

مدت ۲۴ ساعت ... یک فنجان ... روز قطران ... مشروب ... صنوبر ... صنوبر ۴۰ کرم ... ۱۰۰۰ کرم ... شربت ...

مشروب ...

جو ۱۰ کرم ... ۱۰ کرم آب ۱۰۰۰ کرم ده دقیقه ...

مشروب فاطفی

کاشی ... ۶ کرم آب جوش ۱۰۰۰ کرم ربع ... نوشته

حب ... ترباتین ۱۰ کرم ... مشروب ... علام ... مرضی ... ؛

۳

کوپاهو ۳۰ کرم کبابه ۷۰ کرم کوبناب سودا ۴ کرم شربت ۲ کرم معجون نموده در روزی از ده تا بیست کرم میل نماید اثر کند ؛

معجون بیسموت

کوپاهو ۳۰ کرم کبابه ۳۰ کرم مخلوط جوش از تخم ۱۵ کرم در روز میل کنند مفید است ؛ سونیترات دو بیسموت ۳۰ کرم عطر نعناع مقدار کافی ...

معجون فورمانتیل

کوپاهو ۲۵ کرم کبابه ۳۵ کرم مسحوق دفسه فورمانتیل ۶ کرم کلقند ... مخلوط ... از راه ... در هر روزی از ... تا ... میل نمایند ؛

معجون کاشو

کبابه و کاشو از هر یک ۱۰۰ کرم و در هر روزی از ... تا ... کرم میل نمایند ؛

معجون ساده

کوپاهو و کبابه از هر یک ۱۰۰ کرم عطر نعناع مقدار کافی — بدانند ... روزی چهار ... بخورند ؛

معجون لبنانی

کوپاهو ۶۰ کرم (۱۵) بادام تلخ روغن کوفته مقدار کافی کلر ... اکثم عطر نعناع ۱ کرم — قدر حب ... معجول ... به ...

نسخه دیگر

کوپاهو ۳۰ کرم کبابه ۴۰ کرم کاشو ۸ کرم عطر نعناع ۱۵ قطره ؛

معجون سیو کاداو

کوپاهو ۱۰ کرم کبابه ۱۲۰ کرم تعفین و انیل مقدار کافی چهار تا ده کرم در روز بخورند

سفوف کبابه

کبابه مسحوق ۱۰۰ کرم سونیترات دو بیسموت ۶ کرم ... روزی ۳ تا ۴ باز بخورند

نسخه دیگر

کبابه مسحوق ۱۰۰ کرم زاج سفید مسحوق ۴ کرم ... تا چهار بار در روز بخورند

شربت شیاوه (۴)

صمغ کوپاهو + الکل + شربت تلو + آب نعناع + آب بهار نارنج + الکل شور از هر یک ۶۰ کرم از ۳ تا ۶ قاشق ترش خوری در روز بخورند ...

شربت ضد سوزنک

کوپاهو ۴۰ کرم صمغ عربی ۲۰ آب نیل ۳۰ آب بهار نارنج ۳۰ کرم آب نعناع ۲۰ کرم شربت ... ۲۰ کرم سه تا ۶ قاشق ترش خوری در روز بخورند ؛

شربت کبابه

شربت تلو ۱۵۰ عصاره الکلی کبابه ۵۰ از یک تا سه قاشق در روز بخورند ؛

کوپاهو و کبابه ... بطور قرص و کاپسول ... تا ... کرم در روز استعمال نمود ... این ترکیبات ... فرمول ... ضرورت کاپسول

و قرص از آن خوب باز نرود و صورتی که مدتی طول کشیده و بنشاند اثر سعال را له نمایند ؛

اماله کیاهی

کوپاهی ۱۵ تا ۲۰ گرم زرده تخم مرغ عدد نوبات ا گرم آب ۲۰۰ گرم
داخل یکدیگر مخلوط ساخته در شب هنگام خواب اماله نمایند ؛

اماله کیاهی و کافور

کیاهی ۲۰ گرم زرده تخم مرغ عدد کافور ا گرم آب ۲۰۰ گرم اماله نمایند

اماله کابایه

کابایه مسحوق ۲۵ گرم آب ۲۰۰ لودانم ۱۲ قطره — هنگام خواب اماله کنند ؛

زرق

عادتاً زرق سوند در اوایل مرض خطرناک است استعمال ننموده اند اما اگر عقب نشسته از زهر بهتر است و فقط آنرا در سیلانهای استعمال نمایند که ادویه خوابانیده شده و سوزناک از برای قطع مرض کافی باشد
نسخه های زرق باب امراض مزمن است ولی آنچه سوند کثیر الاستعمال است ذکر کنیم ؛

سولفات دوزنک از اکنوم تا نیم گرم آب سولفات دوزنک ا گرم
کلاب ۱۰۰ گرم لودانم ا گرم
سولفات دوزنک ا گرم آب مانیک ۱۰۰ گرم
سولفات دوزنک ا گرم آب کیاهی ۱۰۰ گرم استات دوپلمب ا گرم
سولفات دوزنک ا گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم کات کبود ا نخود

سولفات دوزنک ا گرم آب بادنجان ۱۰۰ گرم سنگ خدا نیم نخود ؛
سولفات دوزنک ا گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم تنفین کاشو ا گرم ؛
سولفات دوزنک ا گرم آب کیاهی ۱۰۰ گرم زاج سفید نیم گرم ؛
سولفات دوزنک ا گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم عصاره دانانیا ۲ گرم ؛
سولفات دوزنک ا گرم کلاب ۱۰۰ گرم استات دوپلمب ا گرم ؛
سولفات دوزنک ا گرم تنفین کاشو ۲ گرم شکوسرب ا گرم کلاب ۱۰۰ گرم لودانم ا گرم
سولفات دوزنک ا گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم تنن نیم گرم تنفین کاشو ۲ گرم ؛
سولفات دوزنک و سولفات دوپلمب از هر یک ا گرم کلاب ۱۰۰ گرم ؛
سولفات دوزنک ا گرم زاج سبز و تنن نیم گرم آب کیاهی ۱۰۰ گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم ؛
کات کبود ۲۰ تا ۵۰ سانتی گرم تنن ا گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم کلاب ۱۰۰ گرم ؛

درهم حشفه و جلد آن

درهم حشفه و غلاف آن تا به شفا یافتن و غالب از مالیدن از یک سنگ جهنم خشک عضو مریض شفا یابد
درگاه مریض از این معالجه مجرب است که دردناک است تحمل نکند یا اینکه درهم غلاف نوع از استعمال آنگونه
با ادویه خفیف زرق کرده آنرا ببندند و عموماً باید بسط در چند روز شفا یابد ؛

محلول نیترات دارژان

سنگ جهنم ا تا ۲ گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم ؛

محلول کلرال

کلرال ا گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم زرق نموده ببندند در نوبی شفاهی بخشد ؛

محلول شکوسرب

استات دوپلمب ۲ گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم زرق کنند ؛

در ترکیبات سوزنک

ترکیبات سوزنک متعدد است و ما در عوارض علامات را که ملتبها در جزء نشسته است برشمردیم ذکر کرده ایم
اول نعوظ — نعوظ حالتی که از اسباب اذیت زیاد است از برای مریض و لازم میدانند علاجی از آن نماید
از برای آنکه اسباب بهبودی سوزنک خشته اند و کمتر استعمال میشوند و لیکن لازم نیست برای چه متروک گردیده و حال آنکه
فایده زیادی از آن بهم رسید و آن اسباب بطوری است که مانع از نعوظ میشود و متواد ذیل برای نعوظات
مزاولت بکار بهم رسید لیکن بهتر است مقصود از آنها حاصل نمود و بهتر و معتبرتر از همه برومور دو پطاسیوم است

حب کافوری

کافور ۲ گرم لوپولین ۳ گرم سی حب ساخته در روزی از ده تا شش حب در شب قبل از خواب میل نمایند

نسخه دیگر

کافور ۳ گرم شربات نیم نخود عصاره بلادن ا گرم سی حب ساخته از ده تا پنج حب در روز بخورند

نسخه دیگر

کافور ۳ گرم عصاره بذر البنج ۶ نخود سی حب ساخته از ده تا شش حب در روز میل نمایند ؛

محلول برومور

برومور دو پطاسیوم ده مثقال آب مقطر ۳۰۰ گرم از یک تا چهار قاشق آش خوری در روز کم کم باید صرف شود

شب قبل از خواب میل نمایند اما اشخاص که بر مور حساسیتی باشد و الکل با آن خوار برهمه ؛
این ادویه را نیز بطور اماله مستقیماً میتوان نزد و فایده میکند ؛

اماله کافوری

کافور از ا تا ۳ گرم زرده تخم مرغ ا عدد آب ۲۵۰ گرم اماله نمایند ؛

نسخه دیگر

محلول نشاسته ۱۵۰ گرم عصاره بلادن ا گرم لودانم ۲۰ قطره با ادویه مسکنه نیز
میتوان بهمان طور شیاف استعمال نمود ؛

شیاف بلادن

بوده کاکائو ۸ گرم موم سفید ا گرم عصاره الکلی بلادن نیم نخود یک شیاف سازند
و حالیه دیگر نیز هست که فایده کامل بخشد ولی افسوس استعمال آن دشوار است و آن عبارت است از اینکه
شب قبل از خواب یک سانتی گرم محلول مرفین در زیر جلد زرق نمایند ؛
کلوریدرات دو مرفین نیم گرم آب مقطر ۱۰ گرم از ده تا پانزده قطره زرق نمایند
خلاصه با قاشه هر چه تمام در سیلان کلرال استعمال میشود یا بطور خوردن و یا بطور اماله مقدار ۲ تا ۴ گرم
هیدرات کلرال ۱۰ گرم شربت فوفنج ۱۵۰ از یک تا ده قاشق آش خوری در روز بخورند
دوم آماس — آماس غلاف حشفه و ذکر از رکنهائی است که مریض سوزنک باید احتیاط تمام کند و
باید از شروع رفع آن عضو را با پارچه بسته و از پارچه ملول در آب محلل آن ناحیه را بپوشانند یا پیچیده نگه دارند ؛
استات دوپلمب از ۲ تا ۱۰ گرم آب ۲۵۰ گرم پارچه کتانی را در آن تر ساخته بپوشانند

نسخهٔ دیگر

استات دو پلمب صنلود ۶ گرم گلاب ۲۵۰ گرم بمالند ؛

ایضاً نسخهٔ دیگر

زاج سفید ۱۰ گرم آب ۲۵۰ گرم پارچه [illegible] در میان آن تر نموده بعضو گذارند

سیم ورم — در [illegible] سوزاک [illegible] باید از [illegible] دستور العمل ضد ورم عضو در مرض سوزاک [illegible] مانند زالو و داروی [illegible] و [illegible] و تنقیه در غذا و مسهل و غیره ؛

چهارم ورم غدد جعابیه و ورم غده مذی و غده ودی و ورم مثانه — این ترکیب مختلفه [illegible] اثر غیر از ورم مثانه فراوان است و از برای علاج ادرار غده [illegible] دستور العلاج سوزاک [illegible] ورم شدید ذکر نمودیم بکار ببرند و در ورم مثانه [illegible] بعد از کم فایده کامل دارند خاصه شربت شبدار [illegible] و [illegible] آتش [illegible] ؛

پنجم ورم ملتحمه چشم و ورم [illegible] و ورم ملتحمه خفیفه — ورم ملتحمه [illegible] سوزاک را باید باهتمام تمام معالجه نمود و در روزی یک بار باید [illegible] سنگ [illegible] قلم یا محلول غلیظ نیترات دارژان [illegible] و بر [illegible] آب سرد یا محلول [illegible] در روی چشم بریزند و در علاج ورم [illegible] مثل اول [illegible] زالو و شمع و تنقیه [illegible] کار آب و غیره ؛ در ملتحمه خفیفه [illegible] فراوان سوزاک [illegible] لازم دارد [illegible] اگر [illegible] نگاه دارند [illegible] ؛

دفع محلل

مرهم ناپلیتن ۳۰ گرم عصارهٔ بلادن ۳ گرم تریاک ۱ گرم بعضو بمالند [illegible]

نسخهٔ دیگر

پیکاد ۳۰ گرم یدور دو پطاسیوم ۲ گرم کافور ۱ گرم استعمال نمایند

و هرگاه علامات حدت زیاد باشند باید در روی [illegible] از ده تا [illegible] زالو [illegible] خوب دارد و هرگاه مرض [illegible] ترشح رطوبت نماید (قبل الماء حادث) بتشریح [illegible] استعمال نمایند و این عمل باید در [illegible] آن در [illegible] که مرض [illegible] مکنات و ملات موضع استعمال نمایند و در [illegible] نسخه [illegible] ؛ زیرا که [illegible] از برای حصول آن [illegible] یدور دو پطاسیوم [illegible] گرم [illegible] نمایند یا [illegible] در روی عضو [illegible] و دهن [illegible] بمالند ؛

طرز استعمال کلمل

کلمل الکحول قند سفید ۲ مثقال [illegible] قسمت نموده در روزی از ۶ تا [illegible] قسمت بکار ببرند

بلنر (سوزاک مزمن)

در [illegible] تمام [illegible] دستور العمل [illegible] سوزاک [illegible] دارند [illegible] ادویه [illegible] ؛

هرگاه [illegible] در مرض [illegible] سوزاک [illegible] باید [illegible] و [illegible] استعمال نمود [illegible] در زرق ذکر کردیم [illegible] استعمال [illegible] مرجح دانسته‌اند ؛

سولفات دو زنک ۲ گرم		سولفات دو پیموت از ۵ تا ۱۰ گرم	
شکر [illegible] ۲ گرم	آب [illegible] ۱۲۵ گرم	آب	۱۲۵ گرم
کات کبود	۳۰ سانتی گرم	تانن	نیم گرم
آب کیاهی	۱۲۵ گرم	شراب قرمز	۱۰۰ گرم
نشاسته	۱۵ گرم	پرکلرور دو فر	۱ گرم
آب	۲۰۰ گرم	آب مقطر	۱۰۰ گرم
عصارهٔ داتانیا	۱ گرم	پرتو یدور دو فر	۳۰ سانتی گرم
گلاب	۱۰۰ گرم	برادهٔ آهن	۵۰ گرم
در زرق [illegible]		آب	۱۰۰ گرم

و در بسیاری از اوقات [illegible] آب سرد و حمام آب سرد و حمام دریا فایده [illegible] بخشد و هرگاه مرض [illegible] باید [illegible] مانند شمع [illegible] در [illegible] و [illegible] تنقیه و غیره [illegible] مرض [illegible] مدام [illegible] باید [illegible] بول [illegible] نمود [illegible] در مجرای [illegible] زیرا که در [illegible] رفع نمودن [illegible] مجرا در رفع جریان کافی است ؛

در بعض اوقات [illegible] مرض در [illegible] مجرا است [illegible] ادویه [illegible] برسانند و [illegible] حصول این مقصود [illegible] اختراع کرده‌اند [illegible] حدود [illegible] و [illegible] استعمال نمود [illegible] از [illegible]

[illegible] باید [illegible] آب زرق از ۵ تا ۲۰ گرم [illegible] نیترات دارژان [illegible] از یک تا ۵ گرم آب مقطر ۱۰۰ گرم زرق [illegible] [illegible] غذا [illegible] بعد [illegible] نمایند که مریض [illegible] روز [illegible] زرق [illegible] محلول [illegible] ؛

[illegible] زرق کافی [illegible] رفع [illegible] و از برای این زرق ادویه [illegible] مستعمل [illegible] نیترات [illegible] ۲ تا ۴ قطره آب مقطر ۳۰ گرم [illegible] از زرق [illegible] ادرار [illegible] تکرار نمایند [illegible] حصول [illegible] ماه وقت لازم دارد ؛

کلرور دو زنک [illegible] آب مقطر ۱۰۰ گرم [illegible]

در [illegible] اوقات [illegible] زرق عمیق [illegible] [illegible] زرق عمیق [illegible] باید استعمال نمود ؛

پیکاد ۲۰ گرم تانن ۱ تا ۲ گرم ایضاً پیکاد ۲۰ گرم زاج [illegible] ۲ گرم نسخهٔ دیگر پیکاد ۲۰ گرم عصارهٔ داتانیا ۲ گرم ایضاً پیکاد ۲۰ گرم نیترات دارژان ۱ گرم [illegible] نیترات [illegible] [illegible]

باجاب سعد و غیره موسوم است باسم لالامذه مخترع آن که است و مانند رست اشهیر سوختی دارم زیاد
که کار خطرناکتر است و در استعمال آنهم احتیاط تام لازم است ؛
در علاج پرهیز جنزان لازم نیست فقط یکه در سوزنک بعد را باید در نگاه معالجه از جماع اجتناب نمایند

دویم در سوزنک زن

در درم شفه حمام تنه بر زده جلش قوابض در رنگها هر ساعت امداد کردن یا بواسطه پارچه نازک مبلول
باین محلول در درم مجاری بول مانند مردان بواسطه ثابت و زرق معالجه شود ؛
اغلب باید فاصله در سوئینی با قلم سنگ جهنم آنرا داغ میکنند و در مجاری مخصوص جاوی از صمغی
دارد و در آسته اضد و در حمام ملین سه قسم بعد از آن زرق با قوابض و فنج زرقهائیکه بیشتر معمول است
از قرار ذیل میباشد سولفات دوزنك ١٠ تا ٢٠ گرم آب ٥٠٠ گرم ایضاً
تنات دوزنك ٥ تا ١٠ گرم لودانوم ٢ گرم آب مقطر ٥٠٠ گرم ایضاً زاج سبز
٥ تا ١٠ گرم آب ٥٠٠ گرم ایضاً عصاره سرب ٥ گرم گلاب ٥٠٠ گرم ایضاً
زاج سفید ١٠ تا ٣٠ گرم آب ١٠٠٠ گرم ایضاً تنن ١٠ گرم آب ٥٠٠ گرم ایضاً
اسپیدنبیذ ١ گرم الکل مقدار کافی آب مقطر ٥٠٠ گرم ایضاً عصاره داتانیا
٥ الی ١٥ گرم گلاب ٥٠٠ گرم ایضاً استات دوپلمب ٥ تا ١٥ گرم گلاب
٥٠٠ گرم ایضاً یوکلرور دو زنک مایع ٥ گرم آب مقطر ٥٠٠ گرم ؛
باید این زرقهای سوء الوله سوزش و با سایر تجاویز دست که مدت درازی دقیقه تا اثر طهر داد
و در حالت سیاهی که مرض فایده زیادی دارد و زرق نمودن با مطبوخ بادام کرده تاثات تا صفحه
...

مانند پوست بلوط و ریشه الخیار و را تا یادگار سرخ و در حالت شدت مرض کهنه هر دو درم مجبور
مانند و ما نه باید قلم سنگ جهنم با آن نمود ؛
علاج جسات پستنید داغ عارض است از همه گرفتن زخم از پنبه مبلول در روغن زیتون مجبور دارد که نه
مدرا در ٢٤ ساعت یا ٤٨ ساعت کم کم تا اثر آن تجدید نمایند ؛
تنن ٥ تا ١٠ گرم گلیسیرین ٥٠ گرم ایضاً زاج سبز ١٠ گرم گلیسیرین ٥٠ گرم
و مقدار از گرده های قابضه بعضی از پهای جهت استعمال شده است پیچ فرزجه از پنبه آلوده به زاج سفید
سحوق یا تنن شده آن را در بیانی سته از برای اینکه هر گاه بخواهند باعانت ریسمان آنرا
بیرون بیاورند ؛

قد تمت النسخة الشريفة في عشر الثاني
من شهر الاول ربيع سنة ١٣٠٩
من الهجرة النبوية